

مروری بر تاریخ آمریکا

www.IR-DL.com



مروری بر تاریخ آمریکا

بخش اول : آمریکای اولیه

"هرگز آسمان و زمین بیش از این برای سکنی گزیدن نوع بشر در توافق نبوده اند." جان اسمیت (John Smith) - (1607 اولین آمریکائیان)

در اوج عصر یخ، بین 34000 و 30000 سال قبل از میلاد، اکثریت آبهای زمین در قعر قاره های عظیم یخی نهفته بود. در نتیجه دریای برینگ (Bering Sea) صدها متر از سطح کنونی خود پایین تر بود و یک پل خشکی، بنام برینگیا (Beringia) بین آسیا و آمریکای شمالی پدیدار شده بود. تخمین زده می شود برینگیا، در منتهی الیه خود، عرضی نزدیک به 1500 کیلومتر داشته است. یک تندرا(دشتی هموار) مرطوب و بی درخت پوشیده شده از سبزه زارهای فراوان و نباتات باعث جلب حیوانات گول آسا شد که انسانهای اولیه جهت بقا به شکار آنها می پرداختند.

اولین انسانهایی که پا به آمریکای شمالی گذاشتند بدون آنکه بدانند قدم به قاره ای نوین می گذاشتند. آنها رسم اجداد خود را طی هزاران سال پیش دنبال میکردند و از سواحل سیبری عبور کرده و از فراز پل خشکی گذشتند.

پس از رسیدن به آلاسکا، هزاران سال دگر نیز سپری شد تا این نخستین اتباع آمریکای شمالی راه خود را به دهانه کوههای یخی عظیم جنوب باز کرده تا به نقطه ای که اکنون ایالات متحده (United States) نامیده میشود برسند. امروزه نیز شواهد زندگی نخستین و بدوی در آمریکای شمالی یافت می شود. مقدار کمی از این شواهد را میتوان بطور موثق به پیش از 12000 سال قبل از میلاد مربوط ساخت؛ اخیراً یک برج دیده بانئ در شمال آلاسکا کشف شده که قد مت آن تقریباً به همان دوره میرسد. نیزه هایی نیز در نزدیکی کلاویس (Clovis) نیومکزیکو یافت شده است.

علاوه بر آن مصنوعات مشابهی نیز در برخی نقاط دیگر آمریکای شمالی و جنوبی کشف شده که دال بر این است که حیات احتمالاً در اکثر نیمکره غربی تا قبل از 10000 سال پیش از میلاد کاملاً شکل گرفته بود.

آن زمان، ماموت ها شروع به انقراض کرده و بایسون (گاو میش وحشی آمریکای شمالی) منبع اصلی تغذیه و پوست خام این آمریکائی های اولیه شدند. به مرور زمان، گونه های بیشتر و بیشتری - - چه از طریق شکار بیش از حد و یا بدلائل طبیعی- - منقرض می شد ند. گیاهان و دانه ها بخش مهمی ازخوراک روزانه آمریکائی های اولیه را تشکیل می دادند. بتدریج، گله ها و نخستین آثار کشاورزی پدیدار گشت. سرخ پوستان حدود 8 هزار سال قبل از میلاد، در آنچه که اکنون مکزیک مرکزی خوانده میشود، پیشرو این کار شدند و شروع به کشت ذرت، کدو و لوبیا کردند. بتدریج، این مهارت ها به سوی شمال کشیده شد.

تا حدود 3000 سال قبل از میلاد، نوع ابتدایی ذرت در دره های نیومکزیکو و آریزونا رشد یافت. سپس اولین نشانه های آبیاری پدیدار شد و تا سال 3000 قبل از میلاد، نخستین اثر حیات روستایی پدیدار گشت.

تا قرن اول میلادی، هوهوکومها (Hohokum) در حوالی آنچه که امروز فینیکس (Phoenix) ، آریزونا نامیده می شود، سکنی گزیده بودند. مشغله آنها ساختن تلنبارهای هرم شکل به فرم آنچه که در مکزیک یافت می شد و تاسیس سیستم های آبیاری و کانال های آب بود .

تلنبار سازان و دهکده های سرخپوستی

اولین گروه سرخ پوستان که به ساختن تلنبارهای هرم شکل در آنچه که اکنون ایالات متحده نامیده میشود پرداختند آدنانه (Adenans) بودند. این گروه حدود 600 سال قبل از میلاد ساختن نقاط خاکی زیر زمینی و سنگر را آغاز نمودند. بعضی از این تلنبارهای باقیمانده از آن دوره به شکل پرند گان و یا مارها هستند که احتمالاً معنای مذهبی داشته ولی تا کنون کسی به آنها پی نبرده است.

آدنانه (Adenans) ظاهراً جذب قبایل دیگر که هوپ ویلیانها (Hopewellians) خوانده میشوند، شده و یا به نقاط دیگر نقل مکان کردند. یکی از مهم ترین مراکز فرهنگی آنها در جنوب اوهایو (Ohio) یافت شده که آثار هزاران مورد از این تلنبارها هنوز پا برجاست. هوپ ویلیان ها (Hopewellians) که بازرگانان ماهری بودند به داد و ستد کالا و اجناس گوناگون در منطقه ای که شعاع آن به صدها کیلومتر می رسید می پرداختند.

تا حوالی قرن پنجم هوپ ویلیانها (Hopewellians) ، نیز ناپدید شده و بتدریج راه برای تشکیل قبایل گوناگون دیگر که مرسوم به می سی سی پی ها (Mississippians) یا تمدن تمپل موند (Temple Mound) می باشند، گشوده شد. شهر کاهوکیا (Cahokia) که در سمت شرق سنت لویز (St. Louis) ایالت میسوری واقع است، به گفته ای در اوایل قرن دوازده میلادی جمعیتی قریب به بیست هزار نفر داشته است. در مرکز این شهر، تلنبارخشتی عظیمی که نوک آن مسطح بود قرار داشته که ارتفاع آن سی متر و بنیاد آن سی وهفت هکتار بوده است. هشتاد تلنبار دیگر نیز در همان حوالی کشف شده است.

شهرهایی همچون کاهوکیا جهت تامین غذا و آذوقه خود، به شکار، دامداری، بازرگانی و کشاورزی متکی بودند. این افراد تحت تاثیر جوامع پیشرفته تر جنوبی، بشکل جوامع سلسله مراتبه ای قبیله ای در آمده که برده داری در آنها رایج و به قربانی کردن انسان می پرداختند.

حدود سال 900 میلادی، آناسازیها (Anasazi)، نیاکان سرخپوستان هوپی (Hopi Indians) امروزی در آنچه که امروزه ایالات متحده جنوبی خوانده می شود، شروع به ساختن دهکده های سرخپوستی خشتی و سنگی نمودند. این بناهای آپارتمان گونه عجیب ویکتا اغلب در نوک صخره ها ساخته می شد. معروف ترین آنها " قصر صخره (Mesa Verde) " در ایالت کلرادو است که حدود 200 اتاق داشت. از بناهای دیگر، خرابه های پوئبلو بونیتو (Pueblo Bonito) در نوار مرزی رودخانه چاکو (Chaco) نیو مکزیکو است که 800 اتاق داشت.

شاید دولت مند ترین سرخ پوستان آمریکایی پیش از کلمبوس در منطقه شمال غربی پاسیفیک زندگی می کردند. حدود 1000 سال قبل از میلاد تهیه آذوقه و مسکن از طریق وفور ماهی و مواد خام میسر میشد. سرشاری پاتلاچ (Potlatch) این جامعه بعنوان معیاری برای زیاده روی، جشن و سرور هنوز نیز پابرجاست و نظیر آن در تاریخ آمریکای اولیه یافت نمی شود .

فرهنگ آمریکای بومی

آمریکایی که به اولین اروپایی ها خوش آمد گفت بسیار بیشتر از یک بیابان خشک و خالی بود. امروزه اعتقاد بر این است که جمعیت نیمکره غربی حدوداً اندازه جمعیت اروپای غربی آن زمان بوده – قریب به چهل میلیون نفر .

تعداد آمریکاییهای بومی ساکن در آنچه که امروزه آمریکا خوانده می شود در آغاز مستعمره سازی های اروپاییان بین 2 تا 18 میلیون تخمین زده می شود که از این میان بیشتر تاریخ نویسان به تخمین کمتر متمایل هستند. آنچه مسلم است همانا تأثیر مخرب و جبران ناپذیر بیماری اروپا بود که از همان تماس اول با این افراد بومی ، بر آنها وارد شد. بویژه مرض آبله باعث ویرانی بسیاری از قبایل شد و گمان برده می شود که علت بیشتر کاهش سریع جمعیت سرخپوستان در قرن 16 میلادی این مرض بوده تا جنگ ها و زد و خوردهای گوناگون دیگر با مهاجرین اروپایی.

سنت ها و آداب و رسوم سرخ پوستان آن زمان با توجه به وسعت زمین و محیط های گوناگونی که هر یک از آنها به آن خو گرفته بودند، بشکل زیادی با یکدیگر متفاوت بود. با این حال وجوه مشترکی را نیز می توان یافت.

بیشتر قبایل بویژه در مناطق جنگلی شرق و میانه، از شکار، درو، کشت ذرت و محصولات دیگر جهت تهیه آذوقه استفاده می کردند. در بسیاری از موارد، زنان مسئول ذراعت و توزیع غذا بوده و مردان به شکار پرداخته و یا در جنگ ها شرکت می کردند.

از هر جنبه ای جامعه سرخ پوستان آمریکای شمالی بسیار وابسته به زمین بود. شناخت طبیعت و عناصر آن بخش اساسی اعتقادات مذهبی آنها را تشکیل می داد. روش زندگی سرخ پوستان اساساً قبیله ای و اشتراکی بود به شکلی که بچه ها در مقایسه با آداب و رسوم اروپائی آن زمان از آزادی های بیشتری برخوردار بودند.

با وجود اینکه برخی از قبایل آمریکای شمالی نوعی خط هیروگلیفی را جهت نوشتن بکار می بردند، ولی فرهنگ سرخ پوستان اساساً گفتاری بوده و تاکید زیادی بر تکرار مجدداً افسانه ها و قصه های کهن می شد. میان قبایل و گروه های مختلف داد و ستد رایج بود و شواهد بر آن است که قبایل همسایه روابط جامع و رسمی با یکدیگر داشتند که هم بسیار دوستانه و هم خصمانه بوده است .

اولین اروپائیه

اولین اروپائی هایی که وارد آمریکای شمالی شد ند- لاقل تا آنجایی که شواهد در دسترس است- نورسها -- (Norse) اسکاندیناویها -- بودند که از گرین لند (Greenland) بسمت غرب می رفتند. اریک سرخ (Eric The Red) حدود سال 985 در آنجا سکنی گزید. گفته می شود که در سال 1001، پسر او، لیف (Leif)، کرانه ساحلی شمال شرقی که اکنون کانادا گفته می شود را کاوش کرده و لاقل یک زمستان را در آنجا بسر برده است.

با اینکه نوشته های باقیمانده از نورس ها (Norse) حاکی بر آن است که دریا نوردان وایکینگ (Viking) ساحل آتلانتیک آمریکای شمالی را تا حد باهاماس (Bahamas) کشف کرده اند، چنین ادعاهایی هنوز به اثبات نرسیده است. در سال 1963، خرابه های برخی از خانه های نورس (Norse) که قدمت آنها به همان زمانها می رسد در Danse-adx-Meadow در New Foundland شمالی کشف شد که خود تا حدی ادعاهای ذکر شده در کتیبه های نثرهای نورس (Norse) را به اثبات می رساند.

در سال 1497، درست 5 سال پس از آنکه کریستوفر کلمبوس در جستجوی راه عبوری از سمت غرب به آسیا بود به سواحل کارائیب (Caribbean) رسید، یک دریا نورد اهل ونیز بنام جان کابوت (John Cabot) در راه انجام مأموریتی برای پادشاه انگلیس به سواحل نیوفاند لند (New foundland) رسید. گرچه کار او بسرعت به فراموشی سپرده شد ولی سفر کابوت (Cabot) اساسی شد بر ادعاهای انگلیس بر آمریکای شمالی. این سفرهمچنین باعث گشایش راهی نوین برای صید غنی ماهی در دریاچه جورج بنکس (George Banks) شد که ماهی گیران اروپائی بویژه پرتغالی ها را مرتباً به آنجا می آورد.

لمبوس گرچه سرزمین اصلی ایالات متحده را هرگز نیافت، ولی سفر او نخستین مستعمرات اسپانیایی ایالات متحده را بنیاد گذاشت. اولین این اکتشافات در 1513 زمانی بوقوع پیوست که گروهی از مردان تحت فرماندهی خوان پانس دی لئون (Juan Ponce de Leon) در ساحل فلوریدا نزدیکی شهر فعلی سنت آگوستین (St. Augustine) پا به خشکی گذاشتند.

اسپانیائی ها با پیروزی بر مکزیک در سال 1522 موقعیت خود را در نیمکره غربی مستحکم تر نمودند. این کشفیات پس از چاپ نوشته های آمریگو وِسپوچی (Amerigo Vespucci) ایتالیائی که مجموعه ای از خاطرات سفر او، بنام "دنیای جدید" بشمار می رفت، به دانش اروپائیان درباره آنچه آمریکا نامیده می شود افزود. تا سال 1529، نقشه های معتبر سواحل آتلانتیک از لبرادور (Labrado)) تا تیرادل فیگو (Tierra del Fuego) مشخص شده بود. گرچه حدود یک قرن دیگر طول کشید تا اینکه امید کشف یک "راه عبور شمال غربی" به آسیا کاملاً به کنار گذاشته شود.

در میان برجسته ترین کشفیات اولیه اسپانیا ئی ها، کشف همند و د سوتو (Hemando Desoto) بود. او کاشفی کهنه کار بود که در زمان کشف پرو (Peru) به همراه فرنسیسکو پزارو (Francisco Pizzaro) مسافرت می کرد. دسوتو (Desoto) پس از ترک هاوانا در سال 1539، به فلوریدا رسید و در جستجوی غنایم از کرانه جنوب شرقی آمریکا گرفته تا رودخانه می سی سی پی را سفر نمود.

فرانسیسکو کورونادو (Francisco Coronado) اسپانیائی دیگری بود که در سال 1540 از مکزیک روانه شده و در جستجوی هفت شهر افسانه ای سیبولا (Cibola) به راه افتاد. سفرهای کورونادو به سر حد گراند کنیون (Grand Canyon) و کانزاس انجامید ولی در پایان با عدم یافتن طلا و غنایم دیگری که همراهانش بد نبال آن بودند، به شکست انجامید.

با این وجود، همراهان کورونادو هدیه ای استثنایی برای اهالی آن منطقه بر جا گذاشتند: انبوهی از اسبهای این گروه صاحبان خود را رها کرده و باعث تغییر شکل زندگی در گریت پلینز (Great Plains) شدند. چند نسلی نگذشت که سرخ پوستان این مناطق در تربیت و پرورش اسب مهارت کافی یافته و حدود فعالیتهای خود را به حد زیادی گسترش دادند.

در عین حالی که اسپانیاییها از سمت جنوب به بالا در حرکت بودند، قسمتهای شمالی آمریکای فعلی بتدریج در طول سفرهای اکتشافی مردانی چون جیووانی دا ورازانو (Giovanni da Verrazano) کشف شد. ورازانو (Verrazanno) که یک کاشف اهل فلورانس بود از فرانسه حرکت کرده و در سال 1524 در سواحل کارولینای شمالی به خشکی رسید و سپس سواحل کناره آتلانتیک را رد کرده و به بندر فعلی نیویورک رسید.

ده سال بعد، یک مکتشف فرانسوی بنام ژاک کارتی (Jacques Cartier) همچون اروپائی های پیش از خود (به امید یافتن گذرگاهی آبی به آسیا راهی سفر اکتشافی دریایی خود شد. سفرهای اکتشافی او در کناره رودخانه سنت لورنس (St. Lawrence) بنیادی بر ادعای مالکیت فرانسه بر شمال آمریکا شد که تا حوالی سال 1763 نیز بطول انجامید.

هوگونت های(Huguenots) فرانسوی در پی سقوط اولین مستعمره خود در کبک (Quebec) در طول دهه 1540 حدود 20 سال بعد در صدد دست یابی به کناره شمالی ایالت فلوریدا برآمدند. اسپانیائی ها که به فرانسوی ها به چشم تهدیدی برای مسیر بازرگانی خود در کناره خلیج (Gulf) می نگریستند، تمام مستعمره را در سال 1565 ویران نمودند. با این حال، فرمانده نیروهای اسپانیائی ، پدرو مندز (Pedro Menendez) شهری را در همان نزدیکی ها بر پا نمود - سنت آگوستین . (St. Augustine) این شهر اولین محل استقرار اروپائیان در ایالات متحده کنونی محسوب می شود.

غنایم سرشاری که از مستعمرات اسپانیا در مکزیک، سواحل کارائیب و پرو به اسپانیا سرازیر شد، قدرتهای اروپائی دیگر را نیز بخود جلب نمود. با مرور زمان، کشورهایی همچون بریتانیا، با قدرت دریائی خود که تا حدی حاصل هجومات موفقیت آمیز فرا نسیس دریک (Francis Drake) به کشتی های محمولاتی اسپانیا می بود، آهسته آهسته به " دنیای جدید" علاقمند گشتند.

در سال 1578 هامفری گیلبرت (Humphrey Gilbert) ، نویسنده رساله ای در مورد گذرگاه شمال غربی (Northwest Passage) از سوی ملکه الیزابت حق امتیاز تشکیل مستعمره " سرزمینهای وحشی و دور افتاده" را در نقاطی از " د نیای جد ید" که اروپائی های دیگر هنوز بر آن ادعایی نداشتند دریافت نمود. 5 سال طول کشید تا سفرهای او آغاز شود. پس از مفقودالثر شدن او در دریا، برادرزاده او، والتر رالی (Walter Raleigh) به این ماموریت ادامه داد .

در 1585 ، رالی نخستین مستعمره بریتانیا در آمریکای شمالی را در جزیره روانوک (Roanoke) در سواحل کارولینای شمالی بنا نهاد .بعدها این تلاش بی اثر ماند و تلاش مجد د آن در دو سال پیایی به شکست انجامید. و سپس 20 سال بطول انجامید تا انگلیسیها مجد داً اقدام به آن ورزیدند. این بار در سال 1607 ، مستعمره در جیمزتاون (Jamestown) بر پا شد و آمریکای شمالی وارد دوران جد یدی گشت.

مستعمره نشینان اولیه

اوایل قرن شانزدهم شاهد آغاز موج عظیم مهاجرت ها از اروپا به سمت آمریکای شمالی بود. این حرکت عظیم که بیش از 3 قرن به طول انجامید، از یک مشیت مستعمره نشین انگلیسی آغاز و به سیل میلیونها تازه وارد انجامید. تازه واردین با انگیزه های قوی، تمدن نوین را در بخش شمالی قاره پابرجا ساختند.

اولین مهاجرین انگلیسی به آمریکای کنونی مدت زیادی پس از آنکه مستعمرات اسپانیا در مکزیک، هند غربی (West Indies) و آمریکای جنوبی مستقر شده بودند، از آتلانتیک عبور کردند. همچون تمامی مسافران اولیه به دنیای جدید، مهاجرین انگلیسی نیز در کشتی های کوچک و پر از ازدحام وارد شدند. آنها در طول سفر 6 تا 12 هفته ای خود، نحیف و لاغر شده و بسیاری نیز از بیماری جان سپردند. برخی از کشتی ها دستخوش طوفان شده و بسیاری نیز در دریا مفقود شدند.

بسیاری از اروپائیان مهاجر بدلیل فشار سیاسی، در پی آزادی مذهبی، و یا موقعیتهای بهتر که همگی آنها در کشورشان ممنوع و یا محدود بود خانه و کاشانه خود را در وطن رها می کردند. بین سالهای 1620 و 1635، فشار اقتصادی عظیمی بر انگلستان مستولی شد. افراد زیادی بیکار گشتند. حتی افراد ماهر نیز به سختی نان روزانه خود را بدست می آوردند. محصول کم نیز به این نابسامانی افزود. به علاوه، انقلاب صنعتی صنعت نوپای پارچه بافی را به ارمغان آورده بود که خود نیاز به تهیه هر چه بیشتر پشم و نخ داشت تا بتواند چرخهای این صنعت را بچرخاند. صاحبان زمین، مزارع را بسته و روستا نشینان را اخراج کرده تا به ترویج و پرورش گوسفند بپردازند. گسترش مستعمراتی روزنه ای بود برای این جمعیت انبوه از روستا نشینان جابجا شده.

اولین نگاه مستعمره نشینان به این سرزمین نوین چیزی غیر از یک دور نمای پر از درختان انبوه نبود. مهاجرین به احتمال زیاد بدون کمک سرخ پوستان مهمان نواز هرگز جان سالم به در نمی بردند. این سرخپوستان به آنها طریق کشت و رشد گیاهان بومی از قبیل کدو، کدو تنبل، لوبیا و ذرت را یاد دادند. بعلاوه، جنگل های وسیع و دست نخورده ساحل شرقی به امتداد 2100 کیلومتر نیز منبع سرشار هیزم بشمار میرفت. آنها همچنین مواد خام بیشمار را که بمصرف خانه سازی، اثاثیه، کشتی و کالاهای سود ده برای صادرات بکار میرفت در اختیارشان قرار دادند.

گرچه این قاره جدید از برکات طبیعی سرشار بود ولی داد و ستد با قاره اروپا تا حد زیادی برای مستعمره نشینان بویژه برای اقلامی که قادر به تولید آن نبودند حیاتی بود. سواحل کشور بخوبی به استفاده این مهاجرین رسیدند و سراسراین سواحل راه های ورود آبی و بندرگاههای فراوان در اختیار آنها گذاشت. تنها دو منطقه، کارولینای شمالی و نیوجرسی جنوبی، فاقد اسکله برای کشتی های اقیانوس پیما بودند.

رودخانه های عظیمی چون - کنیک (Kennebec)، هودسون (Hudson)، دلاور (Delaware)، ساسکوانا (Sasquehanna)، پوتوماک (Potomac) و بسیاری دیگر- خشکی های بین سواحل و همچنین کوههای آپالچی (Appalachian) را به دریا متصل مینمودند. تنها یک رودخانه، سنت لورنس (St. Lawrence) که تحت سلطه فرانسویان در کانادا بود، آب را به گریٹ لیکز (Great lakes) و بسوی مرکز قاره سرازیر می ساخت. جنگل های انبوه و نیز مقاومت بعضی از قبایل سرخ پوست و همچنین حائل دشوار کوههای آپالچی (Appalachian) باعث عدم نقل و انتقال افراد به ماورای سواحل شد. تنها صیادان و برخی از

بازرگانان به این مناطق وحشی می رفتند. برای چند صد سال اول، مستعمره نشینان، مقر خود را در جوار مرزهای آبی بر پا ساختند.

دلایل سیاسی تاثیر زیادی بر مهاجرت افراد به آمریکا داشت. در دهه 1630 ، قانون اختیاری چارلز اول (Charles I) انگیزه بزرگی به مهاجرین داد تا به سوی د نیای جدید حرکت کنند. شورش های بعدی و پیروزی مخالفین چارلز تحت رهبری آلیور کروم ول (Oliver Cromwell) در دهه 1640 باعث فرار بسیاری از کوالیرها-اسب سواران مسلح - (مردان پادشاه) به سمت ویرجینیا شد. در مناطق آلمانی زبان اروپا در اواخر قرن 17 و اوایل قرن 18، خط مشی های استبدادی برخی پرنس ها -- بویژه در مورد مذهب -- و همچنین خرابی هایی که بدنبال جنگ های گوناگون پدید آمده بود، به مهاجرت افراد به آمریکا افزود.

آمدن مستعمره نشینان در قرن 17 مستلزم برنامه ریزی و مدیریت دقیق ، هزینه و ریسک فراوان بود. مستعمره نشینان می بایست حدود 5000 کیلومتر را در دریا طی می کردند و در این مدت نیاز به لوازم آشپزخانه ، لباس، دانه های گوناگون، حیوانات اهلی، ابزار آلات، مواد ساختمانی ، تسلیحات و مهمات داشتند .

برخلاف سیاست های مستعمره سازی کشورها و دوره های دیگر، مهاجرت از انگلیس مستقیماً تحت سرپرستی و اداره دولت وقت نبود بلکه توسط گروه های مختلف مردم بود که تنها انگیزه شان منفعت بود .

جیمز تاون (JAMESTOWN)

نخستین مستعمره انگلیس در آمریکا، جیمز تاون (Jamestown) بود. بر اساس منشور صادر شده از سوی پادشاه جیمز اول (King James I) به کمپانی ویرجینیا (یا لندن (Virginia or London Company))، قریب 100 مرد در سال 1607 به سوی خلیج چسپیک (Chesapeake Bay) عازم شدند. این افراد به عزم اجتناب از رویارویی با اسپانیاهای ها ، بر آن شدند که محلی حدود 90 کیلومتری رودخانه جیمز (James) دور از خلیج را برای خود برگزینند.

این گروه از افراد، که متشکل از شهر وندان و مکتشفینی می شدند که بیشتر به یافتن طلا علاقه داشتند تا مزرعه داری، هیچ گونه آمادگی و تجهیزات لازم جهت زندگی در این مناطق را نداشتند . در میان آنها، کاپیتان جان اسمیت (John Smith) بعنوان شخصیتی برجسته سربلند کرد. علیرغم زدو خورد، گرسنگی و قحطی و حملات گوناگون سرخ پوستان ، توانایی او در تحمیل انضباط بر خدمه خود باعث انسجام این مستعمره کوچک در اولین سال خود شد.

در 1609 اسمیت به انگلستان باز گشت و در غیاب او، مستعمره به هرج و مرج و بی قانونی تنزل کرد. در طی زمستان 1610-1609 ، اکثریت مستعمره نشینان در اثر بیماری از پا در آمدند. تا ماه مه 1610 فقط 60 نفر از 300 مستعمره نشینان اصلی هنوز زنده بودند. در همان سال، شهر هنریکو (Henrico) یا ریچموند (Richmond) کنونی کمی بالاتر از رود خانه جیمز (James) تاسیس شد .

مدتی نگذشت که گسترش و توسعه آن منطقه باعث دگرگونی اقتصاد ویرجینیا گشت. در سال 1612 ، جان رولف (John Rolfe) شروع به کشت مخلوطی از تخم تنباکو وارد شده از هند غربی و گیاهان بومی نمود و محصول این کشت بسیار مورد علاقه اروپائیان قرار گرفت. اولین محموله این محصول در سال 1614 به لندن رسید و در عرض ده سال بعنوان منبع اصلی در آمد ایالت ویرجینیا در آمد.

این موفقیت به سرعت بدست نیامد و میزان مرگ و میر ناشی از بیماری های گوناگون و حمله سرخ پوستان به طرز فوق العاده ای بالا بود . بین سال های 1607 و 1624، حدود 14000 نفر به مستعمره کوچ کردند در حالیکه در سال 1624 فقط 1132 نفر از آنان هنوز در آنجا زندگی میکردند. بر طبق حکم صادره از دربار سلطنتی، پادشاه در آن سال، کمپانی ویرجینیا (Virginia Company) را منحل و آنرا یک مستعمره پادشاهی نامید.

ماساچوست (MASSACHUSETTS)

در طی آشوبهای مذهبی قرن 16 ، گروهی از زنان و مردان که خود را پیورتن ((Puritans می نامیدند بر آن شدند که کلیسای سازمان داده شده بریتانیا (Established Church of England) را از درون اصلاح و باز سازی کنند . در اصل تقاضای آنها این بود که رسوم پرستشی و اعتقادی بسیار ساده تر پروتستانی می بایست جایگزین آداب و رسوم و تشریفات مذهبی و سازماندهی منسوب به تشکیلات کاتولیکی روم شود. اعتقادات بنیادی و اصلاح گونه آنها، از طریق تخریب وحدت کلیسا تهدیدی بر از هم گسیختگی مردم و همچنین تحلیل اقتدار خاندان سلطنتی شد.

در سال 1607 ، گروه کوچکی از تجزیه طلبان -- (Separatist) فرقه متعصبی از پیورتن ها که اعتقاد بر این داشتند که کلیسای سازمان داده شده هرگز اصلاح پذیر نیست -- از شهر لایدن (Leyden) هلند، جایی که هلندی ها به آنها پناه داده بودند، خارج شدند. با این وجود هلندی های کالوین گرا (Calvinist) به آنها فقط کارهای سطح پائین و با در آمد کم محول می کردند، بسیاری از افراد این فرقه که از این وضعیت تبعیض نژادی ناراضی بودند کم کم تصمیم گرفتند تا بسوی دنیای جدید مهاجرت کنند.

در سال 1620 ، گروهی از پیورتن های اهل لایدن یک امتیاز زمین از کمپانی ویرجینیا (Virginia Company) کسب کرده و بدین شکل 101 زن ، مرد و بچه بر عرصه کشتی می فلاور (Mayflower) عازم ویرجینیا شدند. در طول راه، در اثر یک طوفان، مسیر آنها به سوی شمال سوق داده شد و در ایالت نیوانگلند در کیپ کاد (Cape Cod) به خشکی رسیدند. این افراد با اعتقاد به اینکه در خارج حوزه قضائی و قلمرو هر دولت تثبیت شده ای قرار دارند، در میان خود عهد نامه ای را به اجرا گذاشتند که بر طبق آن از " قوانین مساوات و عادلانه ای" که توسط رهبران منتخب خودشان نوشته شده بود اطاعت کنند. این عهد نامه به پیمان می فلاور (Mayflower) شهرت دارد.

در دسامبر همان سال، می فلاور به بندر پلیموت (Plymouth) رسید و مهاجرین در طول فصل زمستان به ساختن مسکن برای خود پرداختند . نزدیک نیمی از مهاجرین در اثر محیط و بیماری های گوناگون جان سپردند ولی سرخ پوستان وامپانوگ (Wampanoag) مجاور با ارائه اطلاعات مفیدی همچون تعلیم کشت

ذرت به بقای آنها کمک نمودند. تا پاییز سال بعد، مهاجرین مقدار زیادی از ذرت جمع آوری کرده و داد و ستد خود را که بر اساس چرم و الوار بود آغاز نمودند.

در سال 1630 موج تازه ای از مهاجرین پس از دریافت امتیاز تاسیس یک مستعمره جدید از کینگ چارلز اول به سواحل بندر ماساچوست رسیدند. بسیاری از آنها پیورتن ها بودند که آداب و رسوم مذهبی شان تا حد زیادی در انگلیس ممنوع اعلام شده بود. سرپرست آنها، جان وینتروپ (John Winthrop)، اعلام تاسیس "شهری در بالای تپه" در دنیای جدید نمود. منظور اواز این اعلام این بود که پیورتن ها قادر خواهند بود که در این منطقه آزادانه به آداب و رسوم مذهبی خود بپردازند.

مستعمره خلیج ماساچوست نقش مهمی را در توسعه تمامی منطقه نیو انگلند ایفا نمود و این تا حدی به علت آن بود که وینتروپ و همراهان پیورتن اوتوانسته بودند این امتیاز را با خود همراه آورند. از این رو اختیار اداره و دولت این مستعمره در ماساچوست قرار داشت و نه در بریتانیا.

بر طبق برخی از تبصره های این امتیاز، قدرت تحت اختیار یک دادگاه عمومی (General Court) بود که از "آزادگان" تشکیل می شد و لازم بود از اعضای کلیسای پیورتن باشند. این امر تضمین می نمود که پیورتن ها یگانه شاخه پر نفوذ سیاسی، مذهبی مستعمره می باشند. دادگاه عمومی، فرماندار را انتخاب مینمود. وینتروپ برای اکثریت دوران نسل بعد، این پست را بعهده داشت.

عقاید سخت و مقرراتی پیورتن ها خوشایند همگان نبود. یکی از نخستین کسانی که آشکاراً نفوذ و اقتدار دادگاه عمومی را زیر سؤال برد، کشیش جوانی بود بنام راجر ویلیامز (Roger Williams)، که با ضبط زمین های سرخپوستان و مناسبات آن با کلیسای بریتانیا مخالفت داشت.

او پس از اخراج از خلیج ماساچوست، زمینی را در سال 1636 از سرخ پوستان نارآگانتس (Narragansett) خرید که امروزه همان پروویدنس (Providence) رود آیلند (Rhode Island) می باشد. در آنجا، او نخستین مستعمره آمریکا را بنا نهاد که در آن جدایی کامل کلیسا و سیاست، و همچنین آزادی مذهب اجرا می شد.

بدعت گذارانی همچون ویلیامز تنها کسانی نبودند که ماساچوست را ترک کردند. پیورتن های ارتد کس نیز که بدنبال زمین های بهتر و موقعیت های مناسب تری بودند نیز کم کم عزم به ترک ماساچوست نمودند. خبر حاصل خیزی و تازگی دره رودخانه کنطیکات (Connecticut River Valley)، برای مثال، توجه بسیاری از کشاورزانی را که با زمینهای غیر حاصل خیز کنونی مشکل داشتند جلب نمود. تا اوایل دهه 1630، بسیاری از افراد، خطر حمله سرخ پوستان را به جان خریده تا به خاکهای حاصل خیز و زمین های مستعد تری دست یابند. این جوامع نوین، اغلب عضویت در کلیسا را بعنوان شرط لازم رأی منسوخ نموده و راه را برای قبول جوامع و افراد دیگر باز نمودند.

در همان زمان، مهاجران بیشتری که به دنبال زمین و آزادی بودند بسوی دنیای جدید سرازیر شدند و محل های دیگری در سواحل نیو همپشایر (New Hampshire) و مین (Maine) ساخته شد.

هلند تازه (NEW NETHERLAND) و مریلند (MARYLAND)

در سال 1609 هنری هودسون (Henry Hudson) ، تحت استخدام شرکت هند شرقی هلند (Dutch East India Company) شروع به اکتشاف منطقه ای نمود که شامل شهر نیویورک امروزی و رودخانه ای به اسم خود او می شد. اکتشاف او تا نقطه ای در شمال آلبانی نیویورک را در بر میگرفت . سفرهای اکتشافی بعدی هلندی ها اساس ادعا های هلندیها بود .

اولین علاقه هلندی ها، همچون فرانسوی ها در شمال، تجارت پوست بود. ازاین رو، هلندی ها مناسبات نزدیکی را با 5 طایفه ایروکیز (Iroquois) که کلید ورود به قاره اصلی که پوست از آن وارد می شد را داشتند، برقرار نمودند. در سال 1617 ، هلندی های مهاجر، برجی را در سرحد رودخانه های هودسون و موهاک (Mohawk) ساختند که همان آلبانی امروز بشمار می رود.

سکنی گزینی در جزیره مانهاتان (Manhattan) در اوایل دهه 1620 آغاز شد. در سال 1624 این جزیره از سرخ پوستان محلی به قیمت 24 دلار خریداری شد و فوراً نام نیو آمستردام (New Amsterdam) بر آن گذاشته شد .

هلندی ها جهت جذب هر چه بیشتر مهاجرین به منطقه هودسون یک سیستم فئودالی اشرافی بنام سیستم پترون یا " تشویق (Patroon) " را براه انداختند. اولین سری از این املاک عظیم در سال 1630 در کرانه رودخانه هودسون گشایش یافت.

بر طبق این سیستم ، به هر سهام دار یا پترون، که قادر به آوردن 50 نفر بالغ به ملک خود در طی 4 سال می شد، 25 کیلومتر زمین کنار رودخانه داده شد. این زمین ها به صاحب ملک اجازه کامل جهت ماهی گیری ، شکار وهمچنین قلمرو دادرسی و مد نی در حوزه خود را می داد. در عوض، او می بایست حیوانات اهلی، ابزار ومسکونات را فراهم می ساخت. مستاجرین به صاحب ملک اجازه می دادند و همچنین حق اختیارنخست در برداشت محصول اضافی از آن صاحب ملک می بود .

3سال بعد کمی بطرف جنوب، یک شرکت داد و ستد سوئدی که با هلندی ها کار می کرد شروع به تأسیس نخستین قرارگاه در کناره رودخانه دلاور (Delaware) نمود. نیو سوییدن (New Sweden) بندریج در اثر فقدان منابع لازم جهت تثبیت خود، جذب هلند تازه (New Netherland) شده و بعد ها جذب پنسیلوانیا و دلاور (Delaware) شد.

در سال 1632 خانواده کالورت (Calvert) موفق با اخذ امتیاز زمینی در نوار شمالی رودخانه پوتوماک (Potomac) ازسوی کینگ چارلز اول (King Charles I) شد که همان مریلند (Maryland) امروزی است. از آنجائی که در اجازه نامه سخنی از ممنوعیت تاسیس کلیساهای غیر پروتستان برده نشده بود، این خانواده شروع به تشویق کاتولیک ها برای استقرار در آن منطقه شدند . اولین شهر ایالت مریلند بنام سنت مری (St. Mary) در سال 1634 نزدیک منطقه ای که رودخانه پوتوماک به خلیج چسپیک (Chesapeake Bay) می ریزد تأسیس شد .

کالورت ها (Calvert) در حینی که مشغول تاسیس مقری برای کاتولیک های وقت که مواجه بااذیت و آزار دائمی انگلستان انگلیکی – (Anglican England) وابستگان به کلیسای انگلیس -- بود ند، علاقه به

تشکیل املاک سود ده نیز داشتند. از این رو جهت دوری از درگیری با دولت انگلستان، آنها پروتستان ها را نیز تشویق به مهاجرت می نمودند.

امتیاز سلطنتی اعطا شده به خانواده کالورت مخلوطی از عناصر فتودالی و مدرن را دارا بود. از یک سو، آنها اقتدار تشکیل املاک ارباب منشی را داشته و از سوی دیگر قادر بودند که فقط قانونهایی را که مورد رضایت آزادگان (صاحب ملکان) است را به تصویب برسانند. این افراد بزودی به این امر پی بردند که جهت جذب مهاجرین بیشتر -- جهت کسب سود از متعلقاتشان -- نیاز بر این است که آنها به افراد، مزرعه ارائه کنند و نه فقط جای سکونت در ملک ارباب. در نتیجه، تعداد مزارع مستقل افزایش یافت و صاحبان آنها تقاضای ارائه نظر در امورات مستعمره را کردند. اولین پارلمان مریلند در سال 1635 تشکیل شد.

مناسبات مهاجرین - سرخ پوستان (COLONIAL – INDIANS)

تا سال 1640، انگلیسی ها مستعمرات ثابتی را در کناره نیو انگلند (New England) و خلیج چسپیک بر قرار ساخته بودند. بین این دو منطقه، سوئدی ها و هلندی ها قرار داشتند. به سمت غرب، آمریکائیان اولیه یعنی سرخ پوستان بودند.

قبایل شرقی، گاهی دوست و گاهی دشمن، دیگر نسبت به اروپائیان غریبه نبودند. گرچه آمریکائیان بومی از دسترسی به تکنولوژی جدید و داد و ستد بهره برداری کردند ولی بیماری و قحطی زمین که مستعمره نشینان اولیه به همراه آوردند، مشکلاتی جدی بر نحوه زندگی تثبیت شده سرخ پوستان وارد آورد.

در شروع، داد و ستد با مستعمره نشینان اروپائی پرفایده بود؛ چاقو، تبر، اسلحه های گوناگون، وسایل پخت و پز، قلاب ماهی گیری و یک سری چیزهای دیگر. سرخ پوستان اولیه ای که این داد و ستد را براه انداختند برتری ویژه ای بر رقبا خود داشتند.

در طی قرن 17 در پاسخ به نیازهای اروپائیان، قبایلی همچون ایروکیز توجه بیشتری به پوست و تجارت های شیه آن نمودند. پوست خز و چرم خام برای این قبایل وسیله ای شد تا بتوانند از آن طریق کالا های مستعمراتی را تا اوایل قرن 18 تهیه نمایند.

مناسبات اولیه مستعمره نشینان و سرخ پوستان، مخلوطی از همکاری و کشمکش بود. از یک سو، مناسبات یکنایی بود که در طول نیمه اول قرن بوجود آمدن پنسیلوانیا در میان آنها حکمفرما بود. از سوی دیگر، یک سری شکست ها، زد و خوردها و جنگ های طولانی در میان آنها رخ داد که تقریباً بطور یکنواخت به شکست سرخ پوستان و در نتیجه به از دست دادن زمین های آنها منجر شد.

اولین شورش مهم سرخ پوستان در سال 1622 در ایالت ویرجینیا بوقوع پیوست در آن 347 سفید پوست کشته شدند که در میان آنها میسیونرهای بودند که اخیراً به جیمزتاون آمده بودند. جنگ پکو (tPequo) در سال 1637 وقتی که قبیله های محلی سعی در جلوگیری از تشکیل منطقه رودخانه کانتیکات داشتند، بوقوع پیوست.

در سال 1675، فیلیپ، پسر رئیس قبیله ای که اولین پیمان صلح را در سال 1621 با مهاجرین بسته بود بر آن شد تا قبایل نیوانگند جنوبی را بر علیه تجاوز بیشتر اروپائیان به سرزمین های آنها متحد سازد. در این تاخت و تاز، فیلیپ جان خود را از دست داد و بسیاری از سرخ پوستان به بردگی رفتند .

حدود 5 سال بعد تقریباً 5000 کیلومتر بسمت غرب، سرخ پوستان پوئبلو(Pueblo) ، بر علیه میسیونرهای اسپانیائی در منطقه ای نزدیک تاوو (Taos) در نیو مکزیکو بپا خاستند. بمدت 12 سال پس از آن واقعه، سرخ پوستان کنترل سرزمین های خود را دوباره بدست آوردند تا اینکه مجد دآ اسپانیائی ها آن را پس گرفتند. 60 سال بعد، سرخ پوستان مجدداً شورش کرده و سرخ پوستان پیما (Pima) با اسپانیائی ها در منطقه ای که آریزونای کنونی است در افتادند .

رخنه پیوسته مهاجرین بسوی مناطق مستعمره ای شرقی ، زندگی سرخ پوستان را مختل می نمود. هرچه جانوران بیشتری شکار می شدند، قبایل مواجه با انتخاب مشکل گرسنه ماندن، جنگیدن و یا مواجهه با قبایل مجاور غربی می شدند.

ایروکیز (Iroquois) ها که در مناطق پائینی دریاچه اونتاریو (Lake Ontario) و اری (Erie) در نیویورک شمالی و پنسیلوانیا سکنی گزیده بودند در جلوگیری از پیشرفت اروپائیان موفق تر بودند. در سال 1570 ، 5 قبیله به اتفاق یکدیگر دموکراتیک ترین قوم و سیستم حکومتی زمان خود را بنام هو-د-نو-سا-نی(Ho-De-No-Sau-Nee) یا لیگ ایروکیز هارا تشکیل دادند . این لیگ توسط شورایی متشکل از 50 نماینده از هر یک از 5 قبیله اداره می شد. این شورا به اموری که در میان تمامی قبایل مشترک بود رسید گی می کرد ولی در مورد اینکه قبایل چگونه امور روزانه خود را با آزادی و مساوات اداره می کردند، دخالت و قدرتی نداشت. هیچ قبیله ای به تنهایی اجازه آغاز جنگ را نداشت. شورا در مورد جرائمی چون قتل ، قوانین لازمه را به تصویب می رساند.

لیگ در قرن 16 و 17 میلادی به قدرتی بزرگ تبدیل شد. داد و ستد بزرگ پوست با بریتانیا داشته و در کنار آن در جنگ برای تسلط و غلبه آمریکا بر علیه فرانسه بین سالهای 1754 و 1763 ایستاد. بریتانیای کبیر احتمالاً بدون پشتیبانی لیگ قادر به پیروزی در جنگ نبود.

لیگ تا زمان انقلاب آمریکا در قدرت ماند. ولی از آن پس، برای اولین بار، شورا قادر به اتخاذ یک تصمیم متفق در مورد اینکه کدام طرف را بگیرد نشد. قبایل عضو شورا برای خود تصمیم گیری کردند و برخی با انگلیسی ها جنگیده، برخی با مستعمره گران و برخی دیگر بی طرف ماند ند. در نتیجه، همه بر علیه ایروکیز ها جنگیدند. شکست های آنها عظیم بود بشکلی که لیگ هرگز نتوانست از این وقایع دوباره سازی و احیا شود.

نسل دوم مستعمرات انگلیس

منازعات داخلی و مذهبی در انگلیس در اواسط قرن 17 میلادی مهاجرت را محدود ساخت و از اینرو توجه کشور ما در به مستعمرات آمریکائی تازه پرورده اش کاهش یافت. مستعمرات خلیج ماساچوست، پلیموت ، کانیکات (Connecticut) و نیو هیون(New Haven) ، در جهت تهیه تاسیسات دفاعی منطقه که انگلیس

از آنها سر باز زده بود، در سال 1643 کنفدراسیون نیو انگلند (New England) را تشکیل دادند. این نخستین کوشش مستعمره گران اروپائی در اتحاد منطقه ای شان بشمار میرفت.

تاریخ اولیه مهاجرین انگلیسی تا حد زیادی با ستیزه جوئی -- مذهبی و سیاسی -- ادغام بود. وقتی که گروههای مختلف در صدد دستیابی به قدرت و مقام در بین خود و همسایه- هایشان برخاستند. بویژه مریلند، متحمل رقابتهای مذهبی تلخی که انگلیس را در طی دوره اولیور کرامول (Oliver Cromwell) رنجاند شد. یکی از حوادث این دوره الغای قانون رواداری (Toleration Act) بود که در سالهای دهه 1650 لغو شد ولی بزودی مجدداً برقرار شد و در آن آزادی های مذهبی نیز تضمین گشت.

در سال 1675 ، شورش بیکن (Bacon) ، اولین شورش سراسری مهم بر علیه اختیارات سلطنتی بریتانیا بر مستعمرات در اقصی نقاط مناطق تحت مستعمره آغاز شد. اولین جرقه این شورش، زد و خورد

بین مرزنشینان ویرجینیا و سرخ بوستان ساسکوهانک (Susquehannock) بود ولی دیری نپائید که اختلاف ریشه گرفت و کشاورزان بر علیه ثروت و برتری کشت کاران بزرگ منطقه و فرماندار ایالت ویرجینیا، ویلیام برکلی (William Berkeley) برخاستند.

زارعین کوچکتر به نارضایتی از قیمت های پائین تنباکو و شرایط سخت زندگی دور ناتانیل بیکن (Nathaniel Bacon) که یک تازه وارد از انگلیس بود احاطه کرد ند. بر کلی از دادن اجازه اختیار به بیکن مبنی بر اداره کردن تهاجمات سرخ بوستان امتناع ورزید، ولی با انتخابات جدید مجلس برگس (House of Burgesses)، که از سال 1661 عوض نشده بود موافقت نمود.

بیکن با تخطی از دستورات بر کلی، بر علیه قبیله صلح جوی اوکانچی (Ocaneechee) دست به حمله زد و تقریباً تمامی قبیله را از بین برد. در بازگشت به جیمزتاون در سپتامبر سال 1676 شهر را سوزاند و برکلی را مجبور به فرار از شهر نمود. کنترل بیشتر ایالت تحت نظریکن قرار گرفت. پیروزی او مدت کوتاهی بیشتر بطول نیانجامید و ماه بعد در اثر یک تب در گذشت. شورش بدون بیکن ، حیات خود را از دست داد و فرو کشید. برکلی حاکمیت خود را مجدداً تثبیت نمود و 23 نفر از پیروان بیکن را بدار آویخت.

با استقرار حکومت کینگ چارلز دوم در سال 1660 ، بریتانیا مجدداً توجه خود را به آمریکای شمالی دوخت. در طی مدتی کوتاه، نخستین قرارگاههای اروپائی در کارولینا برپا شد. هلندی ها از هلند تازه (New Netherland) رانده شدند. مستعمره های تازه ای در نیویورک ، نیو جرسی، دلاور و پنسیلوانیا تشکیل شد.

مستعمرات هلند، بطور کلی، توسط فرمانداران مستبد منتخب شده در اروپا اداره می شد و در طول سالها، جمعیت محلی نسبت به آنها کاملاً بیگانه می شدند. در نتیجه، وقتی که مستعمره نشینان انگلیسی شروع به تخطی و تجاوز به سرزمین های هلند یها در لانگ آیلند (Long Island) و مانهاتان (Manhattan) نمودند، فرماندار غیر مردمی قادر به تجدید قوای مردم برای دفاع از خودشان نشد. نیوناترلند در سال 1664 سقوط کرد. با این وجود مفاد کاپیتولاسیون یا تسلیم چندان قوی نبود؛ مهاجرین هلندی می توانستند که املاک خود را نگه داشته و به شکل دلخواهشان مراسم مذهبی خود را انجام دهند.

در اوایل دهه 1650 ، منطقه ایبل مارل ساند (Ablemarle Sound) که نزدیک سواحل کارولینای شمالی فعلی بود توسط مستعمره نشینانی که از ویرجینیا به سمت پایین سرازیر شده بودند پر شد. اولین فرماندار منتسب در سال 1664 گمارده شد. اولین شهر ایبل مارل ساند، که حتی امروز نیز دور افتاده بشمار میرود ، پس از ورود گروه هوگوتهای فرانسوی در 1704 تأسیس یافت .

در سال 1670، اولین مهاجرین که، از نیو انگلند (New England) و جزایر باربادوس کرائیب به سمت چارلستون (Charleston) کنونی ، در کارولینای جنوبی سرازیر شدند. سیستم دولتی پیچیده ای که فیلسوف نامی بریتانیایی جان لاک (John Locke) در آن سهم داشت برای این مستعمره جدید وضع شد. یکی از برجسته ترین ویژگی های این سیستم، کوشش شکست خورده در جهت تشکیل یک نظام اصیل وراثتی بود. و یکی از کم جذاب ترین جنبه های مستعمره همانا داد و ستد اولیه برده های سرخ پوست بود. گرچه بامرور زمان تجارت چوب، برنج، ونیل به مستعمره یک ارزش اقتصادی با ارزش تری را اعطا نمود .

خلیج ماساچوست تنها مستعمره ای نبود که با شور و هیجان مذهبی همراه بود. در سال 1681، ویلیام پن (William Penn) ، یک کویکر (Quaker) ثروتمند و دوست چارلز دوم، زمین های بزرگی را در کنار غرب رودخانه دلاور (Delaware) ، که بعدها پنسیلوانیا (Pennsylvania) نامیده شد بدست آورد. پن در جهت کمک به پر کردن آن از سکنه ، شروع به پذیرفتن و جمع آوری مخالفین مذهبی از انگلیس و بقیه جاها – کویکرها، اعضای فرقه مسیحی منونیت (Mennonites) ، آمیش ها (Amish) ، موراویان (Moravians) و باپتیست ها (Baptists) کرد.

پس از آنکه پن یک سال بعد از آن وارد مستعمرات شد، مستعمره نشینان هلندی ، سوئدی و انگلیسی ها در کناره رودخانه دلاور (Delaware) سکنی گزیده بودند و در همان جا بود که او شهر فیلا دلفیا (Philadelphia)، که معنای " شهر محبت برادرانه" را دارد بنیاد نهاد.

پن همگام با اعتقادات خود، فریفته یک احساس مساواتی که در هیچیک از مستعمرات آمریکائی وقت یافت نمی شد، گردید. مدت مدیدی پیش از آنکه زنا ن در نقاط دیگر آمریکا حقی داشته باشند، این حقوق را در پنسیلوانیا دارا بودند. پن و همکارانش مخصوصاً توجه عمیقی به مناسبات مستعمره با سرخ پوستان دلاور (Delaware) داشتند تا از این طریق در آنها این اعتماد را ایجاد کنند که هزینه هر زمینی را که اروپائیان در آن سکنی گزیده اند، به آنها پرداخت خواهد شد.

جورجیا (Georgia) بعنوان آخرین مستعمره از میان 13 مستعمره در سال 1732 تشکیل شد. این منطقه، گرچه در حوزه مرزهای فلوریدای اسپانیا قرار نداشت ولی بسیاریان نزدیک بود و بعنوان سپری در مقابل تهاجمات اسپانیا بشمار می رفت. ولی در عین حال یک کمیت بسیار واحدی نیز داشت: فردی که باعث استحکام منطقه شده بود، ژنرال جیمز اوگل تورپ (James Oglethorpe) بود ، اصلاح طلبی که از قصد ، پناهگاهی برای فقیران و زندانیان سابق ساخته بود تا برای آنها موقعیت های نوینی ایجاد کند .

مهاجرین، بردگان و خادمین

مردان و زنان با اندک علاقه ای به زندگی در دنیای نوین اغلب برای کوچ کردن به دنیای جدید از طریق تشویقات زبردستانه و ماهرانه مروجین وادار به این کار می شدند. برای مثال ویلیام پن موقعیتهایی را که انتظار تازه واردین به مستعمره پنسیلوانیا را می کشید در برابرشان قرار داد. قضات و مقامات زندان ها به مجرمین این شانس را می دادند تا عوض اینکه مدت زندانی خود را در زندان سپری کنند به مستقلا تی چون جورجیا مهاجرت کنند.

ولی تعداد کمی از مهاجرین قادر به تقبل مخارج عبور برای خود و خانواده شان برای زندگی در سرزمین نوین بودند. در برخی موارد، کاپیتان های کشتی ها دستمزدهای هنگفتی در عوض فروش قراردادهای خدمتکاری برای مهاجرین فقیر، که نوکر ملزم به خدمت نامیده می شد ند، دریافت می کردند. هر روشی ، از وعده و وعیدهای غیر معقول گرفته تا آدم ربائی بکار برده می شد تا به اندازه لازم مسافر در کشتی پر شود.

در موارد دیگر، هزینه های حمل و نقل و نگهداری توسط آژانسهای مستعمره چون کمپانی های خلیج ماساچوست یا ویرجینیا پرداخت می شد. در عوض نوکران ملزم به خدمت توافق میکردند که بعنوان کارگران مقاطعه کار به مدت بین 4 تا 7 سال برای این آژانس ها کار کنند. به این مستخدمین در پایان مدت قرار دادشان " مقرر آزادی " داده می شد که بعضی مواقع قطعه ای از زمین را نیز شامل میشد.

حدود نیمی از مهاجرین که در مستعمرات جنوب نیو انگلند زندگی می کردند از طریق این سیستم وارد آمریکا شدند. گرچه بیشتر آنها برای مدت قرارداد ایستاده و خدمات خود را وفادارانه به اتمام رساندند ولی برخی نیز کارفرمای خود را رها کرده و فرار می کردند. با این حال، برخی از آنها در عاقبت قادر بودند به تهیه یک تکه زمین و یا قطعه ای کشاورزی ، یا در مستعمراتی که در آن خدمت می کردند و یا در جاهای مجاور ، برای خود تهیه کنند. هیچگونه عیبی به خانواده هایی که این چنین زندگی خود را تحت این سیستم نیمه اسارت در آمریکا آغاز نمودند وصل نمی شد. هر مستعمره ای برای خود، حتی رهبرانی داشتند که قبلاً نوکران ملزم به خدمت محسوب می شدند.

به یک استثناً بسیار مهم در این روند باید اشاره کرد: بردگان آفریقائی . اولین سیاهان در سال 1619 درست 12 سال پس از تاسیس جیمز تاون (Jamestown) به ویرجینیا آورده شدند. در آغاز ، بسیاری نوکران ملزم به خدمت محسوب می شدند که قادر بودند آزادی خود را بخرند. گرچه تا سال 1660، همگام با رشد مستعمرات جنوبی، نیاز به کارگران کشتزار نیز افزونی یافت و اداره و نهاد برده داری مشکل و مشکل تر شد و آفریقائی ها را دست و پا بسته به آمریکا می آوردند تا تمام عمر بعنوان برده اجباری کار کنند.

درحاشیه : راز پایدار آناسازی (Anasazi)

دهکده های سرخپوستان و " شهر های صخره ای "باستانی در میان دره های کوهستانی، کوره باریکهای کلرادو و نیومکزیکو نشانگر برخی از نخستین ساکنین آمریکای شمالی، آنا سازی ها می باشند که واژه ایست ناواهو (Navajo) به معنای " قد یمیان ".

تا سال 500 پس از میلاد، آناسازی ها برخی از نخستین دهکده های شناخته شده در جنوب غرب آمریکا را بر پا نهادند که در آن به شکار و کشت محصولات هم چون ذرت، کدو و لوبیا می پرداختند. آناسازی ها در طول قرن ها پیشرفت کرده و قادر به توسعه سدهای پیشرفته و سیستم های آبیاری شدند. سنت کوزه گری استادانه و بی نظیرشان، حکاکی بر مسکونات چند اتاقه پیچیده در لابلای کناره های خانه های صخره ای، که به نوع خود از برجسته ترین نقاط باستان شناسی آمریکای امروز است، از جمله مهارت های آنها بشمار می رود.

با این حال در قرن 13، آنها محل های مسکونی را به همراه ظروف سفالین، ابزارآلات و حتی البسه خود را به شکلی که بنظر می رسید قصد برگشت دارند، رها کرده و ظاهراً از صحنه تاریخ ناپدید شدند. وطن آنها به مدت یک قرن تا ورود قبایل تازه ای چون ناواهو (Navajo) و یوت (Ute) و پس از آن مستعمره نشینان اسپانیائی و اروپائیان دیگر بدون سکنه باقی ماند.

داستان آناسازی بطرز لاینحلی به محیط سخت و در عین حال زیبایی که آنها در آن زندگی می کردند مربوط می شود. در میان قرارگاه های اولیه گودالهای ساده ای بود که از خاک بیرون آمده بود و که بشکل عمارت هایی مذهبی و محل های ملاقات و گردهمایی در آمده بود. نسل های بعدی تکنیک ها و روش های بنایی را جهت ساختن مکانها و عمارت های سنگی و مربع شکل بکار بردند. ولی دراماتیک ترین تغییر در سبک زندگی آناسازی ها -- به دلایلی که هنوز مشخص نیست -- همانا مهاجرت به کناره صخره ها و زیر نقاط تخت و مرتفع بود که در آنجا خانه های چند طبقه ای شگفت انگیزی بودند.

آناسازی ها به شکل اشتراکی زندگی می کردند که در طی قرن ها آهسته آهسته شکل گرفته بود. آنها با افراد دیگر محلی و منطقه ای دادو ستد داشتند. علائم جنگ و زد و خورد بسیار اندک و ناچیزی نیز در بین آنها وجود داشت. گرچه آناسازها رهبران مذهبی و غیره و همچنین هنرمندان زبردست خود را داشتند ولی تمایز طبقاتی یا اجتماعی در میان آنها کاملاً غیر محسوس بود.

انگیزه های اجتماعی و مذهبی بدون شک رل مهمی را در ساختن محل مسکونی صخره ای و ترک و واگذاری پایانی آنها داشت. ولی تلاش برای یافتن آذوقه در یک محیط بسیار دشوار احتمالاً بزرگترین عامل بود. همانطور که جمعیت فزونی می یافت، زارعین، نقاط بیشتری را تحت کشت گذاشتند، که خود باعث شد بسیاری از سکنه و جوامع محلی فقط زمین های حاشیه را کشت کنند. ولی آناسازی ها نتوانستند جلوی خسارت و زیان پیوسته که نتیجه استفاده دایم از زمینهای حاصل خیز بود بگیرند. تجزیه و تحلیل حلقه های درختان، برای مثال، حاکی بر این است که قحطی نهایی که 23 سال از 1276 تا 1299 طول کشید نهایتاً باعث کوچ آخرین گروه های آناسازی برای همیشه شد.

گرچه آناسازی ها از خانه و کاشانه وطن های خود متفرق شدند، با اینحال ناپدید نشدند. میراث آنها در لابلای اسناد باستان شناسی مهمی که بر جای گذاشته، و نیز در میان هوپی (Hopi) ها، زونی (Zuni) و دیگر مردمان پولیو که اجداد آن هاهستند باقی ماند.

.....

بخش دوم : عصر مستعمرات

پس آمریکائی کیست ، این مرد؟
هکتور سنت جان کروکور (Hector St. John de Crevecoeur)، 1762

مردمی نوین

بیشتر مهاجرین که در قرن هفدهم به آمریکا مهاجرت کردند، اهالی بریتانیا بودند ولی برخی نیز از کشورهای هلند، سوئد و آلمان در مناطق مرکزی، هوگونوت های (Huguenots) فرانسوی در کارولینای جنوبی و مناطقی دیگر، بردگانی از آفریقا، بویژه در جنوب و مقداری نیز اسپانیائی و پرتغالی در سراسر مستعمرات پخش بودند.

بعد از سال 1680، انگلستان دیگر تنها منشأ اصلی مهاجرت محسوب نمی شد. هزاران پناهنده ، به قصد فرار از جنگ قاره اروپا را ترک کردند. بسیاری خانه و کاشانه خود را رها کردند تا از فقر ناشی از فشار دولت اجتناب ورزند.

تا سال 1690 جمعیت آمریکا به حدود 250 هزار نفر رسید. از آن به بعد، هر 25 سال این جمعیت دو برابر شد تا اینکه در سال 1775، به بیش از دوونیم میلیون نفر رسید.

گرچه یک خانواده، بدون تطبیق مجدد زیاد ، قادر به نقل مکان از ماساچوست به ویرجینیا و یا از کارولینای جنوبی به پنسیلوانیا بود ، ولی فرق بین مستعمرات کاملاً قابل تشخیص بود. مستعمرات به سه دسته تقسیم میشدند .

نیوانگند (NEW ENGLAND)

نیوانگلند در گوشه شمال غربی، پر از زمین های سنگی با لایه های باریک و زمین های پهن بود و زمستانهای طولانی آن، گذران زندگی از طریق مزرعه داری را مشکل می ساخت. اهالی نیوانگلند، در جستجوی پیشه های دیگر، از نیروی آب بهره برداری کرده و آسیاب ها و کارخانه های چوب بری بر پا کردند. مرغوبیت الوار منطقه، کشتی سازی را رواج داد. بنادر بسیار عالی، داد و ستد را رونق داده و دریا منبع عظیم ثروت منطقه شد .

با حضور انبوه مهاجرین اولیه که در روستاها و شهر های اطراف بنادر زندگی می کردند، بسیاری از نیوانگلندی ها دست بکار برخی داد وستدها شدند. مراتع سر سبز و درختان انبوه نیازهای شهرنشینان را که در مزارع کوچک اطراف کار می کردند بر می آورد. نزدیکی بهم، امکان تشکیل مدارس روستایی، کلیساهای روستایی ، که در آن شهروندان جمع شده و به امور مشترکشان رسید گی می کردند ، را فراهم ساخت .

مستعمره خلیج ماساچوست ،امور بازرگانی خود را گسترش داد. از اواسط قرن 17 به بعد، این منطقه رشدی عظیم داشت به شکلی که شهر بوستون به یکی از بزرگترین بنادر آمریکا تبدیل شد.

الوار بلوط برای ساختن کشتی، کاج های بلند برای دکل و الوار و چوگان جهت اسکلت کشتی تماماً از جنگل های شمال شرقی کشور بدست می آمد. کشتی سازان خلیج ماساچوست با ساختن کشتی های خود و راندن آنها به سراسر دنیا، بنیاد بازرگانی عظیمی را بنا نهادند که بتدریج از اهمیت خاصی برخوردار شد. تا پایان دوره مستعمراتی، یک سوم تمامی کشتی های تحت سلطه بریتانیا در نیوانگلند ساخته می شد. ماهی و فروشگاههای کشتی و الوار آلات به صنعت صادرات رونق بیشتری داد.

ترابرهای نیوانگلند بزودی پی بردند که عرق نیشکر و برده از کالاهای مرغوب و سود بخش است. یکی از پررونق ترین و شاید ناخوشایند ترین داد و ستدهای این عصر، " تجارت سه گوش" بود. بازرگانان و ترابران، بردگان را از سواحل آفریقا برای کارگیری در مزارع نیشکر نیوانگلند خریداری کرده و سپس آنها را درهند غربی (West Indies)) می فروختند تا در آنجا شیره چغند را خریداری و برای فروش به تولید کنندگان نیشکر محلی به وطن بیاورند.

مستعمرات مرکزی

اجتماع در مستعمرات مرکزی بسیار متفاوت تر، شهری تر و قابل تحمل تر از زند گی در نیوانگلند بود. از بسیاری جهات، پنسیلوانیا و دلاور (Delaware) موفقیت آغازین خود را به ویلیام پن (William Penn) مدیون هستند .

تحت رهبری او، پنسیلوانیا بشکل موزون و سریع رشد نمود. تا سال 1685، جمعیت آن به حدود 9000 نفر رسید. مرکز اصلی مستعمره، شهر فیلا دلفیا بود، شهری که بزودی مملو از خیابان های پردرخت فراوان، منازل سنگی و آجری و لنگر گاه های پر رفت و آمد شد. تا انتهای عصر مستعمراتی ، حدود بیش از یک قرن، نزدیک به 30000 نفر از زبانها ، عقاید و مشاغل گوناگون در آنجا می زیستند .استعداد این افراد برای دست زدن به تجارت های موفقیت آمیز، شهر فیلا دلفیا را به یکی از مراکز برجسته آمریکای اولیه در آورد.

گرچه کویکرها (Quaker) ، جمعیت اصلی فیلا دلفیا را تشکیل می دادند، در مناطق دیگر پنسیلوانیا گروه های نژادی دیگری نیز بخوبی حضور داشتند. آلمانی ها ماهرترین کشاورزان مستعمره بشمار می رفتند. از صنایع مهم دیگر، صنعت کلبه ، ریسندگی، کفشدوزی، کابینت سازی و صنایع دستی دیگر بود.

پنسیلوانیا همچنین برای اسکاتلند – ایرلندی ها که در حدود اوایل قرن 18 پا به مستعمره گذاشتند گذرگاه اصلی دنیای نوین بشمار می آمد. این افراد که یکی از مقامات پنسیلوانیا آنها را "غریبه های گستاخ و مستمند" می خواند، از انگلیسی ها متنفر بوده و به تمام اعضای دولت مظنون بودند . اسکاتلندی - ایرلندی ها بیشتر تمایل داشتند در مناطق دور از شهر سکنی گزیده تا در آنجا از طریق شکار و کشت های مختلف به زندگی ادامه دهند.

نیویورک، بر خلاف پنسیلوانیا که از انواع و اقسام افراد تشکیل می شد و تصویری از ماهیت چند زبانه بودن آمریکا بود. تا سال 1646، جمعیت ساکن نوار مرزی رودخانه هودسون (Hudson) شامل هلندی ها، فرانسویها، دانمارکی ها، نروژی ها، سوئدی ها، انگلیسی ها، اسکاتلندی- ایرلندی ها، آلمانی ها، لهستانی ها، بوهمیانی ها (Bohamians)، پرتغالی ها و ایتالیائی ها می شد که پیشگام میلیونها مهاجر نسل های بعدی شدند.

هلندی ها به سهم خود بعنوان عامل مهم و موثر اقتصادی اجتماعی منطقه نیویورک تا مدتهای مدیدی پس از سقوط هلند نو (New Netherland) به ائتلافشان با سیستم مستعمراتی بریتانیا، ادامه دادند. شیروانی های شیب دار آنها قسمت عمده و دائمی معماری شهر شد و بازرگانان آنها، عامل موثر شلوغی و جو بازرگانی نخستین منطقه مانهاتان (Manhattan) بودند .

مستعمرات جنوبی

مستعمرات جنوبی، بر عکس نیوانگلند و مستعمرات مرکزی از منا طق زیر تشکیل شده بودند: ویرجینیا، مریلند، کارولینای جنوبی و شمالی و جورجیا.

تااواخر قرن 17، بافت اجتماعی و اقتصادی ویرجینیا و مریلند تا حد زیادی به کشاورزان و مزرعه داران کوچک وابسته بود .کشتکاران منطقه تایدواتر(جذرومد ساحلی)، با حمایت نیروی بردگان، کنترل قدرت سیاسی و بهترین زمینها را در دست داشتند. آنها خانه های عظیم ساخته و زندگی اشرافی برای خود راه انداخته بودند و تا حد امکان تماس خود را با دنیا و تمدن های خارج نگه می داشتند.

در همان زمان، کشاورزان مالک زمین خود، که روی قطعه زمینهای کوچکتر کار می کردند در مجالس مردمی تر خود را داخل کرده و تدریجاً راه خود را به دستیابی پست های سیاسی گشودند . خط مشی استقلالی صریح آنها یک زنگ خطر دائمی برای حکومت ثروتمند و طبقه مرفه مزرعه داران بود تا زیاده تر از حد به حقوق آزادمنشان تجاوز نکنند.

شهر چارلستون (Charleston) کارولینای جنوبی تبدیل به بندر اصلی و مرکز تجارتی جنوب شد. مهاجرین بسرعت در آنجا به اهمیت ادغام کشاورزی و بازرگانی پی بردند و بازار تبدیل به یک منبع اصلی پیشرفت و سعادت در آمد .جنگل های انبوه نیز منبع در آمد شد: الوار، قیر، صمغ کاج بدست آمده از کاج با برگهای بلند، برخی از بهترین مواد کشتی سازی جهان را مهیا مینمود. کارولینای شمالی و جنوبی، که همچون ویرجینیا محدود به تنها یک محصول نبودند نیز به تولید و صادرات برنج و رنگ نیل (ماده ای آبی رنگ که از گیاهان بومی حاصل می شد و در رنگ کردن منسوجات بکار می رفت) پرداختند. تا سال 1750، بیش از صد هزار نفر در دو مستعمره کارولینای جنوبی و شمالی زندگی می کردند.

در مستعمرات جنوبی، همچون مستعمرات دیگر، رشد جمعیت در مناطق حومه از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. مهاجرین آلمانی و اسکاتلند - ایرلندی که مایل به زندگی در مستعمرات ساحلی که نفوذ بریتانیائیها در آنجا زیاد بود، نداشتند، به سمت سرزمین اصلی براه افتادند. آن سری از افراد که قادر به تهیه زمین حاصل خیز در جوار ساحل نشد ند یا اینکه از زمین های در اختیارشان، کاملاً بهره برداری کرده

بودند، تپه های غربی را محل سکونت مناسبی برای خود یافتند. مهاجرین بی تاب، گرچه با سختی های غیر قابل تحملی مواجه بودند ولی به آمدن خود ادامه دادند و تا اواسط دهه 1730 به شناندو ولی ویرجینیا (Shenandoah Valley of Virginia) سرازیر شدند. طولی نکشید که منطقه پر از مزارع شد.

خانواده های مرز نشین که در لبه منطقه سرخ پوستان می زیستند، به ساختن کابین پرداخته و راه را به بیابان باز نموده و شروع به کشت و زرع ذرت و بلال کردند. مردان ، چرم ساخته شده از پوست آهو یا گوسفند را که " پوست آهو " نامیده می شد ، بر تن می کردند و زنان جامه هایی از نخ که در منزل می رسیدند می پوشیدند. غذای آنها شامل گوشت گوزن یا آهو، بوقلمون و ماهی بود. تفریح آنها، باربیکیو (Barbecue)، رقص، مهمانی های پاگشا، مسابقات تیر اندازی و مسابقه لحاف دوزی بود. لحاف و تیکه دوزی تا به امروز نیز یک سنت آمریکایی بشمار میرود .

جامعه، مدارس و فرهنگ

عامل اصلی باز دارنده تحول طبقه اشرافی و با اصالت در مستعمرات این امر بود که هر کس در یک مستعمره برقرارشده قادر به یافتن محل سکونتی در نوار مرزی بود. از این رو، بارها و بارها، اشخاص مقتدر نوار ساحلی، از روی اجبار و تهدید سکنه به مهاجرت دسته جمعی به خط ساحلی، وادار می شدند تا خط مش های سیاسی ، شرایط لازمه برای اخذ زمین و فعالیت های مذهبی را آسان گیرند. این حرکت بسوی دامنه کوه ها، معنای مهمی برای آینده آمریکا داشت.

بنیادهای سیستم فرهنگی و آموزشی تثبیت شده در عصر مستعمرات نیز از اهمیت مساوی برای آینده کشور برخوردار بودند. کالج هاروارد (Harvard) در سال 1636، در کمبریج (Cambridge)، ماساچوست بنا نهاده شد. حوالی پایان قرن، کالج ویلیام و مری (College of William and Mary) در ویرجینیا تأسیس شد. چند سال پس از آن ، مدرسه عالی کانکتیکات (Connecticut) که بعدها کالج ییل (Yale) نام گرفت، شروع بکار نمود. ولی مهم تر از همه، رشد سیستم مدارس بود که تحت اختیار دولت بر قرار شده بود. تأکید پیوریتن ها بر اهمیت خواندن مستقیم از کتاب مقدس ،اهمیت یاد گیری را تاکید می نمود.

در سال 1647، مستعمره خلیج ماساچوست قانون " یه اولد دلودر سیتان (ye olde deluder Satan) " را تصویب نمود، که هر شهری با بیش از 50 خانواده را ملزم می ساخت تا یک مدرسه گرامری (مدرسه لاتین که دانشجویان را برای کالج آماده می سازد) تأسیس کند. اندکی بعد، تمام مستعمرات نیوانگلند، بغیر از رود آیلند (Rhode Island) این خط مشی را دنبال نمودند.

مهاجرین اولیه در نیوانگلند ، کتابخانه های کوچک خود را به همراه آورده و مرتباً از لندن کتاب وارد می نمودند. تا اوایل دهه 1680 ، کتابفروشی های بوستون، رونق فراوانی از طریق فروش کارهای ادبیات کلاسیک، تاریخ، سیاست، فلسفه، علوم، الهیات و کتابهای پر فروش، یافتند. در سال 1639، اولین موسسه انتشاراتی در مستعمرات بریتانیا و دومین موسسه انتشاراتی در سراسر آمریکای شمالی، در کالج هاروارد تأسیس شد.

اولین مدرسه در پنسیلوانیا در سال 1683 شروع بکار نمود. در این مدرسه، خواندن، نوشتن و حسابداری تدریس می شد. از آن به بعد، هر جماعت (Quaker) به شکلی آموزش ابتدایی کودک خود را بعداً گرفته. آموزش عالی -- زبانهای کلاسیک، تاریخ و ادبیات -- در مدرسه عمومی فریندز (Friends Public School) که هنوز نیز در فیلا دلفیا بعنوان ویلیام پن چارتر اسکول (Penn Charter School) فعالیت می کند، تدریس می شد. این مدارس برای فقیران و طبقات کم درآمد رایگان بود ولی والدینی که استطاعت داشتند، شهریه می پرداختند.

در فیلادلفیا، مدارس خصوصی بیشماری که هیچگونه وابستگی و تابعیت مذهبی نداشتند، زبان، ریاضیات و علوم طبیعی را تدریس میکردند؛ مدارس شبانه نیز برای بزرگان وجود داشت. در این میان زنهای کاملاً فراموش نشده بودند ولی موقعیت های تحصیلاتی و آموزشی آنها محدود به آموزش هایی می شد که به آنها در کار منزل کمک کند. دبیران خصوصی، دختران شهروندان فیلا دلفیائی موفق را در زبان فرانسه، موسیقی، رقص، نقاشی، آواز، گرامر و گاهی اوقات حتی در دفتر داری کمک می کردند.

در قرن 18 میلادی، گسترش فرهنگی و فکری پنسیلوانیا بطرز عظیمی در شخصیت های نیرومندی چون جیمز لوگان (James Logan) و بنجامین فرانکلین (Benjamin Franklin) منعکس شد. لوگان وزیر مستعمره بود و در کتابخانه عالی او بود که فرانکلین جوان آخرین کشفیات علمی را آموخت. در سال 1745، لوگان ساختمانی را بنا نهاد که در آن مجموعه کتب خود را نگهداری کند، و هم ساختمان و هم کتب آن را وقف شهر نمود.

فرانکلین به فعالیت های فکری فیلادلفیا کمکهای شایانی نمود. او کلوپ مباحثه ای را بنیاد نهاد که از آن طریق انجمن فلسفه دانان آمریکا (American Philosophical Society) بوجود آمد. کوشش های اوهمچنین به تاسیس یک آکادمی عمومی انجامید که بعدها به دانشگاه پنسیلوانیا تبدیل شد. او بنیانگذار اصلی یک کتابخانه باحق عضویت بود که او آنرا "مادر تمامی کتابخانه های با عضویت در سراسر آمریکای شمالی" نامید.

در مستعمرات جنوبی، کشتکاران و بازرگانان ثروتمند، معلمین خصوصی از ایرلند و یا اسکاتلند را می آوردند تا به فرزندانشان تعلیم دهند و برخی دیگر فرزندانشان را برای تحصیل به انگلیس اعزام می کردند. با وجود این موقعیت های آموزشی، طبقات بالاتر در منطقه تایدواتر علاقه ای به حمایت از مدارس عمومی نداشتند. بعلاوه، پراکندگی مزارع و کشت زارها تشکیل مدارس عمومی را مشکل می ساخت. چند مدرسه رایگان نیز در ویرجینیا تشکیل شد؛ مدرسه سیمز (Syms) که در سال 1647 تاسیس یافت و مدرسه ایتون (Eaton) که در سال 1659 گشایش یافت از این نمونه هستند.

علاقه به یادگیری در مرزهای این جوامع متوقف نشد. در نوارهای مرزی، اسکاتلند- ایرلندی ها با وجود زندگی در اطاق ها و کلبه های بدوی، هواخواهان راستین تحصیل و آموزش بودند و کوششهای عظیمی در جهت جذب معلمین به مناطق خود بر آوردند.

سواد آموزی در مستعمرات بیشتر به حد و مرز نیوانگلند محدود می شد. در این منطقه تمرکز زیادی بر موضوعات مذهبی می شد. خطبه های مذهبی، مرسوم ترین حاصل انتشارات وقت بود. یکی از مشهورترین واعظین پیوریتن (Puritan)، کشیش کاتن مائر (Cotton Mather) حدود 400 قطعه به رشته تحریر در آورد. شاهکار او ماگنولیا کریستی آمریکانا (Magnalia Christi Americana) تاریخ نیوانگلند را به

نمایش می گذارد. محبوب ترین کار روز ، شعر بلند کشیش مایکل ویگلزورث (Reverend Michael Wigglesworth) است که وقایع روز داوری را به طرز هراسناکی شرح می داد.

در سال 1704، کمبریج ماساچوست، نخستین روزنامه موفق مستعمرات را منتشر ساخت. تا 1747، 22 روزنامه در سرتاسر مستعمرات چاپ و پخش می شد.

در نیو یورک، تثبیت اصل آزادی مطبوعات با مورد جوهان پیترزنگر (Johann Peter Zenger) که جریده نیویورک ویکلی (New York Weekly Journal) او در 1733 شروع بکار کرد و نمایانگر مخالفت با دولت بود، گامی بزرگ برداشته شد. پس از دو سال انتشار، فرماندار مستعمره ، که دیگر تاب و تحمل نیش های طعنه آمیز زنگار را نداشت او را به جرم تهمت های فتنه آمیز به زندان انداخت .زنگار در طی نه ماه در زندان به کار روزنامه نگاری خود از زندان ادامه داد که بخودی خود علاقه شدیدی را در تمامی مستعمرات کسب کرد. آندرو همیلتون (Andrew Hamilton) ، وکیل مدافع برجسته زنگر ، به دفاع از ادعا های زنگر بر آمد و آنها را حقیقت و نه افترا آمیز خواند. هئیت ژوری حکم بیگناهی زنگر را صادر کرده و او از زندان آزاد شد .

موفقیت های شهر های گوناگون این ترس را بر مردم سایه افکنده بود که شیطان در حال فریب جامعه جهت کسب مال دنیا است، ویک واکنش عظیم مذهبی را در دهه 1730 حاصل شد که " بیداری بزرگ " (Great Awakening خوانده می شود. این نهضت از دو منبع الهام می گرفت: جرج وایت فیلد (George Whitefield)، یک احیا کننده مذهبی از فرقه وسلیان (Wesleyan)، پیروان جان وسلی ، که در سال 1739 از انگلیس آمده بود و دیگری جان تان ادواردز (Jonathan Edwards) که قبلاً در کلیسای کانگرگیشنال (Congregational Church) در نورث همپتون (Northampton) ، ماساچوست خدمت می نمود.

وایت فیلد بیداری مذهبی را در فیلادلفیا آغاز نمود و سپس به نیوانگلند کوچ نمود. وایت فیلد جماعت های 20 هزار نفری را در آن واحد، شیفته نمایش ها، موعظات و خطابه های احساساتی خود می نمود. شورش و غوغای مذهبی سراسر نیوانگلند و مستعمرات میانی را در برگرفت و انبوهی از واعظین، کلیسا های تثبیت شده خود را رها کرده و از بیداری روحانی سخن گفتند.

از اشخاصی که تحت تاثیر موعظات وایت فیلد قرار گرفت، ادواردز (Edwards) بود که نهضت بیداری بزرگ با موعظه تاریخی او بنام " گناهکاران در دست های خشمگین " در سال 1741 به اوج خود رسید. ادواردز بشکل نمایشی موعظه نمی کرد بلکه با سبکی متفکرانه و آرام موعظه خود را ارائه می داد. او تاکید بر این داشت که کلیسا های سنتی و تثبیت شده بفر خالی ساختن مسیحیت از محتوی عاطفی آن هستند. مهمترین شاهکار او، آزادی اراده (1754) کوششی بود در زمینه آشتی کالوینیزم (Calvinism) با "بیداری. (Enlightenment)"

بیداری بزرگ باعث برپاسازی فرقه های پروتستانی (انجیلی) و روحیه احیاگرایی مذهبی شد که هنوز نیز نقش های عظیمی را در حیات فرهنگی و مذهبی آمریکا بازی می کند. این حرکت عظیم باعث تضعیف موقعیت روحانیون سنتی (تثبیت شده) گشت و ایمانداران را برانگیخت تا بر وجدان خود تکیه کنند. شاید مهم تر از همه، نهضت بیداری بزرگ باعث ازدیاد فرقه ها و طبقات مذهبی گوناگون گشت که بنوبه خود پذیرش عمومی اصول آزادی مذهب را تشویق نمود.

پیدایش دولت مستعمره ای

در تمامی مراحل توسعه مستعمره نشینی، یک ویژگی مهم همان فقدان نفوذ کنترل کننده دولت انگلیس بود. تمامی مستعمرات بغیر از جورجیا بشکل شرکت های سهام دار و یا بعنوان مالکین فئودالی که از ملکه حق امتیاز گرفته بودند بوجود آمدند. این حقیقت که پادشاه، حق سلطه و حاکمیت بالفعل خود را بر مستعمرات دنیای جدید به کمپانی ها و سهام داران سپرده، البته به این معنا نبود که مستعمرات در این سرزمین، در واقع آزاد از کنترل دنیای خارج بودند. برای مثال، بر طبق مفاد امتیاز کمپانی ویرجینیا، تمامیت حاکمیت دولت به خود کمپانی محول شده بود. با این حال، ملکه انتظار داشت که شرکت در بریتانیا قرار داشته باشد. ساکنین ویرجینیا از اینرو هیچگونه صدایی در دولت خود نداشتند، چنانکه گویی پادشاه خود تمامی قدرت تام را در اختیار داشت.

مستعمرات هرگز خود را تابع نمی دانستند. بلکه خود را اساساً همچون انگلیس، کشوری مستقل قلمداد می کردند که دررده پایین با مقامات انگلیس در لندن در ارتباط بودند. به هر صورت، قانون جامع از خارج کم از بین رفت. مستعمره نشینان-- که وارثین سنت های واپسین منازعات دراز مدت آزادی های سیاسی انگلیس ها بشمار می رفتند-- عقاید آزاد طلبانه را در اولین منشور ویرجینیا گنجاندند. بدین صورت که مهاجرین انگلیس از تمامی آزادی ها و امتیازات مصونیت بر خور دار بودند " بصورتیکه تحت قلمرو انگلیس از آنها بود اطاعت می کردند". از این رو قادر به استفاده از منافع مگناکارتا (Magna Carta) و قانون مشترک بودند. در سال 1618، کمپانی ویرجینیا بیانیه ای را به فرماندارانتخابی خود صادر کرد بدین محتوا که ساکنین آزاد مزارع بزرگ می بایست نمایندگان را انتخاب کند تا به همراه فرماندار و یک شورای منتخب در تصویب قوانین مربوط به رفاه مردم مستعمره با یکدیگر همکاری کنند.

این موازین، گسترده ترین قدمها در تمام دوران مستعمره نشینی بحساب می آمد. از آن به بعد، پذیرفته شده بود که مستعمره نشینان این حق را داشتند که در تعیین اداره دولت خود نقشی داشته باشند. در بیشتر مواقع، پادشاه، در صدور امتیازهای آتی ذکر می نمود که مردان آزاد مستعمرات می بایست در قانون هایی که بر آنهاوضع می شود، دست داشته باشند. از اینرو، امتیازات اهدا شده به کالورتها (Calverts) در مریلند، ویلیام پن در پنسیلوانیا، ملاکین کارولینای جنوبی و شمالی و صاحبین املاک در نیوجرسی، بطور اخص ذکر از این می نمود که قوانین باید با " رضایت آزادگان " بتصویب برسد.

در نیوانگلند، تا سالهای زیادی، دولت خودمختار کاملتری در مقایسه با هر مستعمره دیگری حکمفرما بود. مهاجرین، بر عرصه کشتی می فلاور (Mayflower)، قراردادی جهت تشکیل یک دولت اتخاذ نمودند که " معاهده می فلاور " (Mayflower Compact) نام دارد که در آن آمده که " ما یک ارگان مدنی واحد در میان خود تشکیل داده ایم تا نظم و ثبات بهتری را برقرار سازیم و بنابراین قوانینی عادلانه و مساوی، قوانین اساسی ومقررات ادارات مربوط به آنرا وضع، تشکیل و چارچوب آنرا بنا می گذاریم .. تا از آن راحتی و رفاه تمامی مستعمره بر قرار شود".

گرچه مهاجرین هیچگونه حق و اساس قانونی برای تشکیل یک نظام دولتی نداشتند، ولی معاهده می فلاور مورد مخالفت قرار نگرفت و از اینرو مستعمره نشینان پلیموت (Plymouth) تا سالهای متداوم قادر به کنترل امور خود بدون دخالت خارجی بودند.

وضعیتی مشابه در کمپانی خلیج ماساچوست پدید آمد که حق تسلط بر خود را وضع نمود. بر طبق این قانون، حاکمیت مطلق در دست اشخاصی بود که در مستعمره زندگی می کردند. در آغاز، بیشتر از ده نفر از اعضای کمپانی که به آمریکا مهاجرت کرده بودند بر این شدند که مستبدانه بر مستعمره حکومت کنند. ولی مستعمرات دیگر بزودی تقاضای شرکت و دخالت در امور مردم را رد کرده و اذعان داشتند که در صورت رد درخواستشان، مهاجرت عظیمی صورت خواهد پذیرفت.

اعضای کمپانی که مواجه با چنین تهدیدی شده بودند فوراً تسلیم شده و کنترل دولت به دست نمایندگان منتخب مردم افتاد. در نتیجه، مستعمرات دیگر نیو انگلند-- مانند کاتینکات (Connecticut) و رود آیلند (Rhode Island) نیز با اعلام اینکه آنها نیز در زیر سلطه هیچ دولتی نیستند، خود مختار شده و سیستم سیاسی خود را که بنحوی از سیستم سیاسی مهاجرین پلیموت اقتباس شده بود تنظیم نمودند.

تنها در دو مورد، تبصره دولت خود مختار حذف شد. این دو مورد نیویورک و جورجیا بود. نیویورک به برادرچارلز دوم (Duke of York) که بعدها کینگ جیمز دوم شد، اعطا شده و جورجیا به گروه "امنا" واگذار شد. در هر دو مورد، تبصره های حاکمیت، کوتاه مدت بود چون مستعمره نشینان آنقدر با اصرار تقاضای نمایندگان قانونی را نمودند که مقامات رسمی تسلیم شدند.

در پایان، بیشتر مستعمرات، مستعمرات سلطنتی شدند ولی در اواسط قرن 17، بریتانیا بواسطه جنگ های داخلی (1642-1649) (Civil War) و قیمومیت حرکت پیوریتن های آلپور کرامول (Oliver Cromwells Puritan Commonwealth) از تثبیت یک خط مشی موثر در مورد مستعمرات خود بدور افتاد. پس از به تخت نشستن چارلز دوم و دودمان استوارت (Stuart) در سال 1660، بریتانیا فرصت بهتری برای اداره کار مستعمرات یافت. گرچه در آن موقع نیز، در اوضاع تأثیری نگذاشت و بریتانیا فاقد یک نقشه منسجم بود و از این رو مستعمرات را به حال خود رها کرد.

دوری مستعمرات که یک اقیانوس عظیم آنها را از بریتانیا جدا می ساخت نیز کنترل آنها را مشکل تر می ساخت. علاوه بر آن، وضعیت خود زندگی در آمریکای اولیه نیز مسئله بود. مستعمره نشینان از کشورهای محدودی که پر از شهرهای کوچک بود کوچ کرده و به سرزمینی رسیده بودند که بنظر میرسید انتهای نداشت. در چنین قاره ای، شرایط طبیعی، فردگرایی را ترویج میداد چون هر کسی مجبور بود تصمیم خود را بگیرد. دولت نیز به آهستگی به حومه ها نفوذ می کرد و اوضاع بی قانونی و هرج و مرج اغلب در سر مرز مستولی بود.

با همه اینها، داشتن یک دولت خود مختار در مستعمرات کاملاً بدون دردسر و بدون مخالفت نبود. در دهه 1670، "فرمانروایی بازرگانی و مزارع" که کمیته ای سلطنتی بود که جهت تثبیت سیستم تجارتی بازرگانی تاسیس شده بود، به علت اینکه مستعمره فوق با خط مشی های اقتصادی دولت مخالفت میکرد درصدد لغو امتیاز خلیج ماساچوست بر آمد. جیمز دوم در سال 1685 پیشنهاد تشکیل فرمانروایی (Dominion) نیوانگلند را تصویب کرد و بدین ترتیب مستعمرات جنوبی را تا نیوجرسی تحت قلمرو قدرت خود گذارد تا از این رو کنترل ملکه را بر کل منطقه مستحکم تر سازد. فرماندار سلطنتی سر ادموند آندروس (Sir Edmund Andros) طبق حکم اجرائی، مالیاتها و قوانینی شدید را وضع کرده و مخالفین را به زندان افکند.

وقتی که خبر انقلاب عظیم (Glorious Revolution) سال 1689-1688 که باعث سقوط جیمز دوم گشت به بوستون رسید، مردم شورش کرده و آندروس را به زندان انداختند. ماساچوست و پلیموت، طبق منشور تازه، برای اولین بار در سال 1691 بعنوان مستعمره سلطنتی خلیج ماساچوست متحد گشتند. مستعمرات دیگر که تحت فرمانروایی نیوانگلند در آمده بودند بسرعت دولت های پیشین خود رامجددا به سر کار گذاشتند.

انقلاب عظیم اثرات مثبت دیگری نیز بر روی مستعمرات گذاشت. حقوق اساسی (Bill of Rights) و قانون رواداری (Toleration Act سال 1689، آزادی پرستش را برای مسیحیان تثبیت کرده و حدودی را برای ملکه مقرر ساخت. " رساله دوم درباره دولت" جان لاک (John Locke) تئوری دولتی را ارائه می داد که بر اساس حقوق الهی نبود بلکه بر اساس یک معاهده بنا شده بود وچنین استدلال می کردکه به افراد حق طبیعی حیات، آزادی و مالکیت، داده شده و وقتی دولت ها این حقوق طبیعی را زیر پا می گذارند مردم حق دارند دست به شورش بزنند.

سیاست های مستعمراتی در اوایل قرن 18 شبیه سیاست های بریتانیا در قرن 17 بود. انقلاب عظیم برتری پارلمان را تثبیت نمود ولی فرمانداران این مستعمرات بدنال آن قدرتی در مستعمرات بودند که پادشاه در انگلیس از دست داده بود. پارلمانهای مستعمرات، با آگاهی از وقایع بریتانیا ، سعی در اثبات و تحمیل " حقوق" و " آزادی" های خود داشتند. تا اوایل قرن 18، قانون گذاران مستعمراتی دو قدرت عظیم را که شبیه قدرت پارلمان انگلیس می شد دارا بودند: حق رای درامر اخذ مالیات و مخارج و حق قانونگذاری درعوض اینکه منتظر پیشنهاد فرماندار شده و بر روی آن عمل کنند.

قانون گذاران از این حقوق جهت رسیدگی به قدرت فرمانداران سلطنتی استفاده کرده و قدمهای دیگری در جهت گسترش نفوذ و حاکمیت خود برداشتند. تضادهای پی در پی بین فرماندار ومجلس باعث بیداری هر چه بیشتر مستعمره نشینان شد تا شاهد انشعاب منافع بریتانیا و آمریکاشوند. در بسیاری از موارد، حاکمین سلطنتی درکی از اهمیت آنچه که مجالس مستعمرات انجام می دادند نداشتند و بسادگی از آنهاغفلت می ورزیدند. با این وجود این قوانین باعث تثبیت اصول و موادی مهم گردید که در نهایتاً بخشی از" قانون اساسی" مستعمرات گشت .

و بدین ترتیب، قانونگذاران مستعمرات حق داشتن دولت خود مختار را بنا نهادند. بعضی اوقات، مرکز اداره مستعمرات از لندن به پایتخت های گوناگون نقل مکان می کرد.

فرانسه و جنگ سرخ پوستان

فرانسه و بریتانیا در اوقات گوناگون در طول قرن 18 درگیر جنگ هایی در اروپا و جزایر کارائیب شدند. گرچه بریتانیا صاحب غنایمی از این بابت -- اساسا در جزایر پر از نیشکر کارائیب-- گشت ولی سرنوشت اکثر این زدو خوردها نامعین بود و فرانسه در موقعیتی بس قوی در آمریکای شمالی در آغاز جنگ 7 ساله در سال 1754 باقی ماند.

تا آن موقع فرانسه روابط مستحکمی با عده زیادی از قبایل سرخ پوست در کانادا و اطراف گریت لیک (Great Lakes) برقرار ساخته بود و از طریق تاسیس برج ها و دکل های بازرگانی ، بر رودخانه می سی سی پی دست یافته و امپراطوری هلالی شکلی را که از کبک (Quebec) تا نیوارلئان (New Orleans) کشیده میشد بنا نهاده بود. از این رو بریتانیایی ها به نوار باریکی که از سمت شرق به کوههای آپالچی کشیده می شد محدود شده بودند. فرانسوی ها نه تنها امپراطوری بریتانیا را بلکه خود مستعمره نشینان را تهدید می کردند چون با تصاحب رودخانه می سی سی پی، فرانسه قادر به جلوگیری از گسترش آنها بسوی غرب می شد.

نبرد مسلحانه ای در سال 1754 در فورت دو کوسن (Fort Duquesne) ، پیتسبورگ امروزی، بین گروهی از فرانسوی های غیرنظامی و نظامیون ویرجینیا تحت فرماندهی جورج واشنگتن 22 ساله که یک مزرعه دار و نقشه کش ویرجینیایی بود رخ داد .

در لندن، شورای بازرگانی (Board of Trade) تلاش کرد که با تشکیل یک جلسه متشکل از نمایندگان مستعمرات نیویورک ، پنسیلوانیا ، مریلند و نیوانگلند، این زد و خورد را مورد رسیدگی قرار دهد . از روز 19 ژوئن تا 10 جولای کنگره آلبنی با ایروکیس ها (Iroquois) در آلبنی نیویورک ملاقات کرد تا جهت بهبود مناسبات با آنها به مذاکره نشسته و تضمین حمایت آنها را به انگلیس بدست آورد.

نمایندگان همچنین اتحادیه مستعمرات آمریکا که " برای بقای آنها لازم و ضروری " بود را اعلام نمودند و " نقشه اتحاد آلبنی (Albany Plan of Union) " را اخذ نمودند. این نقشه، که توسط بنجامین فرانکلین (Benjamin Franklin) تحریر شده بود این امکان را فراهم ساخت که رئیس جمهوری که پادشاه منصوب می دارد با شورای عظیم نمایندگان که توسط مجالس انتخاب می شود کار کند به این شکل که هر مستعمره به نسبت سهم مالی که به خزانه عمومی پرداخت کند ، حق نمایندگی خواهد داشت. این ارگان مسئول دفاع، مناسبات با سرخ پوستان ، بازرگانی و مستعمرات غرب بوده و می توانست مالیات نیز وصول کند. ولی هیچیک از مستعمرات طرح فرانکلین را نپذیرفتند چون هیچکس آرزو نداشت که یا قدرت وصول مالیات و یا کنترل توسعه زمینهای غرب را به یک دولت حاکم مرکزی واگذار کند.

موقعیت استراتژیکی برتر بریتانیا و رهبری شایسته اش سر انجام پیروزی را در جنگ هفت ساله برای او به ارمغان آورد. فقط بخش کوچکی از این جنگ در نیمکره غربی به وقوع پیوست.

در عهد نامه صلح پاریس (Peace of Paris) که در سال 1763 به امضا رسید، فرانسه تمامی کانادا، گریت لیکز (Great Lakes) و دره می سی سی پی را به بریتانیا واگذار نمود. رویای سلطه امپراطوری فرانسه در آمریکای شمالی برای همیشه پایان رسید.

بریتانیا، با پیروزی بر فرانسه، اکنون مجبور به رویا رویی با مشکلی شد که تا بحال پشت گوش انداخته بود- حاکمیت بر امپراطوری . اکنون بسیار مهم بود که لندن متعلقات وسیع خود را سازمان دهی داده تا درصدد تامین امور دفاعی، تطبیق و بافتن نقاط مشترک و علایق یکسان نقاط و مردمان مختلف بر آید تا هزینه اداره این امپراطوری عظیم به نحو منصفانه ای توزیع گردد.

تنها در آمریکای شمالی، مناطق تحت سلطه بریتانیا دو برابر شده بود. به نوار باریک کناره ساحل آتلانتیک، بخش بزرگی از کانادا و منطقه وسیعی بین رودخانه می سی سی پی و کوههای آلگنی

(Allegheny) که بخودی خود یک امپراطوری بود، اضافه شده بود. جمعیتی که عمدتاً پروتستان و انگلیسی بود اکنون شامل کاتولیک های فرانسوی زبان اهل کبک (Quebec) و عده زیادی از سرخ پوستان نیمه مسیحی می شد. حفاظت و اداره چنین مناطق تازه ای، به انضمام مناطق قبلی، نیازمند مبلغ هنگفتی پول و پرسنل اضافی می بود. سیستم مستعمراتی قدیمی برای انجام چنین کارهایی کاملاً نامناسب بنظر می رسید.

در حاشیه: جادوگران سیلم (Salem)

در سال 1692 گروهی از دختران بالغ دهکده سیلم (Salem village) در ماساچوست پس از شنیدن قصه ای که توسط یک برده سرخ پوست هند غربی نقل شده بود دستخوش تشنج عجیبی شدند. وقتی از آنها دراین مورد سؤال شد، آنها چند جادوگر زن را عامل اینکار دانستند که آنها را زجر داده اند. مردم شهر ترسان شدند ولی تعجبی نکردند: اعتقاد به سحر و جادو در طول قرن 17 در آمریکا و اروپا بسیار رایج بود.

آنچه اکنون گفته می شود -- گرچه واقعه ای یگانه درنوع خود در تاریخ آمریکا بشمار می رود-- ولی پنجره ای روشن به دنیای اجتماعی و روانی نیو انگلند پیوریتن ها باز می کند. مقامات شهر دادگاهی تشکیل دادند تا به اتهامات سحر و جادو گوش فرا دهند و با سرعت یک میخانه دار به نام بریژیت بیشاپ (Bridget Bishop) را محکوم و اعدام نمودند. در طی یک ماه، 5 زن دیگر محکوم و به دار آویخته شدند .

با این وجود، تشنج به طرز عجیبی گسترش یافت، بیشتر به این علت که دادگاه به شاهدین اجازه داد تا شهادت دهند که آنها متهمین را در روح و رویا دیده اند. ماهیت جریان، چنین "شواهد خیالی" را بویژه خطرناک بحساب می آورد چون نه می توانست تایید شود و نه مورد بررسی دادگاه قرار گیرد. تا پائیز 1692 ، بیش از 20 نفر، به انضمام چند مرد، اعدام شدند و بیشتر از 100 نفر به زندان افتادند که در میان آنها برخی از برجسته ترین شهر وندان بودند. ولی دامنه تشنج بیرون مرزهای سیلم (Salem) را تهدید می کرد و واعظین در سرتاسر مستعمرات خواستار اتمام این دادگاهها شدند. فرماندار مستعمره موافقت کرد، و دادگاه را تعطیل نمود. افراد زندانی بعدها یا آزاد شده و یا دادگاهشان بتعویق افتاد.

محاکمات جادوگران سالم مدتها مورد علاقه آمریکائی ها ماند. در یک سطح روانشناسی، بیشتر تاریخ نویسندگان بر این اعتقادند که دهکده سیلم (Salem Village) در سال 1692 توسط نوعی هیجان عمومی قبض شده بود که با اعتقاد خالصانه به وجود جادوگران به آن دامن زده شد. آنها خاطرنشان می سازند که با اینکه بعضی از دختران ممکن است دراین جریان نقش بازی کرده باشند، ولی بسیاری از میانسالان مسئول نیز در این آشفتگی گرفتار شده بودند.

نگرشی دقیق تر به شخصیت متهمین و اتهام زندگان، موضوع را روشن تر می سازد. دهکده سیلم (Salem Village) همچون بسیاری از شهرهای زمان مستمره ای نیوانگلند، تحت یک انتقال سیاسی اقتصادی از یک جامعه پیوریتن ملکی به یک جامعه غیر روحانی و بازرگانی قرار گرفته بود. بسیاری از اتهام زندگان نماینده قشر سنتی زندگی که به مزرعه داری و کلیسا وصل بود، بودند در حالیکه بسیاری از جادوگران متهم، اعضای قشر بازرگان در حال رشد که صاحبان مغازه ها و دکان های داد و ستد می بودند. تلاش مبهم شهر سیلم در جهت کسب قدرت سیاسی و اجتماعی بین گروههای سنتی قدیمی و قشر

بازرگان نوین، نمونه ای بود که در سراسر جوامع در طول تاریخ آمریکا تکرار شد. ولی جریان وقتی بسیار عجیب و چرخشی کشنده بخود گرفت که به شهروندان اتهام اینکه شیطان در خانه هایشان سرگردان است زده شد .

محاکمات جادوگران شهر سیلم همچنین نمونه ای بارز از عواقب مرگبار اتهام زدن از روی احساسات ، ولی اشتباه ، بشمار می رود. در واقع، واژه مرسوم در منازعات سیاسی امروز که در رابطه با اتهامات بیجا علیه عده زیادی از مردم بکار می رود همانا " شکار جادوگر " (Witch hunt) است.

.....

بخش سوم : راهی بسوی استقلال

"قبل از شروع جنگ ، انقلاب بحرکت در آمده بود. انقلاب در قلب ها و افکار مردم بود" .
پرزیدنت اسبق، جان آدامز (John Adams)، 1818

گرچه برخی بر این اعتقادند که تاریخ انقلاب آمریکا مدتها پیش از آنکه اولین گلوله در سال 1775 شلیک شود، آغاز شد، بریتانیا و آمریکا تا سال 1763 ، حدود بیش از یک قرن ونیم پس از پایه ریزی اولین مستعمره دائمی در جیمز تان(Jamestown) ، ویرجینیا، شروع به کناره گیری از یک دیگر کرده بودند . مستعمرات بطرز عجیبی در زمینه دستیابی فرهنگی و قدرت اقتصادی بیشتر، رشد کرده و علناً تمامی آنها سالها بود که دولت های خود مختار داشتند. در دهه 1760، جمعیت کل آنها به یک و نیم میلیون نفر، 6 برابر جمعیت سال 1700، رسیده بود .

سیستم مستعمراتی نوین

در پیامد جنگ سرخ پوستان و فرانسه ، بریتانیا نیاز به یک نقشه سلطنتی جدید داشت ولی شرایط و جو موجود در آمریکا به هیچ عنوان مساعد این امر نبود. مستعمرات که مدتها بود تا حد گسترده ای به استقلال خود عادت کرده بودند بدنبال آزادی های بیشتر و نه کمتر بودند بویژه اکنون که تهدید از سوی فرانسه نیزاز بین رفته بود ، پارلمان در تثبیت یک سیستم نوین و کنترل شدید تر می بایست با مستعمره نشینان که در خود مختاری زده و در مورد دخالت خارجی بی صبر بودند، به مبارزه بر می خاست.

یکی از اولین قدمهایی که بریتانیا در این مورد برداشت تشکیل سازمان داخلی بود. لازمه غلبه بر کانادا و تسخیر دره اوهایو (Ohio Valley) خط مش هایی بود که باعث کنارگذاری فرانسویان و سکنه سرخ پوست نشود . ولی اینجا بود که پادشاه به مخالفت با منافع مستعمره نشینان برخاست. مستعمرات گوناگون، که جمعیت شان روز به روز در حال فزونی بود و نیاز بیشتری به زمین های اضافی داشتند حق خود می دانستند که مرزهای خود را تا سر حد غربی به نزدیکی های رودخانه می سی سی پی (Mississippi River) گسترش دهند.

دولت انگلیس، از ترس اینکه مهاجرین وارد شده به سرزمین های جدید، با سرخ پوستان جنگ راه بیندازند، بر این اعتقاد بود که زمین ها را باید بصورت تدریجی برای آنها مهیا ساخت. محدود ساختن جابجایی نیز راه مطمئنی بود جهت تضمین بریتانیا بر کنترل کامل مستعمرات کنونی قبل از آنکه مستعمرات تازه ای بر پا شود. اعلامیه سلطنتی (Royal Proclamation) سال 1763، تمامی مناطق غربی بین آلگنی ها (Alleghenies) ، فلوریدا، رودخانه می سی سی پی، و کبک را برای استفاده آمریکائی های بومی اختصاص داد. بدین ترتیب شاه قصد داشت که هر گونه ادعای مالکیت غربی 13 مستعمره اولیه را برداشته و از گسترش مستعمرات بسوی غرب جلوگیری کند. این قانون، گرچه بطور موثر پیاده نشد، از نظر مستعمره نشینان چشم پوشی خودسرانه ای از سوی هیئت حاکمه بود که آنها را از اساسی ترین حق شان که همانا اشغال و کوچ به سرزمین های غربی بود، محروم میساخت.

خط مشی مالی دولت بریتانیا که نیاز به پول بیشتری جهت حمایت از امپراطوری در حال رشد خود داشت، پیامدهای جدی تری را بدنبال داشت. این در آمد لازمه می بایست از خود مستعمره نشینان از طریق یک اداره مرکزی قدرتمند تر، که به خرج دولت های خود مختار مستعمره ای تامین می شد، مهیا می شد در غیر اینصورت مالیات دهندگان در خود انگلیس می بایست تمام هزینه دفاعی مستعمرات را تقبل می نمودند.

اولین گام در برقراری سیستم جدید جایگزین نمودن قانون ملاس (شیره چغندر (Molasses) (سال 1733 بود که بر طبق آن عوارض یا مالیات گزافی به واردات نیشکر و شیره چغندر، بر طبق قانون شکر (Sugar Act) 1764، از کشورهای غیر انگلیسی بسته شد. این لایحه ورود نیشکر خارجی را ممنوع ساخته؛ عوارض متعادل را بر روی چغندر قند وارداتی از هر منبع دیگر گذاشته و عوارضی بر مشروب، ابریشم، قهوه و اقلام انتفاعی دیگر اعمال نمود. امید بر این بود که با پایین آوردن عوارض چغندر قند، وسوسه بازرگانان و افراد دیگر را برای ورود قاچاق آن از هلند و هند غربی (West Indies) فرانسه جهت فرایند آن در کارخانه های نیوانگلند کاهش دهد. جهت اعمال قانون شکر، به مقامات گمرک دستور داده شده بود تا با انرژی بیشتر و موثرتری عمل کنند. به کشتی های جنگی انگلیسی در آبهای آمریکا دستور داده شده بود تا جلوی قاچاقچیان را بگیرند و "فرامین حمایتی"، یا حکم قانونی، این اجازه را به افسران ارشد سلطنتی می داد تا مناطق مشکوک را بازرسی کنند.

هر دو، هم عوارض اعمال شده توسط قانون شکر و هم اقدامات انجام شده جهت اجرای آن، بازرگانان نیوانگلند را در آشفتگی و حیرت فرو برد. آنها استدلال می کردند که پرداخت حتی مبلغی ناچیز بعنوان عوارض به داد و ستد آنها ضربه خواهد زد. بازرگانان، قانونگذاران و جلسات شهری به این قانون اعتراض کرده و وکلای مستعمراتی اولین اشاره را به واژه "مالیات بندی بدون داشتن نماینده"، شعار که قرار بود بسیاری را به سوی آمریکائیا و علیه کشور مادر برانگیزاند، بکار بستند.

در اواخر سال 1764، پارلمان، قانون پول رایج (Currency Act) را به تصویب رسانید "تا از اسکناس های اعتباری که از این به بعد در هر یک از مستعمرات اعلیحضرت بعنوان پول قانونی انتشار می یافت جلوگیری کند." از آنجائی که مستعمرات خود یک منطقه بازرگانی کسره بودند که همیشه با کمبود پول رایج مواجه بود، این مصوبه مشکل بزرگی را برای اقتصاد مستعمرات ایجاد کرد. ، قانون اقامتگاه (Quartering Act) مصوب 1765 نیز از نقطه نظر مستعمره نشینان ناخوشایند بود که بر طبق آن مستعمرات موظف می شدند تا خوابگاه و آذوقه سربازان سلطنتی را مهیا سازند.

قانون تمبر

آخرین اقدام در گشایش سیستم نوین مستعمراتی، بیشترین پایداری و مقاومت سازمان داده شده را باعث شد. "قانون تمبر" ملزم می ساخت که بر روی تمام روزنامه ها، بروشورها، کتابچه ها، گواهینامه ها، برگه های املاک و سایر مدارک قانونی، برچسب مالیاتی الصاق شود تا در آمد حاصله از آن (که توسط ماموران گمرک آمریکا جمع آوری میشد) جهت "دفاع، حفاظت و امنیت" مستعمرات استفاده شود.

قانون تمبر به یک اندازه بر دوش هر فردی که به هر نوعی با داد و ستد سروکار داشت، سنگینی می کرد. از این رو، عداوت پر نفوذترین و زبده ترین طبقات جامعه آمریکا که همانا روزنامه نگاران، وکلا، روحانیون، بازرگانان و صاحبان مسند، در شمال، جنوب، شرق و غرب بودند را بر انگیخت. دیری نپائید که بازرگانان اصلی بنای مقاومت گذاشتند و انجمن های غیر وارداتی را تشکیل دادند.

وقتی که اعضای خوشنام و برجسته جامعه، سازمان "پسران آزادی" (Sons of Liberty)، سازمان مخفی معترض به قانون تمبر، را تشکیل دادند و اغلب بطرق خشن اعتراض خود را بروز می دادند، داد و ستد با کشور مادر در تابستان 1765 به شدت سقوط کرد. از ایالت ماساچوست گرفته تا کارولینای جنوبی، این قانون بی اعتبار شناخته شد و انبوه بیشمار از مردم ماموران بد شانس گمرک را مجبور به استعفا از مسند هایشان نموده و تمام تمبرها را از بین بردند.

مجلس برجس ویرجینیا (Virginia House of Burgesses) که از سوی پاتریک هنری براه افتاده بود، مصوبه هایی را در ماه مه تصویب نمود که بر اساس آن مالیات بندی بدون داشتن نماینده بعنوان تهدیدی به آزادی مستعمراتی محسوب شده و مردود شمرده شد. مجلس اعلام داشت که اهالی ویرجینیا از همان حقوق اهالی انگلیس برخوردارند از اینرو فقط از طریق نمایندگان خودشان می توان از آنها مالیات طلب کرد. در روز 8 ژوئن، مجلس ماساچوست از تمامی مستعمرات دعوت بعمل آورد تا نمایندگانی را به باصلاح کنگره قانون تمبر در نیویورک که در اکتبر 1765 تشکیل می شد اعزام کنند تا از پادشاه و پارلمان تقاضای امداد نمایند. 27 نماینده از 9 مستعمره از فرصت استفاده کرده و دیدگاهها و نظرات مستعمراتی را علیه دخالت پارلمانی در امور آمریکا اظهار داشتند. کنگره پس از منازعه فراوان، تصویب نامه هایی را اتخاذ نمود که اعلام می داشت "هیچ نوع مالیاتی بر طبق قانون اساسی بر آنها اعمال نشده و نمی شود بغیر از آنچه توسط قانون گذاران خودشان اعمال شود" و اینکه قانون تمبر در خود "گرایشی آشکار جهت تضعیف حقوق و آزادیهای مستعمره چیان" دارد.

مالیات بندی بدون نماینده

این جریان، سنوال نماینده داشتن را بمیان آورد. از نقطه نظر مستعمره چیان، غیر ممکن بود که از خود نماینده ای در پارلمان داشته باشند مگر اینکه اعضای را جهت اعزام به مجلس عوام انگلیس (House of Commons) انتخاب میکردند. ولی این نقطه نظر با اصول "نماینده داشتن بالقوه" که بر طبق آن هر عضو

پارلمان، نماینده منافع کل کشور، حتی امپراطوری، است، مغایرت داشت، علیرغم اینکه آرای او فقط اقلیت بسیار ناچیز ملاکین یک منطقه را تشکیل می داد. بر این اساس که تمامی سکنه دارای منافع مشترکی همچون صاحبان املاکی که اعضای پارلمان را انتخاب می کردند، می باشند، مابقی اعضای جامعه نیز خود را دارای نماینده می پنداشتند.

بیشتر مقامات انگلیسی بر این عقیده بودند که پارلمان یک ارگان سلطنتی است که نماینده اصلی بوده و حاکمیت یکسان بر تمام مستعمرات و خاک اصلی را دارد. رهبران آمریکا استدلالشان بر این بود که چیزی بعنوان مجلس یا پارلمان "سلطنتی" وجود ندارد؛ یگانه رابطه قانونی آنها، با پادشاه بود. این پادشاه بود که اجازه تشکیل و تاسیس مستعمرات ماورای دریاها را صادر نموده و او بود که برای آنها دولت فراهم نمود. آنها اعتقاد داشتند که پادشاه به همان اندازه که پادشاه انگلیس است، پادشاه مستعمرات نیز محسوب میشود ولی اصرار بر این داشتند که پارلمان انگلیس هیچگونه حق قانونی جهت تصویب قوانین برای مستعمرات ندارد همانطوریکه هیچ قانون گذار مستعمرات اجازه تصویب قانونی برای شهروندان انگلیس را ندارد.

پارلمان بریتانیا ابداً مایل به قبول استدلالهای مستعمره چیان نبود. بازرگانان انگلیسی، که تدریجاً اثرات تحریم آمریکا را حس می کردند، طرفداری از الغای این قانون می کردند و در سال 1766 پارلمان تسلیم شده و قانون تمبر را الغا و عهد نامه شکر را نیز تعدیل نمود. گرچه جهت فرونشاندن صدای پشتیبانان کنترل دولت مرکزی بر مستعمرات، پارلمان انگلیس این اقدامات را با تصویب "عهد نامه بیانی" بجلو برد. این قانون، حاکمیت پارلمان انگلیس را جهت قانونگذاری در "تمامی موارد ممکنه" بر مستعمرات تاکید نمود.

قوانین تاونزهند (TOWNSHEND)

سال 1767 اقدامات دیگری اتخاذ شد که اساس اختلافات نوینی شد. از چارلز تاونزند (Charles Townshend) وزیر دارایی وقت انگلیس خواسته شده بود که برنامه مالی سال جدید را به رشته تحریر در آورد. او با قصد کاهش مالیاتهای بریتانیا از طریق بازده تر کردن جمع آوری عوارض بر داد و ستد آمریکا، اداره گمرکات را تحت فشار گذاشت و همزمان عوارضی بر واردات مستعمراتی کاغذ، شیشه، سرب و چایی که از بریتانیا به مستعمرات صادر می شد بر قرار کرد. قوانین معروف به تاونزند بر این فرض نهاده شده بود که مالیات های تحمیل شده بر کالاهای وارداتی مستعمره نشینان، قانونی بوده ولی مالیاتهای داخلی آنها (مثل قانون تمبر) غیر قانونی محسوب میشود.

قوانین تاونزند جهت افزایش در آمدی که قرار بود بخشی از آن جهت حمایت فرمانداران مستعمراتی، قضات، افسران گمرگ مستعمرات و ارتش انگلیس در آمریکا بکار رود وضع شده بود. در پاسخ، یک وکیل اهل فیلادلفیا بنام جان دیکنسون (John Dickinson) در نامه های یک زارع پنسیلوانیایی، چنین مرقوم داشت که پارلمان حق کنترل بازرگانی دولت سلطنتی را دارد ولی هیچگونه حقی جهت اخذ مالیات چه داخلی و چه خارجی از مستعمره نشینان را ندارد.

هرج و مرج ناشی از تصویب عوارض تاونزند ملایم تر از آشوبهای ناشی از قانون تمبر بود ولی با این وجود در شهر های کرانه شرقی قوی بود. بازرگانان مجدداً به معاهده های غیر وارداتی رو می آوردند و مردم با

محصولات محلی سر کردند. مهاجرین ، برای مثال، لباسهای بافت خانه را پوشیده و جایگزینی برای چای یافتند. آنها از کاغذهای ساخت وطن استفاده کرده و خانه های خود را رنگ نمیزدند. در شهر بوستون، اعمال شدید قوانین تازه باعث شورش مردم شد. وقتی که ماموران گمرگ بقصد جمع آوری عوارض می آمدند، با عوام روبرو شده و با آنها به خشونت رفتار می شد. به جهت چنین تخلفی، دو هنگ بریتانیایی جهت محافظت ماموران گمرگ به محل اعزام شد.

حضور ارتشیان انگلیس در بوستون، موقعیتی مناسب برای هرج و مرج و بی نظمی بود. در روز 5 مارس 1770 مخالفت بین شهروندان و سربازان انگلیسی مجدداً به خشونت گرائید. آنچه که بشکل برف بازی بین سربازان انگلیسی شروع شده بود به یک حمله همگانی مبدل شد. ناگهان کسی فرمان شلیک داد. وقتی تیر اندازی و دود فروکش کرد، سه تن از شهروندان بوستون روی برف مرده بودند. این واقعه که " قتل عام بوستون" نامیده شد، بشکلی گویا و مصور سنگدلی و ظلم و ستم انگلیسی ها را شهادت می داد.

در سال 1770، پارلمان در رویا رویی با چنین مخالفتی، یک عقب نشینی استراتژیکی از تمامی تعرفه های قانون تانزهند به غیر از چای کرد. چای یک کالای لوکس در مستعمرات شمرده می شد که فقط قشر کمی قادر به خرید آن بودند. برای بسیاری از مردم، این عمل پارلمان، نشانگر پیروزی مستعمره نشینان قلمداد می شد و مخالفت علیه انگلیس تا حد زیادی فروکش کرده بود. تحریم مستعمراتی علیه " چای انگلیس" ادامه یافت ولی دیگر با دقت پی گیری نمی شد. آبادانی و رونق در حال افزایش بود و بیشتر رهبران مستعمراتی تمایل بر این داشتند که باید اجازه داد تا آینده سیر خود را ببیند.

ساموئل آدامز (SAMUEL ADAMS)

در طی سه سال آرامش، تعداد نسبتاً کمی از رادیکال ها (تندروها) با تلاش و انرژی سعی داشتند که جار و جنجال را زنده نگاه دارند. آنها استدلال می آوردند که پرداخت مالیات به منزله قبول و پذیرش این اصل است که پارلمان انگلیس حق حاکمیت بر مستعمرات را دارد . آنها از این ترس داشتند که زمانی در آینده ، اصل حاکمیت پارلمانی امکان دارد مجدداً بکاربرده شده و اثرات جبران ناپذیری را بر تمامی آزادیهای مستعمراتی ببار آورد.

موثرترین رهبر تندروها ساموئل آدامز (Samuel Adams) از اهالی ماساچوست بود که با پیکار خستگی ناپذیری بدنال یک هدف واحد بود :استقلال . از زمان فارغ التحصیلی از کالج هاروارد در سال 1740، آدامز به نحوی خادم جامعه بشمار می رفت. ا و مشغله هایی همچون بازرس دودکش خانه ها، باجگیر وگردانگر جلسات شهر را داشت. به مراتب در داد و ستد شکست خورده بود ولی در سیاست زیرک و هشیار بود و جلسات شهر نیو انگلند ، صحنه نمایش او بشمار می رفت.

اهداف آدامز آزادی مردم از ترس از ابر قدرت های سیاسی و اجتماعی، آگاهی مردم به توانایی و اهمیت شان و نیز تحریک آنها به عمل بود. او همگام با چنین اهدافی شروع به نشر مقالات در روزنامه ها نمود و در تئاترها و جلسات شهر سخنرانی ها نمود و بدنال تحریک انگیزه- های دمکراتیک مهاجرین را بود.

در سال 1772، او جلسه شهر بوستون را واداشت تا " کمیته سازگاری" تشکیل دهند تا به حقوق و شکایات مستعمره نشینان رسیدگی کند. کمیته با تصمیم بریتانیا به پرداخت حقوق قضات از طریق در آمد گمرک مخالفت کرد؛ کمیته از این هراس داشت که قضات دیگر به پارلمان جهت در آمد خود تکیه نخواهند کرد و از این رو دیگر به آن جوابگو نیستند -- این خود منجر به ظهور یک " فرم استبدادی دولت " می گردد. کمیته با شهر های دیگر در این مورد مشورت کرده و از آنها تقاضای پاسخ نمود. کمیته های دیگری در تقریباً تمامی مستعمرات تشکیل شد و از این طریق بنیادهای سازمانهای انقلابی موثری ریخته شد. ولی هنوز آدامز به اندازه کافی سوخت برای شروع حریق نداشت.

"پارتی چای" بوستون

در سال 1773، بریتانیا، آدامز و همکاران او را با یک مورد فتنه انگیزی مواجه ساخت: کمپانی پر قدرت هند شرقی (East India Company) که با تنگنای مالی بحرانی مواجه شده بود به دولت بریتانیا روی آورد. دولت بریتانیا نیز امتیاز انحصاری تمامی چای وارداتی به مستعمرات را به این شرکت واگذار نمود. دولت ، به کمپانی هند شرقی

(East India Company) نیز این اجازه را داد که مستقیماً با خرده فروشان معامله کرده و دست عمده فروشان واسطه را که قبلاً می فروختند کوتاه سازد. پس از سال 1770، چنان داد و ستد غیر قانونی پر فایده ای در جریان بود که بیشتر چای مصرفی در آمریکا از مبدا خارجی بشکلی غیر قانونی و بدون پرداخت عوارض وارد کشور می شد. کمپانی هند شرقی با فروش چای خود از طریق عوامل خود با قیمتی بسیار پایین تر از نرخ رایج، قاچاق چای را بی منفعت ساخت و همزمان تهدیدی شد به از بین رفتن بازرگانان مستعمره ای مستقل . بازرگانان مستعمره ای، نه تنها به جهت فقدان بازرگانی چای بلکه بخاطر سیاست های انحصاری رایج ، بپا خاستند و به تند روها ملحق شده و تقاضای استقلال نمودند .

در بنادر سواحل آتلانتیک، مأموران کمپانی هند شرقی مجبور به استعفا شدند و محمولات چای تازه یا به انگلستان باز گشت خورد یا در انبارها نگه داشته شد. در شهر بوستون، مامورین با مستعمره نشینان در افتادند . مامورین با کمک فرماندار سلطنتی آماده شدند تا علیرغم مخالفت، محمولات تازه وارد را در بندرتخلیه کنند. در شب 16 دسامبر 1773، یک گروه از مردان که لباسهای میدل سرخپوستان موهک (Mohawk) را به تن داشتند به سرپرستی ساموئل آدامز وارد سه کشتی بریتانیایی که در ساحل لنگر انداخته بودند شده و تمامی محموله چای را به بندر بوستون ریختند. آنها این قدم را برداشتند چون ترس از این داشتند که اگر محموله چای تخلیه می شد، مستعمره چنان از قانون مالیات متابعت کرده و چای رامی خریدند. آدامز و دسته تند روهای او به تعهد هموطنان خود به اصول، شک کرده بودند.

اکنون بریتانیا با بحران عظیمی روبرو بود . شرکت هند شرقی نظامنامه پارلمان را با خود حمل می کرد و اگر نابودی چای بدون مجازات می ماند، پارلمان در حقیقت در مقابل دنیا می پذیرفت که هیچگونه کنترلی بر مستعمرات ندارد. برطبق نظر خواهی رسمی در بریتانیا تقریباً همگان بالاتفاق پارتی چای بوستون را بعنوان یک امر خرابکارانه محکوم کرده و اقدامات قانونی برای تنبیه مستعمره نشینان شورشی برداشته شد.

قانون اجباری

در پاسخ، پارلمان قوانین تازه ای را وضع نمود و این قوانین را مهاجرنشینان " قوانین اجباری و غیر قابل تحمل (Coercive or Intolerable)" می نامیدند. اولین این قوانین، قانون بندر بوستون بود که بر طبق آن بندر بوستون تا موقعیکه هزینه تمام جای تخلیه شده در دربارا پرداخت نکند تعطیل خواهد ماند—این عملی بود که حیات را در بندر تهدید می کرد چون مانع دسترسی بوستون به دریا بود که نهایتاً معنای آن فاجعه اقتصادی بود. لوایح دیگر، حاکمیت محلی را محدود، و بیشتر جلسات شهر را بدون اجازه فرماندار ممنوع کرد. قانون اقامتگاه، مقامات محلی را ملزم می ساخت تا اقامت گاه های مناسبی را برای سربازان بریتانیایی فراهم کنند و اگر لازم بود آنها را در خانه های خصوصی سکنی دهند. پارلمان به قصد این که ماساچوست در اثر این قوانین از پا درآمده و منزوی شود، سیل کمک از سوی مستعمرات خواهر را سرازیر کرد.

قانون کبک (Quebec) که تقریباً در همان مواقع تصویب شد، مرزهای منطقه کبک را گسترش داده و حقوق فرانسویان را در زمینه آزادی مذهبی و دیگر آداب و رسوم شرعی آنها تضمین نمود. مستعمره نشینان با این قانون مخالفت ورزیدند چون با نادیده گرفتن ادعاهای منشور قدیم بر روی زمین های غرب، لایحه جدید آنها را تهدید به محدود شدن در نواحی شمال و شمال غربی می ساخت که توسط اکثریت کاتولیک اشغال شده بود. گرچه قانون کبک بعنوان یک مصوبه تنبیهی وضع نشده بود، از سوی آمریکائیان همردیف قانون اجباری محسوب می آمد، و تمامی آنها در مجموع " قوانین تحمل ناپذیر پنجگانه " خوانده می شدند.

با پیشنهاد مجلس برجس ویرجینیا نمایندگان مستعمراتی در روز 5 سپتامبر 1774 در فیلادلفیا گردهم آمدند تا " در مورد وضعیت ناگوار مستعمرات" مشورت کنند. نمایندگان اعزامی به این جلسه که بعنوان اولین کنگره کنتیننتال (First Continental Congress) شناخته می شود، توسط کنگره های ایالتی و گردهمایی های مردمی انتخاب شده بودند. هر یک از مستعمرات به غیر از جورجیا لاقلاً یک نماینده اعزام داشت و تعداد 55 نفر برای گوناگونی نظرات به اندازه کافی بزرگ و درعین حال بحث و رد و بدل نظرانی خالص کوچک بنظر می رسید. اختلاف نظر در مستعمرات معمای دشواری برای نمایندگان شده بود. آنها می بایست اتفاق نظر و یکدلی استواری را نشان می دادند تا دولت انگلیس را وادار به تایید آنها کند و در عین حال، باید از نشان دادن هر گونه تند روی و افراط یا روحیه استقلال طلبی که نشانگر زنگ خطری برای آمریکائیان متعادل تر بود اجتناب می ورزیدند. با یک نطق اصلی محتاطانه، به همراه "عزمی راسخ" که نشاندهنده سرپیچی از قانون اجباری بود، با اخذ یک سری تصویبنامه ها، که در میان آنها، حق مهاجرین به "حیات، آزادی و اموال" و حق داشتن پارلمان ایالتی جهت اخذ" تمامی موارد مالیاتی و دولت داخلی" بود کنگره فوق پایان رسید.

مهم ترین عمل کنگره تشکیل " انجمن ایالتی" (Continental Association) بود که تجدید تحریم بازرگانی و تشکیل سیستمی از کمیته ها را که جهت بررسی فقرات گمرکی، نشر اسامی بازرگانانی که از اجرای مفاد عهد نامه ها تخطی می کنند، توقیف واردات آنها، و تشویق در صرغه جویی، اقتصاد و صنعت تشکیل شده بودند را فراهم می آورد.

این انجمن فوراً با بعهد گرفتن رهبری لازم در مستعمرات، سازمان های محلی نوینی را تشکیل داد تا به آنچه از حاکمیت سلطنتی باقیمانده بود پایان دهند. آنها تحت رهبری رهبران استقلال طلب، حمایت خود را

نه تنها از طبقات نه چندان بالای اجتماع، بلکه از برخی از اعضای طبقات شغلی، بویژه وکلا، بیشتر کشتکاران مستعمرات جنوبی و تعدادی از بازرگانان بدست می آوردند. آنها افراد دودل را هراساندند تا به این حرکت مردمی ملحق شوند و دشمنان را تنبیه نمودند. این گروه شروع به جمع آوری تسهیلات نظامی و نقل و انتقال سپاهیان نمودند. آنها همچنین نظرعام را به سوی حرکت‌های انقلابی سوق دادند.

بسیاری از آمریکائیان که با تخطی و تجاوز بریتانیائی‌ها بر حقوق آمریکائی‌ها مخالفت داشتند، موافق و طرفدار بحث و مصالحه برای رسیدن به راه حل مناسب بودند. این گروه شامل افسران منتخب پادشاه، برخی از کویکرها (Quakers) و اعضای فرقه‌های مذهبی دیگر مخالف خشونت، برخی بازرگانان -- بویژه از مستعمرات مرکزی -- و بعضی از بزرگان ناراضی و مرزنشینان مستعمرات جنوبی بودند.

پادشاه به احتمالی تاثیر بر تشکیل اتحاد با این گروه‌های عظیم میانه رو داشته و از طریق اعطای امتیازات به موقع، موقعیت آنها را چنان مستحکم ساخت که انقلابیون مشکل داشتند که با جنگ و دشمنی پیش روند. ولی جورج سوم (George III) تمایلی به اعطای امتیاز نداشت. ماه سپتامبر 1774، با تمسخر به داد خواست کویکرها فیلادلفیا، چنین نوشت: "تاس ریخته شده و مستعمره نشینان باید یا تسلیم و یا پیروز شوند". این عمل هواداران به حکومت (Loyalists) را که تا مدتی از سیر تحولات ناشی از "قانون اجباری" به ترس و وحشت افتاده بودند را گوشه گیر ساخت.

آغاز انقلاب

ژنرال توماس گیج (General Thomas Gage)، یک اشراف زاده باوقار انگلیسی به همراه همسر آمریکائی الاصل خود، فرماندهی پادگانی را در بوستون، جایی که فعالیت‌های سیاسی تقریباً تماماً جایگزین داد و ستد شده بود، بعهدہ داشت. وظیفه اصلی گیج در مستعمرات این بود که قوانین اجباری را به اجرا گذارد. وقتی که خبر اینکه مستعمره نشینان ماساچوست مشغول جمع آوری مهمات نظامی در شهر کنکورد (Concord) 32 (کیلو متر دورتر) هستند، به گوش او رسید، گردانی را از پادگان خود جهت ضبط این مهمات اعزام داشت.

نیروهای انگلیس، پس از یک شب حرکت، در تاریخ 19 آوریل 1775 به دهکده لگزینگتون (Lexington) رسیدند و با 70 مینوتمن (Minuteman) اسم آنها به علت این بود که این افراد حاضر بودند یک دقیقه ای برای جنگ آماده شوند (در آن صبح مه آلود مواجه شدند. تنها قصد مینوتمن‌ها یک تظاهرات آرام بود ولی سرگرد جان پیتکایرن (John Pitcairn)، فرمانده نیروهای انگلیسی فریاد زد: "پخش شوید، شورشیان لعنتی، ای سگ‌ها در روید!" فرمانده مینوتمن‌ها، کاپیتان جان پارکر (John Parker) به سربازانش دستور داده بود که تا اول طرف مقابل شلیک نکرده گلوله ای شلیک نکنند. آمریکائی‌ها مشغول پس روی بودند که ناگهان کسی گلوله ای شلیک کرد که این خود سربازان انگلیس را واداشت تا بسوی مینوتمن‌ها شلیک کنند. انگلیسی‌ها سپس با کمک سر نیزه، 8 نفر را کشته و 10 نفر را زخمی نمودند. به گفته رالف والدو امرسون (Ralph Waldo Emerson) گلوله ای که صدای آن در سراسر گیتی پیچید.

سپس انگلیسی‌ها تا حد کنکورد (Concord) جلو کشیدند. آمریکائیان بیشتر مهمات را برده بودند ولی انگلیسی‌ها هر چه باقیمانده بود از بین بردند. در عین حال، نیروهای آمریکا در شهرهای حومه به حرکت

در آمدند و بسوی کنکورد روانه شدند و تلفاتی بر انگیس ها ، که بازگشت طولانی خود را به بوستون آغاز کرده بودند وارد آوردند. در تمام طول راه، پشت هر دیوار سنگی، تپه کوچک و بزرگ و هر خانه، چریکها از "هر ده و دهکده ای" سربازان سرخ پوش بریتانیایی را هدف قرار دادند. تا وقتی سربازان خسته انگیس به بوستون رسیدند، بیش از 250 کشته و زخمی را متحمل شدند. تلفات آمریکائیا به 93 نفر می رسید.

در حالیکه زنگ خطر های لگزینگتون و کنکورد هنوز بگوش میرسید، دومین انجمن ایالتی درفیلادلفیای پنسیلوانیا در روز 10 مه 1775 تشکیل شد. تا روز 15 مه، انجمن رای به آغاز جنگ داد و بدین ترتیب چریکهای مستعمره را به خدمت ایالتی خواند و سرهنگ جورج واشنگتن (George Washington) از ویرجینیا را به عنوان فرمانده کل قوای آمریکا برگماشت. در این حال، آمریکائیا در بانکرهیل (Bunker Hill) که درست در خارج شهر بوستون قرار داشت، متحمل تلفات زیادی شدند. انجمن همچنین به نیروهای اعزامی آمریکا دستور داد که تا فصل پائیز بسوی کانادا حرکت کنند. گرچه آمریکائیا بعداً موفق به تصرف مونترال (Montreal) شدند ولی در پی حمله زمستانی به کبک (Quebec) شکست خورده و در انتها به نیویورک عقب نشینی نمودند.

علیرغم بروز جنگ مسلحانه، فکر جدایی کامل از انگلیس هنوز برای برخی از اعضای انجمن ایالتی متناقض بنظر می رسید. در ماه جولای، جان دیکنسون (John Dickinson) قطع نامه ای را که بنام دادخواست شاخه زیتون (Olive Branch Petition) خوانده می شود پیش نویس کرد که بوسیله آن از پادشاه تقاضا شده بود تا از هر گونه عمل خصمانه دوری کرده تااینکه نوعی توافق بین دو طرف صورت گیرد. این دادخواست به گوش هیچکس نرفت و کینگ جورج سوم (King George III) بر طبق بیانیه 23 آگوست 1775، وضعیت مستعمرات را شورش آمیز اعلام نمود.

بریتانیا انتظار می داشت که مستعمرات جنوبی ، بجهت تکیه شان بر برده داری تا حدی وفادار بمانند. بسیاری در مستعمرات جنوبی از این واهمه داشتند که شورش و طغیان علیه کشور مادر، باعث شورش بردگان علیه کشت کاران شود. در ماه نوامبر 1775، لرد دانمور (Lord Dunmore) ، فرماندار ویرجینیا، به تمامی بردگانی که علیه انگیس ها بجنگند ، وعده آزادی داد. بیانیه دانمور بسیاری از ویرجینیائی ها را که وفادار به حکومت باقی مانده بودند را به سوی شورش و طغیان سوق داد.

فرماندار کارولینای شمالی ، جوزیاه مارتین (Josiah Martin) نیز اهالی کارولینای شمالی را وادار ساخت تا به سلطنت وفادار بمانند و از این میان 1500 نفر به ندای مارتین پاسخ دادند ولی قبل از رسیدن قوای کمکی از سوی انگلیس، ارتش انقلابی آنها را شکست داده بود.

کشتی های جنگی بریتانیا بسوی سواحل چارلستون (Charleston)، کارولینای جنوبی حرکت در آمدند و در اوایل ماه ژوئن 1776 بسوی شهر آتش گشودند . ولی اهالی شهر وقت کافی برای آمادگی داشتند و تا پایان ماه انگیس را به عقب راندند. بریتانیائی ها تا مدت 2 سال به جنوب بازنگشتند.

عقل سلیم و استقلال

در ماه ژانویه 1776، توماس پین (Thomas Paine)، نویسنده و تئوریست سیاسی که در سال 1774 از انگلیس به آمریکا آمده بود، رساله ای 50 صفحه ای بنام، عقل سلیم ((Common Sense به چاپ رسانید. در طی 3 ماه، صد هزار نسخه از آن بفروش رفت. پین (Paine) به ایده پادشاهی وراثتی حمله نمود و اظهار می کرد که ارزش یک انسان امین و صادق برای جامعه بیش از " تمامی گردن کشتهای تاجداری است که در طی تمامی اعصار زیسته اند". او در رساله خود چاره هایی همچون-- تسلیم مداوم به یک پادشاه مستبد و دولتی فرسوده ، و یا آزادی و سعادت‌مندی بشکل یک جمهوری مستقل و خود کفا-- را عرضه نمود. رساله او که در سراسر مستعمرات توزیع شد، میل به جدایی از کشور مادر را شکل بخشید.

با همه اینها، هنوز کار دستیابی به اخذ تاییدیه از هر مستعمره برای یک اعلامیه رسمی باقی مانده بود. در روز 10 مه 1776- یک سال پس از اولین نشست دومین انجمن ایالتی ، بیانیه ای جهت جدایی از کشور مادر اتخاذ شد. حال فقط نیاز به یک بیانیه رسمی بود. در روز 7 ژوئن، ریچارد هنری لی (Richard Henry Lee) از ویرجینیا، قطع نامه ای را صادر کرد به این پایه که " این مستعمرات متحد (United Colonies) ایالاتی آزاد و مستقل هستند و باید باشند." فوراً کمیته ای 5 نفری به ریاست توماس جفرسون از ویرجینیا تشکیل شد تا بیانیه ای رسمی تهیه کند.

اعلامیه استقلال (Declaration of Independence) که بیشتر آن کار جفرسون بود در تاریخ 4 جولای 1776 اتخاذ شد که نه تنها تولد کشوری نوین را بلکه فلسفه آزادی حقوق بشر را بیان می نمود که نیروی بالقوه ای در سراسر جهان گشت . اعلامیه بر طبق فلسفه سیاسی بیداری (Enlightment)فرانسه و انگلیس تدوین شده بود ولی نفوذ رساله ویژه ای برآن جلوه می کرد: رساله دوم درباره دولت (Second Treatise on Government) جان لاک (John Locke) لاک تصورات و نظرات حقوق سنتی انگلیسی ها را گرفته و آنها را به حقوق طبیعی تمام نوع بشریست داد .پاراگراف آغازین مشهور اعلامیه استقلال ، تئوری قرار داد اجتماعی دولت او را بیان میکند:

ما این حقایق آشکارا که تمامی انسانها یکسان آفریده شده اند قبول داریم و اینکه خالق ، حقوق غیر قابل انتقالی را به آنها اعطا نموده که از آن جمله، حیات، آزادی و طلب خوشبختی می باشند. و اینکه جهت حفاظت از چنین حقوقی ، دولتهایی در میان انسانها تشکیل شده که قدرت و حاکمیت آنها با رضایت مردمی که آنها را انتخاب نموده اند ناشی می شود و اینکه حق مردم است تا هر شکل دولتی که مخرب چنین اموری شود، تغییر داده و یا منسوخ کرده و دولتی نوین بر قرار کنند که بنیادهای آن بر اساس چنین اصول و استانداردهایی قرار داشته باشند و قدرتها و حاکمیت آن به شکلی باشد که بدیهتاً بر امنیت و سعادت آنها تاثیر گذارد.

در این بیانیه، جفرسون اصول لاک (Locke) را مستقیماً به وضعیت مستعمرات مربوط ساخت. مبارزه برای استقلال آمریکا، مبارزه برای دولتی است که با رضایت مردم جایگزین دولت پادشاهی شود که با " دست به یکی با دیگران ما را در قلمرویی گذارده که برای قانون اساسی ما بیگانه است و قوانین ما از آن بدور است." تنها دولتی که بر اساس رضایت مردم است قادر است حقوقی طبیعی افراد، آزادی و سعادت مردم را تامین کند. و از اینرو مبارزه برای استقلال آمریکا در حقیقت مبارزه شخص برای بدست آوردن حقوق طبیعی خود بود.

شکست ها و پیروزیها

با اینکه آمریکائیان برای ماه ها پس از اعلام استقلال ، با شکست های شدیدی مواجه شدند، سر سختی و استقامت آنها در پایان نتیجه داد. در طی ماه آگوست 1776 در جنگ لانگ آیلند ((Long Island نیویورک ، موقعیت واشنگتن توجیه ناپذیر شد و او با استفاده از قایق های کوچک ، عقب نشینی ماهرانه ای از بروکلین (Brooklyn) تا ساحل مانهاتان کرد. ژنرال بریتانیایی ویلیام هو (William Howe) دوبار مکث کرد و به آمریکاییها اجازه فرار داد. البته تا نوامبر ، او فورت واشنگتن را در جزیره مانهاتان بتصرف خود در آورد. شهر نیویورک تا پایان جنگ تحت کنترل انگلیسی ها باقی ماند.

تا ماه دسامبر، از آنجاییکه ذخایر باقیمانده و وعده کمک جامه تحقق نپوشیده بود، نیروهای واشنگتن تقریباً رو به نابودی بودند. ولی هو (Howe) مجدداً شانس خود را جهت در هم کوبیدن آمریکائی ها با تصمیم به انتظار تا بهار جهت آغاز مجادله از دست داد. در عین حال واشنگتن از رودخانه دلاور (Delaware) عبور کرد و به شمال ترنتون (Trenton) نیوجرسی رسید. در ساعات نخستین روز 26 دسامبر، سربازان او پادگان ترنتون را محاصره و 900 زندانی بچنگ آوردند. یک هفته بعد در 3 ژانویه 1777، واشنگتن به بریتانیائی ها در پرینستون (Princeton) حمله کرده و بیشتر مناطقی را که رسماً توسط بریتانیا تصاحب شده بود مجدداً پس گرفت. پیروزی در ترنتون و پرینستون روحیه آمریکائی را در مردم تقویت نمود.

در سال 1777، هو (Howe) ارتش آمریکا را در برندی واین (Brandywine) پنسیلوانیا شکست داد، و شهر فیلادلفیا را اشغال کرد و کنگره ایالتی را وادار به فرار نمود. واشنگتن مجبور بود تا سرمای بی نهایت سخت 1777 - 1778 ولی فورج (Valley Forge) پنسیلوانیا را باوجود عدم غذای کافی، البسه و آذوقه های دیگر تحمل بکند. نیروهای آمریکا کمتر از کمبود این اقلام صدمه دیدند تا از زارعین و بازرگانانی که ترجیح می دادند کالا های خود را با طلا و نقره انگلیسی داد و ستد کنند تا با اسکناسهایی که کنگره ایالتی و ایالات چاپ کرده بودند.

ولی فورج (Valley Forge) پایین ترین افت ارتش ایالتی واشنگتن محسوب می شد ولی سال 1777 نقطه عطفی در جنگ شد. در اواخر 1776، ژنرال جان بورگوین (General John Burgoyne) انگلیسی طرحی را پیاده کرد که بر طبق آن به نیویورک و نیوانگند از طریق دریاچه چمپلین (Champlain) و رودخانه هودسون (Hudson) حمله ورزد. متأسفانه، وسایل او سنگین تر از آن بود که بتواند از مناطق باتلاقی و جنگلی براحتی عبور کند. در اوریسکانی (Oriskany) نیویورک گروهی از زهواداران دولت و سرخ پوستان تحت فرماندهی بورگوین با یک گردان آمریکائی سواره و مجهز برخورد نمودند. در بنینگتون (Bennington) ورمونت (Vermont) نیروهای بیشتری از ارتش بورگوین، که نیاز شدیدی به آذوقه داشتند با نیروهای آمریکا مواجه شدند. نبرد بعدی آنقدر برای ارتش بورگوین بطول انجامید که واشنگتن را جهت فرستادن قوای کمکی از پایین رودخانه هودسون نزدیک آلبانی نیویورک، کمک نمود. وقتی که نیروهای بورگوین موفق به پیشروی شدند، دیگر آمریکائیها کاملاً منتظر آنها بودند . آمریکائی ها تحت فرماندهی بند یکتا آرنولد -- (Benedict Arnold) که بعد ها به آمریکائیان در وست پوینت (West Point) نیویورک خیانت کرد -- دو مرتبه انگیس ها را پس زدند. بورگوین تا ساراتوگا (Saratoga) نیویورک ، محلی که نیروهای آمریکا تحت سرپرستی ژنرال هورا شیو گیتز (Horatio Gates) سربازان انگلیسی را محاصره کرده بودند عقب نشست. در روز 17 اکتبر 1777 ، بورگوین با تمامی ارتش خود تسلیم شد. انگلیسی ها ، 6 ژنرال به انضمام 300 افسر و 5500 پرسنل خود را از دست دادند .

اتحاد فرانسه با آمریکا

در فرانسه، هیجان برای آمریکا بسیار طنین بود؛ دنیای متفکر فرانسه خود در حال طغیان علیه فئودالیسم و امتیازات ویژه بود. گرچه، سلطنت حمایت خود را مدیون به وضعیت جغرافیائی مستعمرات معطوف می دانست تا به دلایل ایدئولوژیکی؛ دولت فرانسه از زمان شکست فرانسه در سال 1763 مایل به تلافی علیه انگیس بود. بنجامین فرانکلین، جهت پیشبرد اهداف آمریکا در سال 1776 به پاریس رفت. هوش و زکاوت و زرنگی او بزودی در پایتخت فرانسه حس شد و نقش عظیمی در جهت پیروزی مقاومت فرانسه بازی نمود. فرانسه در ماه مه 1776 شروع به دستیاری مستعمره نشینان نمود و 14 کشتی جنگی به همراه مهمات به آمریکا فرستاد. در واقع، بیشتر باروت تفنگ های مصرفی ارتش آمریکا از فرانسه تامین می شد. پس از شکست بریتانیا در ساراتوگا (Saratoga)، فرانسه فرصتی طلایی یافت تا بطور جدی دشمن قدیمی خود را تضعیف نموده و توازن قدرتی را که در نتیجه جنگ هفت ساله (جنگ فرانسه و سرخ پوستان) به هم خورده بود، بهبود بخشد. در تاریخ 6 ماه مه 1778، آمریکا و فرانسه یک عهد نامه دوستی و بازرگانی را امضا نمودند که بر طبق آن فرانسه، آمریکا را به رسمیت شناخت و امتیازات بازرگانی به آن کشور پیشنهاد نمود. همچنین یک عهدنامه اتحاد امضا نمودند که بر طبق آن دو کشور موافقت کردند که اگر فرانسه وارد جنگ شد، هیچیک از دو کشور سلاح های خود را تا وقتی پیروزی آمریکا به جهت استقلال تثبیت نشده به زمین نخواهند گذاشت. این عهد نامه همچنین مقرر می ساخت که هیچیک از دو کشور بدون اجازه آن یکی، معاهده صلح با بریتانیا امضا نخواهد کرد. هر دو کشور همچنین تعلقات دیگری را در آمریکا تضمین نمودند. این تنها معاهده دفاعی دو جانبه ای بود که ایالات متحده یا پیشینیان آن تا 1949 به امضا رسانیده بودند.

اتحاد فرانسه- آمریکا بزودی ابعاد مبارزه را گسترده تر نمود. در ژوئن 1778، کشتی های بریتانیا به سوی قایق های فرانسوی آتش گشودند و دو کشور وارد جنگ شدند. در سال 1779، اسپانیا، به امید کسب مجدد زمین های متصرف شده توسط انگلیس در جنگ 7 ساله، به طرف فرانسه ولی نه بعنوان دوست آمریکائی ها وارد جنگ شد. در سال 1780 بریتانیا بر علیه هلندی ها، که داد و ستد خود را با آمریکائیان ادامه داده بودند، اعلان جنگ نمود. مجموعه این قدرت های اروپائی، در رأس آنها فرانسه، تهدید بسیار جدی تری برای بریتانیا بود تا مستعمرات آمریکائی که تنها ایستاده بودند.

بریتانیا به سمت جنوب می رود

با وجود دخالت فرانسه، بریتانیا تلاش های خود را در مستعمرات جنوبی افزایش داد چون عقیده شان بر این بود که جنوبی ها، وفادار به حکومت اند. یک رشته عملیات جنگی با تسخیر ساوانا (Savannah) جورجیا در اواخر سال 1778 آغاز شد. پس از مدت کوتاهی، سربازان انگلیسی بسوی چارلستون (Charleston)، کارولینای جنوبی، (بندر اصلی جنوب) حرکت نمودند. انگلیسی ها نیروهای عظیم در یائی و زمینی را به منطقه آورده بودند و نیروهای آمریکائی را در جزیره چارلستون، شکست دادند. در روز 12 می، ژنرال بنجامین لینکن، شهر و 5000 سرباز آنرا تسلیم نیروهای انگلیسی نمود که بزرگترین شکست آمریکا در جنگ محسوب می شد.

ولی این بد شانسی و شکست ، شورشیان آمریکائی را جسورتر نمود. بزودی اهالی کارولینای جنوبی شروع به شبیخون به خطوط مهمات انگیزی زدند. تا ماه جولای ژنرال هوراشیو گیتز (Horatio Gates) که نیروی چریکی آموزش ندیده ای را جمع کرده بود به سمت کامدن (Cameden) کارولینای جنوبی حرکت نمودند تا با نیروهای انگیس تحت رهبری ژنرال چارلز کورن والیس (Charles Cornwallis) مواجه شوند . ولی سربازان آموزش ندیده ارتش گیتز در مواجه با زبده های بریتانیائی دستپاچه شده و فرار کردند .

سربازان کورن والیس چند بار دیگر با آمریکائیان مواجه شدند ولی مهم ترین جنگ در اوایل سال 1781 در کوپنز (Cowpens) کارولینای جنوبی رخ داد که در آنجا آمریکائیان بدرستی انگیزی ها را شکست دادند . کورن والیس پس از یک تعقیب طولانی و بی فایده در کارولینای شمالی، نگاه خود را به ویرجینیا دوخت.

پیروزی و استقلال

در جولای 1780 ، لوئی شانزدهم فرانسه یک نیروی متشکل از 6000 نفر را تحت کومته ژان دو روشامبو (Comte Jean de Rochambeau) به آمریکا اعزام نمود. بعلاوه، ناوگان فرانسه، حمل و نقل کشتیرانی بریتانیا را به ستوه آوردند و باعث عدم تقویت مجدد نیروهای انگیزی شدند. ارتش و نیروهای دریائی آمریکا و فرانسه که به 18000 نفر می رسید ، در تمامی طول تابستان و تا حوالی پائیز در مواجه با کورن والیس بودند. بالاخره در روز اکتبر 19، 1781 پس از غافلگیر شدن در یورک تاون (Yorktown) در نزدیکی دهانه خلیج چسپیک ، کورن والیز به اتفاق ارتش 8000 نفری خود تسلیم شدند .

گرچه شکست کورن والیس فوراً به جنگ پایان نداد- تقریباً حدود 2 سال بی نتیجه ادامه یافت- دولت تازه انگیس بر آن شد تا در اوایل 1782 در پاریس به مذاکرات صلح با آمریکا دست بزند . بنجامین فرانکلین و جان آدامز و جان جی نمایندگان آمریکا محسوب می شدند. در 15 آوریل 1783 ، کنگره، عهد نامه نهایی را تصویب نمود و پس از آن بریتانیای کبیر و مستعمرات سابق آن، عهد نامه را در 3 سپتامبر امضا نمودند. معاهده صلح که به معاهده پاریس (Treaty of Paris) شهرت دارد، استقلال، آزادی و حق حاکمیت 13 مستعمره سابق، ایالات کنونی، را به رسمیت شناخت که در آن بریتانیا، نواحی از سمت غرب تا رودخانه می سی سی پی ، از سوی شمال تا کانادا، و از جنوب تا فلوریدا را که به اسپانیا بازگردانده شده بود واگذار کند .مستعمرات نو پا که ریچارد هنری لی، 7 سال پیش از آن از آنها سخن گفته بود، نهایتاً " ایالت آزاد و مستقل" شدند. کار تشکیل و اتحاد یک مملکت هنوز باقی مانده بود .

درحاشیه: وفاداران به حکومت د رطول انقلاب آمریکا

امروز آمریکائیان به جنگ استقلال به چشم انقلاب نگاه می کنند ولی از بسیاری جهات، جنگ داخلی بود. وفاداران به حکومت یا بگفته مخالفین شان " توریزها "(Tories)مخالف انقلاب بودند و حتی برخی از آنها علیه شورشیان اسلحه برداشتند. تعداد وفاداران به حکومت به 500000 نفر یا 20 درصد جمعیت سفید پوست مستعمره نشینان تخمین زده میشود.

ولی چه چیزی محرک وفاداران به حکومت بود ؟ بیشتر آمریکائیان تحصیل کرده ، چه وفادار به حکومت و چه انقلابی، تئوری حقوق طبیعی و دولت محدود جان لاک را قبول داشتند. از این رو، وفاداران به حکومت ، همچون شورشیان، از قوانین بریتانیایی همچون معاهده تمیر و معاهده اجباری انتقاد می کردند . وفاداران به حکومت به راههای صلح آمیز اعتقاد داشتند چون عقیده شان بر این بود که خشونت باعث هرج و مرج و حکومت ستمگرانه می شود. همچنین بر این اعتقاد بودند که استقلال به معنای فقدان فواید اقتصادی حاصله از عضویت در سیستم بازرگانی انگلستان میباشد.

وفاداران به حکومت ازهر قشری تشکیل می شدند .اکثریت آنها، بازرگانان کوچک، صنعت گران و صاحب مغازه ها بودند. تعجیبی ندارد که اکثر مقامات انگلیسی به تاج و تخت وفادار ماندند. بازرگانان ثروتمند همچون کشیشان انگلیکی، بویژه در نیوانگلند پیوریتن ها مایل به وفاداری به تاج و تخت بودند .وفاداران به حکومت همچنین درمیان خود سیاه پوستان (که بریتانیایی ها به آنها وعده آزادی داده بودند) ، سرخ پوستان، مستخدمین قرار دادی و برخی مهاجرین آلمانی، که پشتیبان تاج و تخت بودند، چون جرج سوم اصلاً آلمانی الاصل بود، را داشتند.

تعداد وفاداران به حکومت در هر مستعمره متفاوت بود. آمارهای اخیر نشان می دهد که نیمی از جمعیت نیویورک، وفادار به حکومت بودند؛ نیویورک ، فرهنگی اشرافی داشته و در طول انقلاب توسط بریتانیایی ها اشغال شده بود. در کارولینا، بازرگانان محلی، وفاداران به حکومت بودند در حالیکه زارعین تاید واتر بیشتر طرفدار انقلاب بودند.

در طول انقلاب، اکثریت وفاداران به حکومت از نقطه نظرهایشان، چندان ضربه ای نخوردند، گرچه اقلیت آنها، حدود 19000 نفر مسلح و تحت پشتیبانی انگلیس در زد و خوردها شرکت داشتند. عهد نامه صلح پاریس، کنگره را ملزم می ساخت تا زمین های توقیف شده وفاداران به حکومت را به آنها باز گرداند. وارثین ویلیام پن در پنسیلوانیا، برای مثال و وارثین جورج کالورت در مریلند ، مبالغ قابل توجهی را دریافت کردند. در کارولینا، که عداوت بین شورشیان و وفاداران به حکومت بویژه بسیار قوی و ریشه دار بود. در نیویورک و کارولینا دارائی و املاک برخی از اعضای گروه دوم ، مجدداً به آنها برگردانده شد. وقتی املاک بزرگ بین خرده کشاورزان تقسیم شد، مصادره املاک وفاداران به حکومت به انقلابی اجتماعی تبدیل شد.

حدود صدهزار وفادار به حکومت کشور را ترک کردند که از جمله آنها، ویلیام فرانکلین، پسر بنجامین فرانکلین؛ جان سینگلتون کوپلی (John Singleton Copley) ، بزرگترین نقاش آمریکائی عصر بودند. بسیاری از آنها در کانادا سکنی گزیدند. برخی از آنها باز گشتند ولی بسیاری از دولت های ایالتی، وفاداران به حکومت سابق را از داشتن پست های دولتی محروم ساختند. در دهه های پس از انقلاب، آمریکا تمایل بر آن داشت که وفاداران به حکومت را فراموش کند. وفاداران به حکومت ، بغیر از کوپلی، در تاریخ آمریکا، افرادی گمنام ماندند.

.....

بخش چهارم: شکل گیری دولت ملی

"هر شخص و هرانسانی در زمین، حق استقلال دارد" -- توماس جفرسون ، 1790

قوانین اساسی ایالتی

پیروزی انقلاب به آمریکاییان این فرصت را داد تا فرمی قانونی به آرمانهای خود که در بیانیه استقلال آمده بودند، بدهند و برخی از شکایات خود را از طریق قوانین اساسی ایالتی حل و فصل کنند. کنگره در 10 مه 1776 ، با مصوبه ای ، از مستعمرات خواست تا تشکیل دولت های نوین دهند تا از این طریق رفاه و ایمنی رأی دهندگان خود را فراهم سازند. برخی از آنها این را قبلاً انجام داده بودند و در عرض یک سال پس از اعلامیه استقلال ، تمامی مستعمرات بغیر از سه ایالت، قانون اساسی خود را طرح ریزی کرده بودند.

قوانین اساسی نوین تاثیر آرمانهای دمکراتیک را نشان می داد. هیچیک از آنها تغییر عمده ای نسبت به گذشته نداشت، چون همگی آنها بر طبق بنیادهای محکم و راستین تجربه مستعمراتی و سروکار با انگیس استوار شده بود. ولی هر کدام از آنها از روحیه جمهوری گرایی الهام گرفته بود، آرمانی که مدتهای مدیدی توسط متفکرین دوران بیداری (Enlightenment) ستوده شده بود.

طبیعتاً، اولین مقصود تدوین کنندگان قوانین اساسی ایالتی همانا تضمین حقوق "غیر قابل انتقالی" بود که تخطی از آن باعث شده بود که مستعمرات سابق ارتباط خود را با بریتانیا بهم بزنند. از این رو، هر قانون اساسی با یک بیانیه یا حقوق اساسی آغاز می شد. قانون اساسی ویرجینیا ، که برای بقیه مستعمرات نمونه شد ، اصول اساسی را شامل می شد که از آن جمله حاکمیت مردم، مدت دوران خدمت در یک پست دولتی، آزادی انتخابات و ذکر آزادی های اساسی: ضمانت معتدل و مجازات انسانی ، دادرسی سریع توسط هیئت ژوری، آزادی مطبوعات ، آزادی فکر و حق اکثریت جهت اصلاح و یا تغییر دولت، بود.

ایالات دیگر ، لیست آزادی ها را گسترش داده تا آزادی سخن ، آزادی تجمعات و آزادی دادخواست رانیز تضمین کردند که اغلب بندهای قانونی همچون حق حمل سلاح، حق حکم احضار به دادگاه (habeas corpus) ، حق مصونیت در محل سکونت و حق حراست مساوی تحت قانون در آنها گنجیده شده بود. بعلاوه، تمامی قوانین اساسی قسم یاد کردند که از سه قوه دولت -- اجرایی، مقننه و قضائیه- که هر یک از آنها شاخه دیگر را واریسی میکرد، متابعت کنند .

قانون اساسی پنسیلوانیا از همه افراطی تر بود. در آن ایالت، صنعتگران فیلادلفیائی، مرزنشینان اسکاتلندی- ایرلندی و زارعین آلمانی زبان ، کنترل را در دست داشتند. کنگره ایالتی قانون اساسی را اتخاذ نمود که به هر مالیات دهنده مذکر و پسرانش حق رای می داد، نوبت را در پست دولتی (هیچ فردی نمی بایست بعنوان نماینده بیش از 4 سال در طی یک دوره 7 ساله در یک پست بماند) اجباری و یک تشکیلات قانون گذاری تک مجلسی را تشکیل می داد.

قوانین اساسی ایالتی محدودیت های محسوسی را بویژه با در نظر گرفتن استانداردهای نوین تر در خود داشت. قوانین اساسی که جهت تضمین حقوق طبیعی افراد تدوین شده بود تضمین اساسی ترین حق

یک انسان ، که همانا مساوات است را نمی کرد. مستعمرات واقع در جنوب پنسیلوانیا جمعیت برده خود را از حقوق غیر قابل انتقال انسانی خود محروم کرده بودند. زنان حق سیاسی نداشتند. هیچ ایالتی اجازه همه جانبه حق رای به مردان را نمی داد و حتی در ایالاتی که مالیات دهندگان حق رای داشتند (دلاور) (Delaware)، کارولینای شمالی، جورجیا و پنسیلوانیا) ، افراد در پست های سیاسی می بایست صاحب مقدار معینی املاک می بودند تا بتوانند رای دهد.

اصول کنفدراسیون (Articles of Confederation)

منارعه با انگلیس، گرایش مستعمره نشینان را تا حد زیادی تغییر داده بود. مجالس قانونگذاری محلی، طرح اتحاد آلبانی (Albany Plan of Union) را که در سال 1754 وضع شده بود رد کرده و از تحویل حتی کوچکترین قسمت خود مختاری خود به هر ارگانی که حتی خود انتخاب کرده بودند، امتناع می ورزیدند. ولی در طول انقلاب، کمک ها و پشتیبانی های دو جانبه موثر واقع شد و ترس از انصراف از حاکمیت فردی تا حد زیادی کاسته شده بود.

جان دیکنسون (John Dickinson) در سال 1776 ، "اصول کنفدراسیون و اتحاد جاوید (Articles of Confederation and Perpetual Union) را نوشت. کنگره ایالتی در نوامبر 1777 آنرا پذیرفت و در سال 1781 ، پس از تصویب و اتخاذ از سوی تمامی ایالات به اجرا گذارده شد. چهار چوب و زیربنای دولتی که توسط این اصول بنیاد گذاشته شده بود ، ضعف های زیادی داشت. دولت ملی فاقد اختیار لازم جهت اخذ تعرفه گمرکی در موقع لازم، تنظیم قواعد بازرگانی و وصول مالیات بود. دولت همچنین فاقد یگانه کنترل مناسبات بین المللی بود؛ بسیاری از ایالات، مذاکرات مستقیم خود را با کشورهای خارجی آغاز کردند. 9 ایالت ارتش های خود را تشکیل داده و برخی نیروی دریائی خود را سازمان دادند. در این میان، سیستم در هم بر هم ضرب سکه جات و انواع و اقسام اسکناس های ملی و ایالتی رایج شد که همگی به سرعت ارزش خود را از دست دادند.

مشکلات اقتصادی پس از جنگ ، تغییراتی اساسی را ایجاد می نمود. پایان جنگ، اثری ناهنجار بر بازرگانانی داشت که ارتش های هر دو جناح را تامین می کردند و این منابع را که از شرکت و همکاری با سیستم تجارتی بریتانیا سرچشمه می گرفت از دست دادند. ایالات مختلف، کالا های آمریکائی را در خط مش های گمرکی به دیگر کالا ها ترجیح می دادند ولی این تعرفه ها با یکدیگر متناقض بود و خود نیاز به داشتن یک دولت مرکزی قدرتمند تر داشت که در جهت تثبیت یک خط مشی یکسان قدم بردارد .

احتمالاً زارعین بیش از هر طبقه دیگری از مشکلات اقتصادی پس از جنگ صدمه دیدند. عرضه محصولات مزارع از تقاضا پیشی گرفت و ناآرامی اساساً در میان بدهکاران زارع بیشتر بود چونکه که تقاضای چاره بهتری جهت اجتناب از سلب املاک آنها و حبس شان بدلیل مقروض بودن داشتند. صحن دادگاهها از پرونده های تقاضا برای طلب قرض پر شد. در طول تابستان 1786 ، کنوانسیون های عمومی و گرد همائی های غیر رسمی در چندین ایالت تشکیل شد که تمرکز آنها بر روی اصلاحات نوین اداره ایالت ها بود.

در پائیز 1786 ، گروهی از زارعین ماساچوست تحت رهبری یک کاپیتان سابق ارتش بنام دانیال شیز (Daniel Shays) با زور شروع به ممانعت دادگاههای محلی از صدور رای داوری بیشتر جهت طلب قرض شدند تا آنها تا انتخابات ایالتی بعدی متوقف سازند. در ژانویه 1787، یک توده 1200 نفری از مزرعه داران بسوی زرادخانه فدرال در اسپرینگ فیلد (Springfield) حرکت نمودند. شورشیان که اساساً باچماق و چنگک مسلح بودند توسط گروهی کوچک از نیروهای انتظامی ایالتی به عقب رانده شدند؛ سپس ژنرال بنجامین لینکلن (Benjamin Linclon) با نیروهای کمکی از بوستون سر رسید و مابقی شورشیان را که رهبرشان به ورمونت (Vermont) فرار کرده بود ، پس زد. دولت ، 14 شورشی را دستگیر و آنها را محکوم به مرگ نمود ولی نهایتاً برخی از آنها بخشوده و بقیه را پس از صرف مدت کوتاهی در زندان آزاد نمود. پس از شکست شورش، هیئت قانونگذاری منتخب تازه ای تشکیل شد که اکثریت آنها با شورشیان همدردی کردند و به برخی از خواسته های آنها برای کاهش و فراغت از قرض، پاسخ داد .

مشکل گسترش

با پایان انقلاب، ایالات متحده مجدداً می بایست به سوال لاینحل غرب -- مشکل گسترش، با تمامی پیچیدگی های زمین ، بازرگانی پوست، سرخ پوستان و استقرار و دولت های محلی -- مواجه می شد.

پیشگامان که فریفته بهترین زمین های سرزمین شده بودند، گروه گروه به کوههای آپالاچی (Appalachian Mountains) و ماورای آن سرازیر شدند. تا سال 1775، مرزهای دور افتاده و وسیع در امتداد آب ، دهها هزار مستعمره نشین را در خود جای داده بود. افراد مقیم که کوهها آنها را از یکدیگر جدا کرده و صدها کیلومتر از مراکز حاکمیت سیاسی در شرق دور بودند، دولتهای خود را تشکیل دادند. مستعمره نشینان از تمامی ایالتهای کشند آبی به سوی دره های حاصلخیز ، جنگل های سرسبز و مرغزار ها ی داخل سرزمین کوچ نمودند. تا سال 1790 ، جمعیت منطقه ماورای آپالاچین-trans (Appalachian به 120 هزار نفر می رسید.

قبل از جنگ ، چندین مستعمره ادعاهای جامع و بعضی اوقات تداخلی در مورد زمین های ماورای آپالاچین (Appalachian) داشتند. برای افرادی که چنین برگه های ادعایی نداشتند، این منطقه غنی بنظر بسیار غیر عادلانه تقسیم شده بود. مریلند، که نماینده چنین گروهی بود، مصوبه ای را از مجلس گذراند که بر طبق آن زمین های ناحیه غربی، املاک عمومی محسوب شده و باید توسط کنگره به دولت های آزاد و مستقل داده می شد تا تقسیم شود. این ایده هواخواهان زیادی نداشت. با این حال، در سال 1780 ، نیویورک با واگذار کردن املاک خود به ایالات متحده راه را برای این امر باز کرد. در سال 1784 ، ویرجینیا که بیشترین ادعاها را داشت ، تمام زمین های شمال رودخانه اوهایو را رها نمود. ایالات دیگر نیز از ادعاهای خود چشم پوشی کردند و واضح شد که کنگره مالکیت تمامی زمین های شمال رودخانه اوهایو و غرب کوههای آلگنی (Allegheny Mountains) را بعهده خواهد گرفت. این ما لکیت عمومی میلیون ها هکتار زمین ، بدیهی ترین شاهد یک حرکت ملی و متحد بود و به ایده حاکمیت ملی استحکامی معین بخشید. در عین حال، این مناطق پهناور مشکلی داشتند که باید رفع می شد.

اصول کنفدراسیون، حلی بر این مشکل بود. بر طبق این اصول، سیستم خود مختاری محدودی (به نام فرمان شمال غربی (Northwest Ordinance of 1787) که در سال 1787 وضع شد سازمان منطقه شمال

غربی را اداره می کرد. این سیستم (نخست بشکل یک منطقه واحد) که توسط فرماندار و قضاتی که کنگره انتخاب انتخاب کرده بود اداره میشد. وقتی که جمعیت این منطقه به 5000 مرد آزاد که حق رای دادن داشتند رسید، می بایست مجلسی را که از دو شاخه تشکیل می شد بر پا می کردند که این ارگان خود مجلس پائین تر را منصوب میکرد. بعلاوه، میتوانست در آن موقع یک نماینده (بدون حق رأی) به کنگره اعزام دارد .

قراربراین شد که نه بیش از 5 ونه کمتر از 3 ایالت از این منطقه تشکیل یابد، و زمانی که جمعیت هر کدام از آنها به 60 هزار نفر رسید، می بایست با حفظ همان موازین و موقعیت ایالتهای نخستین به اتحادیه (Union) پذیرفته وملحق شوند. این فرمان ،حقوق و آزادی های فردی را تضمین، آموزش و پرورش را تشویق و تضمین می کرد که " هیچگونه بیگاری یا خدمتگزاری ناخواسته در مناطق نامبرده شده نخواهد بود."

خط مشی نوین این تصور ریشه دار که مستعمرات برای نفع کشور مادر می زیستند و از لحاظ سیاسی مطیع و زیر دست و از لحاظ اجتماعی در رده پائین تری قرار دارند را مردود می شمرد. دکترین فوق براین اصل استوار بود که مستعمرات، شاخه ای از یک مملکت هستند و حق (و نه امتیاز) تمامی منافع برابری و مساوات را دارند. این تبصره های روشنفکرانانه فرمان شمال غربی ، شالوده خط مشی املاک عمومی آمریکا را پایه ریزی کرد.

کنوانسیون قانون اساسی (Constitutional Convention)

جورج واشنگتن در مورد عصر بین معاهده پاریس (Treaty of Paris) و نگارش قانون اساسی چنین نوشت که ایالات فقط بوسیله " ریسمانی از شن " به هم متحد بودند. کشمکش بین مرلند و ویرجینیا برسر دریا نوردی در رودخانه پوتوماک (Potomac) منجر به تشکیل کنفرانسی از نماینده های 5 ایالت در آنابولیس (Annapolis) مرلند در سال 1786 گشت. یکی از نمایندگان، آلكساندر هامیلتون (Alexander Hamilton) دستیاران خود را متقاعد ساخت که بازرگانی، با دیگر پرسش های اقتصادی و سیاسی به مقدار زیادی در هم آمیخته و وضعیت جدی تر از این بود که با چنین ارگان ناروالی بتوان با آن مقابله کرد .

او از تمامی ایالات خواست که نماینده های تعیین شده خود را بجهت شرکت در جلسه ای که قراربود بهار بعد در فیلادلفیا تشکیل شود اعزام دارند . انجمن درآغاز برسر این قدم محکم ، خشمگین شد ولی پس از آگاهی از اینکه ویرجینیا ، جرج واشنگتن را بعنوان نماینده اعزام میدارد ، خاموش شد. در طی پاییز و زمستان بعد، در کلیه ایالات غیراز رودآپلند انتخابات برگزار شد .

ماه مه سال 1787، کنوا نسیون فدرال (Federal Convention) واقع در مجلس ایالتی فیلا دلفیا شاهد حضور برجسته ترین نمایندگان بود. قانونگذاران ایالتی، رهبران با تجربه در اداره دولت و مستعمرات، افراد با تجربه در کنگره و مجرب در مجلس و ارتش را عازم ساختند. جورج واشنگتن بعنوان عالیتترین شهروند کشور به خاطر صداقت و رهبری نظامی اش در طول انقلاب، بعنوان ریاست کرسی انتخاب شد .

در میان اعضای برجسته دیگر 2 نفر اهل پنسیلوانیا بودند: گورنر موریس (Gouverneur Morris) که نیاز به تشکیل دولت ملی را بوضوح حس می کرد و جیمز ویلسون (James Wilson) که آرمانهای ملی را با کوشش های خستگی ناپذیر خود به جلو برد. نماینده دیگر پنسیلوانیا، بنجامین فرانکلین (Benjamin Franklin) بود که در این زمان به انتهای حرفه خدمت به مردم و موفقیت های علمی خود رسیده بود. نماینده ویرجینیا جیمز مدیسون (James Madison) بود. او سخنگویی جوان و دانشجوی تمام عیار سیاست و تاریخ و بگفته یکی از همکارانش " او شخصی بود با روحیه صنعتی و کاربردی ... پر معلومات ترین فرد در هر منازعه ای ". امروزه از مدیسون بعنوان " پدر قانون اساسی " یاد برده می شود .

ایالت ماساچوست روفوس کینگ (Rufus King) و البریج گری (Elbridge Gerry) را که هر دو جوانی توانا و با تجربه بودند ، اعزام ساخت. راجر شرمن (Roger Sherman) کفاشی که قاضی شده بود یکی از نمایندگان کانتیکات بود. از نیویورک ، آلكساندر هامیلتون حاضر شد که خود برگزار کننده جلسه بود. غایب در جلسه توماس جفرسون (Thomas Jefferson) بود که بعنوان وزیر در فرانسه خدمت می کرد و جان آدامز (John Adams) که در همان مقام در بریتانیا خدمت می کرد . جوانها اکثریت 55 نماینده را تشکیل می دادند. متوسط سن 42 بود.

این کنوا نسیون علناً اجازه پیش نویسی تبصرات اصول کنفدراسیون را داشت ولی همانطور که مد یسون بعداً نوشت، نمایندگان " با اعتماد انسانی خود به کشورشان" اصول کنفدراسیون را بکنار گذاشته و شروع به پایه ریزی یک نظام کاملاً نوین دولت کردند.

آنها تشخیص دادند که نیاز مبرمی است تا دو قدرت مختلف -- قدرت کنترل محلی، که تا بحال 13 ایالت نیمه مستقل آن را بکار برده بودند -- و همچنین حاکمیت دولت مرکزی با یکدیگر متحد شوند. آنها این اصل را پذیرفتند که امورات و تابعیت ها و قدرتهای دولت مرکزی چون جدید است بسیار کلی و مشمول است و می بایست بدقت تعریف و بیان شود و می بایست درک کرد که عملکردها و حاکمیت های دیگر متعلق به ایالات است. پذیرفته شد که دولت مرکزی واقعاً می بایست از خود قدرتی واقعی داشته باشد، نمایندگان عموماً پذیرفتند که دولت می بایست علاوه بر چیزهای دیگر اختیار ضرب سکه ، نظارت بر امور بازرگانی ، داد و ستد، اعلان جنگ و صلح را داشته باشد.

مذاکره و مصالحه

دولتمردان و صاحب منصبان قرن 18 که در فیلادلفیا ملاقات کردند کاملاً از طرفداران فرضیه توازن قدرت در سیاست منتسکیو (Montesquieu) بودند. این اصل توسط تجربیات مستعمراتی پشتیبانی شده و توسط نوشته های جان لاک ، که بیشتر نمایندگان با آن آشنایی داشتند تقویت می شد. این تأثیرات منجر به یقینی شد که دولت باید از سه شاخه مجزا و هم تراز تشکیل شود. قوای مقننه ، اجراییه و قضائیه می بایست چنان با یکدیگر هماهنگ کار کنند تا هیچیک از آنها هرگز کنترل را بدست نگیرد. نمایندگان بر این امر توافق کردند که قوه مقننه، همچون مجالس مستعمراتی و پارلمان انگلیس می بایست شامل دو مجلس باشد.

در این موارد، اتفاق آرا در میان اعضا وجود داشت. ولی در مورد اجرا و بکار بردن آنها، اختلافات شدیدی پدیدار شد. نمایندگان ایالات کوچکتر مثلاً نیوجرسی- مخالف به تغییری بودند که منجر به کاهش نفوذ آنها در دولت ملی بر نسبت کرسی نمایندگی به نسبت جمعیت تا کرسی نمایندگی به نسبت ایالت، بشکلی که در اصول کنفدراسیون آمده بود، شوند.

از سوی دیگر، نمایندگان ایالات بزرگتری چون ویرجینیا خواستار نمایندگی متناسب بودند. این منازعه ممکن بود به درازا بکشد تا اینکه راجر شرمن (Roger Sherman) قدم جلو گذاشته و پیشنهاد داد که نمایندگی بر نسبت جمعیت ایالت ها در یکی از دو بخش کنگره، مجلس نمایندگان (House of Representatives) و نمایندگان مساوی برای هر ایالتی، در بخش دیگر کنگره، سنا (Senate) برقرار شود.

از این رو اتحاد ایالات کوچک علیه ایالات بزرگ حل و فصل شد. ولی هر سوالی که به جواب می رسید مشکلاتی نوین را پدید می آورد که می بایست با مصالحه هایی نوین حل می شد. شمالی ها مایل بودند که در موقع تعیین سهمیه مالیات هر ایالت، برده ها نیز به حساب آیند ولی در موقع تعیین تعداد کرسی های موجود برای آن ایالت در مجلس نمایندگان آنها محسوب نشوند. پس از چندی مجادله تعیین شد که نمایندگان مجلس نمایندگان بر حسب تعداد ساکنین آزاد هر ایالت بعلاوه سه - پنجم بردگان تعیین شوند.

اعضای معینی، چون شرمن و البریچ گری، که کارکشتگان شورش شیز (Shays) بودند، از این نگران بودند که توده مردم فاقد خرد کافی برای اداره امورات خود هستند و مایل بودند که هیچ شاخه از دولت فدرال با انتخاب مستقیم مردم انتخاب نشود. برخی دیگر بر این عقیده بودند که دولت ملی باید تا حد ممکن بر پایه مردمی ریخته شود. برخی از نمایندگان مایل به کنارگذاری غرب در حال رشد برای ایالت شدن و استقلال بودند؛ برخی دیگر اصول مساواتی را که در حکم شمال غربی 1787 نوشته شده بود زیر سؤال بردند.

ولی هیچ اختلاف جدی در مورد موارد اقتصادی ملی به اندازه اسکناس، قوانین مربوط به التزام قرار داد یا نقش زن، که از سیاست کنار گذاشته شده بودند بوجود نیامد. ولی نیاز برای توازن منافع اقتصادی منطقه ای، نیاز به حل و فصل قدرت ها، دوره و انتخاب رئیس قوه اجرایی و حل کردن مشکلاتی همچون تصدی قضاوت و نوع دادگاه هایی که می بایست تشکیل می شد، حس می شد.

کنوانسیون پس از یک تابستان طولانی در فیلادلفیا نهایتاً بیانیه ای را صادر کرد که بر اساس آن سازمان پیچیده ترین دولتی که تا کنون تشکیل شده بود ترسیم شد-- دولتی مقتدر و برتر در چارچوبی کاملاً معین و محدود. در اعطای قوا، کنوانسیون اقتدار کامل را جهت وصول مالیات، احتساب وام، عوارض گمرکی و مالیات کالا های داخلی، ضرب سکه، تثبیت اوزان و مقیاسات، تصدیق امتیاز و اختراع، تشکیل ادارات پستی و تاسیس راهها به دولت واگذار نمود. دولت ملی همچنین اقتدار تشکیل و نگهداری ارتش، نیروی دریائی و نظارت بر داد و ستد بین ایالات را داشت. به دولت اختیار اداره امور سرخ پوستان، خط مشی خارجی و جنگ نیز داده شده بود. دولت قادر به تصویب قوانین مربوط به تبعه نمودن خارجیان و کنترل زمین های مردمی نیز بود. دولت می توانست بر اساس تساوی مطلق نسبت به قوانین اولیه، ایالات جدید را نیز بپذیرد. قدرت تصویب تمامی قوانین لازم و صحیح جهت اجرای این اقتدار کاملاً مشخص که اعطا شده بود، دولت فدرال را قادر ساخت تا نیازهای نسل های آینده را تامین کند.

اصل تفکیک قوا قبل از این در بیشتر قوانین اساسی ایالات مختلف آزمایش شده بود، و بسیار دقیق و مفهوم بنظر می رسید. از این رو، کنوانسیون یک سیستم دولتی را با شاخه های مقننه، اجرائی و قضائیه تشکیل داد که هر یک از سوی دیگری زیر نظر بود. از این رو، مصوبات کنگره تا پیش از تایید توسط رئیس جمهور، قانون محسوب نمی شد. و به همین شکل رئیس جمهور نیز می بایست مهمترین ملاقات ها و همچنین تمامی قرار دادهای خود را جهت تایید به سنا تسلیم نماید. رئیس جمهور نیز به نوبه خود ممکن است توسط کنگره آمریکا جلب و از کار بر کنار گردد. قوه قضایی می بایست تمامی مواردی که تحت قوانین فدرال و قانون اساسی پدید می آید مورد رسیدگی قرار دهد؛ در واقع به دادگاه ها عملاً اختیار داده شد تا قانون اساسی و قانون مصوبه را تغییر کنند. ولی اعضاء قوه قضائیه، که توسط پرزیدنت انتخاب و توسط سنا تایید می شوند، نیز توسط کنگره می توانند از کار برکنار شوند.

جهت حفظ قانون اساسی از تغییرات عجولانه، اصل 5 مشخص نمود که تبصرات به قانون اساسی یا باید توسط دو سوم هر دو شاخه کنگره یا 3/2 ایالات که در کنوانسیون حضور داشتند مورد موافقت قرار گیرد. چنین پیشنهاداتی می بایست توسط یکی از دو روش زیر بتصویب می رسید؛ یا توسط قانون گذاران 3 چهارم ایالات و یا از طریق مجمع تشکیل شده در 3 چهارم ایالات؛ کنگره روش لا زم را تعیین می کرد.

نهایتاً، کنوانسیون با مهمترین مشکل خود مواجه شد؛ چگونه می بایست قدرتهای اعطا شده به دولت را به اجرا گذاشت؟ تحت اصول کنفدراسیون، دولت ملی -- بر روی کاغذ-- قدرتهای عظیمی را دارا بود که در عمل ارزش نداشت چون ایالات توجهی بدان نمی کردند. پس چگونه می بایست این دولت جدید را از رویا رویی با همان سرنوشت بدور نگاه می داشت؟

در ابتدا، بیشتر نمایندگان یک جواب برای آن داشتند -- استفاده از قدرت. ولی بزودی پی برده شد که استفاده از زور باعث نابودی اتحادیه می شود. بالاخره تصمیم بر این شد که دولت نباید علیه ایالات بلکه علیه مردم ایالات اقدام کند و باید قوانین را برای و برافراد کشور پیاده کند. بعنوان سنگ لوحه قانون اساسی، کنوانسیون 2 عبارت کوتاه و پر معنی را اتخاذ نمود:

"کنگره اقتدار لازم جهت وضع قوانین لازم و قدرت اجرای آنرا خواهد داشت. این قدرت توسط این قانون اساسی به دولت ایالات متحده محول می شود (اصل 1، بند 7.)"

این قانون اساسی و قوانین ایالات متحده، که متعاقباً ذکر می شود؛ و تمامی قرار دادهای بسته شده و آنها که بسته خواهد شد، تحت حاکمیت ایالات متحده، قانون عالی این سرزمین خواهند بود؛ و قضات در هر ایالتی محدود به هر آنچه که در قانون اساسی یا قوانین ایالات آمده است هستند. (باب 6.)

از این رو، قوانین ایالات متحده در دادگاه های ملی، از طریق قضات و مارشال ها، و نیز در دادگاه های ایالتی از طریق قضات ایالتی و مأموران قانون ایالتی به اجرا در آمد.

تا به امروز نیز مباحثه در مورد محرک نویسندگان قانون اساسی ادامه دارد. در سال 1913، چارلز برد (Charles Beard در رساله تعبیر اقتصادی قانون اساسی (An Economic Interpretation of the Constitution) چنین گفت که پدران بنیانگذار آمریکا جهت کسب منافع اقتصادی ناشی از ثبات اعمال شده از سوی یک دولت ملی مقتدر، ایستادند چون آنها مقدار زیادی اوراق قرضی دولتی بی ارزش را در اختیار داشتند. گرچه، جیمز مدیسون، طراح اصلی قانون اساسی، اوراق قرضه ای در دست نداشت، ولی

بسیاری از مخالفین قانون اساسی اوراق قرضه فراوان در اختیار داشتند. منافع اقتصادی بر رشته مباحثه تاثیر گذاشت. ولی گرایش های ایدئولوژیکی، منطقه ای و ایالتی نیز بی تاثیر نبود. آرمان گرایی تدوین کنندگان قانون اساسی نیز حائز اهمیت بود. پدران بنیانگذار، حاصل دوران بیداری، دولتی را طرح ریزی کردند که به اعتقاد آنها، باعث ترویج و ترقی آزادی های فردی و معنویت عمومی می شد. آرمانهای مجسم در قانون اساسی آمریکا عنصر اصلی هویت ملی آمریکا بشمار می روند .

تصویب و حقوق اساسی (Bill of Rights)

در روز 17 سپتامبر 1787، پس از 16 هفته سنجش ، بررسی و تبادل نظر، قانون اساسی تکمیل شد، و توسط 39 نفر از 42 نماینده حاضر امضا شد. فرانکلین، با اشاره به نیم خورشیدی نقش بسته به طلا در پشت صندلی واشنگتن چنین گفت: من اغلب در طول جلسات به آن (صندلی) که در پشت رئیس جمهور است خیره شدم بدون آنکه قادر باشم که تشخیص دهم که وقت طلوع است یا غروب؛ ولی الآن مسرورم که می دانم که خورشید در حال طلوع است و نه غروب .

کنوانسیون قانون اساسی به پایان رسید، اعضا " به سیتی تاورن (City Tavern) رفته و با یکدیگر غذا خوردند و با صمیمیت یکدیگر را ترک گفتند." ولی بخش بحرانی این تلاش جهت اتحادی کاملتر هنوز باقی مانده بود. رضایت مجالس ایالتی منتخب مردم هنوز باقی مانده بود تا این "مدرک" بطور موثر به اجرا در آید.

کنوانسیون تصمیم گرفت اگر قانون اساسی توسط 9 مجلس از 13 مجلس ایالت تصویب شود، رسمی اعلام شود. تا ژوئن 1788، 9 ایالت، قانون اساسی را تصویب نمودند ولی ایالات بزرگ ویرجینیا و نیویورک این کار را نکردند. بسیاری از مردم این احساس را داشتند که بدون حمایت این دو ایالت، قانون اساسی ارزش لازم را نخواهد داشت. برای بسیاری، قانون اساسی بسیار پر خطر بود؛ اگر دولت مرکزی پر قدرت بر آنها ستم وارد آورد و آنها را تحت فشار مالیاتهای سنگین برد و آنها را بزور به جنگ کشانید، آنوقت چه؟

نقطه نظرات مختلف در مورد این مسایل باعث تشکیل دو حزب شد، فدرالیستها (Federalists) ، که طرفدار یک دولت مرکزی پر قدرت بودند و ضد نظام فدرالها (Antifederalists) که خواهان همکاری آزاد و آرام ایالات مجزا بودند. مجادلات مهیج از هر دو جناح توسط مطبوعات ، قانونگذاران و مجالس ایالتی به گوش می رسید .

در ویرجینیا، اعضای حزب ضد نظام فدرال با اعتراض به واژه های آغازین قانون اساسی، به دولت جدید حمله کردند: " ما مردم ایالات متحده "، بدون استفاده از نام خود ایالات در قانون اساسی، نمایندگان اعتراض کردند که ایالات قادر به داشتن حقوق و حاکمیت خود نخواهند بود. اعضای حزب نظام فدرال ویرجینیا تحت رهبری پاتریک هنری (Patrick Henry) ، که سخنگوی اصلی زارعین حومه بود، ترس از قدرت دولت مرکزی جدید داشتند. نمایندگان مخالف با این پیشنهاد که مجلس ویرجینیا قانون حقوق اساسی را توصیه کند متقاعد شدند و اعضای حزب نظام ضد فدرال برای تصویب قانون اساسی در 25 ژوئن به فدرالیست ها ملحق شدند.

در نیویورک آلکساندر هامیلتون، جان جی (John Jay) و جیمز مدیسون با درج یک سری رسالات تحت عنوان نامه های فدرالیست (The Federalist Papers) تصویب قانون اساسی را بیشتر به جلو بردند. این رسالات که در جراید نیویورک منتشر می شد دلایلی کلاسیک به نفع دولت فدرال مرکزی ارائه داد که بر اساس آن قوای اجرائی، مقننه و قضایی با عملکرد جداگانه یکدیگری را تحت نظر داشته باشند. درج این رساله ها تاثیر عمیقی بر نمایندگان نیویورک گذاشت و قانون اساسی در 26 ژوئن به تصویب رسید .

ناسازگاری با دولت مرکزی پر قدرت فقط یکی از چندین نگرانی مخالفین قانون اساسی بود. مسئله حائز اهمیت دیگر این بود که قانون اساسی بطور کافی حافظ حقوق فردی و آزادیهای انسانی نیست. جورج میسون (George Mason) از ویرجینیا، نویسنده اعلامیه حقوق 1776 (Declarations of Rights) ویرجینیا، یکی از سه نماینده اعزامی به کنوانسیون قانون اساسی بود که از امضای مدرک پایانی امتناع ورزید چون ذکری از حقوق فردی نمی کرد. او به اتفاق پاتریک هنری، شدیداً علیه تصویب قانون اساسی توسط ایالت ویرجینیا تلاش نمود. در واقع 5 ایالت، از جمله ماساچوست، به شرط اینکه چنین تبصره هایی بزودی اضافه شود، قانون اساسی را تصویب نمودند .

وقتی که اولین کنگره در سپتامبر 1789 در شهر نیویورک تشکیل جلسه داد، همگی به ماده الحاقی قانون اساسی که منجر به حفظ حقوق اساسی افراد می شود متفق الرأی بودند. کنگره نیز بسرعت 12 قلم از این تبصره ها را پذیرفت؛ تا دسامبر 1791، تعداد کافی از ایالات 10 تبصره را تصویب نموده بودند که بتوان آن تبصره ها را بخشی از قانون اساسی کرد. این ده تبصره در مجموع اصلاحیه قانون اساسی آمریکا (Bill of Rights) خوانده می شود. در میان تبصره های این قوانین از اینها می توان نام برد: آزادی بیان، مطبوعات، مذهب و حق اجتماع صلح آمیز، اعتراض و درخواست به تغییر (اولین تبصره) ، حراست در برابر بازرسی غیر معقول ، توقیف املاک و دستگیری (تبصره 4)؛ حق قانونی در تمام موارد جنائی (تبصره 5) ، حق یک محکمه سریع و منصفانه (تبصره 8) وحفاظت در برابر مجازات غیر عادی و ظالمانه و تبصره ای که مردم حقوق اضافی دیگری نیز دارند که در قانون اساسی نیامده (تبصره 9).

از زمان اخذ قوانین حقوق ، تا به حال فقط 16 تبصره دیگر به قانون اساسی اضافه شده است. گرچه تعداد زیادی از تبصره های واپسین، تشکیلات و نحوه عملیات دولت فدرال را تجدید و اصلاح نمود، بیشتر آنها روال تثبیت شده توسط قوانین حقوقی را دنبال کرده و این حقوق و آزادی های فردی را گسترش دادند.

پرزیدنت واشنگتن (PRESIDENT WASHINGTON) ()

یکی از آخرین کارهای کنگره کنفدراسیون ترتیب انتخابات ریاست جمهوری بود که در روز 4 مارس 1789 انجام پذیرفت، روزی که دولت جدید به راستی موجودیت پیدا کرد. نام یک نفر بعنوان رئیس کل کشور -- جرج واشنگتن -- بر سر زبانها بود و در روز 30 آوریل 1789 باتفاق آراء به ریاست جمهوری برگزیده شد . واشنگتن از روی کلماتی که، هر رئیس جمهوری که پس از او آمد نیز تکرار نمود، قسم یاد نمود تا وظایف ریاست جمهوری که به او سپرده شد به انجام رساند و با تمام توانایی خود " جهت حفظ ، حراست و دفاع از قانون اساسی ایالات متحده " بکوشد.

وقتی واشنگتن بر منصب ریاست جمهوری نشست، قانون اساسی جدید نه پشتیبانی سنتی و نه حمایت نظرات عمومی را به همراه داشت. بعلاوه، دولت جدید نیاز به تدبیر سیستم خود داشت. هیچگونه مالیاتی در راه نبود. تا تشکیل قوه قضائیه، قوانین را نمی شد به اجرا گذاشت. ارتش کوچک بود و نیروی دریائی وجود نداشت.

کنگره بسرعت وزارت خانه های کشور و خزانه داری را تشکیل داد و توماس جفرسون و آلکساندر هامیلتون را بترتیب بر آنها گمارد. کنگره بطور همزمان، قوه قضائیه فدرال را تشکیل داد که از این طریق نه تنها دیوان عالی (Supreme Court) با یک قاضی القضاات و 5 قاضی دیگر بلکه 3 حوزه قضایی و 13 دادگاه سیار منطقه ای تشکیل شدند. وزیر جنگ و دادستان نیز تعیین شد. و از آنجائیکه واشنگتن معمولاً ترجیح می داد تا پس از مشاوره با مردان مورد اعتماد خود تصمیم گیری کند، کابینه ریاست جمهوری بوجود آمد که شامل سرپرستان تمامی وزارت خانه هایی بود که کنگره قرار بود بوجود آورد.

در عین حال کشور پیوسته درحال رشد بود و مهاجرت از اروپا در حال افزایش بود. آمریکائیان بطرف غرب کوچ می کردند: اهالی نیوانگند و پنسیلوانیا به سمت اوهایو؛ ویرجینیائی ها و اهالی کارولینا بسوی کنتاکی و تنسی. مزارع خوب با قیمتهای ارزان دست بدست می شد؛ تقاضا برای کارگر بسیار قوی بود. دره های ذیقیمت نیویورک شمالی، پنسیلوانیا و ویرجینیا بزودی تبدیل به مناطق عظیم کشت گندم شد.

گرچه بسیاری اقلام هنوز در خانه تولید می شد، انقلاب صنعتی (Industrial Revolution) در آمریکا در حال طلوع بود. ماساچوست و رودآیلند شالوده صنایع مهم نساجی را پایه ریزی می کردند؛ کانتیکات شروع به تهیه حلبی آلات و ساعت نمود؛ نیویورک، نیوجرسی و پنسیلوانیا کاغذ، شیشه و آهن تولید می نمودند. کشتیرانی به حدی وسعت یافته بود که آمریکا در صحنه دریا پس از انگلیس در مقام دوم بود. حتی قبل از 1790، کشتی های آمریکائی به چین جهت فروش پوست و حمل چای، ادویه جات و ابریشم به آمریکا سفر می کردند.

در این برهه بحرانی رشد کشور، رهبری عامرانه واشنگتن بسیار مهم بود. او دولت ملی را تشکیل داد، خط مش هایی جهت حل و فصل مناطقی که قبلاً در تصرف بریتانیا و اسپانیا بود وضع نموده، مرز شمال غربی را تثبیت و ناظر بر پذیرش 3 ایالت جدید به اتحادیه شد: ورمونت (Vermont) (1791)، کنتاکی (1792) و Kentucky و تنسی (1796) (Tennessee) در سخنرانی خداحافظی (Farewell Address) خود، واشنگتن به کشور هشدار دار تا "از اتحاد و پیوستگی دائمی با هر بخشی از جهان خارجی دوری نمایند". این نصیحت، گرایش های آمریکا را نسبت بر مابقی گیتی تا چندین نسل تحت تاثیر قرار داد.

هامیلتون در مقابل جفرسون (HAMILTON vs. JEFFERSON))

کشمکشی که در دهه 1790 بین فدرالیست ها و اعضای ضد نظام فدرال صورت گرفت، اثری عمیق بر تاریخ آمریکا بر جای نهاد. فدرالیست ها، تحت رهبری آلکساندر هامیلتون، که با خانواده مرفه شویلر (Schuyler) وصلت کرده بود، نماینده منافع بازرگانان شهری بنادر بود؛ اعضای ضد نظام فدرال، تحت رهبری توماس جفرسون، به طرفداری از منافع جنوبی ها و روستائیان سخن می گفتند. منازعه بین این

دو جناح، همانا قدرت دولت مرکزی بود در مقابل قدرت ایالت ها، که فدرالیست ها طرفدار نخستین و اعضای ضد نظام فدرال از حقوق ایالات حمایت میکردند.

هامیلتون بدنبال دولت مرکزی قدرتمندی بود که در خط منافع بازرگانی و صنایع عمل کند. او عشق به کارآیی، نظم و سازماندهی را به خدمت مردم آورد. در پاسخ به خواسته مجلس نمایندگان جهت نقشه ای برای "حمایت کافی اعتبار مردمی"، او نه تنها اصول اقتصادی مردمی را عرضه نمود بلکه سخن از دولتی موثر نمود.

هامیلتون خاطر نشان ساخت که آمریکا باید برای توسعه اقتصادی، فعالیت بازرگانی و عملیات دولت، اعتبارداشته باشد. دولت می بایست همچنین اعتماد و حمایت کامل مردم را دارا باشد. بسیاری نیز بودند که خواستار شانه خالی کردن از قرض ملی و یا پرداخت بخشی از آن بودند. هامیلتون همچنین طرحی ارائه داد تا بر اساس آن دولت فدرال بدهی های پرداخت نشده ایالت های مختلف را که در طی انقلاب جمع شده بود بعهده گیرد.

هامیلتون همچنین بانک ایالات متحده (Bank of the United States) را با حق تاسیس و گشایش شعبات مختلف در کشور، تاسیس نمود. او یک ضراب خانه ملی را برپا ساخت و به نفع تعرفه های گمرکی با استفاده از نوعی تحلیل "صنعت نوپا" قدم بر داشت با این دلیل که: حراست و حفاظت موقتی شرکت های نوپا به رشد و توسعه صنایع ملی رقابتی کمک می کند. اقداماتی چون تثبیت پشتوانه-- دولت فدرال بر روی بنیادی محکم و پرداخت تمامی در آمد لازمه به آن -- باعث تشویق بازرگانی و صنایع شد و باعث تشکیل گروه مستحکمی از بازرگانان شد که پشت دولت ملی با استقامت ایستادند.

جفرسون طرفدار یک جمهوری ملکی تمرکز زدا بود. او ارزش یک دولت مرکزی قوی را در مناسبات خارجی درک می نمود ولی نیاز به داشتن قدرت در موارد دیگر را لازم نمی دید. هدف بزرگ هامیلتون سازمان های موثر تر بود در حالیکه جفرسون می گفت: "من دوست یک دولت پر انرژی نیستم." هامیلتون از هرج و مرج هراس داشت و بر مبنای نظم، تفکر مینمود؛ جفرسون از استبداد می ترسید و بر مبنای آزادی تفکر می کرد.

ایالات متحده به هر دو تفکر نیاز داشت. اقبال خوش یمن کشور بود که هر دونظر را در اختیار داشت و در مواقع مناسب قادر به آمیختن و تطبیق عقاید آنها بود. یکی از منازعه های آنها که مدت اندکی پس از آنکه توماس جفرسون به سمت وزیر کشور گماشته شده بود، رخ داد، منجر به تعبیری مهم و نوین از قانون اساسی شد. وقتی که هامیلتون لایحه خود را جهت تشکیل یک بانک ملی ارائه داد، جفرسون با آن مخالفت نمود. جفرسون، از زبان کسانی که به حقوق ایالات معتقد بودند سخن می گفت و استدلال می کرد که قانون اساسی صریحاً تمامی قدرت های متعلق به دولت فدرال را بر می شمارد و بقیه قدرت ها را به ایالات می سپارد. در هیچ جا به آن این قدرت را نداده که یک بانک تاسیس کند.

استدلال هامیلتون این بود که به علت انبوه جزئیات لازم، بخش عظیمی از قدرت ها می بایست با عبارات کلی ذکر می شد و یکی از آنها این بود که به کنگره اختیار داده تا "تمامی قوانینی که لازم و صحیح" است به جهت عملی ساختن و به انجام رساندن دیگر قوانین که بویژه اعطا شده، را تصویب کند. قانون اساسی به دولت ملی این اختیار را داد تا مالیات را وضع و پرداخت وام و قبول وام نماید. یک بانک ملی، بطور عملی در انجام این امور بطور موثر عمل خواهد کرد. از این رو کنگره، تحت قدرت داده شده به او،

موظف است تا چنین بانکی را تاسیس کند. واشنگتن و کنگره نظر هامیلتون - - و یک روال مهم برای تعبیری جامع از میزان حاکمیت و قدرت دولت فدرال را پذیرفتند .

همشهری گنت (Citizen Genet) و خط مشی خارجی

با اینکه یکی از نخستین وظایف دولت جدید همانا تقویت اقتصاد داخلی و مصونیت مالی کشور بود، ایالات متحده نمی توانست نسبت به امور خارجی چشم پوشی کند. بنیادهای سیاست خارجی واشنگتن همانا حفظ صلح ، ارائه زمان لازم به مملکت جهت بهبودی زخم ها، و اجازه روند آهسته همبستگی ملی بود. وقایع اروپا این آرمانها را در خطر انداخت. بسیاری از آمریکائیان با علاقه و همدردی عمیق نظاره گر انقلاب فرانسه بودند و در آوریل 1793 ، خبرهایی رسید که این نبرد را مسئله ای در سیاست های آمریکا کرد. فرانسه علیه بریتانیای کبیر واسپانیا اعلام جنگ کرد و یک نماینده فرانسوی تازه ، ادموند چارلز گنت (Edmond Charles Genet مشهور به همشهری گنت-- تدارک سفر به آمریکا را دید .

پس از اعدام کینگ لوئی شانزدهم (King Louis XVI) در ژانویه 1793 ، بریتانیا، اسپانیا و هلند درگیر جنگ با فرانسه شدند. بر طبق معاهده اتحاد فرانسه آمریکائی 1778 ، ایالات متحده و فرانسه ، دوستان همیشگی بوده و آمریکا مجبور بود تا به فرانسه در شکست دادن هند غربی (West Indies) کمک کند. اما ، ایالات متحده ، از لحاظ نظامی و اقتصادی، کشوری بسیار ضعیف بود ولی اصلاً در موقعیتی نبود تا وارد جنگ با قدرتهای بزرگ اروپا شود. در روز 22 آوریل 1793 " واشنگتن مفاد عهد نامه 1778 را لغو و با اعلام اینکه ایالات متحده نسبت به نیروهای متخاصم دوستانه و بی طرف می ماند، استقلال آمریکا را میسر نمود." ورود گنت با استقبال شهر وندان زیادی همراه بود، ولی از سوی دولت با تشریفات رسمی سرد و بی روحی همراه گشت. گنت با خشم فراوان وعده خود را که هیچ کشتی انگلیسی تسخیر شده را بعنوان رزم ناو نمی گیرد را زیر پا گذاشت. سپس گنت مقامات دولت را تهدید کرد که مورد خود را مستقیماً به نزد مردم آمریکا خواهد برد. مدت کوتاهی نگذشت که ایالات متحده از دولت فرانسه تقاضای کرد تا او را فراخواند.

واقعۀ گنت، مناسبات آمریکا و فرانسه را وخیم کرد و این وقتی بود که مناسبات و روابط با بریتانیای کبیر ابدأ رضایت بخش نبود. نیروهای انگلیس هنوز قلعه ها و دژهایی را در غرب ، زمین هایی که سربازان انگلیسی در طی انقلاب مصادره کرده بودند و هنوز برگردانده و یا پرداخت نشده بود، در اشغال داشتند و نیروی دریائی انگلیس کشتی های آمریکائی را که بسوی بنادر فرانسه می رفتند توقیف و مصادره می نمودند. برای فرونشاندن این بحرانها، واشنگتن ، جان جی (John Jay) ، اولین قاضی اعظم دیوان عالی ، را به عنوان نماینده ویژه به لندن اعزام نمود. او با مقامات انگلیسی در مورد عهد نامه ای که خروج سربازان انگلیسی را از دژهای غربی تضمین کند به گفتگو و مذاکره پرداخت و در ضمن از لندن وعده گرفت تا غرامت کشتی ها و محموله هایی که در 1793 و 1794 توقیف شدند بپردازد. این عهد نامه که بازتابی از ضعف موقعیت آمریکا بود، محدودیتهای شدیدی را در داد و ستد آمریکا با هند غربی باعث شد و هیچ ذکری درمورد توقیف کشتی های آمریکائی در آینده یا "مصادره -" اجبار دریا نوردان آمریکائی برای خدمت در نیروی دریائی انگلیسی- نمی کرد. جی همچنین نظر انگلیسی ها را در این مورد که خزاین دریائی و اقلام جنگی قاچاق بوده و نمی تواند توسط کشتی های بی طرف به بنادر دشمن نقل و انتقال داده شود پذیرفت.

عهدنامه جی (Jay Treaty) عدم توافق پر آشوبی را در سیاست خارجی بین اعضای ضد نظام فدرال، که اکنون جمهوری خواهان شده بودند، و فدرالیست ها باعث گشت. فدرالیست ها علاقمند به یک خط مشی طرفدار انگلیس بودند چون منافع بازرگانی که آنها نماینده آن بودند از بازرگانی با بریتانیا حاصل می شد. برعکس ، جمهوری خواهان تا حد زیادی به جهت دلایل ایدئولوژیکی از فرانسه طرفداری میکردند و عهد نامه جی را بنفع بریتانیا قلمداد می کردند. پس از یک بحث و جدل طولانی ، سنای آمریکا ، عهد نامه را تصویب نمود .

آدامز و جفرسون

واشنگتن قاطعانه تقاضای خدمت بیش از 8 سال بعنوان سرپرست مملکت را رد کرده و در سال 1797 باز نشسته شد. معاون او جان آدامز ماساچوست بعنوان رئیس جمهور کشور انتخاب شد. آدامز حتی قبل از وارد شدن در عرصه ریاست جمهوری با آلکساندر هامیلتون منازعات شدیدی داشت و از این رو با وجود دو دستگی در حزب ، دستش بسته شده بود .

این مشکلات داخلی با مسایل پیچیده بین المللی درهم آمیخت؛ فرانسه که از عهد نامه اخیر جی با بریتانیا خشمگین شده بود از بهانه انگلیس استفاده کرد و آذوقه جات ، کالاهای دریائی و مهمات جنگی که به سمت بنادر دشمن می رفتند توسط نیروی دریائی خود متوقف و جلب می کرد. تا سال 1797، فرانسه 300 کشتی آمریکا را توقیف و تمامی مناسبات دیپلماتیکی خود را با ایالات متحده قطع نموده بود. وقتی که آدامز، 3 کمیسیونر دیگر جهت مذاکره به پاریس فرستاد، مأموران وزیر خارجه فرانسه ، چارلز موریس دو تالیراند (Charles Maurice de Talleyrand) ، (که آدامز در گزارش خود به کنگره آمریکا از آنها به عنوان (X,Y and Z) یاد کرده بود (آمریکا را مطلع ساخت که مذاکرات تنها وقتی آغاز می شود که ایالات متحده 12 میلیون دلار به فرانسه قرض داده و به مقامات دولت فرانسه رشوه دهد. دشمنی آمریکا با فرانسه به اوج خود رسید. جریان به اصطلاح (XYZ) منجر به نام نویسی به خدمت سربازی و تقویت نیروی دریائی آمریکا گردید.

در سال 1799 ، پس از یک سری نبردهای دریائی با فرانسه، جنگ بنظر اجتناب ناپذیر می رسید. در این بحران ،آدامز راهنمایی های هامیلتون را که خواهان جنگ بود بکنار گذاشت و سه کمیسیونر تازه به فرانسه فرستاد .ناپلئون که اخیراً به قدرت رسیده بود با احترام پذیرای آنان شد و خطر جنگ و رویارویی با فرانسه با مذاکرات کنفدراسیون 1800، که رسماً ایالات متحده را از اتحاد نظامی 1778 با فرانسه رها می ساخت، فروکش کرد. فرانسه نیز با انعکاس تضعیف آمریکا از پرداخت 20 میلیون دلار غرامت جهت کشتی های آمریکایی که توسط نیروی دریائی فرانسه ضبط شده بودند خودداری کرد .

دشمنی با فرانسه، کنگره را بر آن داشت تا قوانین بیگانگان و آشوب (Alien and Sedition Acts) را وضع کند که پیامد های شدیدی بر آزادی های مدنی در آمریکا داشت. هدف قانون تابعیت (Naturalization Act) (که واجد شرایط بودن برای تابعیت را از سن 5 سالگی به 14 سالگی رسانده بود، مهاجرین ایرلندی و فرانسوی بود که بنظر می آمد از جمهوری خواهان حمایت می کردند. قانون اتباع بیگانه ، که فقط 2 سال در جریان بود، به ریاست جمهور این اختیار را داد تا بیگانگان را در زمان جنگ اخراج و یا به زندان افکند. قانون آشوب، درج ، صحبت و یا انتشار هر چیزی را که ماهیت " دروغین، افتضاح آمیز و از روی نیت بد"

علیه پریزیدنت و کنگره داشته باشد را ممنوع ساخت. جرائم نوین تحت قانون آشوب فقط باعث تحریک حس شهادت به علت کسب آزادی های مدنی شد و پشتیبانی از جمهوری خواهان را زیاده تر نمود.

این قوانین با مقاومت روبرو شد. جفرسون و مدیسون ناظر تصویب قطع نامه های کنتاکی و ویرجینیا توسط قانون گذاران این دو ایالت در نوامبر و دسامبر 1798 شدند. بر طبق این قطع نامه، ایالات توانستند نظرات خود را در عملکردهای دولت فدرال داده و حتی آنها را " لغو و بی اثر" سازند. دکترین لغو بعدها برای دفاع ازمنافع ایالات جنوبی در برابر شمال در رابطه با پرسش تعرفه و یا بدیهی تر از آن، برده داری، بکار رفت .

تا 1800 ، مردم آمریکا آماده یک تغییر بودند .تحت رهبری واشنگتن و آدامز ، فدرالیست ها دولتی پر قدرت بر پا کرده بودند ولی گاهی اوقات از احترام به این اصل که دولت آمریکا می بایست پاسخگوی اراده مردم باشد سرباز زده و دست به تدبیر و خط مشی هایی زدند که باعث جدایی گروههایی عظیم از مردم می شد .برای مثال در سال 1798، قانونی را گذراندند که هر صاحب خانه ای در کشور می بایست برای خانه، زمین و برده مالیات بپردازد.

جفرسون بتدریج انبوه عظیمی از خرده زارعین ، مغازه داران و دیگر کارمندان را پشت خود جمع کرده بود و آنها در انتخابات 1800 قدرت رای خود را نشان دادند. جفرسون بواسطه توسل به آرمانهای آمریکا از طرفداری خارق العاده ای برخوردار شد. در طی نطق افتتاحیه اش ، که اولین نطق از نوع خود در پایتخت جدید واشنگتن دی سی بود، او وعده " دولتی خردمند و میانه رو" را داد تا نظارت را در میان ساکنین کشور بر قرار و حفظ کرد. و آنها را " در تنظیم پیشبرد صنعت و اصلاحاتشان" آزاد گذارد.

تنها حضور جفرسون در کاخ سفید باعث تشویق روندهای دمکراتیک شد. او به زیر دستان خود یاد داد که به خود تنها به عنوان امانت داران مردم نگاه کنند. او کشاورزی و گسترش به سوی غرب را تشویق مینمود. او با اعتقاد به این که آمریکا پناهگاه ستمدیدگان است قانون تابعیت لیبرال را به جلوبرد .تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری خود، وزیر خزانه داری آینده نگر آلبرت گالاتین (Albert Gallatin) میزان وام و بدهی کشور را به 560 میلیون دلار کاهش داد. موج تب جفرسون کشور را در برگرفت و ایالت پس از ایالت داشتن ملک را بعنوان شرط رأی دادن لغو کرده و قوانین انسانی تر را جهت مقروضین و تبهکاران وضع کردند .

لوئیزیانا و انگلیس

یکی از عملکردهای جفرسون باعث شد که مساحت کشور دو برابر شود. در پایان جنگ 7 ساله (Seven Year War)، فرانسه مناطق غرب رودخانه می سی سی پی را - با بندر نیوارلثان (New Orleans) که در دهانه آن قرار داشت-- بندری که جهت رفت و آمد محمولات آمریکا از دره های اوهایو و می سی سی پی واجب بنظر می رسید، به اسپانیا واگذار کرد. ناپلئون، مدت اندکی پس از آنکه جفرسون ریاست جمهور شد، دولت ضعیف اسپانیا را مجبور کرد تا منطقه عظیم لوئیزیانا را به فرانسه برگرداند. این حرکت ، آمریکائیان را پر از ترس و خشم ساخت. نقشه های ناپلئون جهت برقراری یک امپراطوری مستعمرات در غرب ایالات متحده ، حقوق داد و ستد و بازرگانی و همچنین ایمنی تمامی ایالات درونی آمریکا را تهدید

می کرد. جفرسون اظهار داشت که اگر فرانسه مالکیت لوئیزیانا را بدست گیرد " از آن لحظه به بعد ما می بایست با ناوگان و ملت انگلیس ازدواج کرده و یکی شویم."

ناپلئون، با این آگاهی که جنگ دیگری با بریتانیای کبیر در شرف وقوع است، تصمیم بر آن گرفت تا خزانه خود را پر سازد و با فروش آن به آمریکا، لوئیزیانا را دور از دسترس انگلیسی ها گذارد. این عمل، جفرسون را در یک سرگردانی قانون اساسی قرار داد؛ قانون اساسی به هیچ ارگانی قدرت خرید قلمرویی را نمیدهد. نخست جفرسون قصد داشت که تبصره ای به قانون اساسی اضافه کند ولی مشاورین وی خاطر نشان ساختند که تاخیر ممکن است باعث شود که ناپلئون تغییر عقیده دهد -- و اینکه قدرت خرید قلمروات در بستن قرار داد نهفته و قسمتی از آن محسوب می شود. جفرسون نرم شده و گفت که: " درایت درست کشور ما وقتی که شر در صدد باشد تا اثرات نامطلوب ایجاد کند باعث تصحیح بنای متزلزل آن خواهد شد."

ایالات متحده به قیمت 15 میلیون دلار، در سال 1803، " خرید لوئیزیانا " (Louisiana Purchase) را بدست آورد. این منطقه شامل بیش از 2600000 کیلومتر مربع میشد که شامل بندر نیوارلثان نیز می شد. کشور صاحب گنجی از دشتهای غنی، کوهها، جنگلها و سیستم های آبی شد که در طی 80 سال، قلب کشور شده و به یکی از بزرگترین انبارهای غله جهان تبدیل شد.

جفرسون در آغاز دومین دوره ریاست جمهوری در سال 1805، آمریکا را در طی جنگ بین انگلیس و فرانسه بی طرف خواند. گرچه هر دو جناح در صدد بودند که کشتیرانی بی طرف را برای طرف مقابل محدود سازند، ولی کنترل انگلیس بر روی دریاها توقیف و ممنوعیت را بسیار جدی تر از هر نقشه ای که ناپلئون فرانسه در سر داشت، ساخت.

تا 1807، بریتانیا وسعت نیروی دریائی خود را به 700 کشتی جنگی و 150 هزار دریانورد و خدمه دریائی رساند. نیروهای عظیمی خطوط دریائی را کنترل می کرد و باعث انسداد بنادر فرانسه شده و رفت و آمد بازرگانی انگلیسی ها را محافظت و خطوط حیاتی انگلیس را به مستعمراتش ممکن می ساخت. با این وجود مردان ناوگان انگلیس تحت چنان شرایط سختی زندگی می کردند که غیر ممکن بود که با اظهار به خدمت سربازی بتوان افراد را جذب خدمت نمود. بسیاری از دریا نوردان کار را رها کرده و به کشتی های آمریکائی پناه می بردند. در چنین شرایطی، افسران انگلیسی حق خودشان می دانستند که کشتی های آمریکائی را بازرسی کرده و انگلیسی ها را، در مقابل تحقیر آمریکائیان، از کشتی خارج سازند. بعلاوه، افسران انگلیسی، اغلب دریانوردان آمریکائی را به خدمت خودشان می گرفتند.

وقتی جفرسون با بیانیه خود به کشتی های انگلیسی دستور داد تا آبهای آمریکا را ترک کنند، انگلیسی ها دریا نوردان بیشتری را بخدمت گرفتند. جفرسون بر آن شد تا با فشار اقتصادی، انگلیسی ها را مجبور به ترک آبها کند. در دسامبر 1807، کنگره آمریکا، قانون تحریم (Embargo Act) را وضع نمود که بر طبق آن تمامی بازرگانی با خارج ممنوع اعلام شد. جمهوری خواهان، قهرمانان دولت محدود، قانونی را گذراندند که به طرز وسیعی قدرت دولت ملی را افزایش می داد. در عرض تنها یک سال، صادرات آمریکا به یک پنجم حجم قبلی خود رسید. منافع کشتیرانی با این اقدامات به کلی نابود شد و نارضایتی در نیوانگلند و نیویورک بالا گرفت. چون قیمت ها به تندی سقوط کرد، منافع کشاورزی نیز وقتی که زارعین جنوب و غرب قادر به صادر کردن جو، پنبه، گوشت و توتون اضافی خود نبودند به سختی تحت فشار قرار گرفت.

امید به اینکه تحریم اقتصادی بریتانیای کبیر را مجبور به تغییر خط مشی سیاسی کند به شکست انجامید. وقتی شکایت و دادخواهی در کشور بیشتر و بیشتر شد، جفرسون اقدامی ملایم تر اتخاذ نمود که باعث بهبود یافتن کشتیرانی داخلی شد. در اوایل 1809 ، جفرسون قانون عدم تبادل-Non) Intercourse Act را امضا نمود که بر طبق آن اجازه بازرگانی و داد و ستد با تمامی کشورها مجدداً برقرار شد بجز بریتانیا ، فرانسه و متحدان آنها .

جیمز مدیسون در سال 1809 به ریاست جمهوری انتخاب گردید. مناسبات با انگلیس وخیم تر شد و دو کشور بسرعت بسوی جنگ پیش می رفتند .رئیس جمهور گزارش مفصلی در اختیار کنگره گذاشت که خود نشان دهنده هزاران موردی بود که انگلیس، شهروندان آمریکا را به خدمت خود گرفته است. بعلاوه ، مستعمره نشینان شمال غربی نیز تحت آزار حملات سرخ پوستانی که عقیده بر این بود توسط اعمال انگلیس در کانادا تحریک شده بودند قرار گرفته بودند. این خود بسیاری از آمریکائیه را بر انگیزت تا طرفدار تسخیر و فتح کانادا شوند. موفقیت در چنین کوششی تاثیر انگلیس را در میان سرخ پوستان کاهش داده و راه را برای مستعمره نشینی زمین های تازه باز کرد .علاقه به فتح کانادا، همراه با رنجش عمیقی درمورد فشار بر دریا نوردان، گرمای جنگ را شدیدتر کرد و در سال 1812 ، ایالات متحده بر علیه انگلیس اعلان جنگ نمود .

جنگ 1812

در حالیکه کشور آماده جنگی دیگر با بریتانیا میشد، ایالات متحده از دودستگی های درونی نیز رنج می برد. در حالیکه جنوب و غرب موافق جنگ بودند، نیویورک و نیوانگلند مخالف آن بودند چون داد و ستد و بازرگانی آنها را مختل می ساخت. اعلان جنگ با وجود عدم آمادگی کامل نظامی صورت گرفت. کمتر از 7000 سرباز معمولی به نقاط و دژهای گوناگون سواحل نزدیک مرز کانادا و نقاط دورافتاده اعزام شدند. این سربازان می بایست توسط چریک های تعلیم ندیده ایالات مختلف پشتیبانی می شدند .

دشمنی بین دو کشور با تجاوز به کانادا آغاز شد که اگر بموقع صورت می گرفت، ممکن بود عملیات واحدی را علیه مونترال صورت دهد .ولی تمامی عملیات ناکام مانده و با اشغال دیترویت (Detroit) توسط انگلیسی ها بپایان رسید. نیروی دریائی آمریکا موفقیت های فراوانی را حاصل و اعتماد را بر قرار ساخت. بعلاوه کشتی های آمریکائی در آبهای آتلانتیک در طول پائیز و زمستان 1812 و 1813 ، 500 ناوچه انگلیسی را ضبط کردند .

پیکار 1813 برسر دریاچه اری (Lake Erie) تمرکز داشت. ژنرال ویلیام هنری هریسون (William Henry Harrison) که بعد ها رئیس جمهور آمریکا شد- رهبری یک ارتش چریکی ، داوطلبان و افراد معمولی را از کنتاکی به عهده داشت که هدفشان باز پس گیری دیترویت بود. در روز 12 سپتامبر در حالیکه وی هنوز در منطقه بالایی اوهایو بود ، خبر رسید که کمودور اولیور هازارد پری (Commodore Oliver Hazard Perry) کلیه ناوگان انگلیس را در دریاچه اری نابود ساخته است. هریسون دیترویت را اشغال کرده و بسوی کانادا حرکت نمود و انگلیسی هایی را که در حال فرار بودند و متحدان سرخ پوستشان را در رودخانه تایمز (Thames River) شکست داد. تمامی منطقه اکنون زیر کنترل آمریکا قرار گرفته بود.

تغییر سرنوشت ساز دیگر در جنگ حدود یک سال بعد رخ داد وقتی کمودور توماس مکدونا (Commodore Thomas Macdonough) در یک نبرد مسلحانه از فاصله کم با یک ناوگان کوچک انگلیسی در دریاچه چمپلین (Lake Champlain) در شمال نیویورک به پیروزی رسید. نیروهای تهاجمی بیش از ده هزار انگلیسی که از پشتیبانی دریائی بی بهره مانده بودند به کانادا به عقب راند. در همان موقع، ناوگان بریتانیا مشغول حملات پی در پی به کرانه های آبی شرق با هدف "تخریب و نابودی" بود. در شب 24 آگوست 1814، یک نیروی اعزامی به واشنگتن. دی.سی.، به مرکز دولت فدرال هجوم آورده و آنرا به آتش کشید. پرزیدنت جیمز مدیسون به ویرجینیا فرار کرد.

همانطور که جنگ ادامه می یافت، مذاکره کنندگان انگلیسی و آمریکائی هر یک از طرف دیگر بدنبال کسب امتیاز بودند. نیروهای انگلیسی وقتی که از خبر پیروزی مکدونا در دریاچه چمپلین با خبر شدند تصمیم به رها کردن منطقه گرفتند. مذاکره کنندگان که از سوی دوک ولینگتون (Duke of Wellington) دستور داشتند جهت رویا رویی با خالی شدن خزانه داری انگلیس که علت اصلی آن هزینه گزاف جنگ با نیروهای ناپلئون بود به یک توافق برسند، عهد نامه گنت (Treaty of Ghent) را در دسامبر 1814 پذیرفتند. این عهد نامه متارکه دشمنی ها، تجدید استقرار صلح و کمیسیون را جهت اختلافات مرزی مهیا می ساخت. دو طرف بدون اطلاع از اینکه قرار داد صلحی امضا شده به جنگ خود در نیواورلئان ادامه دادند. آمریکائیان تحت فرماندهی آندرو جکسون (Andrew Jackson) بزرگترین پیروزی های زمینی خود را در طول جنگ بدست آوردند.

در حالیکه آمریکا و انگلیس در حال مذاکره جهت رسیدن به یک توافق بودند، نمایندگان فدرالیست که از سوی قانونگذاران ایالات ماساچوست، رودآیلند، کانتیکات، ورمانت و نیوهمپشایر در هارت فورت (Hartford) کانتیکات در جلسه ای که نشاندهنده مخالفتشان با "جنگ آقای مدیسون" بود، جمع شدند. نیوانگلند در طول جنگ، به بازرگانی و داد و ستد با دشمن ادامه داد. در برخی نواحی حتی این بازرگانی باعث رشد شده بود. معهذاً، فدرالیست ها ادعا می کردند که جنگ باعث نابودی اقتصاد شده است. بعضی از نمایندگان حتی ایده جدائی از اتحادیه را به میان آوردند ولی اکثریت نمایندگان توافق کردند که یک سری تبصره های قانون اساسی می بایست اضافه شود که قدرت جمهوری خواهان را محدود سازد که از آنجمله ممنوعیت تحریمات اقتصادی بیش از 60 روز و ممنوعیت انتخاب مجدد رئیس جمهور از یک ایالت در دو دوره پی در پی بود. تا وقتی که پیامهای کنوانسیون هارت فورت به واشنگتن برسد، جنگ به پایان رسیده بود. کنوانسیون هارت فورت ننگ بدپیمانی را بر فدرالیست ها گذاشت که هرگز از آن سر بلند نکردند.

در حاشیه: دومین بیداری بزرگ

تا پایان قرن 18، بسیاری از آمریکائیان تحصیل کرده دیگر اعتقادات مسیحی سنتی را ابراز نمی کردند. درواکنش بسوی دنیاگرایی عصر، یک بیداری مذهبی بسوی غرب در نیمه اول قرن 19 آغاز شد.

این بیداری مذهبی بزرگ در تاریخ آمریکا از انواع مختلف فعالیت ها که از لحاظ موقعیت، و بیان اعتقادات مذهبی با یکدیگر متفاوت بود، تشکیل می شد. در نیوانگلند، علاقه جدید به مذهب، موجی از کنش گرایای اجتماعی را موجب شد. در غرب نیویورک، روحیه بیداری روحانی، طلوع فرقه های نوین را طلب

می کرد. در منطقه آپالاشیان (Appalachian) کنتاکی و تنسی، بیداری، متودیست ها (Methodist) و باپتیست ها (Baptists) را تقویت نمود و فرمی نوین از درایش مذهبی را بوجود آورد؛ اردوهای گروهی.

در مقایسه با بیداری بزرگ دهه 1730، بیداری ها در شرق با غیاب برانگیختگی و احساس آزاد و باز همراه بود. در عوض، بی دینان از "سکوت محترم" کسانی که ایمان خود را به مردم ابراز می داشتند در شگفتی بودند.

شوق و هیجان انجیلی در نیوانگلند منجر به تشکیل جوامع میسیونری بین فرقه ای شد تا بشارت را به غرب برسانند. اعضای این گروهها نه تنها بعنوان حواریون ایمان عمل میکردند، بلکه بعنوان آموزگاران، رهبران اجتماعی و نمایندگان فرهنگ و تمدن شرق عمل میکردند. گردهمائی های آموزشی، مسیحیت را تشویق می نمود؛ برجسته ترین این جوامع، انجمن کتاب مقدس آمریکا (American Bible Society) بود که در سال 1816 تاسیس شد. فرضیه کنش گرایی اجتماعی که موجب این بیداری شد باعث شکوفایی گروههای طرفدار براندازی و جامعه ترویج اعتدال (Society for Promotion of Temperance)، تلاش جهت اصلاح زندانها و مراقبت از افراد ناقص العضو و بیماران روانی گشت.

بیداری در نیویورک غربی عمدتاً کار چارلز گردیسون فینی (Charles Gradison Finney)، حقوقدانی اهل آدامز نیویورک، بود. منطقه ای که از دریاچه اونتاریو آغاز شده تا کوههای آدیرونداک (Adirondack) ختم می شد شاهد چنان بیداری های روحانی در گذشته قرار گرفت که به آن "منطقه از آتش درآمده" گفته میشد. در سال 1821، فینی چیزی شبیه حضور عیسی را تجربه کرد و شروع به بشارت دادن در منطقه نیویورک غربی نمود. جلسات بیداری او با برنامه ریزی های دقیق، ابتکار و نمایش همراه بود. فینی در منطقه "از آتش درآمده" در طول دهه 1820 و اوایل 1830 بشارت داد تا قبل از اینکه در سال 1835 به اوهایو رود و پستی در دانشکده الهیات کالج اوبرلین (Oberlin) بپذیرد. او بعدها پرزیدنت این کالج شد.

دو فرقه مهم دیگر در آمریکا مورمن ها (Mormons) و فرقه روز هفتم (Seventh Day Adventists) نیز کار خود را در منطقه "از آتش درآمده" آغاز کردند.

در منطقه آپالاشیان، بیداری، ویژگی های شبیه به بیداری بزرگ قرن قبل را داشت. ولی در اینجا مرکز بیداری اردوگاه ها بود که معمولاً یک برنامه مذهبی چند روزه بود و گروه شرکت کننده می بایست زیر یک پناهگاه جمع می شدند، چون کمپ از خانه و کاشانه دور بود. پیشگامان این مناطق کم جمعیت به کمپ ها به چشم پناهگاهی نگاه میکردند که از زندگی تنهایی درمرزها بدور است. حضور انبوه مردم و اشتیاق آنها در بیداری روحانی که بعضی اوقات به صدها و شاید هزاران نفر می رسید رقص، فریاد و سرود را در این گردهمائی ها بوجود آورد.

اولین اردوگاه مذهبی در جولای 1800 در کلیسای گاسپر ریور (Gasper River) در جنوب غربی کنتاکی تشکیل شد. در اگوست 1801 در کین ریج (Cane Ridge) کنتاکی، جمعیتی نزدیک بین 10 تا 25 هزار نفر گرد آمدند و کشیشان پرسبتریان (Presbyterian)، باپتیست و متودیست (Methodist) در آن شرکت کردند. این واقعه بود که مهر بیداری متشکل را به عنوان راه اصلی گسترش کلیسا برای فرقه هایی چون متودیست و باپتیست فراهم ساخت.

بیداری بزرگ بسرعت در سراسر کنتاکی، تنسی و اوهایو با متودیسیت ها و باپتیست ها بعنوان یگانه ذینفع های آن ، گسترش یافت. هر فرقه امتیازاتی داشت که به آن اجازه می داد تا در مرزها رشد و رونق یابد. متودیسیت ها سازمانی بسیار کارآ داشتند که وابسته به کشیشان بود -- خط نگهداران -- که بدنال افرا د در نقاط بسیار دور مرزی می رفتند. اینها از افراد معمولی جامعه بودند که این خود به آنها کمک کرد تا با خانواده هایی که امید بود به کیش متودیسیت بپیوندند ارتباط برقرار کنند .

باپتیست ها سازمان کلیسایی رسمی نداشتند .زارع- مبلغین آنها افرادی بودند که از سوی خدا " خوانده" می شدند، کتاب مقدس را مطالعه کرده و کلیسایی را تشکیل می دادند و توسط همان کلیسا دست گذاری میشدند .کاندیداهاى دیگر بشارت از این کلیساها بیرون می آمدند و به کلیسای باپتیست کمک می کردند تا به مناطق دورتر دست یابند. با استفاده از چنین روش هایی، باپتیست ها ، فرقه اصلی در سراسر ایالات مرزی و اکثریت در جنوب شدند .

دومین بیداری بزرگ (Second Great Awakening) ، اثری عمیق در تاریخ آمریکا برجای گذاشت. تعداد اعضای باپتیست ها و متد یستها نسبت به تعداد اعضای فرقه هایی که در عصر مستعمرات - انگلیکان (Anglican)، پرزبیریان (Presbyterian) و کانگرگیشنال ها (Congregationalist) ، سازمان های کلیسایی بر پایه خود مختاری هر کلیسا و اعضای آن ، افزایشی عظیم یافت. در میان دسته دوم ، تلاش در جهت بکار بردن تعالیم مسیحی برای پیدا کردن چاره ای برای مشکلات جامعه، زمینه ای برای انجیل اجتماعی (Social Gospel)اواسط قرن 19 بود. آمریکا بتدریج از اوایل تا اواسط قرن 19 به کشوری گوناگون تبدیل می شد و رشد اختلا فات در درون پروتستانیسیم آمریکایی نمایان شد و در این گوناگونی شریک بود.

.....

بخش پنجم:گسترش به سوی غرب و اختلافات منطقه ای

"مرد جوان، بسوی غرب برو و با کشور رشد کن "

جان سول1851 -- (John Soule)

جنگ 1812 تا حدی دومین جنگ استقلال به حساب می آمد به این علت که ایالات متحده تا قبل از آن بطور برابر در جامعه ملل پذیرفته نشده بود. با اتمام این جنگ، بسیاری از مشکلات جدی و اساسی که این جمهوری جوان از زمان انقلاب با آن رو در رو بود، ناپدید گشت. اتحاد ملی تحت قانون اساسی توازنی بین آزادی و نظم بوجود آورده بود. با وام ملی در حد پایین و قاره ای که منتظر اکتشاف بود، چشم انداز صلح، توفیق و رشد اجتماعی درهای خود را بسوی کشور گشود.

تشکیل اتحاد

داد و ستد، اتحاد ملی را محکم نمود. سختی جنگ بسیاری را از اهمیت حفظ کارخانجات آمریکا آگاه ساخت تا بتوانند در موقع لزوم علیه رقابت خارجی به تنهایی ایستادگی کنند. بسیاری اعتقاد داشتند که استقلال اقتصادی به مهمی اقتصاد سیاسی است. جهت ترویج خود کفایی، رهبران کنگره، هنری کلی (Henry Clay) از کنتاکی و جان کلّهون (John C. Calhoun) از کارولینای جنوبی، خط مشی سیستم حمایت از تولیدات داخلی و تحمیل محدودیت بر کالاهای وارداتی در جهت ترویج صنایع آمریکا، را خواستار شدند.

موقعیت کاملاً برای افزایش تعرفه های گمرکی مساعد بود. دهقانان ورمونت و اوهایو تقاضای حمایت بر علیه موج پشم از سوی انگلیس کردند. در کنتاکی، صنایع نو پای بافت کنف داخلی جهت تولید کیف پارچه ای از سوی صنایع کیف سازی اسکاتلند تهدید می شد. پیستبورگ پنسیلوانیا که تا کنون مرکز عمده گداختن آهن شده بود مایل به رقابت با تولیدکنندگان انگلیسی و سوئدی بود. تعرفه های گمرکی که در 1816 بتصویب رسیده بود آنقدر بالا بود که به کارخانجات حمایت کافی می داد. بعلاوه، اهالی غرب از یک سیستم ملی راهها و کانالها جانبداری کردند تا خود را با بنادر و شهرهای شرقی متصل، و همچنین زمین های مرزی را برای زندگی باز کنند. با این حال، در پیش بردن تقاضاهایشان جهت تصویب یک قانون فدرال در اصلاحات داخلی بسیار ناموفق بودند چون مخالفت های فراوانی از نیوانگلند و جنوب بر این مسئله بوجود آمد. راهها و کانالها تا تصویب قانون اتوبان های فدرال (Federal Highways Act) اساساً متعلق به ایالات باقی ماند.

موقعیت دولت فدرال در این موقع در پی چند تصمیم دیوان عالی مستحکم تر شد. فدرالیست متعهد، جان مارشال (John Marshall) از ویرجینیا در سال 1801 بعنوان قاضی القضاات انتخاب شد و تا فوت خود در سال 1835 در این پست ماند. دادگاه پیش از کار وی بسیار ضعیف بود ولی به محکمه ای پر قدرت تبدیل شد به حدی که موقعیتی برابر با کنگره و ریاست جمهوری را پیدا کرد. در پی تصمیم های پی در پی تاریخی که در دیوان عالی بتصویب رسید، مارشال هرگز از یک اصل اساسی تخطی نرزید: پاسداری از حاکمیت قانون اساسی.

مارشال، اولین قاضی از گروهی از قضات عالی دیوان عالی بود که تصمیماتشان معنی و کاربرد قانون اساسی را شکل بخشید. وقتی او به خدمت خود پایان داد، دیوان عالی به تقریباً 50 موردی که تماماً با مسایل قانون اساسی سرو کار داشت رسیدگی کرده بود. در یکی از مشهورترین تصمیمات خود - مورد ماربری بر علیه مدیسون - (Marbury v. Madison) (1803) مارشال با قاطعیت حق دیوان عالی مبنی بر تایید مطابقت هر قانونی که کنگره و یا قانون گذاران ایالتی وضع می کنند با قانون اساسی را تثبیت نمود. در مورد مک کولاج بر علیه مریلند (McCulloch v. Maryland) (1819) که مربوط به پرسش قدیمی قدرت ضمنی دولت تحت قانون اساسی بود، او با قاطعیت بر دفاع از تئوری هامیلتون مبنی براین که قانون اساسی از روی معنای ضمنی، قدرت های بیشتر از آنچه که در قانون اساسی آمده است را به دولت سپرده است ایستادگی کرد.

گسترش برده داری

برده داری که تا به حال توجه کمی بدان شده بود، تدریجاً اهمیت خود را در صحنه ملی نشان داد. در سالهای اول جمهوری، وقتی که ایالات شمالی مشغول آزادی فوری و تدریجی برده ها بودند، بسیاری از رهبران می پنداشتند که برده داری بزودی از بین خواهد رفت. در سال 1786 جرج واشنگتن مرقوم داشت که او با تمام قلب خواهان طرحی بود که بر طبق آن " برده داری با موازین محسوس و قاطع و استوار تدریجاً از میان برداشته شود". جفرسون، مدیسون و مونرو و تمامی ویرجینیا و همچنین دیگر دولتمندان نخبه جنوب نیز نظراتی شبیه به واشنگتن را ارائه دادند. فرمان شمال غربی سال 1787، برده داری را در منطقه شمال غربی ممنوع ساخت. تا سال 1808 که خرید و فروش برده بین المللی از میان برداشته شد، هنوز اهالی ایالات جنوب بر این امید بودند که برده داری بزودی از بین خواهد رفت. انتظار آنها اشتباه از آب در آمد چون در طی نسل بعدی، جنوب با استقامت متحد شده و با حمایت از برده داری، آنرا از عوامل اقتصاد نوین دانسته و بتدریج این ارگان پرمفعت تر از آنچه که قبل از 1790 بود در آمد.

در این میان ظهور صنعت رشد کتان در جنوب بود که با ظهور انواع جدید کتان و نیز به جهت اختراع ماشین پنبه پاک کنی الی ویتنی (Eli Whitney) در سال 1793، که دانه ها را از پنبه جدا می کرد، جنب و جوش افتاد. در همان زمان، انقلاب صنعتی، که صنعت پارچه بافی را به یک فعالیت گسترده ای تبدیل کرده بود، تقاضا برای پنبه خام را تا حد زیادی افزایش داد. و گشایش زمین های تازه در غرب پس از سال 1812، مناطق مستعد برای کشت پنبه را به طرز زیادی گسترش داد. زمین های حاصل خیز پنبه بسرعت از ایالات تایدواتر کشند آبی (Tidewater) در ساحل شرقی تا منتهی الیه جنوب به منطقه دلتای می سی سی پی و در پایان تا تگزاس گسترش یافت.

دیگر محصولی که نیاز به کار و تلاش طاقت فرسا داشت، نیشکر بود که همچنین در گسترش برده داری در جنوب دست داشت. زمین های غنی و بسیار گرم جنوب شرقی لوئیزیانا برای رشد پر منفعت نیشکر بسیار مناسب بنظر می رسید. تا 1830، این ایالت حدود نیمی از نیازهای شکر کشور را تامین میکرد. نهایتاً کشتکاران توتون به سمت غرب حرکت کرده و برده داری را نیز با خود بردند.

همانطور که جامعه آزاد شمال و جامعه برده دار جنوب به سمت غرب حرکت می کرد، از لحاظ سیاسی مصلحت بود که تساوی در میان ایالات تازه ای که در مناطق غرب کشور پدید می آمد وجود داشته باشد. در 1818 وقتی ایالت ایلینویز (Illinois) به یونیون پیوست، ده ایالت، برده داری را مجاز و یازده ایالت آنرا ممنوع اعلام کرده بودند؛ ولی توازن پس از آنکه آلاباما، ایالت مجاز برای برده داری اعلام شد، پدید آمد. جمعیت مردم در ایالت های شمالی، که به آنها اجازه می داد تا اکثریت تام در مجلس نمایندگان داشته باشند، بسرعت در حال رشد بود. تساوی بین شمال و جنوب همچنان در سنای آمریکا نگه داشته شد.

در سال 1819، میسوری (Missouri) که نزدیک به 10000 برده داشت تقاضای الحاق به یونیون نمود. شمالی ها مخالفت خود را با ورود میسوری به یونیون اعلام نمودند مگر آنکه به عنوان ایالت آزاد وارد شود و همین باعث انبوهی از تظاهرات در سراسر کشور شد. تا مدتی، کنگره در بن بست بود تا اینکه هنری کلی (Henry Clay) طرح به اصطلاح " مصالحه میسوری (Missouri Compromise)" را ترتیب داد: میسوری بعنوان ایالت برده دار به یونیون ملحق می شود و همزمان ایالت مین (Maine) بعنوان ایالت آزاد محسوب خواهد شد. بعلاوه کنگره، برده داری را در مناطقی که توسط معاهده خرید لوئیزیانا در شمال مرز جنوبی میسوری قرار داشت ممنوع اعلام کرد. در آن زمان این تبصره بنظر برای ایالات جنوبی یک پیروزی بشمار می آمد چون بنظر بعید می آمد که این " صحرای بزرگ آمریکا (Great American Desert)" هرگز

دست خورده شود. مشاجره موقتاً حل و فصل شد ولی توماس جفرسون به دولت خود نوشت که " این سئوال خطیر همچون تویی آتشین در شب مرا با وحشت از خواب می پراند. من آنرا به عنوان ناقوس یونیون محسوب می کنم.

آمریکای لاتین و دکترین مونرو (Monroe Doctrine)

در طی دهه های آغازین قرن 19 ، آمریکای جنوبی و مرکزی انقلاب کردند. ایده آزادی در دل و جان مردم آمریکای لاتین از زمانی که مستعمرات انگلیس آزادی خود را بدست آورده بودند می جوشید. پیروزی ناپلئون در اسپانیا در 1808 ، اشاره ای برای اهالی آمریکای جنوبی شد تا برپا خیزند. تا 1822، لیاقت رهبرانی چون سیمون بولیوار (Simon Bolivar) ، فرانسیسکو میراندا (Francisco Miranda) ، خوزه دسن مارتین (Jose de San Martin) و میگوئل هیدالگو (Miguel Hidalgo) ، همه بومی آمریکای لاتین-- از آرژانتین و شیلی در جنوب تا مکزیکو و کالیفرنیا در شمال -- استقلال کامل از کشورهای مادر را برایشان به ارمغان آوردند .

مردم آمریکا علاقه ای عمیق به آنچه که بنظر می رسید تکرار تجربه خود آنها از حکومت اروپائیان بود، نشان می دادند، حرکت های استقلال طلبانه آمریکای لاتین تا حد زیادی به اعتقاد آنها در مورد خود مهر تایید گذاشت. در سال 1822 پرزیدنت جیمز مونرو (James Monroe) ، تحت فشار زیاد مردم، اختیار یافت تا کشورهای تازه آمریکای لاتین که مستعمرات پرتغال و برزیل نیز از آن جمله بودند را به رسمیت شناسد و بزودی آمریکا شروع به مبادله سفیران نمود. به رسمیت شناختن این کشورها بعنوان کشورهای کاملاً مستقل ، تماماً آنها را از مناسبات با اروپائیان جدا ساخت .

درست در همین موقع، روسیه ، پروسیا و اتریش اتحادیه ای بنام ائتلاف مقدس (Holy Alliance) تشکیل دادند تا خود را علیه انقلاب محافظت کنند. این ائتلاف که فرانسه گه و بیگاه به آن می پیوست با دخالت در کشورهای که حرکت های مردمی باعث به خطر افتادن موقعیت سلطنتی می شد، بر این امید بود که گسترش انقلاب را در حوضه خود نگه دارد. این خط مشی کاملاً مخالف با اصول مختاری آمریکائیان بود.

تا موقعیکه ائتلاف مقدس حوزه فعالیت های خود را در دنیای قدیم (Old World) نگاه می داشت هیچ نگرانی در آمریکا بوجود نیامد. ولی به محض آنکه ائتلاف اعلام داشت که در صد برقراری مجدد مستقلات و مستعمرات اسپانیا به آنست، آمریکائیان بسیار نگران شدند. انگلیس ، بنوبه خود مصمم بود تا جلوی اسپانیا را برای برقراری امپراطوری بگیرد ، چون داد و ستد با آمریکای لاتین برای منافع انگلیس بسیار اهمیت داشت. لندن گسترش ضمانت های انگلیسی- آمریکایی به آمریکای لاتین را خواستار شد ولی وزیر کشور جان کوینسی آدامز (John Quincy Adams) ، مونرو را متقاعد ساخت تا به طور یک جانبه عمل کند : " بی پرده تر و موقرانه تر است تا اصول اساسی را که به آن پا بیندیم، صراحتاً به روسیه و فرانسه اعلام کنیم تا مثل یک قایق کوچک در پی کشتی جنگی انگلیسی راه افیم". در دسامبر 1823 ، با آگاهی از اینکه نیروی دریائی انگلیس از آمریکای لاتین در مقابل حمله اتحاد مقدس و فرانسه محافظت خواهد کرد، پرزیدنت مونرو از موقعیت پیام سالپانه خود به کنگره استفاده کرد و آنچه را که به دکترین مونرو مشهور است بیان داشت - - رد هر گونه پیشرفت بیشتر اروپا بر قاره آمریکا :

"قاره های آمریکا ... از این به بعد دستخوش مستعمره سازی آینده هیچ قدرت اروپائی نخواهند شد.

ماهر گونه کوششی از جانب سیستم (سیاسی) آنها را به هر قطعه از این نیمکره بعنوان خطری به صلح و ایمنی خود قلمداد می کنیم.

با مستعمرات یا متعلقات فعلی هر کشور اروپایی کاری نداشته و دخالتی نخواهیم کرد. اما با دولت هایی که استقلال خود را اعلام کرده و آنرا محفوظ نگه داشته اند و استقلال آنها را ما به رسمیت شناخته ایم، هرگونه دخالتی را در جهت تحت سلطه گرفتن آنها، یا کنترل سرنوشت آنها به هر گونه و شکلی، توسط هر کشور اروپایی به هر نوع، گرایش غیر دوستانه علیه آمریکا قلمداد می کنیم."

دکترین مونرو، روحیه اتحاد با جمهوری های مستقل آمریکای لاتین را پدید آورد. این کشورها نیز در عوض، پیوستگی و هویت سیاسی خود را با ایالات متحده با پایه گذاری قانون اساسی جدیدشان، در بسیاری جهات، بر روی مدل آمریکای شمالی، به رسمیت شناساندند.

چند دستگی و احزاب سیاسی

در داخل، دوران ریاست جمهوری مونرو (1825) 1817 - بعنوان " دوران احساسات خوب" نامیده شده است. از یک لحاظ، این عبارت با دوره چند دستگی های شدید و منازعات منطقه ای تغییر شکل یافته بود و از لحاظ دیگر، این عبارت، پیروزی سیاسی حزب جمهوری خواه را بر حزب فدرالیست، که بعنوان یک قدرت ملی سقوط کرده بود، تایید نمود.

سقوط فدرالیست ها، اغتشاش و بی نظمی در سیستم انتخاب ریاست جمهوری بوجود آورد. در آن زمان، قانون گذاران ایالتی قادر به کاندید کردن نامزدهای انتخاباتی بودند. در سال 1824، تنسی و پنسیلوانیا، آندرو جکسون را بعنوان نامزد انتخاباتی و سناتور کارولینای جنوبی جان کلّهون را بعنوان مبارز همدست او انتخاب نمودند. کنتاکی، سخنگوی مجلس، هنری کلی را انتخاب و ماساچوست، وزیر کشور، جان کوئینسی آدامز را و کمیته گرد همایی خصوصی کنگره، وزیر خزانه داری، ویلیام کرافورد (William Crawford) را به نامزدی انتخاب کردند.

شخصیت و تابعیت منطقه ای نقش های مهمی را در تعیین نتیجه پایانی بازی کرد. آدامز آرای انتخاباتی نیوانگلند و بیشتر نیویورک را به خود اختصاص داد. کلی نیز کنتاکی، اوهایو و میسوری را برد؛ جکسون تمامی جنوب شرق، ایلینویز، ایندیانا، کارولینا، پنسیلوانیا، مرلند و نیوجرسی را به خود اختصاص داد و کرافورد، ویرجینیا، جورجیا و دلاور را به خود اختصاص داد. هیچ نامزد انتخاباتی اکثریت الکتورال کالج (Electoral College)، (شورای گزینگان) را بدست نیاورد و تبصره های قانون اساسی، انتخابات به مجلس نمایندگان سپرده شد که کلی (Clay) موثرترین و پر قدرت ترین شخصیت در آن محسوب می شد. او از آدامز پشتیبانی می کرد که نهایتاً به ریاست جمهوری نیز رسید.

در طی ریاست جمهوری آدامز، اتحاد حزب جدید ظاهر شد. پشتیبانان آدامز، نام " جمهوری خواهان ملی (National Republicans)" را که بعد ها به " ویگ " (Whigs) آزادی خواهان تغییر یافت برخورد گرفتند.

آدامز با اینکه با صداقت و بطور موثر کار خود را انجام می داد ولی هرگز یک رئیس جمهور مردمی نبود و دولت او با ناکامی های فراوانی روبرو شد. آدامز در تلاش خود برای تشکیل سیستم ملی راهها و کانالها با شکست مواجه شد. بنظر می رسید که بسیاری از سالهای خدمت او در کاخ سفید صرف انتخاب مجدد او شد و مزاج و خلق خردمندانه سرد او باعث دوری دوستان او شد. جکسون، در عوض، جذابیت مردمی فراوانی بویژه در میان پیروان خود در حزب تازه نام گذاشته شده دمکرات (Democrats) که از حزب جمهوری خواه بوجود آورده بود داشت، که ریشه های آن به زمان ریاست جمهوری جفرسون ، مدیسون و مونرو برمی گشت. در انتخابات 1828 ، جکسون با اکثریت قریب به اتفاق آرا، آدامز را شکست داد.

جکسون -- بعنوان سیاستمداری از تنسی ، جنگنده سرخ پوست و قهرمان جنگ نیوارلن در طی جنگ 1812 -- حمایت های خود را از زارعین کوچک غرب، کارگران ، صنعت گران و بازرگانان شرق بدست آورد که بدنبال رای آنها بود تا در مقابل منافع کارخانجات و نهادهای بازرگانی در حال رشد متصل به انقلاب صنعتی ، بایستد.

انتخابات 1828، معیار مهمی در روند شرکت بیشتر مردم در رای دادن بشمار می رفت. ورمونت از زمان ورود به یونیون، حق رای را فقط به مردان می داد و تنسی اجازه رای را به اکثریت مالیات دهندگان می داد. نیوجرسی، مریلند و کارولینای جنوبی همگی شرط مالیات دهی و داشتن اموال را بین 1807 و 1810 از میان برداشتند. ایالاتی که پس از 1815 وارد یونیون می شدند یا حق رای مردان سفید پوست را داشته یا شرط مالیات دهی پائینی داشتند. از 1815 تا 1821 ، کنتاکی، ماساچوست و نیویورک کلیه شرائط املاک را نقض نمودند. در 1824 ، اعضای الکتروال کالج هنوز توسط شش قانون گذار ایالت انتخاب می شدند. تا 1828 ، رای دهندگان جهت ریاست جمهوری از میان آرای عمومی در هر ایالتی غیر از دلاور و کارولینای جنوبی، انتخاب می شدند. هیچ چیزی این احساسات دمکراتیک را بیشتر از انتخاب آندرو جکسون به صحنه نیاورد .

بحران الغا

جکسون، نزدیک به انتهای اولین دور ریاست جمهوری خود، مجبور شد تا با مسئله کارولینای جنوبی در رابطه با تعرفه استحقاقی مربوط به حمایت از فراورده های داخلی مواجه شود. منا فع زراعتی و بازرگانی ایالت به این امید بودند که جکسون از ریاست جمهوری خود استفاده کرده و به اصلاح قانون تعرفه ها که آنها مدتها بود با آن مخالفت داشتند را بپردازد. از نظر آنها، تمامی منا فع سیستم حمایت، به کارخانجات شمالی می رسید و در حالیکه کشور در مجموع، ثروتمندتر شده بود کارولینای جنوبی در واقع با وجود کشتکارانی که تحمل هزینه های گزاف را می کردند، فقیرتر نیز شده بود.

تعرفه استحقاقی که از کنگره گذشته و با امضای جکسون در سال 1832 قانون شده بود، معتدل تر از قانون مشابه 1828 بود ولی خاطر بسیاری را در کشور تلخ تر کرد. در پاسخ، عده ای از شهروندان کارولینای جنوبی سند " اصل حقوقی الغا" ایالت را امضا نمودند که توسط جان کلون (John C. Calhoun) ، معاون جکسون تا سال 1832 ، در رساله 1838 خود بنام " شرح مفصل و اعتراض کارولینای جنوبی (South Carolina Exposition and Protest اعلام شد. کارولینای جنوبی با بکارگیری " فرمان الغا (Ordinance of Nullification که هر دو تعرفه 1828 و 1832 را منسوخ و در داخل مرزهای ایالت ممنوع

می کرد چنین روبرو شد. قانون گذاران، همچنین قوانینی از جمله اختیار تشکیل یک نیروی نظامی و اختصاص مهمات و اسلحه را وضع کردند تا این امر رابه مورد اجرا رسانند.

فرمان الغا یکی از آخرین مبارزه طلبی های کشور بر حاکمیت دولت فدرال بود. مخالفت مداوم بین ایالات گوناگون و دولت ملی بر سر وسعت قدرت دولت ملی و همچنین بر وفاداری اتباع ، تقریباً از زمان شروع این جمهوری ، وجود داشته است. معا هده های 1798 ویرجینیا و کنتاکی ، برای مثال، از قوانین بیگانگان و آشوب تخطی ورزیدند و در کنوانسیون هارتفورد ، نیوانگلند مخالفت خود را با پرزیدنت مدیسون و جنگ علیه انگیس ها بزبان آوردند.

در پاسخ به تهدید کارولینای جنوبی ، جکسون درماه نوامبر 1832 ، 7 کشتی جنگی کوچک به چارلستون روانه ساخت. در روز 10 دسامبر ، او بیانیه ای شدید علیه طرفداران الغا صادر نمود. پرزیدنت اعلام نمود که ایالت کارولینای جنوبی " در لبه طغیان و خیانت " ایستاده و از مردم ایالت خواست تا عهد خود را با یونیون که اجداد آنها برای آن جنگیده بودند، مجددا اعلام کنند.

وقتی که سؤال عوارض گمرکی مجدداً در جلوی کنگره قرار گرفت، فوراً آشکار شد که تنها یک فرد، سناتور هنری کلی (Henry Clay) هواخواه بزرگ حفاظت از تعرفه (و یک مبارز سیاسی ضد جکسون) قادر به نوشتن و تسلیم یک قانون معتدل به کنگره است . قانون تعرفه کلی -- که فوراً در سال 1833 به تصویب رسید-- مشخص نمود که تمامی عوارض گمرکی که بیش از 20 در صد ارزش محمولات واردی است باید طبق مراحل آسانی کاهش یابد، تا اینکه تا سال 1842 ، تمام عوارض گمرکی وارد بر تمامی کالاهای به سطح تعرفه گمرکی مناسب سال 1816 برسد.

رهبران الغا در کارولینای جنوبی انتظار حمایت ایالات جنوبی دیگر را داشتند، ولی بدون استثنا، مابقی ایالات جنوبی روش کارولینای جنوبی را غیر عاقلانه و مخالف قانون اساسی دانستند. در پایان ، کارولینای جنوبی عمل خود را باطل اعلام نمود. معهذا هر دو طرف، اعلام پیروزی نمودند. جکسون دولت فدرال را به اصل برتری یونیون متعهد نمود. ولی کارولینای جنوبی، با نمایش مقاومت خود علیه دولت مرکزی، به بسیاری از خواسته های خود دست یافت و نشان داد که یک ایالت قادر است اراده خود را به کنگره اعمال کند .

مبارزه بانک

پیش از آنکه مسئله الغا به نتیجه برسد، جنجال دیگری به وقوع پیوست که دولت جکسون را به مبارزه طلبید. این مشکل مربوط به تجدید امتیاز دومین بانک آمریکا بود. اولین بانک در سال 1791 تحت هدایت های آلکساندر هامیلتون تاسیس شده بود و برای مدت 20 سال به آن امتیاز داده شده بود. گرچه دولت مرکزی برخی از سهام آنرا در اختیار داشت، ولی در حقیقت بانک دولتی نبود ؛ بلکه، بانک یک شرکت خصوصی بود که سود آن به جیب سهام داران می رفت. هدف از تاسیس آن ، تثبیت پول و ترغیب داد و ستد و بازرگانی بود؛ ولی اهالی غرب، طبقه کارگر و همچنین سناتور توماس هارت بنتون (Thomas Hart Benton) از ایالت میسوری از آن منزجر بودند چون اعتقادشان بر این بود که این بانک "هیولائی" است که

به سود چند فرد قدرتمند کار میکند. وقتی که امتیاز بانک در سال 1811 به پایان رسید هرگز امتیاز آن تجدید نشد.

تا چند سال بعد، امور بانکداری در دست های بانکهای امتیاز داده شده از سوی ایالت اداره می شد. این بانکها پول رایج زیادی انتشار می دادند که در نتیجه باعث اغتشاش و نهایتاً تورم شد. تدریجاً روشن شد که بانکهای ایالتی قادر به تهیه یک پول رایج هماهنگ برای کشور نیستند و در سال 1816، دومین بانک ایالات متحده، شبیه به اولی، با امتیاز 20 ساله تاسیس شد.

از آغاز کار، دومین بانک در میان مناطق و ایالات تازه تر و مناطق فقیرتر محبوبیتی نداشت. مخالفین ادعا داشتند که بانک انحصار مجازی بر روی پشتوانه و نرخ رایج کشور داشته و مجدداً اعلام کردند که این بانک فقط منافع چند ثروتمند را در نظر میگیرد. در مجموع، بانک بخوبی اداره می شد و خدمات ارزش مندی را به جامعه ارائه داد؛ ولی جکسون، که بعنوان قهرمان مردمی مخالف آن خوانده می شد، تجدید امتیاز این بانک را وتو کرد. او در پیام خود به کنگره، انحصار و حق ویژه بانک را تقبیح کرد و گفت که "ثروتمندان ما با منافع برابر و حمایت مساوی قانع نبوده اند بلکه از ما عاجزانه استدعا کرده اند تا از طریق قانون کنگره، آنها را ثروتمندتر کنیم." کوشش برای تغییر وتو بی نتیجه ماند.

در مبارزات انتخاباتی بعدی، مسئله بانک، تفرقه اساسی را بین منافع بازرگانی، تولیدات، بخش مالی (بطور کلی بستنکارانی که طرفدار پول کمیاب و نرخهای بالا بهره بودند)، کارگران و ارگانهای ملکی، که اغلب در زیر وام بانکها بوده و خواستار عرضه بیشتر نرخ رایج و کم کردن بهره بودند، ایجاد کرد. نتیجه این تفرقه، پشت نویسی و امضای مشتاقانه "جکسونیسم" (Jacksonism) بود. جکسون، انتخاب مجدد خود را در سال 1832 بعنوان یک تعهد مردمی جهت انهدام بانک می دید -- واز آن به عنوان سلاحی آماده در محتوی بند قانونی (تبصره) امتیاز بانک یافت که برانداختن وجوه مردم را مجاز می دانست. در سپتامبر 1833، او دستور داد که هیچ وجه دولتی در بانک پس انداز نشود و وجهی که اکنون در بانک موجود است به تدریج در طول مدت زمان به خرج نیازهای دولت برسد. در عوض، برخی بانکهای ایالتی، که با دقت فراوان انتخاب شده بودند و شدیداً محدود بودند تشکیل شدند. در طول نسل بعدی، آمریکا روی یک سیستم بانکداری بدون نظارت سر کرد که خود به گسترش به سمت غرب از طریق پشتوانه اعتباری ضعیف کمک کرد ولی کشور نسبت به هراس ها و دست پاچگی های گه و گاهی حساس شد. تا زمان جنگ های داخلی بود که ایالات متحده امتیاز یک سیستم بانکداری ملی را صادر کرد.

ویگها، دمکراتها و "هیچ چیز ندانها"

از آنجائی که تا وقتی مخالفان سیاسی جکسون در هدفهای غیر مشترک می ماندند، امیدی به موفقیت نداشتند، لذا شروع به جمع آوری تمامی عناصر ناراضی نمودند که به آنها ویگ (Whigs) گفته میشد. با آنکه آنها مدتی کوتاه پس از مبارزات انتخاباتی 1832 شکل گرفتند ولی یک دهه طول کشید تا اختلافات بین خود را سامان دهند و تشکیل یک حزب سیاسی دهند. حزب، تا حد زیادی به خاطر جذب هنری کلی و دانیال ویستر (Daniel Webster)، تیزترین سیاستمداران حزب ویگ، عضویت خود را مستحکم ساخت. ولی در انتخابات 1836، ویگ ها هنوز تا حد زیادی بین خودشان تفرقه داشتند تا اینکه قادر باشند پشت

سر یک نفر بعنوان منتخب حزب بایستند. مارتین وان بورن (Martin Van Buren) از نیویورک، معاون رئیس جمهور جکسون ، انتخابات را برنده شد .

رکود اقتصادی و شخصیت بزرگتر از حیات رئیس جمهور پیشین، شایستگی وان براون را تحت الشعاع قرار داد. کارهای مردمی او هیچگونه هیجان و اشتیاقی در مردم ایجاد نکرد چون او فاقد خصوصیات محکم رهبری و فراست عمیقی که در هر حرکت جکسون دیده می شد، بود. در انتخابات 1840 کشور هنوز مواجه با درآمدهای پایین و اوقات دشوار- و دموکراتها ی در حال دفاع - بود.

کاندیدای ویگ ها برای مقام ریاست جمهوری ویلیام هنری هریسون (William Henry Harrison) از اوهایو بود. او بسیار مردمی بود، و قهرمان منازعات سرخ پوستی و همچنین جنگ 1812 بود. او همچون جکسون، نماینده غرب دموکراتیک به حساب می آمد. کاندیدای معاونت ریاست جمهوری جان تایلر (John Tyler) بود. او اهل ویرجینیا بود و نقطه نظراتش در مورد حقوق ایالات و کاهش تعرفه در جنوب بسیار مردمی محسوب می شد. هریسون به راحتی در انتخابات پیروز شد .

یک ماه پس از مراسم افتتاحیه ریاست جمهوری ، هریسون 68 ساله جهان را بدورد گفت و تایلر رئیس جمهور شد. اعتقادات تایلر بسیار با اعتقادات کلی و ویستر ، که هنوز با نفوذترین مردان کشور بشمار می رفتند ، تفاوت داشت. قبل از پایان دوره تایلر، این اختلافات ، شکاف بزرگی بین رئیس جمهور و حزبی که او را انتخاب کرده بود ایجاد کرد.

آمریکائیان نیز خود را بیشتر و حتی بیش از تفرقه پارتیزانی بین دموکراتها و ویگ ها، از یکدیگر جدا میدیدند. برای مثال، عده کثیری از مهاجرین کاتولیک در نیمه اول قرن 19، بیشتر ایرلندی و آلمانی ، در میان آمریکائی های پروتستان الا صل ، عقب نشینی کردند.

مهاجرین بیش از آداب و رسوم جدید چیزهای مذهبی به خاک آمریکا آوردند. آنها با بومیهای آمریکا برای تصاحب شغل در شهرهای طول کرانه آبی شرقی به رقابت پرداختند و بعلاوه تغییرات سیاسی در دهه 1820 و 1830 ، نفوذ به درون دستگاه سیاسی خارجی ها را بیشتر افزود. در طی این دو دهه، قوانین اساسی ایالات تجدید شد تا اجازه رای به کلیه سفید پوستان را بدهد. این منجر به پایان حکومت سیاستمداران اشراف زاده شد که مهاجرین را برای سقوط شان از قدرت سرزنش می کردند. در پایان، شکست کلیسای کاتولیک در جهت پشتیبانی حرکت میانه رو منجر به اتهاماتی شد بدین منوال که رم در صدد واژگونی ایالات متحده از طریق الککل شده است.

مهم ترین سازمان بومی که در این دوره بوجود آمد، انجمن مرموزی بود بنام، نظام سرود و پرچم (Order of Star-Spangled Banner) که در 1849 تاسیس شد. وقتی که اعضای این سازمان از شناسایی هویت خود خود داری کردند به آنها " هیچ چیز ندان ها " (Know-Nothings) لقب داده شد. در سال 1853 ، آنها در شهر نیویورک یک شورای جامع (Grand Council) تشکیل دادند که قانون اساسی نوینی را تدبیر کرد که کنترل بر ارکان های ایالتی را متمرکز می ساخت.

در میان اهداف اصلی هیچ چیز ندان ها، تمدید مدت لازم برای تبعیت از 5 به 21 سال و اخراج خارجیان و کاتولیکها از ادارات عمومی بود. در سال 1855، سازمان موفق به کنترل دستگاه قانون گذاری در نیویورک و ماساچوست شد؛ تا 1855 ، حدود 90 عضو کنگره به نحوی به این حزب متصل بودند.

عدم توافق در مورد مسئله برده داری، حزب را از ایفای یک نقش مهم در صحنه سیاست ملی معذور کرد. اعضای جنوبی حزب موافق برده داری بودند در حالیکه اعضای شمالی مخالف آن بودند. در کنوانسیون سال 1856 که جهت تعیین نامزدهای انتخاباتی برای رئیس جمهور و معاونت وی تشکیل شده بود، 42 نفر از نماینده های ایالات شمالی بمحض اطلاع از اینکه پیشنهاد "مصلحه میسوری" چشم پوشی شد، جلسه را ترک کردند و حزب بعنوان یک قدرت ملی از بین رفت.

رونق اصلاحات

تحول دموکراتیک در سیاست که مثال عمده آن انتخاب جکسون بود، فقط بخشی از سفر دراز مدت آمریکا جهت حقوق و موقعیت های بیشتر برای تمامی آمریکائیان بود. مورد دیگر، آغاز سازمان کارگری بود. در سال 1835 نیروهای کار در فیلادلفیا، پنسیلوانیا جهت کاهش دادن ساعت کار "از تاریکی تا تاریکی" به 10 ساعت در روز، به موفقیت نائل آمدند. نیو همپشایر، رودآیلند و اوهایو و ایالت تازه کالیفرنیا که در سال 1850 به یونیون ملحق شده بود نیز اصلاحاتی مشابه را اتخاذ کردند.

گسترش حق رای به تصور نوینی از آموزش انجامید چون دولتمندان روشن بین در همه جا به تهدیدی که ممکن بود از یک رای دهنده بی سواد ناشی شود پی بردند. این افراد - دویت کلینتون (DeWitt Clinton) (از نیویورک، آبراهام لینکلن در ایلینویز و هوراش مان (Horace Mann) از ماساچوست، تا به این وقت از سوی نیروهای کار متشکل که رهبران شان تقاضای مدارس مجانی، با حمایت مالیاتی که برای تمام دانش آموزان باز باشد، پشتیبانی می شدند. بتدریج، درایالت پس از ایالت، انجام چنین تعلیم رایگانی تصویب شد. سیستم مدارس عمومی در سر تا سر منطقه شمالی کشور مرسوم یافت. گرچه در نقاط دیگر کشور منازعه برای آموزش عمومی تا سالها بطول انجامید.

حرکت اجتماعی موثر دیگر که در طول این دوره بروز کرد مخالفت به فروش و مصرف الکل، یا حرکت میانه روی یا خودداری کامل از مصرف مشروبات الکلی، بود. این حرکت از یک سری نگرانی ها و محرک ها بوجود آمد: اعتقادات مذهبی، اثر الکل در نیروی کاری، خشونت و زنان و کودکانی که در دستهای مشروب خواران حرفه ای متحمل عذاب بودند. در سال 1826، کشیشان شهر بوستون جامعه ترویج منع نوشابه های الکلی (Society for the Promotion of Temperance) را تشکیل دادند. 7 سال بعد، در فیلادلفیا، این انجمن یک کنوانسیون ملی را راه انداخت که در پایان آن اتحادیه منع نوشابه های الکلی آمریکا (American Temperance Union) شکل گرفت. اتحادیه دعوت به قطع تمامی نوشابه های الکلی نمود و قانون گذاران ایالتی را بر آن داشت که تولید و فروش آنها را منع کنند. 13 ایالت تا سال 1855 به این کار اقدام ورزیدند گرچه این مصوبات در دادگاههایی که بعدها تشکیل شد، مورد اعتراض قرار گرفت. قوانین فقط در نیو انگلند شمالی پا بر جا ماند ولی بین سالهای 1830 و 1860، نهضت منع مشروبات الکلی، مصرف الکل به نسبت جمعیت را کاهش داد.

اصلاح طلبان دیگر مشکلات زندان ها و مراقبت از دیوانگان را به میان آوردند. کوشش هایی جهت تبدیل زندانها، که تاکیدشان بر تنبیه بود، به ندامتگاه، که خطا تحت باز سازی فرد را ملزم می سازد، صورت گرفت. در ماساچوست، دوروتیا دیکس (Dorothea Dix) تلاشهای فراوانی جهت بهبود شرایط موجود برای دیوانگان، که در گداخانه ها و زندانها محبوس بودند، بعمل آورد. پس از انجام این بهبود ها و اصلاحات در

ماساچوست ، او تلاش خود را در جنوب ادامه داد، جایی که 9 ایالت بیمارستانهای روانی بین 1845 و 1852 تاسیس نمودند.

حقوق زنان

اصلاحات اجتماعی ، بسیاری از زنان را واداشت که به موقعیت نا برابر خود در جامعه پی برند. از دوران مستعمراتی، زنان مجرد از بسیاری از حقوق قانونی مساوی با مردان برخوردار بودند. ولی رسم و رسوم ایجاب می کرد که آنها زود ازدواج کنند. با ازدواج ، زنان کمابیش هویت مجزای خود را در چشمان قانون از دست می دادند. زنان حق رای نداشته و آموزش و تحصیل آنها در قرن های 17 و 18 تا حد زیادی محدود به خواندن ، نوشتن ، موسیقی، رقص و سوزن زنی بود.

بیداری زنان با ملاقات فرانسیس رایت (Frances Wright) ، سخنران و روزنامه نگار اسکاتلندی از آمریکا آغاز شد. او آشکارا حقوق زنان را در سراسر آمریکا در طی دهه 1820 ، ترویج نمود. در زمانی که زنان اغلب حق صحبت در مکان های عمومی را نداشتند ، رایت نه تنها آزادانه عقاید خود را بیان می کرد بلکه تماشاچیان را با دیدگاهها و عقاید خود مبنی بر طرفداری از حقوق زنان در جمع آوری اطلاعات در مورد کنترل تولد و طلاق ، تکان می داد.

تا دهه 1840، یک گروه از زنان آمریکا تکوین یافت که اولین حرکت حقوق زنان را بجلو برد. درپیشاپیش این گروه ممتاز، الیزابت کیدی استنتون (Elizabeth Cady Stanton) قرار داشت. در سال 1848، کیدی استنتون و لوکریتا مات (Lucretia Mott) ، طرفدار دیگر حقوق زنان، کنوانسیون حقوق زنان را در سنکا فالز نیویورک تشکیل دادند که در نوع خود اولین در تاریخ جهان بشمار میرفت. نمایندگان بیانیه ای را صادر کردند که بر طبق آن تقاضای تساوی زنان و مردان در پیشگاه قانون ، حق رای، موقعیت های مساوی کاری در آموزش و استخدام شده بود.

در همان سال، ارنستاین روز (Ernestine Rose) ، یک مهاجر لهستانی در بتصویب رسانیدن قانونی در ایالت نیویورک که به زنان مزدوج (متاهل) اجازه نگهداری ملک خود به اسم خود را می داد، نقشی اساسی بازی نمود. در بین اولین قوانینی از این نوع در کشور ، قانون ملک زنان متاهل (Married Woman Property Act) است که قانونگذاران ایالات دیگر را تشویق می نمود که قوانین مشابه وضع کنند.

در سال 1869 ، روز (Rose) با کمک الیزابت کیدی استنتون بهمرافه دیگر فرد فعال حقوق زنان، سوزان آنتونی (Susan B. Anthony) موفق به تشکیل انجمن ملی رای زنان (National Woman Suffrage Association (NWSA)) شدند که هدف آن تصویب تبصره ای به قانون اساسی بود تا زنان حق رای داشته باشند. این دو، شیواترین طرفداران حقوق زنان شدند. کیدی استنتون در زمینه همکاری بین خودشان چنین می گوید: " من آذرخش ها را به جلو می بردم و او آنها را رها می کرد ."

مرزها در فرم دادن زندگی آمریکا نقش مهمی داشتند. شرایط در امتداد کل سواحل آتلانتیک محرکی شد تا مهاجرت به سوی مناطق جدید آغاز شود. از نیو انگلند، جایی که خاک قادر به تولید محصولات فراوان جو نبود، موجی پیوسته از زنان و مردان شروع به ترک روستاهای ساحلی خود کرده تا به سمت زمین های غنی داخل خاک آمریکا رهسپار شوند. در اطراف سکنه های کارولینا و ویرجینیا، مردمی که از فقدان راهها و کانالها که به آنها دسترسی به بندرها و بازارهای ساحلی را می داد محروم بوده و همچنین از برتری سیاسی کشتکاران خط ساحلی (تاید واتر (Tidewater به تنگ آمده بودند به سمت غرب حرکت کردند. تا 1800 ، دره های اوهایو ریور و می سی سی پی کم کم به منطقه مرزی عظیمی تبدیل شد. " می رویم و میرویم، در رودخانه اوهایو غوطه می خوریم" ، آواز هزاران مهاجر شده بود .

موج جمعیت بسوی غرب در اوایل قرن 19 منجر به تقسیم مناطق قدیمی و ترسیم مرزهای جدید گشت. همانطور که ایالات بیشتری به یونیون پذیرفته و ملحق می شدند، نقشه سیاسی شرق رودخانه می سی سی پی تثبیت تر می شد. از 1816 تا 1821 ، شش ایالت تشکیل شد. ایندیانا، ایلینویز و مین (Maine) که ایالاتی آزاد بودند) و می سی سی پی، آلاباما و میسوری (که ایالات برده دار بودند). اولین مرز به اروپا چسبیده بود. دومین مرز به قرارگاه های ساحلی ، ولی دره می سی سی پی مستقل بود و مردم آن به سمت غرب نظر داشتند تا شرق.

مستعمره نشینان مرزی از افراد گوناگونی تشکیل می شد. یک مسافر انگلیسی آنها را چنین توصیف می کند. " نژاد سخت کوش و پیر جرات که در کلبه های ناجور زندگی می کنند - آنها خود آرایش ندارند، ولی مهمان نواز و با غریبه ها مهربان ، درستکار و امین هستند. آنها ذرت سرخ پوستان ، کدو، و خوک پرورش داده و گاهی یکی دو تا گاو دارند ولی تفنگ، سلاح اصلی حمایت آنهاست ". چابک در تیر زدن، ماهیگیران حرفه ای، این مردان به کوه و دشت می زنند، اولین کلبه ها را ساخته و با بومیان آمریکا که زمین هایشان را اشغال کرده بودند مواجه شدند .

همانطور که مستعمره نشینان بیشتر به بیابان ها و برهوت نفوذ کردند، بسیاری زارع و شکارچی شدند. یک خانه چوبی راحت با پنجره های شیشه ای ، دودکش و اتاق های مجزا جای کلبه را گرفت؛ چاه جای چشمه را گرفت. صنعتگران بسرعت زمین خود را از الوار خالی کردند، چوب را جهت خاکستر سوزانده واز کنده درختان استفاده کردند. آنها دانه ها ، سبزیجات و میوه های خود را بار آوردند؛ بدنبال آهو، بوقلمون و عسل رفتند؛ از رودخانه های اطراف ماهیگیری کرده ؛ و مراقب خوک و احشام خود بودند . محتکران زمین مقدار زیادی زمین های ارزان را خریده و در صورت بالا رفتن قیمت ، آنها را فروخته و بیشتر بسوی غرب حرکت می کردند تا راه را برای بقیه باز کنند.

پزشکان، وکلا ، صاحبان فروشگاهها ، نویسندگان ، کشیشان ، مکانیک ها و سیاستمداران بزودی بدنبال زارعین براه افتادند. زارعین از بقیه پر بنیه تر بودند. هر جا که سکنی می گزیدند، تصمیم به ماندن می گرفتند و امید بر آن داشتند که فرزندانشان نیز پس از آنها در آن دیار بمانند. انبارهای غله بزرگ و خانه های آجری بنا کردند. آنها احشام سالم با خود آورده ، زمین ها را با مهارت شخم زدند. دانه های پر محصول درو کردند. برخی آسیاب ، ماشین اره کشی و تقطیر کننده بنا کردند. جاده های وسیع خوب ساختند و کلیساها و مدارس بر پا ساختند. تحولات بسیار قابل توجهی در عرض چند سال صورت پذیرفت. در سال 1830 ، برای مثال، شیکاگو (Chicago) ایلینویز علناً یک روستای بازرگانی دور افتاده ای بود با

یک دژ ؛ اما پیش از آنکه برخی از مستعمره نشینان آن از دنیا روند، به یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای کشور تبدیل یافته بود.

مزرعه راحت بدست می آمد، پس از سال 1820، زمین دولتی را می شد به قیمت \$ 1.25 برای نیم هکتار خریداری کرد و پس از سال 1862، بر طبق قانون قطعه زمین کشاورزی (Homestead Act) زمین را می شد با سکنی گزیدن در آن و توسعه آن صاحب شد. بعلاوه وسایل کار در روی زمین نیز بسیار در دسترس بود. زمانی بود که در قطعه ای که توسط جان سول (John Soule) نوشته و توسط روزنامه نگار هوراسیو گرلیلی (Horace Greeley) پخش شد، مردان جوان قادر بودند که " به سوی غرب رفته و با کشور رشد کنند ".

بجز مهاجرت بسوی تگزاس که در مالکیت مکزیک بود ، راه به سوی مرزهای کشاورزی غرب تا پس از 1840 ، از میسوری به آن طرف تر نرفت . در سال 1819 ، ایالات متحده در قبال ادعاهای شهروندان آمریکائی به مبلغ 5 میلیون دلار، فلوریدا و حقوق اسپانیا بر منطقه اورگان (Oregon) در منتهی غربی را بدست آورد. در عین حال ، منتهای غربی، عرصه پر فعالیت برای خرید و فروش پوست شده بود، که بعدها اهمیتی بسیار فراتر از قیمت خود پوست ها داشت. چنانکه در اولین روزهای اکتشافات فرانسه در دره می سی سی پی ، سوداگران ، راهپایی برای مهاجرین ماورای می سی سی پی به حساب می آمدند. صیادان فرانسوی و اسکاتلندی- ایرلندی با کشف رودخانه های بزرگ و انشعاب های آنها و یافتن تمامی راههای منجر به کوهستانهای راکی (Rocky Mountain) و سیرا (Mountain Sierra) ، مهاجرت دهه 1840 و پس از آن اشغال منطقه داخلی کشور را مقدور ساختند .

در کل ، رشد کشور بی نهایت عظیم بود؛ بین سالهای 1812 تا 1853 جمعیت از 7.25 میلیون به بیش از 23 میلیون رسید و زمین های موجود برای سکنی گزیدن به اندازه وسعت اروپا افزایش یافت - - از 4.4 میلیون کیلومتر مربع تا 7.8 میلیون کیلومتر مربع . آنچه که تکلیف آن هنوز مشخص نشده بود همانا منازعات اساسی بود که در اختلافات منطقه ای ریشه گرفته بود که در دهه 1860 تبدیل به جنگ داخلی شد. این گسترش بسوی غرب ، بطور اجتناب ناپذیری مهاجرین را با ساکنین بومی آنجا نیز در منازعه انداخت: سرخ پوستان.

در نیمه اول قرن 19 ، متمایزترین شخصیت در این منازعات همانا آندرو جکسون بود ، اولین "غرب زده" که در کاخ سفید سکنی گزید. در وسط جنگ 1812 ، جکسون ، که در آن موقع سرپرست گروه چریکی تنسی بود به آلا با مای جنوبی فرستاده شد، که در آنجا ظالمانه ، شورش سرخپوستان کریک (Creek) (Indians) را فرو نشاند. کریک ها بزودی دو- سوم زمین های خود را به ایالات متحده واگذار کردند . جکسون بعداً گروههای مختلف سرخ پوستان سمینول (Seminole Indians) را از پناهگاه شان در فلوریدای متعلق به اسپانیا بیرون کرد .

در دهه 1820 ، وزیر جنگ پرزیدنت مونرو، جان کلّهون ، خط مشی ای در جهت برانداختن قبایل باقیمانده از جنوب غربی و جای دادن مجدد آنها ماورای می سی سی پی ، اتخاذ نمود. جکسون نیز همین خط مشی را در دوران ریاست جمهوری خود ادامه داد.

در سال 1830 ، کنگره قانون جابجایی سرخ پوستان (Indian Removal Act) را بتصویب رسانید که بر طبق آن هزینه حمل و نقل قبایل شرقی ، به ماورای می سی سی پی به عهده دولت گذاشته شد. در

سال 1834 ، یک منطقه ویژه سرخپوستان که همان اکلاهای (Oklahoma) امروزی است، به این امر اختصاص یافت. در کل ، قبایل، 94 عهد نامه در طی دو دوره ریاست جمهوری جکسون امضا نمودند و میلیونها هکتار زمین را به دولت فدرال تسلیم کردند و دهها قبیله کاشانه اجداد خود را به این علت ترک کردند .

شاید نمایان ترین فصل در این تاریخ بد اقبال مربوط به قبیله چروکی (Cherokee) می شود که زمینهای آنها در غرب کارولینای شمالی و جورجیا توسط عهد نامه ای از سال 1791 تضمین شده بود . سرنوشت چروکی ها که در میان متری ترین قبایل شرقی بشمار می رفتند، وقتی که طلا در زمین آنها در سال 1829 کشف شد، مهر و موم شد. حتی یک حکم دیوان عالی نیز کمکی نکرد. با رضایت دولت جکسون، چروکی ها را بزور از زمین های خود رانده و مجبور کردند تا راه سخت و طولانی را در سال 1835 تا اوکلاهما طی کنند. بسیاری از آنها در اثر بیماری و محرومیت و سختی در این راه که " جاده اشکها " (Trail of Tears نامیده شد ، تلف شدند.

در حاشیه: سنکا فالز (Seneca Falls)

یکی از اولین طرفداران حقوق زنان ، الیزابت کیدی استنتون ، دوستی بنام لوکریتا مات یافت . مات یک مخالف آتشین برده داری بود واین دو در سال 1840 در یک کنفرانس ضد برده داری در لندن یکدیگر را ملاقات کردند، و دوستی آنها از همانجا آغازشد. به محض اینکه کنفرانس شروع بکار کرد، برای این دو زن آشکار شد که نمایندگان زن جایی در این محفل ندارند. کیدی استنتون و مات پس از آنکه از سخن گفتن ممنوع شده و از حضور در کنوانسیون کنار گذاشته شدند، با ترک تالار کنوانسیون ، اعتراض خود را اعلان کرده و مابقی زنان نماینده را با خود بیرون بردند. همان موقع بود که کیدی استنتون به مات پیشنهاد تشکیل کنوانسیون حقوق زنان را داد که در آن حقوق مذهبی، مدنی و اجتماعی زنان بمیان آورده شود. کنوانسیون تا 8 سال بعد به تعویق افتاد و سپس این دو زن نخستین کنوانسیون حقوق زنان را در سال 1848 در سنکا فالز، نیویورک برگزار نمودند.

در آن جلسه، کیدی استنتون "بیانیه عواطف (Declaration of Sentiments) " را که بر اساس اعلامیه استقلال بود و 18 شکایت علیه سرکوبی مردان بر زنان در آن ذکر شده بود بیان کرد. در میان آنها: زنان متأهل اگر تصمیم به ترک همسر بد رفتار خود گرفته و یا تقاضای طلاق می کردند هیچ حقی نسبت به فرزندان خود نداشتند. اگر به زن اجازه طلاق داده می شد، برای او هیچ راهی جهت زندگی شغلی وجود نداشت مگر آنکه تصمیم به نویسندگی و یا تدریس می گرفت. زن در دادگاه نمی توانست علیه شوهر خود شهادت دهد. زنان متأهل که در کارخانجات کار میکردند، قادر به نگه داشتن در آمد خود نبودند و باید آنها را تحویل شوهرانشان می دادند. وقتی یک زن ازدواج می کرد، هر ملک و متعلقاتی که قبل از ازدواج داشته خود بخود بخشی از دارایی همسر او می شد. زنان مجرد که ملکی از خود داشتند بدون داشتن حق رأی برای قانونگذاری که مالیات را برقرار می کردند مجبور به پرداخت مالیات بودند -- یکی از دلایل اصلی که مستعمره نشینان آمریکایی خود را از بریتانیای کبیر جدا کردند.

شرکت کنندگان کنوانسیون به اتفاق آرا این مصوبه ها را تصویب کردند به استثناء یکی که مربوط به وضعیت وخیم زنان میشد. تنها پس از یک سخنرانی پر هیجان و داغ به نفع حق رأی زنان توسط فردریک

داگلاس (Fredrick Douglas) ، یکی از فعالان سیاه پوست ضد برده داری بود که این قانون به تصویب رسید. هنوز نیز اکثریت حضار قادر به قبول این فکر که زن می تواند رأی دهد نبودند .

در سنکا فالز (Seneca Falls) ، کیدی استنتون ، بعنوان نویسنده مهار و سخنگوی حقوق زنان، اهمیتی ملی برای خود کسب کرد. سالها بعد ، او بیان داشت که مدت‌ها قبل به این پی برده بود که بدون حق رأی ، زنان هرگز قادر به نائل شدن به هدف مساوات با مردان نخواهند بود. او که اصلاح طلب ضد برده داری ویلیام لوید گریسون (William Lloyd Garrison) را به عنوان سر مشق انتخاب کرده بود ، دریافت که کلید موفقیت در هر کار خطیری در تغییر نظر مردم قرار دارد و نه در عمل شخص. با بیداری زنان به ناعدالتی که زنان تحت آن بودند، سنکا فالز ، فروکاوی (کاتالیست) برای تغییرات آتی گشت. بزودی کنوانسیون های حقوق زنان دیگری تشکیل شد و دیگر زنان به خط جلوی حرکت جهت مساوات اجتماعی و سیاسی پا گذاشتند .

.....

بخش ششم: منازعات منطقه ای

خانه ای که از درون جداست قادر به ایستادگی نیست. من معتقدم که این دولت قادر به تحمل نیم برده و نیم آزاد برای همیشه نیست .
آبراهام لینکلن 1858-- (Abraham Linclon)

تا اواسط قرن 19 ، ایالات متحده شروع به جذب سیری پیوسته از مهمانان خارجی نمود. یکی از تاریخ نویسان چنین می گوید: " آنچه که مرداب را کد مستعمرات استثمار شده وگه و بیگاه تخیلی بود، عملاً یک شبه، به پدیده ای تبدیل شد که می بایست مورد بررسی قرار می گرفت، تجربه ای سیاسی و اخلاقی که می بایست دآوری می شد".

دو قاره آمریکا

هیچ مسافری به ایالات متحده سندی پایدارتر از سفرها و مشاهدات نویسنده و تئورسین سیاسی فرانسه ، آلكسیس دو توکویل (Alexis de Tocqueville) از خود بر جای نگذاشته است. کتاب " دموکراسی در آمریکا (Democracy in America) " او، که نخست در سال 1835 به چاپ رسید، هنوز نیز یکی از بانفوذترین و پر بینش ترین تجزیه و تحلیل های روش های سیاسی و اجتماعی آمریکا بشمار می رود. تا کوئل شاهی زیرک تر از آن بود که از آمریکا خرده نگیرد ولی قضاوت او اساساً مثبت بود. او نوشت " همانطور که توزیع ثروت ، اندیشه مالکیت را در دسترس تمامی اعضای جامعه میگذارد، دولت دموکراسی، اندیشه حقوق سیاسی را به سطح فروتن ترین شهروندان می رساند." معهذاً، تا کوئل یکی از اولین متفکرین از یک لیست طولانی متفکرینی بود که نگران این بودند که چنین مساواتی در رویائی با سیستم

کارخانجات در حال رشد که تهدید به جدایی بین کارگران صنعتی و زبده های داد و ستدهای جدید می کند، دوام می آورد یا خیر.

مسافری دیگر از رشد و زنده دلی کشور در شگفت بودند. آنها در " هر جایی شاهد دلایل روشنی از موفقیت، کامیابی و رشد سریع کشاورزی ، بازرگانی و کارهای عظیم مردم بودند". ولی چنین نقطه نظرات خوش بینانه از تجربه آمریکا به هیچ عنوان همگانی نبود. یکی از پیروان مکتب شک اندیشی، منقد و بدبین داستان نویس انگلیسی چارلز دیکنز (Charles Dickens) بود که نخست در سال های 42 1841 - از آمریکا بازدید کرد. " این آن جمهوری نیست که من برای ملاقات آن آمدم. " او در طی یک نامه نوشت. " این آن جمهوری که من در تصور داشتم نیست هر چه بیشتر به جوانی و قدرت این جمهوری فکر می کنم، فقیرتر و ناچیز تر بنظرم می آید. در هر چیزی که به آن می بالد - بجز آموزش مردم ، و مراقبت از بچه های فقیر- به عمقی پایین تر از آنچه که من آن را قرار داده بودم ، فرو میرود".

دیکنز تنها نبود. آمریکای قرن نوزدهم، همانطور در مابقی تاریخ آن، برای خود توقعات و تعصباتی بوجود آورد که اغلب در موافقت با واقعیتی که هم پیچیده و هم دنیوی بود توافق نداشت. وسعت آمریکا و گوناگونی آن ، تعمیم را به مبارزه خواند و تناقض ایجاد کرد: آمریکا جامعه ای هم آزاد دوست و هم برده دار بود. کشوری با مرزهای گسترده و ابتدایی و همچنین مملو از شهرهایی با داد و ستد در حال رشد و صنعت های گوناگون.

سرزمین های موعود

تا سال 1850 ، حد کشور به ماورای جنگل ها ، دشتها و کوهها کشیده شد. در داخل این محدوده 23 میلیون نفر در یک یونیون که شامل 31 ایالت میشد زندگی می کردند. در سمت شرق، صنعت بسرعت رشد کرده بود. در قسمت میانه و جنوب، کشاورزی رونق یافته بود. پس از 1849 ، معادن طلای کالیفرنیا باعث گشایش سیری طولانی به کانالهای بازرگانی شد .

نیو انگلند و ایالات آتلانتیک میانی (Middle Atlantic) مراکز اصلی کارخانجات ، بازرگانی و مراکز مالی شد. محصولات اصلی این مناطق منسوجات ، الوار ، البسه ، ماشین آلات، چرم و کالاهای پشمی بود. در این زمان، کشتیرانی به اوج موفقیت رسیده بود و کشتیهای با پرچم آمریکا در اهتزاز به اقصای نقاط گیتی کالا می رساندند .

جنوب ، از آتلانتیک گرفته تا رودخانه می سی سی پی و ماورای آن، منطقه سیاسی نسبتاً متراکمی بود که روی اقتصادی که بر کشاورزی تمرکز داشت دورمی زد. تنباکو برای اقتصاد ویر جینیا ، مریلند و کارولینای شمالی مهم بود. در کارولینای جنوبی، برنج محصول عمده بود و آب و هوا و خاک لوئیزیانا مستعد کشت شکر. ولی کتان (پنبه) محصول عمده و آنچه که جنوب با آن شناخته می شد، شد. تا سال 1850، جنوب آمریکا، بیش از 80 درصد پنبه جهان را تامین می کرد. بردگان برای برداشت محصولاتی که بیشتر آن پنبه بود بکار گرفته می شدند.

منطقه مرکزی (Midwest) با دشتهای پهناور و جمعیت در حال رشد، رو به رونق بود. اروپا و نقاط مستعمره ای قدیمی آمریکا خواستار گندم و محصولات گوشتی این منطقه شدند. معرفی ماشین های کاهنده کار- بویژه ماشین درو مک کورمیک (McCormick) ، رشد بی سابقه ای را در تولیدات مزارع باعث شد. محصولات گندم کشور در عین حال از حدود 35 میلیون هکتولتر در 1850 به قریب به 61 میلیون هکتو لیتر در 1860 رسید که بیش از نیمی از آنها در منطقه مرکزی تولید و برداشت می شد.

محرك عمده چنین موفقیتی در غرب، گسترش امکانات حمل و نقل بود؛ از سال 1850 تا 1857، کوههای آپالاجی توسط 5 خط راه آهن که میانه مرکزی را به شرق متصل می ساخت، شکافته شده بود. این راههای ارتباطی منافع اقتصادی را که ائتلاف سیاسی یونیون از 1861 تا 1865 بی استفاده کرده بود برچانمود. در گسترش شبکه راه آهن، نخست جنوب سهم بسیار عمده ای نداشت. تا اواخر دهه 1850 بود که یک خط ممتد که از دهانه کوههایی که بخش پائینی رودخانه می سی سی پی را با سواحل آتلانتیک جنوبی متصل می نمود، کشیده شد.

برده داری و ناحیه گرایی

یک مسئله اختلافات اقتصادی و منطقه ای بین شمال و جنوب را تشدید کرد: برده داری. جنوبی ها ، منجر از سودهای کلان جمع شده توسط بازرگانان شمالی که از بازاریابی محصول پنبه بدست می آورند، عقب افتادگی منطقه خود را به طمع شمالی ها ربط می دادند. شمالی ها از طرف دیگر برده داری را ، " سنتی غیر عادی" می خواند ند که جنوبی ها آنرا اساس اقتصاد عامل اصلی پس روی منطقه خود میدانستند.

تا حدود 1830 تعیین خطوط ایالتی به خاطر مسئله برده داری مشکل تر شده بود. در شمال، حس الغای برده داری شدید تر و شدید تر شد و این مورد با نهضت خاک آزاد که شدیداً مخالف گسترش برده داری در مناطق غربی، که هنوز ایالت نشده بودند، قوی تر نیز شد. برای جنوبی های دهه 1850 ، برده داری وضعیتی بود که توسط آن ایشان هرگز خود را مسئول تر از زبان و سخن انگلیسی خود و یا ارگان های نماینده خود نمی دانستند. در بعضی از مناطق کنار دریا، برده داری تا 1850 حدود 200 سال قدمت داشت و بخشی اساسی از بنیاد اقتصادی منطقه محسوب می شد.

فقط عده محدودی از سفید پوستان جنوب صاحب برده بودند. در سال 1860 ، مجموعاً 46274 کشتکار در سراسر ایالاتی که برده داری مجاز بود ، وجود داشت. کشتکار معمولاً به کسی گفته می شد که لا اقل 20 برده در اختیار داشته باشد. بیش از نصف تمامی بردگان در کشتزارها کار می کردند. بعضی از زارعین که مالک ملک خود بودند ، که 70 در صد آنها کمتر از 40 هکتار داشتند ، مشتی برده در اختیار داشتند ولی بیشتر آنها اصلاً برده نداشتند. سفید پوستان فقیر در پایین ترین رده جامعه جنوب زندگی می کردند و هیچ برده ای در اختیار نداشتند. درک منفعت صاحبان مزارع در نگه داری برده بسیار قابل فهم است -- آنها صاحب بیشتر بردگان بودند ولی خرده مالکین و سفیدان فقیر نیز رسم برده داری را قبول داشتند. آنها از این ترس داشتند که اگر سیاهان آزاد می شدند، با آنها برای زمین به رقابت می پرداختند. حضور بردگان، موقعیت خرده مالکان و سفید پوستان فقیر را در مقیاس اجتماعی کمی بالا برد پس آنها از روی خواست خود این وضعیت را پذیرفته بودند.

همانطور که جنوبی ها با تفکرات شمالی ها در منازعه بودند رهبران سیاسی جنوب، طبقات حرفه ای و بیشتر روحانیون هرگز برای برده داری پوزش نخواستند و آنرا پشتیبانی می نمودند. برای مثال، تبلیغات چیان جنوب اصرار داشتند که رابطه بین (سرمایه و کار) تحت سیستم برده داری بسیار انسانی تر از سیستم دستمزدی شمال است .

قبل از 1830 ، سیستم مردسالاری اداره مزارع بزرگ ، با سرپرستی مشخص برده ها توسط اربابانشان ، هنوز متمایز بود. بتدریج با آغاز تولید پنبه به صورت عمده در انتهای جنوب، ارباب بتدریج تماس نزدیک با برده ها را متوقف ساخت و ناظرین متبحر را استخدام نمود که نگهداری آنها کاملاً وابسته به توانایی آنها جهت حداکثر کارکشی از برده داشت .

برده داری اساساً سیستمی بیرحمانه و خشن بود که در آن شکست ها و جدایی خانواده ها از طریق فروش افراد بسیار رایج بود. گرچه در پایان ، قاطع ترین انتقاد بر برده داری ، در واقع رفتار اربابان و ناظرین بر بردگان نبود بلکه تخطی اساسی بر حق غیر قابل تغییر آزادی هر انسان بود.

مخالفین برده داری

در سیاست ملی ، جنوبی ها اصولاً بدنبال حفاظت و بسط منافع خود که توسط سیستم پنبه- برده داری مجسم می شد بودند. گسترش برده داری دیگر یک نیاز بود چون که اسراف در کشت یک محصول ، پنبه، بسرعت خاک را فرسوده و باعث نیازروز افزون به زمین های حاصل خیز تازه تر بود . بعلاوه ، جنوب اعتقاد داشت که به مناطق جدیدی برای ایالات برده دار تازه اضافه شده نیاز دارد، تا پذیرش ایالات آزاد جدید را متوازن کند. شمالی های ضد برده داری در جنوبی ها یک توطئه برای گسترش برده داری مشاهده کردند و دردهه 1830 مخالفت آنها شدیدتر و شدیدتر شد.

یکی از نهضت های ضد برده داری ، که اثر انقلاب آمریکا بود ، آخرین پیروزی خود را در 1808 وقتی که کنگره ، داد و ستد برده را با آفریقا ممنوع اعلام کرد، بدست آورد. از آن به بعد ، مخالفت تا حد بسیاری توسط کویکرها بود که مخالفتی بی اثر و بی نیاز را ادامه دادند و این در حالی بود که ماشین های پنبه کنی و حرکت بسوی غرب به داخل منطقه دلتای می سی سی پی نیازروز افزون به برده را بیشتر و بیشتر می کرد.

نهضت ضد برده داری که در اوایل قرن 1830 تکوین یافته بود ، مبارزه طلبانه، انعطاف ناپذیر، و روزافزون مصر به اتمام فوری برده داری بود. لازمه این راه، رهبری چون ویلیام لوید گریسون ، مرد جوانی از ماساچوست که قهرمان طلبی یک شهید را با تعصب مبارزه طلبانه یک زیرک در هم آمیخت بود . در تاریخ اول ژانویه 1831 ، گریسون اولین نسخه روزنامه خود را ، لیبراتور (Liberator)، که این اعلان در آن نوشته شده بود به چاپ رساند: " من مصرانه خواهان از بند رهایی فوری بردگان هستم ... در این رابطه ، نمی خواهم حتی فکر معطل کرده یا صحبت ملایم به زبان آورده یا بااعتدال آنرا به قلم آورم ، من جدی هستم-- و دو پهلوی حرف نمیزنم- من عذر نمی خواهم - من یک اینچ عقب نشینی نخواهم کرد- و صدای من شنیده خواهد شد."

روش های احساس برانگیزانه گریسون ، شمالی ها را به مضرات موجود در سیستمی که خیلی ها برای مدت زمان مدیدی تصور می کردند که تغییر یافتنی نیست بیدار ساخت. او در جستجوی جلب توجه مردم به زنده ترین وجه برده داری بود و برده داران را تحت عناوین شکنجه گر و تاجران حیات انسان تحت انتقاد شدید قرار داد.

او به هیچ وجه حقوق ارباب ها را به رسمیت نمی شناخت ، هرگز سازشی را نپذیرفت و تحمل تاخیر را نداشت. دیگر مدافعان لغو برده داری ، بی تمایل به تاکتیک های او که قانون را به مبارزه می طلبید ، اعتقاد داشتند که اصلاحات باید از طریق روش های صلح آمیز و قانونی صورت گیرد. گریسون صدای مبارز دیگری را ، فردریک داگلاس (Frederick Douglas) که، یک برده فراری بوده و شمالی ها را آماده شنیدن کرده بود و نیز سخنگوی انجمن ضد برده داری ماساچوست (Massachusetts Anti-Slavery Society) شده بود و پس از آن سردبیر ماهر جریده هفتگی ضد برده داری، ستاره شمال (Northern Star) شد، با خود همراه ساخت.

یک مرحله از نهضت ضد برده داری نیز کمک به بردگان بود تا راه فراری پیدا کرده و به پناهگاهی در شمال یا آن طرف مرز کانادا برسند. یک شبکه پیچیده راههای زیرزمینی ، معروف به " راه آهن زیرزمینی " (Underground Railroad) با استحکام کامل در دهه 1830 در سراسر شمال ، با موفق ترین عملیاتش در منطقه سابق "شمال غربی " ، آغاز بکار کرد. در اوهایو بتنهایی، تخمین زده میشود که از 1830 تا 1860 نزدیک به 40 هزار برده فراری آزادی خود را از این طریق بدست آوردند .تعداد انجمن های ضد برده داری محلی با چنان سرعتی به جلو می رفت که تا 1840 ، نزدیک به 2000 انجمن با عضویت قریب به 200000 نفر وجود داشت.

علیرغم کوشش های طرفداران ضد برده داری در جهت شناساندن برده داری بعنوان یک سؤال وجدانی، بیشتر شمالی ها خود را از حرکت ضد برده داری کنار کشیده و یا بطور نهان مخالف آن ماندند. برای مثال ، در سال 1937 ، جمعی از مردم به سردبیر ضد برده داری الیجاه لاجوی (Elijah P. Lovejoy) در آلتون (Alton) ایللی نویز حمله کرده و او را کشتند. ولی برخی از اعمال مشخص جنوبی ها به مخالفین ضد برده داری این اجازه را داد تا مسئله برده داری را با آزادی های فردی و مدنی سفید پوستان مربوط سازد. در سال 1835، یک سری افراد عصبانی ، اوراق ضد برده داری را در اداره پست چارلستون کارولینای جنوبی نابود کردند. وقتی سرپرست کل اداره پست اعلام داشت که تحویل نامه ها و اوراق مربوط به ضد برده داری را نخواهد پذیرفت ، منازعه تلخی در کنگره آغاز شد. بعلاوه، طرفداران ضد برده داری بر آن شدند که انبوهی از داد خواست های خود را مبنی بر منع برده داری به حوزه کلمبیا (دی سی) سرازیر کنند. در سال 1836، مجلس نمایندگان، رای بر آن داد که چنین داد خواست هایی خودبخود مسکوت گذاشته شده که علناً آنها را از بین میبرد.

رئیس جمهور سابق جان کوئینسی آدامز، که در سال 1830 به مجلس نمایندگان انتخاب شده بود بر علیه این قاعده به اصطلاح " قاعده پوزه بستن " جنگید و آنرا خلاف بند اول قانون اساسی دانست. مجلس در سال 1844 قانون را لغو کرد .

تگزاس و جنگ با مکزیک

در طی سالهای دهه 1820 ، آمریکائیان در اکثر مناطق تگزاس ، که اغلب اهدای زمین از سوی دولت مکزیک صادر می شد، سکنی گزیده بودند .با این حال تعداد زیاد آنها، زنگ خطری برای مقامات مسئول شد و در نتیجه مهاجرت بیشتر را در 1830 ممنوع کردند. در سال 1834، ژنرال آنتونیو لویز دسانتا آنا (Antonio Lopez de Santa Anna) یک رژیم دیکتاتوری در مکزیک بر پا کرد و سال بعد از آن تگزاس به طغیان پرداخت. سانتا آنا، شورشیان آمریکا را در محاصره مشهور آلامو (Alamo) در اوایل 1836 شکست داد ولی اهالی تگزاس تحت هدایت سام هوستون (Sam Houston) ارتش مکزیک را در هم کوبید و یک ماه بعد در جنگ سن جاسینتو (San Jacinto) ، سانتاآنا را به اسارت گرفته و استقلال تگزاس را بدست آوردند. برای قریب به یک دهه ، تگزاس جمهوری مستقلی باقی ماند تا اینکه در سال 1845 ، بیست و هشتمین ایالت یونیون گردید.

گرچه مکزیکو روابط خود را با ایالت متحده بر روی استقلال تگزاس بهم زد، حادثین مسئله، مرز ایالت تازه بود: تگزاس رودخانه ریوگرانده (Rio Grande River) را مرز میدانست؛ مکزیک ادعا میکرد که مرز تا حد شمال نزدیک رودخانه نوکس (Nueces) قرار دارد. درعین حال ، در زمانی که آمریکائیان ادعا می کردند که ایالات متحده " تقدیری آشکار" داشت تا مرز غربی خود را تا اقیانوس اطلس گسترش دهد مهاجرین به داخل مناطق نیومکزیکو و کالیفرنیا سرازیر شدند .

کوشش های ایالات متحده جهت خرید مناطق نیو مکزیکو و کالیفرنیا با شکست مواجه شد و پس از یک زدو خورد بین نیروهای مکزیک و آمریکا در کنار ریو گرانه، ایالات متحده در سال 1846 اعلام جنگ کرد. نیروهای آمریکا منطقه نیومکزیکو را اشغال کردند و سپس طغیان تازه واردان به کالیفرنیا را حمایت نمودند. نیروهای آمریکا تحت فرماندهی زکری تیلور (Zachary Taylor) به مکزیک حمله ور شدند و در مناطق مونتری (Monterey) و بوئناویستا (Buena Vista) پیروزی هایی کسب کردند ولی موفق به سرمیز آوردن مکزیک جهت مذاکره نشدند. در ماه مارس 1847 ، نیروهای آمریکا تحت فرماندهی وینفیلد اسکات نزدیک ساحل شرقی ورا کروز (Vera Cruz) پیاده شدند و پس از یک سری درگیری های سنگین، وارد شهر مکزیکو سیتی شدند. معهذاً ، پس از واگذاری سانتا آنا بود که ایالات متحده قادر به مذاکره و امضای عهد نامه گوآدالوپ هیلداگو شد Treaty of Guadalupe Hildago که بر طبق آن مکزیک منطقه جنوب غربی و کالیفرنیا را به قیمت 15 میلیون دلار به آمریکا فروخت.

جنگ زمینه ای آموزشی برای افسران آمریکائی شده بود تا در هر دو سوی جنگ های داخلی بجنگند. همچنین یک تفرقه انداز سیاسی نیز بود که در آن ویگ های ضد برده داری ، دولت دمکرات جیمز پولک (James K. Polk) را برای توسعه طلبی تحت انتقاد قرار دادند.

با پایان گیری جنگ مکزیک ، آمریکا صاحب منطقه ای وسیع به وسعت 1.36 میلیون کیلومتر مربع که ایالت های امروزی آریزونا ، نوادا ، کالیفرنیا ، یوتا و بخشی از نیومکزیکو ، کلرادو و وایو مینگ را در برمی گرفت ، شد . ولی این یک تصاحب زهردار نیز بود چون پرهیا هوتترین پرسش سیاست وقت آمریکا را احیا کرد: آیا این مناطق جدید آزاد اعلام شود یا برده دار؟

تا سال 1845 ، بنظر ممکن می رسید که برده داری محدود به مناطقی میماند که قبلاً در آن ها برده داری پا گرفته بود. محدودیت هایی طبق مصالحه میسوری در سال 1820 معین شده بود و شانسی برای تخطی از آن نبود. مناطق جدید گسترش مجدد برده داری را بنظر ممکن می ساخت.

بسیاری از شمالی ها بر این اعتقاد بودند که اگر به برده داری مهلت گسترش و بسط داده نشود، بالاخره کم شده و از بین خواهد رفت. آنها برای موجه جلوه دادن مخالفتشان به اضافه نمودن ایالت های برده دار جدید، توجه عموم را به بیانات واشنگتن ، جفرسون و به حکم 1787 ، که اساساً گسترش برده داری را به شمال غرب ممنوع اعلام می کرد، معطوف ساختند. تگزاس که پیشاپیش برده داری را قبول کرده بود ، طبیعتاً بعنوان یک ایالت برده دار وارد یونیون شد ولی کالیفرنیا، نیومکزیکو و یوتا برده داری نداشتند و وقتی که ایالات متحده کنترل این مناطق را در سال 1846بعده گرفت، پیشنهادات ضد و نقیضی درمورد تکلیف آنها جریان گرفت .

افراطیون در جنوب اصرار داشتند که زمین هایی که از مکزیکو به تصاحب در آمده می بایست ایالات برده دار اعلام شود. شمالی های ضد برده دار، از طرف دیگر، تقاضا کردند که تمامی مناطق جدید به برده داری بسته شود. یک گروه از میانه روها پیشنهاد دادند که بیانیه مصالحه میسوری ، خط محدوده را تا اقیانوس پاسفیک ادامه دهد و ایالات شمال این خط ، ایالات آزاد و هر آنچه جنوب خط می ماند ، ایالات برده دار اعلام شود. گروهی دیگر پیشنهاد کردند که این سؤال به " دست مردم " سپرده شود، یعنی دولت می بایست به مهاجرینی که به مناطق جدید وارد می شوند اجازه دهد که خودشان حق انتخاب داشتن برده و یا نداشتن آنرا داشته باشند و وقتی زمان لازم رسید تا این مناطق به ایالت تبدیل شوند، مردم خودشان تعیین کنند که جواب به این سؤال چه باشد.

نظر جنوبی ها بر این بود که به تمامی مناطق حق امتیاز برده داری داده شود. شمالی ها اصرار داشتند که هیچ منطقه ای این حق را ندارد. در سال 1848 ، قریب به سیصد هزار مرد ، به نامزدهایی برای حزب خاک آزاد (Free Soil Party) رای دادند ، که اظهار می داشت که بهترین خط مشی " محدود کردن، متمرکز کردن و دلسرد ساختن برده داری" بود. مناطق ایالت مرزی مرکزی - - مریلند، کنتاکی و میسوری --از این هم بیشتر اختلاف عقیده داشتند ولی از حاکمیت مردم بعنوان یک راه مصالحه حمایت میکردند.

در ژانویه 1848 ، کشف طلا در کالیفرنیا فقط در سال 1849 باعث هجوم قریب به 80 هزار نفر به این منطقه شد. کالیفرنیا سئوالی بحرانی و خطیر شد چون کنگره می بایست وضعیت این منطقه تازه را قبل از آنکه یک دولت مستقر تشکیل شود تعیین کند. تمام امید کشور به سناتور هنری کلی که قبلاً دوبار در مواقع بحرانی قدم جلو گذاشته و ترتیبات مصالحه آمیز را داده بود، دوخته شده بود. مجدداً او جلوی یک دعوای منطقه ای خطرناک را گرفته و یک نقشه متوازن، دقیق و پیچیده را ارائه داد.

مصالحه او (که بعداً در کنگره قدری تغییر یافت) شامل یک سری تبصره های کلیدی بود: اینکه کالیفرنیا بعنوان ایالتی آزاد (برده داری ممنوع) پذیرفته شود؛ اینکه مابقی شاخه های تازه به دو منطقه نیو مکزیکو و یوتا تقسیم شود و بدون ذکر از برده داری تشکیل شوند؛ اینکه ادعاهای تگزاس به تصاحب بخشی از نیومکزیکو با پرداخت ده میلیون دلار حل و فصل شود؛ اینکه سیستم موثرتری تدبیر شود که برده های فراری را گرفته و تحویل صاحبان آنها دهد؛ اینکه خرید و فروش برده (نه برده داری) در حوزه (دیستریکت) کلمبیا (District of Columbia)ممنوع شود. این موازین- که در تاریخ آمریکا بعنوان مصالحه سال 1850 نامیده می شود، تصویب شد و کشور نفسی راحت کشید.

برای سه سال ، این قانون بنظر می رسید که تقریباً تمام اختلافات را فرو نشانده است. ولی زیر سطح ، تشنج رو به افزایش بود .قانون جدید برده فراری (Fugitive Slave Law) بسیاری از شمالی ها را رنجیده خاطر ساخته بود که اصولاً اکراه به هر گونه عملی در قبال دستگیری بردگان داشتند. بعلاوه ، شمالی ها هنوز هم به کمک خود جهت فراری دادن بردگان ادامه می دادند و راه آهن زیر زمینی را موثرتر و امکان پذیر تر از سابق ساخته بودند.

مملکتی مجزا

از لحاظ سیاسی ، دهه 1850 را میتوان بعنوان دهه شکست ها تقسیم بندی کرد که در آن رهبران مملکت قادر به حل مسئله برده داری نبودند. در سال 1852 ، برای مثال، هریت بیچر استو (Harriet Beecher Stowe)، کلبه عمو تام (Uncle Tom Cabin) را انتشار داد، که از تصویب قانون برده فراری ، الهام به نوشتن آن گرفته بود. وقتی که استو شروع به نوشتن این کتاب نمود، در نظر داشت که آنرا بعنوان یک شرح کوتاه و مختصر تمام کند ولی گستردگی آن با پیشرفت کتاب بیشتر و بیشتر شد. ناگهان انتشار کتاب باعث التهاب همگان شد. بیش از سیصد هزار نسخه از آن در سال اول بفروش رفت و موسسات انتشار روز و شب به انتشار ادامه دادند تا تقاضای مردم را پاسخگو باشند.

کلبه عمو تام، گرچه عاطفی و پر از رفتارهای کلیشه ای بود، با نیروی غیر قابل انکاری ، قساوت برده داری و تضاد اساسی بین جوامع آزاد و جوامع برده داری را به تصویر می کشید. نسل در حال رشد رای دهندگان در شمال عمیقاً تحت تاثیر این کتاب قرار گرفت. کتاب احساسات مردم را علیه سبب برده داری برانگیخت و به عمیق ترین احساسات بنیادی انسان- خشم بر بی عدالتی و ترحم بر افراد درمانده ای که مواجه به استثمار ظالمانه اند ، متوسل شد.

در سال 1854 ، موضوع قدیمی برده داری در مناطق مجدداً به سطح آمد و منازعه تلخ و تلخ تر شد. منطقه ای که اکنون شامل کانزاس و نبراسکا می شد بسرعت پراز سکنه شد و فشار جهت تشکیل دولت های منطقه ای و سپس ایالتی افزوده می شد.

تحت مفاد مصالحه 1820 میسوری، تمامی منطقه به برده داری بسته شده بود. مصالحه 1850 ، ناخواسته این سنوال را مجدداً گشود. عناصر برده دار حکمفرما در میسوری، مخالف این بودند که ایالت کانزاس یک منطقه آزاد اعلام شود چون ایالت آنها ، 3 ایالت آزاد در دور و بر خود خواهد داشت (ایلی نویز، آیوا و کانزاس) . ترس آنها از این بود که تحت فشار، ایالت آنها نیزآزاد اعلام شود. برای مدتی میسوری های در کنگره با پشتیبانی جنوبی ها ، تمام تلاشها را جهت تشکیل این منطقه مسدود کردند.

در این موقع ، استیون داگلاس (Stephen A. Douglas)، سناتور دمکرات از ایلی نویز، طوفانی را با لایحه پیشنهادی خود به راه انداخت که به قانون کانزاس - نبراسکا مشهور است و تمامی پشتیبانان خاک آزاد را خشمگین ساخت. داگلاس استدلال می کرد که مصالحه 1850 جایگزین قانون مصالحه میسوری شده است. این مصالحه تصمیم در مورد برده داری را در یوتا و نیومکزیکو خود آنها واگذار کرده بود. نقشه اوتشکیل دو منطقه کانزاس و نبراسکا راایجاب میکرد و به اهالی اجازه می داد که برده به آنجا ببرند. اهالی این دو ایالت سپس خود تعیین می کنند که آیا بعنوان ایالت های آزاد یا برده دار وارد یونیون شوند .

شمالی ها داگلاس را متهم کردند که او چاپلوسی جنوبی ها را می کند تا پست ریاست جمهوری را در سال 1856 بدست آورد. منازعات خشمناکی صورت گرفت. جراید خاک آزاد با شدت این عمل را تقبیح کردند. روحانیون شمال بر آن حمله کردند. بازرگانان که تا پیش از این با جنوبی ها دوستی می کردند، ناگهان روی خود را برگرداندند. با این حال در ماه مه 1854 ، قانون کانزاس- نبراسکا در بحبوحه آتش طرفداران جنوبی، به تصویب رسید. وقتی که داگلاس عاقبت در شیکاگو توقف کرد تا به دفاع از خود سخن گوید ، کشتی های لنگر انداخته در اسکله پرچم های خود را به حالت نیمه افراشته بر اهتزاز در آوردند، ناقوس کلیسا ها به مدت یک ساعت به صدا در آمد و جمعیت ده هزار نفری چنان سرو صدایی راه انداختند که او حتی صدای خودش را هم نمی شنید.

نتایج فوری قانون بد یمن داگلاس بر اهمیت بود. حزب ویگ ، که سنوا ل گسترش برده داری را هنوز باز گذاشته بود، حزب را تا حد مرگ بدرون خود کشید و به جای آن سازمان پر قدرت نوینی جایگزین شد، حزب جمهوریخواه (Republican Party) که خواست اصلی آن این بود که برده داری از تمام مناطق برداشته شود. در 1856، حزب جان فریمونت (John Fremont) را انتخاب کرد، که سفرهای او به ماورای غرب برای خود شهرتی کسب کرده بود. گرچه فریمونت انتخابات را برنده نشد، حزب تازه جمهوری خواه در تمامی شمال نفوذ یافت. رهبران طرفدار خاک آزاد چون سالمون چیس (Salmon P. Chase) و ویلیام سوارد (William Seward) تاثیراتی عظیم بر جای گذاردند. در میان همه آنها وکیل اهل ایل نویز بود که قدی بلند و باریک اندام داشت بنام آبراهام لینکلن.

روند آمدن برده داران جنوبی و خانواده های ضد برده داری به کانزاس منجر به مجادله مسلحانه گشت، و بزودی منطقه "کانزاس خونین" نام گرفت. وقایع دیگر، کشور را به نقطه انقلاب نزدیک و نزدیک تر کرد؛ مهم ترین آنها حکم 1857 دیوان عالی در رابطه با درد اسکات (Dred Scott) بود.

اسکات یک برده اهل میسوری بود که ، 20 سال پیش از این، توسط صاحب خود خریداری شده بود تا در منطقه ایلی نویز و ویسکانسین جائیکه برده داری توسط حکم شمال غربی منع شده بود ، اقامت گزیند. اسکات، در بازگشت به میسوری و ناراضی از شرایط زندگی اش در آنجا ، تقاضای آزادی بر اساس محل اقامت خود در خاک آزاد نمود. دیوان عالی -- که زیر تسلط جنوبی ها بود-- تصمیم بر آن گرفت که اسکات فاقد اعتبار لازم در دادگاه است چون او یک تبعه نبود ؛ و اینکه قوانین یک ایالت آزاد (چون ایلی نویز) هیچ اثری بر موقعیت او نداشت چون او مقیم یک ایالت برده دار (میسوری) بود؛ و اینکه برده داران حق داشتند " اموال " خود را به هر منطقه فدرال ببرند و کنگره نمی توانست گسترش برده داری را محدود کند. بنابر این دادگاه تمام تبصره های سازش گونه ای را که از طریق آنها کنگره برای یک نسل تمام سعی در فیصله دادن جریان برده داری کرده بود بی اعتبار ساخت.

حکم اسکات خشم شدیدی را در سرتا سر شمال بوجود آورد. تا به حال هرگز دادگاه تا به این حد محکوم نشده بود. این برای دموکراتهای جنوب یک پیروزی بزرگ محسوب می شد، چون یک حمایت قانونی به توجیه برده داری آنها در سرتا سر مناطق می داد.

لینکلن ، داگلاس و براون

ابراهام لینکلن مدتها بود که برده داری را یک چیز شیطانی می دانست. در یک سخنرانی در پیرویا ،ایلی نویز د ر سال 1854 ، او اعلام کرد که تمامی قوانینی که در مملکت وضع می شود باید بر اساس این باشد که برده داری محدود و عاقبت برداشته شود. او همچنین اذعان داشت که اصل حاکمیت مردمی اشتباه است چون برده داری درمناطق غربی باعث نگرانی نه تنها افراد محلی بلکه در کل آمریکاست .این سخنرانی او را در سر تا سر غرب مشهور ساخت .

در سال 1858، لینکلن در رقابت بر علیه استیون داگلاس برای پست سناتوری سنای آمریکا از ایالت ایلی نویز برخاست. در اولین قسمت سخنرانی گشایشی خود در 17 ژوئن ، لینکلن خط مشی و راهنمای تاریخ آمریکا را برای 7 سال آینده بدین شرح اعلام کرد:

"خانه ای که از درون در آن تفرقه است قادر به ایستادن نیست. من به این اعتقاد هستم که دولت قادر به نیم برده ونیم آزاد زیستن نیست. من انتظار ندارم که یونیون برداشته شود و یا اینکه مجلس نمایندگان در هم فرو ریزد ولی انتظار دارم که این تفرقه به پایان رسد ."

لینکلن و داگلاس در یک سری از 7 مناظره در ماههای مختلف سال 1858 شرکت جستند. سناتور داگلاس ، مشهور به " غول کوچک " شهرتی در سخنوری داشت ولی او با لینکلن ، کسیکه فصیحانه تصور حاکمیت مردمی را که توسط داگلاس و متفقان او تعریف شده بود زیر سؤال برد، روبرو شد. در پایان ، داگلاس انتخابات را با درصد کمی برد ولی لینکلن بعنوان شخصیتی ملی خود را بروز داد.

نزاع منطقه ای روز به روز حادثر و بحرانی تر می شد. در شب 16 اکتبر ، 1859 ، جان براون (John Brown)، یک متعصب ضد برده داری که 3 سال قبل، 5 طرفدار برده داری را در کانزاس بقتل رسانیده بود، به کمک یک گروه از پیروان خود به زراد خانه فدرال در هارپر فری(Harper Ferry) ، که اکنون در ایالت ویرجینیای غربی است ، حمله کرد. هدف براون این بود که تسلیحاتی را که در شورش بردگان توقیف شده بود بدست آورد. پس از 2 روز جنگ ، براون و مردان همراه او توسط یک سری از کماندوهای آمریکا تحت فرماندهی سرهنگ رابرت لی(Robert E. Lee) ، بعنوان زندانی دستگیر شدند .

زنگ خطری در سراسر کشور نواخته شد. برای بسیاری از جنوبیها، تلاش براون وخیم ترین ترس آنها را تایید نمود. متعصبین ضد برده داری، از طرف دیگر ، براون را شهیدی با سبب بزرگ شناختند. بیشتر شمالی ها کار او را رد کردند و آن را ضربه و حمله ای به قانون و نظم قلمداد کردند. براون در روز 2 دسامبر 1859 ، به اتهام توطئه ، خیانت و قتل محکوم و به دار آویخته شد. در انتها ، او اعتقاد پیدا کرده بود که ابزاری در دستهای خداوند بود .

جدایی و جنگ داخلی

در انتخابات ریاست جمهوری 1860 ، حزب جمهوری خواه، آبراهام لینکلن را بعنوان نامزد انتخاباتی حزب برگزید. وقتی رهبران آن اعلام کردند که برده داری دیگر نمی بایست گسترش پیدا کند روحیه حزب اوج گرفت. حزب همچنین وعده داد که تعرفه ای را جهت حفظ صنایع وضع کند و همچنین قانونی به جهت امتیاز ما لکیت رایگان به تمامی مهاجرینی که کمک به گشایش راه به سوی غرب کنند، راتصویب کند .

دمکرات ها متحد نبودند. جنوبی ها از حزب جدا شده و معاونت ریاست جمهوری جان برکن ریج (John C. Breckenridge) از کنتاکی را برای ریاست جمهوری انتخاب نمودند. استیون داگلاس نماینده دمکرات های شمالی بود. ویگهای افراطی از ایالات سر مرز ، حزب اتحاد قانون اساسی (Constitutional Union Party) را تشکیل داده و جان بل (John C. Bell) از تنسی را انتخاب نمودند.

لینکلن و داگلاس در شمال و برکن ریج و بل در جنوب به مبارزه انتخاباتی پرداختند. لینکلن فقط 39 در صد آرای عمومی را برد. اکثریت تام 180 رای الکترول را که شامل تمامی 18 ایالت آزاد می شد را به خود اختصاص می داد. بل آرای تنسی ، کنتاکی و ویرجینا را برنده شد؛ برکن ریج تمامی ایالات برده دار غیر از میسوری را ، که داگلاس برنده شده بود ، به خود اختصاص داد. علیرغم آرای الکترول ضعیف خود، داگلاس در جمع آرای عمومی پس از لینکلن بود .

انتخاب لینکلن، انفصال و جدایی کارولینای جنوبی را از یونیون یک امر مسلم نمود. کشور مدتها بود که منتظر رویدادی بود تا جنوب را علیه نیروهای ضد برده داری متحد سازد. به محض آنکه نتایج قطعی انتخابات اعلام شد، یک کنوانسیون کارولینای جنوبی ویژه اعلام داشت که " یونیون موجود بین کارولینای جنوبی و مابقی ایالات تحت نام " ایالات متحده آمریکا" بدینوسیله منحل اعلام می شود." تا روز اول فوریه 1861 ، شش ایالت دیگر جدا شدند. روز 7 فوریه ، هفت ایالت یک قانون اساسی شرطی را بنام ایالات کنفدرات آمریکا (Confederate States of America) پذیرفتند. مابقی ایالات جنوبی هنوز در یونیون باقی ماندند .

کمتر از یک ماه بعد در روز 4 مارس 1861 ، آبراهام لینکلن بعنوان رئیس جمهور آمریکا قسم یاد کرد. در سخنرانی گشایش خود ، او از به رسمیت شناختن این " تجزیه طلبی " خود داری کرد و آنرا از لحاظ قانونی "مردود" شمرد. سخنرانی او با تقاضای تشکیل مجدد روابط بین یونیون پایان یافت. ولی جنوب گوش خود را بست و در روز 12 آوریل ، در فورت سامتر (Fort Sumter) در بندر چارلستون ، کارولینای جنوبی آتش بسوی سربازان فدرال گشوده شد. جنگی آغاز شد که در آن بیشتر از هرحنگ دیگر قبل و بعد از آن آمریکائیان جان خود را از دست دادند .

در 7 ایالت که خود را جدا ساخته بودند، مردم بسرعت به ندای رئیس جمهور تازه ایالت کنفدرات آمریکا ، جفرسون دیویس پاسخ گفتند. هر دو طرف در این لحظه ، با شدت منتظر اقدام ایالات برده دار که تا به حال وفادار باقی مانده بودند، ماندند. در پاسخ به عملیات فورت سامتر ، ویرجینیا در روز 17 آوریل جدا شد و آرکانزاس و تنسی و کارولینای جنوبی بدنبال آن آمدند. هیچ ایالتی در یونیون چون ویرجینیا، با اکراه خود را از یونیون خارج نساخت. سیاستمداران ایالت نقشی ویژه در پیروزی انقلاب و تدوین قانون اساسی داشتند و این ایالت همچنین 5 رئیس جمهور به کشور عرضه کرده بود. به همراه ویرجینیا، سرهنگ رابرت لی نیز که فرماندهی ارتش یونیون را به خاطر وفاداری خود به ایالت رد کرده بود خارج شد. بین خاک جنوب و شمال خاک آزاد ایالت های مرزی، دلاور ، مریلند ، کنتاکی و میسوری که ، علیرغم همدردی با جنوب، به یونیون وفادار ماندند ،قرار داشت.

هر دو طرف با امید زیاد به پیروزی آنی وارد عرصه نبرد شدند. شمالی ها در زمینه مهمات برتری ویژه ای داشتند. 23 ایالت با جمعیتی قریب به 22 میلیون در برابر 11 ایالت با جمعیت 9 میلیون نفر صف آرایی کردند. برتری صنعتی شمالی ها حتی برتری جمعیتی آنها را نیز پشت سر گذاشت و به آنها امکان تهیه

سلاح و مهمات ، لباس و تجهیزات دیگر رانیز داد. به همین شکل ، شبکه راه آهن در شمال ، برتری نظامی فدرال را نیز افزایش داد.

جنوب نیز مزیت های ویژه ای داشت. مهمترین آنها جغرافیای منطقه بود؛ جنوب به جنگی دفاعی در منطقه خود پرداخته بود، جنوب همچنین یک سنت نظامی قوی تر داشت و از این رو منطقه ، رهبران نظامی مجرب بیشتری را تربیت نموده بود.

پیشرفت بسوی غرب ، بن بست بسوی شرق

اولین جنگ بزرگ در بول ران (Bull Run) ویرجینیا (که اولین ما ناساس (Manassas) نیز نامیده می شود) نزدیک واشنگتن بوقوع پیوست که هرگونه خیال و ابهامی را که پیروزی سریع و آسان خواهد بود از نظر ها پاک کرد. این جنگ همچنین الگویی را، لا اقل در ایالت های شرق، از پیروزی خونین جنوب تثبیت نمود، پیروزی که هرگز به یک برتری نظامی موثر تبدیل نشد. در طی سالهای اول، جنوب اغلب نبرد را می برد ولی نه جنگ را.

نیروهای یونیون ، بر خلاف شکست های نظامی شان در شرق ، قادر به حفظ پیروزی های میدان جنگ و پیروزی استراتژیکی آرامی در دریا و در غرب شدند. بیشتر نیروی دریایی، در آغاز جنگ ، در دست نیروهای یونیون بود ولی در عمل پراکنده و ضعیف بودند. وزیر نیروی دریائی گیدئون ولز (Gideon Wells) قدمهایی اساسی جهت تقویت آن برداشت . لینکلن سپس انسداد سواحل جنوب را اعلام داشت. گرچه اثرات انسداد در ابتدا قابل چشم پوشی بود ، تا سال 1863، تقریباً باعث جلوگیری از صدور تمامی کالاهای پنبه به اروپا شد و ورود مهمات، البسه و لوازم پزشکی را که جنوب شدیداً بدان نیاز داشت را مسدود نمود.

در عین حال، یک فرمانده خبره نیروی دریائی بنام دیوید فاراگوت (David Farragut) ، به دو سری عملیات ماهرانه و فوق العاده دست زد. در یکی از آنها او یک ناوگان یونیون را تا دهانه رودخانه می سی سی پی به جلو برد و در آنجا باعث تسلیم بزرگترین شهر جنوب ، نیوآرلئان گشت. در عملیات دوم ، از سر درب مستحکم بندرآلاباما گذشته و یک کشتی زره پوش نیروهای کنفدراسیون را گرفته و بندر را قبضه کرد .

دردره می سی سی پی، نیروهای یونیون ، تقریباً یکسری پیروزی های ممتد را حاصل شدند. نخست ، خطوط دراز نیروهای کنفدراسیون را در تنسی درهم شکسته و تمام قسمت غربی ایالت را اشغال کردند. به محض بدست آوردن بند رودخانه مهم می سی سی پی در ممفیس (Memphis) ، نیروهای یونیون به اندازه 320 کیلومتر در قلب نیروهای کنفدراسیون به جلو رفتند. با فرماندهی سرسخت ژنرال اولیسیس گرانت (Ulysses S. Grant) ، نیروهای یونیون در مقابل حمله نیروهای کنفدراسیون در شیلو (Shiloh) و در سرراشویی رودخانه تنسی ایستاده و با سرسختی در مواضع خود ماندند تا نیروهای کمکی جهت دفاع نیروهای کنفدراسیون از راه برسند . تعداد کشته ها و زخمی ها در شیلو به بیش از ده هزار نفر از هر طرف می رسید، رقمی که آمریکائی ها هرگز آنرا تجربه نکرده بودند. ولی این آغاز کشتارها بود.

بر عکس ، در ویرجینیا، نیروهای یونیون، یکی پس از دیگری متحمل شکست شدند. در یک سری تلاش های خونین پی در پی جهت تسخیر ریچموند، پایتخت نیرو های کنفدراسیون، نیروهای یونیون مکرراً به

عقب رانده شدند. نیروهای کنفدراسیون دو مزیت بزرگ داشتند: موقعیت دفاعی قوی که توسط جویبارهای متعدد راه بین واشنگتن و ریچموند را قطع می نمود؛ و دو ژنرال، رابرت لی و توماس جی استون و آل جکسون، (Thomas J. Jackson) "Stonewall" که هر دو تجربه هایی ماورای فرماندهی های اولیه یونیون داشتند. در سال 1862، فرمانده یونیون، جرج مک کلان (George McClellan)، تلاشهایی آهسته ولی بی نهایت محتاطانه جهت تسخیر ریچموند برداشت. اما در جنگ هفت روزه بین 25 ژوئن و اول جولای نیروهای یونیون کم کم به عقب رانده شد و هر دوطرف تلفات هنگفتی را تحمل کردند.

بعد از یک پیروزی دیگر از سوی نیروهای کنفدراسیون، در دومین نبرد بول ران (یا مانا سازدوم)، لی از رود خانه پوتوماک (Potomac) عبور کرده و به مرلیند حمله کرد. مک کلان مجدداً با دودلی پاسخ داد علیرغم این که می دانست لی ارتش خود را به دو قسمت تقسیم نموده و تعداد افرادش بسیار کمتر است. ارتش های یونیون و کنفدراسیون در آنتی تم کریک (Antietam Creek)، نزدیک شارپزبرگ (Sharpsburg)، مرلیند در روز 17 سپتامبر 1862 در خونین ترین روز جنگ با یکدیگر مواجه شدند: بیشتر از 4 هزار نفر از هر دو سو تلف و 18000 نفر مجروح شدند. با وجود برتری تعداد سربازان، مک کلان قادر به در هم کوبی مواضع لی نشد و قادر به حمله دیگری نیز نشد. اما لی در آن سمت پوتوماک با ارتش تازه نفس خود، مجدداً عقب نشینی کرد. در نتیجه، لینکلن، مک کلان را اخراج کرد.

گرچه نبرد آنتی تام از لحاظ نظامی بی نتیجه بود ولی عواقب آن خطیر بود. بریتانیا و فرانسه که هر دو در آستانه برسمیت شناختن کنفدراسیون بودند، تصمیم خود را به تعویق انداختند و جنوب هرگز شناخت دیپلماتیکی را دریافت نکرد و کمک اقتصادی را که بی نهایت به آن محتاج بود از اروپا دریافت نکرد.

آنتی تام همچنین راه را برای لینکلن باز نمود تا مقدمه اعلامیه رهایی از بردگی (Emancipation Proclamation) که بر طبق آن از تاریخ اول ژانویه 1863، تمامی بردگان در تمامی ایالاتی که بر علیه یونیون شورش کرده بودند، آزاد اعلام شدند، را صادر کند. از لحاظ عملی، این بیانیه اثر فوری ناچیزی به همراه داشت؛ فقط باعث آزادی بردگان در ایالات کنفدراسیون می شد و با برده داری در ایالات مرزی کاری نداشت. گرچه از لحاظ سیاسی، به این معنا بود که علاوه بر حفظ اتحاد یونیون، الغای برده داری اکنون بعنوان هدف اعلام شده جنگ یونیون بشمار میرفت.

بیانیه پایانی رهایی از برده داری که در تاریخ اول ژانویه 1863 صادر شد، استخدام و سرباز گیری سیاهپوستان را در ارتش یونیون که رهبران لغو برده داری چون فردریک داگلاس از آغاز نبرد بر آن اصرار می ورزیدند، تصویب نمود. در واقع، نیروهای یونیون به برده های فراری بعنوان "کالای قاچاق جنگ" پناه می دادند ولی بدنبال بیانیه رهایی از برده داری، ارتش یونیون شروع به سربازگیری و آموزش هنگ های سربازان سیاه پوستی که با افتخار در نبردهایی از ویرجینیا تا می سی سی پی شرکت کردند، نمودند. حدود 178 هزار آمریکائی آفریقائی الاصل در نیروهای دورگه ایالات متحده (United States Colored Troops) و همچنین 29500 سیاهپوست در نیروی دریائی یونیون خدمت می کردند.

علیرغم دست آوردهای سیاسی حاصله از بیانیه رهایی از برده داری، چشم انداز های نظامی شمالی ها در شرق تیره و سرد شد. وقتی نیروهای ویرجینای شمالی لی (Lee) پی در پی نیروهای پوتوماک یونیون را نخست در فردریکز برگ ویرجینیا در دسامبر 1862 و سپس در چنسلورزویل (Chancellorsville) در ماه می 1863 در هم کوبید. گرچه چنسلورزویل یکی از پیروزی های شاهکارگونه نظامی لی بشمار می

رفت، از پر هزینه ترین نیز بود که با مرگ ارزشمندترین ستوان او، ژنرال استون وال جکسون همراه بود که به اشتباه توسط مردان خودی کشته شد.

از گتیسبرگ (Gettysburg) تا آپوماتوکس (Appomattox)

هیچیک از پیروزی های نیروهای کنفدراسیون سرنوشت ساز نبود. دولت فدرال بسادگی ارتشی تازه جور کرده و مجدداً سعی می کردند. لی با این اعتقاد که شکست بزرگ شمالی ها در چنسلورزویل به او شانس دیگری داده بسوی شمال و بطرف پنسیلوانیا در ماه جولای 1863 به حرکت در آمد و تقریباً تا پایتخت ایالت هریربرگ (Harrisburg) نیز رسید. نیروهای قوی یونیون پیشرفت لی در گتیسبرگ (Gettysburg) جائیکه پس از یک نبرد بسیار بسیار عظیم 3 روزه - بزرگترین نبرد تمامی جنگهای داخلی - نیروهای کنفدراسیون تلاشی سخت و نیرومندانه جهت شکستن خطوط یونیون بعمل آورند را متوقف نمودند. لی و تمامی سربازان کار کشته او پس از شکست های فلج کننده تا پوتوماک عقب نشینی کردند.

بیش از 3 هزار تن از سربازان یونیون و تقریباً 4 هزار سرباز کنفدراسیون در گتیسبرگ کشته شدند. تعداد زخمی ها و گمشدگان هر سو به 20 هزار نفر از هر طرف می رسید. در روز 19 نوامبر 1863، لینکلن یک قبرستان ملی در گتیسبرگ اختصاص داد که در آن، مشهورترین سخنرانی تاریخ آمریکا را ادا نمود. او سخنرانی مختصر خود را با این کلمات پایان داد:

"ما با قاطعیت می گوئیم که این ها بیهوده در اینجا به خاک سپرده نشدند -- این مملکت، تحت نام خداوند، تولد آزادی را خواهد دید -- و اینکه دولت مردم، توسط مردم و برای مردم از صحنه کره خاک برداشته نخواهد شد."

بروی رودخانه می سی سی پی، کنترل قوای یونیون در ویکزبرگ متوقف شد. این محل جایی بود که نیروهای کنفدراسیون در تپه هایی که در مقابل حمله دریائی بسیار بلند بودند، سنگر محکمی گرفته بودند.

تا اوایل 1863، گرانت شروع به پیشروی به پایین و اطراف ویکزبرگ نمود و به مدت 6 هفته منطقه را محاصره نمود. در روز 4 جولای، او شهر را با قویترین ارتش کنفدراسیون در غرب، تسخیر نمود. اینک رودخانه تماماً در دست نیروهای یونیون بود. کنفدراسیون اکنون به دو قسمت شده بود و تقریباً دریافت محمولات از تگزاس و آرکانزاس غیر ممکن بنظر می رسید.

پیروزی های شمالی ها در ویکزبرگ و گتیسبرگ در جولای 1863، نشانه هایی از نقطه چرخش جنگ بودند، گرچه خونریزی برای بیش از یک سال و نیم ادامه یافت.

لینکلن، گرانت را به شرق خوانده و او را فرمانده کل قوای یونیون ساخت، در ماه مه 1864، گرانت به عمق ویرجینیا نفوذ کرد، و در جنگ سه روزه ویلدرنس (Battle of Wilderness) با ارتش کنفدراسیون لی رودرو شد. تلفات هر دو طرف بسیار سنگین بود ولی بر خلاف دیگر فرماندهان یونیون، گرانت از عقب

نشینی امتناع ورزید. در عوض او در تلاش ضربه زدن از جناح خارجی به نیروهای لی بر آمد و با توپخانه و پیاده نظام به جنگ ادامه داد. فرمانده یونیون در طی جنگ 5 روزه خونین خندقی که تا حد زیادی جنگ در مرز شرقی را برای تقریباً یک سال شکل داد، در اسپاتسیلوانیا (Spotsylvania) گفت: " من پیشنهاد می دهم که در طی این خط اگر تا آخر تابستان هم طول بکشد بجنگیم".

در غرب ، نیروهای یونیون در پائیز 1863 با پیروزی هایی در چاتانوگا و کوههای لوک آوت (Lookout Mountain) کنترل تنسی را بدست گرفتند و راه را برای ژنرال ویلیام شرمن باز کردند تا به جورجیا حمله کند. شرمن در مقابل گردان های کوچکتر کنفدراسیون پیشی گرفت و پایتخت ایالت ، آتلانتا را اشغال کرد و سپس به سوی اقیانوس آتلانتیک به حرکت در آمد و بطور سیستماتیک ، راه های آهن ، کارخانجات ، انبارها و دیگر تاسیسات را در مسیر خود خراب کرد. مردان او ، که تحویل محمولات آذوقه آنها قطع شده بود جهت تهیه غذا به حومه حمله کردند. از سمت سواحل، شرمن شروع به حرکت به سوی شمال کرد و تا فوریه 1865 ، چارلستون ، کارولینای جنوبی را که اولین گلوله های جنگ داخلی از آن شلیک شده بود، تسخیر کرد. شرمن، بیش از هر ژنرال دیگری در ارتش یونیون به این نکته پی برده بود که نابود کردن روحیه جنوبی ها به مهمی شکست ارتش آنهاست .

در عین حال، گرانت برای مدت 9 ماه پیترزبرگ ویرجینیا را تحت محاصره خود نگه داشت پیش از آنکه در ماه مارس 1865 ، به جهت عقب نشینی جنوب هر دو شهر پیترزبرگ و پایتخت نیروهای کنفدراسیون، ریچموند را رها کند .ولی دیگر دیر شده بود و در تاریخ 9 آوریل 1865 ، لی تحت محاصره ارتش عظیم یونیون در ساختمان دادگاه آپوماتوکس (Appomattox Courthouse) به نیروهای گرانت تسلیم شد. با اینکه ، جنگهای پراکنده در جاهای مختلف برای مدت چندین ماه ادامه یافت، جنگ داخلی تمام شده بود .

مفاد تسلیم در آپوماتوکس خطیر بود وگرانت در بازگشت از ملاقات با لی، تظاهرات پر سر و صدای سربازانش را با یاد آوری این نکته که "؛ شورشیان الان باز هموطنان هستند." خاموش کرد. جنگ برای استقلال جنوب تبدیل به " انگیزه ای گمشده" شد که قهرمان آن، رابرت لی، تحسینات وسیعی را جهت درایت در رهبری و بزرگی اش در شکست به ارمغان آورد.

کینه ورزی برای هیچ

برای شمالی ها ، جنگ ، آبراهام لینکلن را قهرمانی برتر ساخت، مردی که با شوق ، بیش از هر چیز دیگری ، مصمم بود تا یونیون را مجدداً به هم جوش دهد ولی نه با زور و فشار بلکه با گرمی و گشاده دستی . در سال 1864 ، او برای دوره دوم برای ریاست جمهوری انتخاب شد و این پس از شکست رقیب دمکرات خود جرج مک کلان بود، ژنرالی که لینکلن پس از رویداد آنتی تم اخراج کرده بود.

سخنرانی گشایش دوره دوم ریاست جمهوری لینکلن چنین پایان پذیرفت:

"بدون کینه ورزی به هیچکس؛ با کمک به همگان، با استقامت در راه درست ، همانطور که خداوند راه درست را به ما نشان می دهد، بگذارید کاری که در آن قدم گذاشته ایم پایان برسانیم ؛ زخمهای کشور را ترمیم کنیم ؛ برای آن کسیکه بار جنگ را بدوش کشیده و برای بیوه و فرزندان یتیم او غم خوار و مرحم

شویم... هر آنچه از دستمان می آید انجام دهیم تا عدالت و صلحی دائمی در میان خود و با تمام کشورها برقرار کنیم".

سه هفته بعد، دو روز پس از تسلیم لی ، لینکلن آخرین نطق عمومی خود را اظهار داشت که در آن او از یک خط مشی احیای مجدد و بازسازی سخاوتمندانه سخن گفته بود .

در روز 14 آوریل، پرزیدنت آخرین جلسه کابینه خود را تشکیل داد. آن شب -- به اتفاق همسر و یک زوج جوان که مهمانان او بودند -- او در یک نمایش در تئاتر فورد شرکت نمود. در آن محل ، در حالیکه او در محل مخصوص رئیس جمهوری نشسته بود، جان ویلکز بوت (John Wilkes Booth) ، یک ویرجینیایی که از شکست جنوبی ها آزرده خاطر شده بود، به جانش سوء قصد کرد. بوت چند روز بعد در یک مزرعه در حوالی ویرجینیا کشته شد. همدستان او دستگیر و چندی بعد اعدام شدند .

لینکلن در اتاق خواب طبقه پائین خانه ای روبروی تئاتر فورد در صبح روز بعد (15 آوریل) جان سپرد. شاعر جیمز راسل چنین نوشت :

هرگز تا آن صبح شگفت زده آوریل چنین اشک هائی از چشمان افراد، در سوگ مرگ کسی که هرگز او را ندیده بودند، سرازیر نشد، چنانکه گویی با او، حضوری دوستانه از زندگی آنها رخ بر بسته و آنها را در سردی و تاریکی بیشتر رها ساخته. هرگز به خاک سپاری ستایش آمیزی به فصاحت نگاه خاموش همدردانه ای که غریبان به یکدیگر می انداختند نبوده است. انسانیت مشترک آنها یک خویشاوند را از دست داده بود....

اولین کارعظیمی که شمالی های پیروز-- که اکنون تحت رهبری معاونت لینکلن، آندرو جانسون ، یک جنوبی که به یونیون وفادار مانده بود با آن مواجه بودند-- تعیین تکلیف ایالت هایی بود که جدا شده بودند. لینکلن قبلاً کار را آغاز و زمینه را فراهم کرده بود. از نظر او، مردم ایالات جنوبی هرگز بطور قانونی از یونیون خارج نشده بودند ؛ بلکه آنها توسط برخی شهروندان بی وفا گمراه شده و به مخالفت با حاکمیت دولت برخاسته بودند. و چون جنگ، کار این افراد بود، دولت فدرال با این افراد کار داشت و نه با ایالت ها. از این رو در سال 1863 ، لینکلن بیانیه ای صادر کرد که اگر در هر ایالتی، ده در صد آرای جمع شده در سال 1860 دولتی وفادار به قانون اساسی آمریکا را دهند و اطاعت از قوانین کنگره و ابلاغیه رئیس جمهوری را اعلام دارند، او دولتی را که به این شکل تشکیل شده باشد دولت قانونی ایالت پذیرفته و به رسمیت می شناسد.

کنگره این طرح را رد کرد و حق لینکلن را جهت رسیدگی با امور فوق بدون مشورت، زیر سؤال برد. برخی از اعضای کنگره حتی مجازات های شدیدی را برای تمامی ایالاتی که خود را سوا کرده بودند ، پیشنهاد دادند. حتی قبل از آنکه جنگ تمام عیار به پایان رسیده باشد، دولت های جدیدی در ویرجینیا، تنسی ، آرکانزاس و لوئیزیانا تشکیل شد.

کنگره جهت رویا رویی با یکی از موضوعات نگران کننده - وضعیت بردگان سابق - در ماه مارس 1865 ، اداره فریدمن (Freedmen) را جهت سر پرستی کلیه آمریکائی های آفریقائی الاصل تشکیل داد تا آنها را به سوی خود کفایی سوق دهد. در ماه دسامبر آن سال ، کنگره سیزدهمین تبصره قانون اساسی آمریکا را که لغو برده داری بود به تصویب رساند.

در طول تابستان 1865، جانسون مشغول انجام برنامه نوسازی مجدد لینکلن با تغییرات جزئی در آن شد. طبق ابلاغیه ریاست جمهوری، او فرمانداری را برای تمامی ایالات کنفدراسیون سابق معین نمود و تمامی حقوق سیاسی را به تعداد زیادی از شهروندان جنوب، برطبق عفو ریاست جمهوری- عطا نمود.

در موقع معین، کنوانسیون هایی در هر یک از ایالات پیشین کنفدراسیون بر پا شد تا مفاد تجزیه و جدایی را لغو، وام جنگ را متحمل و قوانین اساسی تازه ای را برای هر ایالت تهیه کنند. یک فرد وفادار به یونیون و اهل آنجا در هر ایالتی به فرمانداری انتخاب شد تا با حاکمیت، جهت تشکیل کنوانسیون رای دهندگان وفادار اقدام کند. جانسون از هر کنوانسیونی خواست تا تجزیه طلبی و جدایی را بی اعتبار، برده داری را لغو، تمامی وامهایی را که جهت کمک به کنفدراسیون داده شده بود لغو و تبصره 13 قانون اساسی را تصویب و به اجرا گذارند. تا پایان سال 1865، این مراحل، به غیر از چند استثناء، به کمال رسید.

بازسازی رادیکال

هم لینکلن و هم جانسون پیش بینی می کردند که کنگره حق این را دارد که کرسی قانون گذاری جنوبی ها را در سنا و مجلس قانونگذاران آمریکا، تحت این عبارت قانون اساسی که می گوید " هر کدام از شاخه های کنگره جهت واجد شرایط بودن اعضای خود، داوری خواهد نمود. " رد کند. این مسئله، تحت رهبری تادوس استیونز (Thaddeus Stevens) وقتی به میان آمد که آن عده ازاعضای کنگره (جمهوری خواهان رادیکال) که بدنبال تنبیه جنوبی ها بودند ازقبول کرسی سناتورها و نمایندگان منتخب امتناع ورزیدند. از این رو، کنگره در طی چند ماه پس از آن، بر روی طرحی جهت بازسازی سازی مجدد جنوب کار کرد که کاملاً با آنچه لینکلن ارائه داد و جانسون ادامه داده بود فرق داشت.

بتدریج حمایت گسترده مردمی برای آن عده از نمایندگان کنگره که معتقد بودند که باید به سیاه پوستان، تابعیت کامل داد، افزایش یافت. تا جولای 1866، کنگره قانون حقوق مدنی را گذراند و اداره فریدمن تازه ای تاسیس کرد که هر دو جهت جلوگیری از تبعیض نژادی توسط قانون گذاران جنوبی بود. پس از این، کنگره چهاردمین تبصره را به قانون اساسی اضافه نمود که بر طبق آن " تمامی اشخاصی که در آمریکا متولد و یا تبعیت یافته و تحت قیمومیت این کشور محسوب می شدند، شهروندان ایالت متحده و ایالتی که در آن مقیم هستند محسوب می شوند". از اینرواین تبصره قانون درد اسکات (Dred Scott) را که حق بردگان جهت تابعیت را مردود می شمرد، رد کرد.

کلیه قانونگذاران ایالات جنوب، به جز تنسی، ضمیمه فوق به قانون اساسی را رد کرده و بعضی متفق الّا بر علیه آن رای دادند. بعلاوه، در پس آینه جنگ، قانون گذاران ایالات جنوب، کدهای سیاه پوستان را به تصویب رسانیدند که هدف آن تحمیل مجدد بندگی بر فرد آزاد بود. این کدها از ایالت به ایالت فرق می کرد ولی بعضی از آنها مشترک بود. سیاهپوستان می بایست وارد مقاطعه کاری های سالیانه می شدند که در صورت تخطی، جرایمی بهمراه داشت؛ فرزندان غیر مستقل در معرض کار شاگردی اجباری و تنبیه توسط ارباب بودند؛ و ولگردها را اگر وسیع پرداخت جرایم هنگفت را نداشتند، می شد به سرویس های خصوصی فروخت.

در پاسخ ، گروههای معینی در شمال ، طرفداری از دخالت در جهت حفاظت حقوق سیاهان در جنوب را ابراز داشتند. در قانون باز سازی مجدد (Reconstruction Act) مارس 1867 ، کنگره آمریکا، بدون توجه به دولتهای تشکیل شده در ایالات جنوبی، جنوب را به 5 منطقه تقسیم نمود و آنها را تحت دولت نظامی گذاشت. رهایی از چنین دولت نظامی دائمی برای آن ایالاتی که دولتهای مدنی تشکیل داده ، قسم وفاداری و تابعیت خورده ، تبصره 14 را پذیرفته و حق رای سیاهان را پذیرفته باشند، امکان پذیر است.

تبصره در 1868 به تصویب رسید. تبصره 15، در سال بعد توسط کنگره به تصویب و در سال 1870 توسط قانون گذاران ایالتی بتصویب رسید و بر طبق آن " حقوق شهر وندان آمریکا برای رای دادن نباید توسط دولت و هیچ ایالتی بر حسب نژاد ، رنگ یا وضعیت قبلی اسارت تعیین شود" .

جمهوری خواهان رادیکال در کنگره از وتوهای پی در پی جانسون (با اینکه همه آنها باطل شده بود) از قوانینی که سیاههای تازه آزاد شده را حمایت کرده و رهبران سابق کنفدراسیون را از حق انتخاب شدن به یک پست دولتی محروم می کرد، بسیار خشمگین شدند. احساس مخالفت و انزجار از جانسون آنقدر زیاد بود که برای اولین بار در تاریخ آمریکا ، اقدام احضار به دادگاه به جریان گذاشته شد تا رئیس جمهور را از پست خود بر کنار کند .

تقصیر اصلی جانسون مخالفت او با خط مشی های تادیبی کنگره و زیان تنیدی بود که در انتقاد از آنها استفاده کرده بود. مهم ترین اتهام قانونی دشمنان او که بر علیه اش چیده بودند این بود که علیرغم قانون تصدی (Tenure of Office Act) که تائید سنای آمریکا را برای کنار گذاشتن هر پست که سنا آنرا قبلاً تایید کرده بود لازم داشت) ، او وزیر جنگ کابینه خود را که یک حامی وفادار کنگره بود، از کار بر کنار کرده بود. وقتی که دادگاه بر کناری در سنا آغاز شد، معلوم شد که جانسون از لحاظ تکنیکی در حدود اختیارات خودش عمل کرده و قادر به اخراج عضو کابینه بوده است. حتی مهمتر از این ، خاطر نشان شد که اگر کنگره قرار می شد که پرزیدنت را از مقام خود بر کنار کند سابقه خطرناکی برجای گذاشته خواهد شد چون او با اکثریت اعضای کنگره مخالفت داشت. دادگاه بر کناری ریا ست جمهوری با اختلاف کمی به شکست انجامید و جانسون تا پایان دوره خود بر پست ریاست جمهوری ماند.

تحت قانون نوسازی نظامی (Military Reconstruction Act)، کنگره تا ژوئن سال 1868 ، ایالات آرکانزاس ، کارولینای شمالی ، کارولینای جنوبی، لوئیزیانا ، جورجیا ، آلاباما و فلوریدا را به یونیون پذیرفت .در برخی از این ایالات نوسازی شد، اکثریت فرمانداران، نمایندگان و سناتورها، شما لی هایی بودند - به اصطلاح " تازه به دوران رسیده ها" - که پس از جنگ به جنوب رفته بودند تا اغلب با اتحاد با آمریکائی های آفریقائی الاصل آزاد شده ، اقبال سیاسی خود را بسازند. در سطح قانون گذاران لوئیزیانا و کارولینای جنوبی ، آمریکائی های آفریقائی الاصل در واقع اکثریت کرسی ها را کسب کردند. سه ایالت آخری جنوب -- می سی سی پی ، تکزاس و ویرجینیا -- بندهای کنگره را بالاخره پذیرفته و مجدداً در سال 1870 به یونیون ملحق شدند.

بسیاری از سفید پوستان جنوبی ، که برتری اجتماعی و سیاسی آنها تهدید شده بود ، به عناوین و وسایل غیر قانونی متوسل شدند تا جلوی تساوی سیاهان را بگیرند. خشونت بر علیه سیاهان ، در سال 1870 بیشتر و بیشتر شده و بی نظمی منجر به صدور قانونی گردید که به شدت افرادی را که در صدد بهره کشی و سوء استفاده از حقوق مدنی سیاهان برآیند مجازات خواهد کرد .

پایان دوره نوسازی مجدد

با مرور زمان، بیشتر معلوم می شد که مشکلات جنوب را از طریق قانونهای مشکل و ادامه خصومت بر علیه اعضای کنفدراسیون های سابق نمی توان حل کرد. در ماه مه 1872، کنگره قانون عفو عمومی (Amnesty Act) را از مجلس گذراند که بر طبق آن تمامی حقوق سیاسی به افراد به غیر از 500 دلسوز به کنفدراسیون باز گردانده می شود.

بتدریج ایالات جنوبی شروع به انتخاب اعضای حزب دمکرات کرده و این خود باعث بر کناری دولت " تازه به دوران رسیده ها" که سیاهان را از رای دادن هراسانده و یا سعی در نگه داشتن پست خود داشتند نمود. تا سال 1876، جمهوری خواهان در فقط سه ایالت جنوبی در مسند قدرت ماندند. بعنوان بخشی از معامله ای که انتخابات ریاست جمهوری پر جنجال را به نفع راترفورد هیز (Rutherford B. Hays) به انجام رسانید، جمهوری خواهان وعده دادند که به نوسازی مجدد رادیکالی پایان دهند و از این رو بیشتر جنوب را به دست حزب دمکرات بسپارند. در سال 1877، هیز مابقی نیروهای دولت را بیرون کشیده و عملاً اجرای حقوق مدنی سیاهان را از شانه مسئولیت های دولت خالی کرد.

جنوب هنوز منطقه ای بود که از جنگ از پا افتاده، کمرش در زیر وامهای سواستفاده شده خم و پس از یک دهه منازعات نژادی روحیه اش تضعیف شده بود. متاسفانه، آون خط مشی نژادی ملی از یک طرف به طرفی دیگر تاب می خورد. با آنکه قبلاً از مجازات های سخت علیه رهبران سفید جنوبی حمایت می کرد، اکنون انواع تحقیرهای تبعیض نژادی علیه سیاهان را تحمل می کرد. بیست و پنج سال آخر قرن 19 شاهد وفور قوانین "جیم کرو" (Jim Crow) در ایالات جنوبی بود که همانا تبعیض نژادی را در مدارس عمومی ترویج می داد و سیاهان از دسترسی به بسیاری از امکانات عمومی، مثل پارکها، رستورانها، هتل ها محروم و یا محدود شدند، و اکثر سیاهان در اثر اعمال مالیات بر رای و امتحانهای دلبخواهی سواد حق رأی را از دست داده بودند.

در مقابله با نمایش عظیم جنگ های داخلی، تاریخ نویسان تمایل به داوری شدید دوران نوسازی مجدد دارند و آنرا دوره تیره منازعات سیاسی، فساد و ظلم می دانند. به برده ها آزادی داده شد ولی نه مساوات. شمالی ها کاملاً در رابطه با رسیدگی به نیازهای اقتصادی برده های آزادشده عاجز ماندند. تلاش هایی چون تشکیل اداره برده های آزاد کاملاً جهت رفع نیازهای شدید برده های سابق همچون ارگانی که بتواند برای آنها موقعیت های اقتصادی و سیاسی فراهم کرده و یا فقط آنها را از خشونت و ارباب محفوظ دارد، بازماند. در واقع افسران ارتش فدرال و عوامل اداره فریدمن اغلب خودشان نژاد پرست بودند. سیاهان به این سفیدهای شمالی وابسته بودند تا آنها را از جنوبی های سفید، که خودشان متحد شده و در سازمانهایی همچون کوکلوکس کلان (Ku Klux Klan)، که سیاهان را ارباب و مانع حقوقشان می شد محافظت کنند. بدون منابع اقتصادی خودشان، بسیاری از سیاهان جنوبی مجبور بودند تا کرایه نشین همان زمین هایی بشوند که صاحبان قبلی شان مالک آن بودند و اینها در یک دایره فقر می چرخیدند که تا قرن بیستم ادامه یافت.

دولت های دوره بازسازی مجدد در راه باز سازی ایالات جنوبی که از جنگ، نابسامان مانده بود، به موفقیت های سرشاری دست یافتند. این منافع شامل خدمات عمومی، تاسیس مدارس عمومی رایگان

برای سیاهان و سفیدان می شد . گرچه ، جنوبی های متمرّد و سر سخت موارد فساد را (که در این دوره فقط مربوط به جنوب نمی شد) متوقف کرده و از آنها جهت سرنگونی رژیم های رادیکالی استفاده کردند. شکست بازسازی مجدد به این معنا بود که تلاش آمریکائی های آفریقائی الاصل جهت مساوات و آزادی تا قرن بیستم -زمانیکه به یک مسئله ملی و نه فقط مربوط به جنوب، تبدیل شد ، به تأخیر افتاد.

درحاشیه: دمکرات های صلح، کوپرهد (Copperheads) و آشوبها

آبراهام لینکلن در طول مدت ریاست جمهوری خود با مخالفت های خطیری درمورد خط مشی های زمان جنگ و عقاید سیاسی خود مواجه شد. حتی در شمال، جنگ داخلی آنقدر باعث تفرقه شده و آنقدر تلفات و نابودی منابع را حاصل شده بود که غیر از این امکان پذیر نمی بود.

مخالفت بر علیه لینکلن طبیعتاً در حزب دمکرات منعقد شد که کاندیدای آن، استیون داگلاس (Stephen Douglas) موفق به ربودن 44 در صد آرای مردمی ایالات آزاد در انتخابات 1860 شده بود.

قدرت مخالفت معمولاً به نسبت موثر بودن شمالی ها در میدان جنگ بالا و پائین می رفت. اولین مورد نارضایتی با فعالیت های جنگ --و تا حدی لینکلن -- از سوی دمکرات ها نبود بلکه از سوی کنگره بود که کمیته مشترک هدایت جنگ را در دسامبر 1861 تشکیل داد تا ضعف نیروهای یونیون را در بول ران و بالزبلاف مورد بررسی قرار دهد. کمیته مشترک که بیشتر آنها از جمهوری خواهان رادیکال بودند، دولت لینکلن را بر آن داشتند که قدم های محکم تری در رابطه با جنگ و لغو برده داری آغاز کند .

بعضی از دمکراتها، همانطور که از حزب " حاکمیت مردم" انتظار می رود، بر این اعتقاد بودند که جنگ تمام عیار جهت تثبیت یونیون به هیچ وجه صحیح نبود. این گروه دمکرات های صلح (Peace Democrats) خوانده می شدند. عناصر تند روی آنها " کوپرهدها (Copperheads)" نامیده می شدند.

چه از فرقه " صلح " و چه از فرقه "جنگ "، تعداد اندکی از دمکرات ها معتقد بودند که الغای برده داری ارزش ریختن خون شمالی ها را داشت. در واقع، مخالفت با لغو برده داری مدتها بود که خط مشی حزب بود. در سال 1862 ، برای مثال ، علناً هر عضو حزب دمکرات در کنگره علیه از بین بردن برده داری در دیستریکت کلمبیا (District of Columbia) و ممنوع ساختن آن در مناطق رای داده بود.

بیشتر مخالفین علیه لغو برده داری از طبقه فقیر، بویژه ایرلندی ها، مهاجرین کاتولیک آلمانی، بودند که ترس از مهاجرت انبوه سیاهان تازه آزاد شده به شمال را داشتند. آشوب های نژادی که از چنین احساساتی برانگیخته شده بود در چندین شهر شمالی در سال 1862 شروع شد.

لینکلن با اعلام بیانیه لغو برده داری ژانویه 1863 ، به روشنی نابودی برده داری را جزو اهداف جنگ گذاشت. این بسیار از آنچه که در شمال پذیرفته می شد بدور بود. برای مثال، در هر دو ایالت ایندیانا وایلی نویز، قانون گذاران ایالت قوانینی را وضع کردند که بر حسب آن با کنفدراسیون صلح برقرار شده و خواستار ابطال بیانیه " شریر ، غیر انسانی و غیر مقدس" شدند. مشکلات شمالی ها در جریان جنگ

لینکلن را وادار ساخت تا در سپتامبر 1862، حکم توقیف را تعلیق کرده و بر آنهایی که در استخدام بردگان دخال و یا به کمک شورشیان می آمدند حکومت نظامی اعمال کند.

این تخطی از قانون مدنی، گرچه از لحاظ قانون اساسی در طی دوران بحران توجیه پذیر بود ولی به دمکراتها شانس دیگری داد تا لینکلن را تحت انتقاد قرار دهند. وزیر جنگ ادوین استانتون (Edwin Stanton)- قانون حکومت نظامی را به شدت به اجرا در آورد و هزاران نفر را -- که بیشتر آنها از دلسوزان جنوبی یا دمکرات ها بودند -- دستگیر نمود.

نیاز یونیون برای نیروی انسانی منجر به اولین سرباز گیری اجباری در تاریخ آمریکا شد. احضار به خدمت که در سال 1863 به تصویب رسید و تشویق به سربازی می نمود بسیاری را بیزار نمود. مخالفت در میان کوپرهد ها در مناطق پنسیلوانیا، اوهایو، ایند یانا و ویسکانسین، جاهائی که نیروهای فدرال خوانده شده بودند تا قانون را با شد یت به اجرا گذارند، بسیار شدید بود.

باید خاطر نشان ساخت که هر که به خدمت خوانده می شد، می توانست با 300 دلار آنرا بخرد که این خود برابر با در آمد سالانه یک کارگر بی تجربه بود. این موجب بهانه ای - مخصوصاً از سوی کنفدراسیونیهـا- شد که این جنگ جنگ " ثروتمند ها" ست و مبارزه تهیدستان.

مهم ترین مقاومت مردم بر علیه سرباز گیری در تابستان 1863 در شهر نیویورک بوقوع پیوست. نیویورک که یکی از پایگاههای قوی حزب دمکرات بود، شاهد به قتل رسیدن چندین مقام مسئول سرباز گیری بود. در ماه جولای، یک گروه از سیاه پوستان تحت محافظت پلیس، به شهر آورده شدند تا جایگزین کارکنان ایرلندی بندر که در حال اعتصاب بودند شوند. در همان زمان، مقامات در حال قرعه کشی برای سربازگیری بودند. تصادم این دو رویداد منجر به یک آشوب 4 روزه شد که در آن تعداد زیادی از محلات سیاه پوست نشین، ادارات سرباز گیری و کلیساهای پروتستان نابود شد، و حداقل 105 نفر کشته شدند. پس از ورود گروهانهای یونیون از گتیسبرگ، آرامش به شهر بازگشت.

دیدنی ترین مورد مدنی جنگ داخلی نیز در آن سال بوقوع پیوست. این مورد مربوط به کلمنت والان دیگام (Clement Vallandigham) که نامزد دمکرات جهت پست فرمانداری ایالت اوهایو بود، می شد. او ظاهراً به جهت تقویت موقعیت انتخاباتی خود، منع نظامی منطقه ای را علیه " فعالیت های خائنانه " زیر پا گذاشت و به خط مش های لینکلن حمله کرده و تقاضای مذاکرات جهت پایان دادن به جنگ را داد و آنرا " جنگی جهت آزادی سیاهان و بردگی سفید پوستان نامید". سربازان یونیون در نتیجه به زور به منزل او وارد شده او را دستگیر کردند.

قانونی جلوه دادن دستگیری والان دیگام فوراً توسط دمکراتها به میان آورده شد و در واقع حتی بعضی ازجمهوری خواهان نیز این در خواست را داشتند. جواب لینکلن این بود که او را به پشت خطوط نیروهای کنفدراسیون بفرستد، جائیکه اونامزدی انتخابات را بخود اختصاص داد. او سپس یک مبارزه انتخابی طولانی و ناموفق را در طول مسیر خود به کانادا پیش برد.

کاندیداهای " صلح " دمکرات علیرغم پیروزی های یونیون در ویگزبرگ و گتیسبرگ در سال 1863، به نقش خود درجلوه بیچارگی های مملکت و احساسات نژادی کشور ادامه دادند. در واقع، خلق شمالی ها بر این منوال بود که لینکلن متقاعد شده بود که شانسی برای انتخاب مجدد در نوامبر 1864 ندارد.

نامزد انتخاباتی دمکرات برای ریاست جمهوری در آن سال ژنرال جرج مک کلان بود، مردی که لینکلن دو سال قبل از آن او را از فرماندهی نیروهای پوتوماک معزول کرده بود. کاندیدای معاونت ریاست جمهوری او یکی از دوستان نزدیک والان دیگام بود. مک کلان، علیرغم امید دمکرات ها، از قبول اهداف حزب جهت مذاکره برای اتمام جنگ امتناع ورزید. با این حال، لینکلن به آسانی مک کلان را در نوامبر شکست داد و تمامی آرای ایالات شمالی بجز نیوجرسی و دلاور را به خود اختصاص داد.

.....

بخش هفتم: رشد و دگرگونی

"تمدن خودش به مقدس بودن دارائی وابسته است." آندرو کارنگی ، 1889

بین دو جنگ بزرگ - جنگ داخلی و جنگ جهانی اول - ایالات متحده آمریکا رشد نمود. کشور در یک مدت زمان کمتر از 50 سال از یک جمهوری روستایی به یک کشور شهر نشین تبدیل شد. مرزها از بین رفت. کارخانجات بزرگ و ماشین، خطوط راه آهن بین شهری، شهرهایی نوین و مزارع کشاورزی وسیع، نشانه هایی از این رشد بودند. با این رشد اقتصادی مشکلات نیز به همراه آمده در سرتاسر کشور، داد و ستدها تمامی صنایع را یا بشکل مستقل یا در مشارکت با دیگری، تحت سلطه خود قرار دادند. شرایط و محیط کاری بسیار در سطح پائین بود. شهرها با چنان سرعتی رشد کردند که قادر نبودند به درستی جمعیت در حال رشد شان را سکنی دهند .

تکنولوژی و تغییر

نویسنده ای می گوید: " جنگ داخلی زخمی باز در تاریخ کشور بر جای گذاشت، و در یک آن ، تغییراتی را که در طی 20 یا 30 سال پیش از آن بوقوع پیوسته بود ، به پرده آورد." نیازهای جنگ بشکل عظیمی باعث حرکت کارخانجات، تسریع اقتصادی بر اساس استخراج آهن، بخار و نیروی برق شد و به همین شکل پیشروی علم و اختراع را سبب گردید. در طی سالهای قبل از 1860، 36 هزار اختراع به ثبت رسید؛ در طی 30 سال پس از آن ، 440 هزار اختراع دیگر ثبت شد و در بیست و پنج سال اول قرن بیستم ، تعداد به نزدیک یک میلیون رسید.

اوایل 1844، ساموئل اف بی مورس(Samuel F.B. Morse)، تلگراف برقی را اختراع کرد و مدتی کوتاه نگذشت که اقصی نقاط کشور توسط ستون های برق و سیم بیکد یگر وصل شد. در سال 1876، آلکساندر گراهام بل، نوعی از تلفن را به نمایش گذاشت، و در ظرف نیم قرن، 16 میلیون تلفن حیات اقتصادی و اجتماعی کشور را به حرکتی سریع واداشت. رشد دادوستد با اختراع ماشین تحریر در سال 1867، ماشین حساب در سال 1888 و صندوق پول در 1897 تسریع یافت. ماشین حروف ریزی در سال

1886 اختراع شد و ماشین های کاغذ تاکن چاپ ، ۱ مکان چاپ 24 هزار روزنامه 8 صفحه ای را در یک ساعت فراهم ساخت. لامپ برقی ادیسون نهایتاً باعث نورانی کردن میلیونها خانه گشت. فونوگراف نیز توسط ادیسون تدبیر شد که با همکاری جرج ایستمن (George Eastman) توانستند صنعت سینما را بنیاد نهند. اینها و بسیاری دیگر ازکار بردهای علم و نبوغ در تقریباً هر رشته ای باعث فرآورش نوینی در جامعه شد .

هم زمان، صنعت بنیادی کشور یعنی آهن و فولاد ، نیز به جلو می رفت و با تعرفه های گزاف محافظت می شد. صنعت آهن که تا پیش از این در ایالات شرقی متمرکز بود به سمت غرب به حرکت در آمد وقتی که زمین شناسان آثار سنگ معدن، آهن مسابی (Mesabi) در گوشه دریاچه سوپریور (Lake Superior)، که بعد ها یکی از بزرگترین تولید کنندگان سنگ معدن جهان گشت، را کشف کردند. سنگ معدن در سطح زمین قرار گرفته و آسان و ارزان بدست می آمد. این سنگ با توجه به عدم داشتن قابل ملاحظه ای از ناخالصی های شیمیائی ، می توانست به شکل فولادی با کیفیت عالی به هزینه تقریباً یک دهم قبل ساخته شود.

کارنگی (CARNEGIE) و دوران فولاد

آندرو کارنگی باعث پیشرفت های عظیمی در صنعت تولید فولاد شد. کارنگی که بعنوان یک بچه 12 سال از اسکاتلند به آمریکا آمد یک پسر ماسوره کن در کارخانه پنبه و نساجی بود تا اینکه توانست در اداره تلگراف شغلی پیدا کند و سپس کاری در راه آهن پنسیلوانیا برای خود یافت. قبل از سن 30 سالگی، سرمایه گذاری های زیرکانه و دوراندیشانه ای را به انجام رسانیده بود که تا سال 1865 بیشتر آنها بر آهن متمرکز می شد. در طی چند سال، او باعث تشکیل و یا لااقل داشتن سهم در کمپانیهای ساخت پل های آهنی، ریل آهن و لوکوموتیو شده بود. ده سال بعد، تاسیسات فولاد او در رودخانه مونو نگاهلا (Monongahela River) در پنسیلوانیا بزرگترین در نوع خود در کشور شد.

کارنگی کنترل عملیات نه فقط تاسیسات فولاد جدید بلکه فراورده های ذغال سنگ ، سنگ معدن آهن را از دریاچه لیک سوپریور، ناوگانی از قایق های بخار در دریاچه های گریت لیکز (Great Lakes)، شهری بندری در دریاچه لیک اری (Lake Erie) و یک خط راه آهن را بعهدہ داشت. داد و ستد او، از خطوط آهن گرفته تا به خطوط کشتیرانی را در برمیگرفت. چیزی در مقایسه با چنین رشد صنعتی هرگز در آمریکا دیده نشده بود.

گرچه کارنگی به مدت زیادی ، صنعت را تحت سلطه خود داشت ولی هرگز یک انحصار کامل بر منابع طبیعی، حمل و نقل، کارخانجات صنعتی که در فرآوردن فولاد دست داشتند را در اختیار نداشت. در دهه 1890، کمپانی های تازه ای ، برتری او را در این رابطه به مبارزه گرفتند و در آغاز ، با نیش رقبا، او تهدید کرد که سیستم های داد و ستد حتی قویتری را تشکیل خواهد داد. ولی در آن موقع، فردی فرسوده و پیرشده بود و مجبور شد که تمامی دارایی های خود را با یک سازمان دیگر که نهایتاً بیشتر محصولات فولاد و آهن کشور را در اختیار می گرفت ، ادغام کند.

شرکت ها و شهرها

شرکت فولاد ایالات متحده (United States Steel Corporation) که نتیجه این ادغام در سال 1901 بود برای 30 سال چنین سبکی را داشت: ادغام سرمایه گذاری های صنعتی مستقل بصورت شرکت های مرکزی و یا فدرال. این روند که در طی جنگ داخلی آغاز گشته بود ، پس از دهه 1870، جنبشی آنی بخود گرفت و بازرگانان هراسان شدند که تولید اضافی باعث کاهش قیمت ها و کم شدن سود خواهد شد. آنها به این نکته پی بردند که اگر قادر شوند هر دو هم تولید و هم بازار را کنترل کنند، قادر خواهند بود که شرکت های رقیب را زیر چتر یک سازمان واحد در آورند. "موسسات" و "شرکتهای اعتباری" برای به انجام رسانیدن این اهداف تشکیل شد.

شرکت ها، با فراهم ساختن منبع عظیم سرمایه و ارائه حیات دائمی به سرمایه گذاریهای ریسک دار و دوام کنترل ، سرمایه گزاران را با سودهای پیش بینی شده و مسئولیتی محدود در صورت سقوط دادوستد ، مجذوب خود کردند. به همین شکل، شرکتهای اعتباری تشکیل شدند که عملاً مجموعه ای از شرکت ها بودند که بدینوسیله آنها سهامداران هر یک بورسی را در دست افراد مسئول اعتبار قرار می دادند. چنین شرکتهای اعتباراتی، ادغام های عظیم ، اداره و کنترل مرکزی و همچنین انبوهی از اختراعات را به ارمغان آوردند. منابع عظیم سرمایه آنها به آنها قدرت بسط و توسعه داد تا موقعیتی جهت رقابت با داد و ستدهای خارجی شوند و عامل محرک جهت رویارویی با نیروهای کارگری، که آهسته آهسته مشغول شکل گیری بودند شوند. آنها می توانستند در راه آهن دست داشته و از نفوذ خود در صحنه سیاست نیز استفاده کنند.

شرکت نفت استاندارد (Standard Oil Company) که توسط جان دی راکفلر (John D. Rockefeller) تا سپس شده بود، یکی از اولین و قوی ترین شرکت ها محسوب می شد و به سرعت شرکت های دیگری گشوده شدند که در روغن، تخم پنبه، سرب ، شکر، تنباکو و لاستیک دست داشتند. بزودی بازرگانان انفرادی شروع به نشان کردن برخی از حوضه های صنعتی برای خود شدند. چهارکارخانه بسته بندی گوشت، که بزرگترین آنها فیلیپ آرمور (Philip Armour) و گوستاوس سوویفت (Gustavus Swift) بودند یک اتحادیه شرکت های گوشت تشکیل دادند. سیروس مک کورمیک (Cyrus McCormick) برتری خود را در ماشین درو به نمایش گذاشت. بر طبق همه پرسی 1904 ، بیش از 5 هزار شرکت مستقل با سبب شرکت اعتباری صنعتی ادغام شده بود.

روند ادغام به جاهای دیگر نیز سرایت کرد که بویژه در صنعت حمل و نقل و ارتباطات چشمگیر بود. وسترن یونیون (Western Union) ، اولین ادغام عظیم صنعت ارتباطات بود که بدنبال آن سیستم تلفن بل و پس از آن شرکت تلگراف و تلفن آمریکا (ITTC) بود. در دهه 1860، کورنلیوس وندربیل (Cornelius Vanderbilt) حدود 13 خط راه آهن مجزا را در یکدیگر ادغام کرد و خطی را که نیویورک را به بافولو متصل می کرد تشکیل داد که تقریباً 800 کیلومتر فاصله داشت. در طی دهه بعد، او خطوط آهن به شیکاگو ایلی نویز و دیترویت میشیگان را صاحب شد که سیستم راه آهن مرکزی نیویورک حاصل آن بود. ادغام های دیگری نیز انجام شد. و بزودی خط آهن های اصلی کشور بشکل خط اصلی راه آهن در آمد که توسط چندین نفر هدایت و اداره می شد.

در این انضباط صنعتی نوین، شهر، مرکز اصلی همه چیز بود که تمامی نیروهای اقتصادی پویای کشور را تحت الشعاع قرار می داد: تجمع عظیم ثروت ، انستیتوهای مالی و بازرگانی ، گسترش خطوط آهن،

کارخانجات و انبوهی از کارگران و کارمندان. روستاها که مردم را از حومه جذب کرده و یا از سرزمین های ماورای دریا ها آورده بود بتدریج به شهرها و شهرهای کوچک به شهرهای عظیم تبدیل شدند. در سال 1830، تنها یک نفر از هر 15 نفر در جوامع شهری بیش از 8000 نفر می زیست؛ در سال 1860، این نسبت به یک در هر 6 نفر رسید و در سال 1890 به 3 در هر 10 نفر افزایش یافت. هیچ شهری در سال 1860، یک میلیون جمعیت نداشت ولی 30 سال بعد، نیویورک 1,5 میلیون و شیکاگو و فیلادلفیا، هر یک بیش از یک میلیون سکنه داشتند. در این 3 دهه، جمعیت فیلادلفیا، بالتیمور، و مرلند، 2 برابر شد. کانزاس سیتی میسوری و دیترویت میشیگان چهار برابر شدند و کلیولند اوهایو 6 برابر، و شیکاگو ده برابر شد. مینیاپولیس، مینه سوتا و اوماها، نبراسکا و بسیاری از شهرهای مشابه که در زمان جنگ داخلی روستاهایی بیش نبودند - جمعیت آنها از 50 برابر بیشتر شد.

خط راه آهن، قوانین و تعرفه ها

خطوط راه آهن از اهمیت خاصی در گسترش کشور برخوردار بودند. عملکردهای ناعادلانه خطوط راه آهن افزایش یافت. خطوط آهن نرخ های ارزان تری را از کشتی های بزرگتر با تخفیف طلب میکردند، که این خود به ضرر کشتی رانی های کوچک بود. همچنین برخی از خطوط آهن بطور دلخواه نرخهای بالاتری را از برخی مشتریان بین دو مقصد (بدون توجه به مسافت) می گرفتند .

بعلاوه، در حالیکه رقابت باعث پائین نگه داشتن نرخ حمل و نقل بین شهرهایی که چندین خط آهن داشتند را شد، نرخ بین نقاطی که فقط یک خط آهن داشتند هنوز بسیار گزاف بود. مثلاً، حمل و نقل کالا به مسافت 1280 کیلومتر از شیکاگو به نیویورک کمتر از حمل همان مقدار کالا به چند صد کیلومتری شیکاگو خرج بر می داشت. با ادغام جهت برداشتن رقابت، کمپانی های رقیب داد و ستد حمل کالا را بر اساس یک طرح از پیش برنامه ریزی شده تقسیم نمودند که منجر به جمع شدن کل در آمد حاصله جهت تقسیم و توزیع در یک حساب مشترک می شد.

مخالفت مردم از این شیوه ها باعث دخالت دولت های محلی برای تنظیم معاملات گشت. این نظارتها مقداری موثر بود ولی مسئله جنبه ملی داشته و دخالت کنگره را لازم داشت.

در سال 1887، پرزیدنت گروور کلیولند (Grover Cleveland) قانون بازرگانی و داد و ستد بین ایالتی (Interstate Commerce Act) را امضا نمود که هزینه های گزاف، ادغام جهت از بین بردن رقابت، تخفیف و تبعیض نژادی را ممنوع می کرد و همچنین عاملی شد جهت تاسیس کمیسیون بازرگانی بین ایالتی (Interstate Commerce Commission) تا علیه تخطی از این قانون عمل کند. در طی اولین دهه پس از تصویب این قانون، خطوط آهن از تصمیمات دیوان عالی بهره جسته و علناً تمامی کوشش های ICC را جهت تنظیم و نظارت و نیز کاهش نرخ خنثی نمودند.

کلیولند همچنین در زمینه مبارزه با تعرفه های گزاف، که اساساً بعنوان یک عمل اضطراری جنگی برداشته شده و بعدها بعنوان یک خط مشی دائمی ملی تحت روسای جمهوری جمهوری خواه که سیاست های آن دوره را کنترل می کردند، اتخاذ شده بود، به مقابله پرداخت. کلیولند که یک دمکرات بود، تعرفه های سنگین را عامل اصلی رشد سرسام آور هزینه زندگی و رشد سریع اتحادیه شرکت ها می دانست. پس

از سالها که در طی آن تعرفه مورد سیاسی پیدا نکرده بود، دمکرات ها در سال 1880 پیشنهاد " تعرفه فقط بر در آمد " را به میان آوردند و بزودی سروصدای اصلاحات فوری بلند شد .کلیولند در پیام سالانه خود به کنگره در سال 1887 علیرغم اختلالات قبلی که از او خواسته شده بود تا از این جریان داغ بهره جویی نکند، کشور را با تقبیح و سرزنش دست راستی های افراطی که عاملی شده اند تا اصل حفاظت از صنایع آمریکا بر علیه رقابت خارجی تا سر حد خود برسد، بر خیزانید.

تعرفه بعنوان موضوع اصلی مبارزات انتخاباتی سال 1888 در آمد و نامزد انتخاباتی حزب جمهوری خواه بنجامین هریسون (Benjamin Harrison) که مدافع سیستم حمایت از تولیدات داخلی بود، با اختلاف ناچیزی پیروز شد .دولت هریسون ، با به انجام رساندن وعده های انتخاباتی، قانون تعرفه مک کینلی (McKinley) را در سال 1890 امضا نمود که بر اساس آن کلیه صنایع تثبیت شده حفاظت و حمایت شده و " صنایع نوزاد" تشویق به توسعه می شوند. نرخ های بالای تعرفه های جدید باعث افزایش نرخ های خرده فروشان شده که باعث نارضایتی عام گشت.

در طی این دوره، انزجار عام بر علیه شرکتهای اعتباری افزایش یافت. شرکت های غول آسای کشور ، هدف حملات تلخ و شدیدی از سوی اصلاح طلبانی چون هنری جورج و ادوارد بلامی (Edward Bellamy) شدند که خود به شکل یک مسئله سیاسی داغ در آمد. قانون آنتی تراست (Anti-trust) شرمن که جهت براندازی امتیازات انحصاری در سال 1890 به تصویب رسید، کلیه شرکت های ادغام شده را از بازرگانی و داد و ستد بین ایالتی ممنوع ساخت و قدم هایی را جهت اجرای پرداخت غرامت و جرایم سنگین به اجرا گذاشت . این قانون که با ابهامات کلی نوشته شده بود، پس از تصویب تا حد ناچیزی موثر واقع شد. ولی یک دهه پس از آن در طی دولت تئودور روزولت، کار برد موثر آن باعث شد که رئیس جمهور عنوان " عامل ضد تراست " را به خود گیرد.

انقلاب کشاورزی

علیرغم فراورده ها و نتایج عظیم صنعتی، کشاورزی شغل اسلوسی کشور باقی ماند. انقلاب کشاورزی - به موازات انقلاب در کارخانجات و صنایع پس از جنگ داخلی - با انتقال کار دست به ماشین های مزرعه داری و از امرار معاش به کشاورزی بازرگانی همراه بود. بین سالهای 1860 و 1910 ، تعداد مزارع در آمریکا 3 برابر شد و تعداد آنها از 2 به 6 میلیون رسید، در حالیکه مساحت مزارع بیش از 2 برابر شده و از 160 میلیون به 352 میلیون هکتار رسید.

بین سالهای 1860 تا 1890 ، تولید اقلامی چون جو ، ذرت و پنبه کلیه آمارهای قبلی را در آمریکا به سرعت پشت سر گذاشت. در طی همین مدت زمان جمعیت کشور بیش از 2 برابر شد که بیشتر آن در شهرها بود. زارعین آمریکا آنقدر محصول دانه و پنبه ببارآوردند و آنقدر گوشت و گوشت خوک پروراندند و آنقدر پنبه ریساندند که نه تنها جواب گوی تقاضاهای کارگران آمریکا و خانواده ایشان شد بلکه ما زاد روزافزونی نیز پیدا کرد.

چندین عامل باعث چنین موفقیت عظیمی بود. یکی از آنها گسترش بسوی غرب بود. عامل دوم بکارگیری ماشین آلات در امر مزرعه داری بود .یک زارع در سال 1800 ، با استفاده از داس ، شاید قادر به درو 20 در

صد یک هکتار جو در روز می بود. سی سال بعد، با چهار چوب کلاف این رقم به 80 در صد در روز رسید. در سال 1840، سیروس مک کورمیک با ماشین معجزه آسای خود که ده سال بود روی آن کار می کرد قادر گشت تا دو و حتی 2.5 هکتار را با دستگاه خود شخم زند. او با پیش بینی میزان تقاضای دستگاه خود به روستای کوچک و تازه پای شیکاگو نقل مکان کرد و در آنجا یک کارخانه به راه انداخت و تا سال 1860 نزدیک 250 هزار واحد از این دستگاه را فروخت.

ماشین های زراعت دیگری نیز با سرعت تولید شدند: ماشین ریسندگی ، دستگاه خرمن کوبی و همچنین دستگاه درو - خرمن کوبی. زراعت مکانیکی، ماشین های درو، پوست کن ها و انواع و اقسام دستگاههای مشابه بوجود آمد که از آن جمله ، کرم جدا کن، کود پخش کن ، دستگاههای کاشت سیب زمینی ، علف خشک کن ، ماشین های جوجه کشی و صدها اختراع دیگر بودند.

علم به طرز محدودی در امر ماشینیه کردن کشاورزی ، مهم جلوه می کرد. در سال 1862 ، قانون کالج موریل لند گرانت (Morrill Land Grant College Act) به هر ایالتی زمین های عمومی را اختصاص داد تا کالج های صنعتی و کشاورزی تاسیس کنند. این زمین ها ، هم به مصرف موسسات آموزشی و هم به منظور مراکز تحقیقات مزرعه داری و کشاورزی می رسید. سپس کنگره بودجه ای را در جهت تشکیل ایستگاههای تجربیات کشاورزی در سراسر کشور اختصاص داد و همچنین مقداری نیز به وزارت کشاورزی اختصاص داده شد تا به اهداف تحقیقاتی برساند. با آغاز قرن تازه، دانشمندان در سراسر آمریکا بر روی انواع و اقسام پروژه های کشاورزی کار می کردند. خط مشی دولت که کشاورزان را قادر ساخته بود تا محصولات خود را افزایش دهند، نهایتاً آنقدر محصول مازاد بوجود آورد که قیمتها در بازار کاهش یافت و زارعین را از وضعیت ناراضی کرد.

یکی از این دانشمندان بنام مارک کارلتون (Mark Carleton) از سوی وزارت کشاورزی به روسیه اعزام شد. در آنجا او قادر به یافتن و صادر کردن جوی زمستانی ضد خشکسالی و ضد زنگ گیاهی به کشور شد که هم اکنون عامل بیش از نیمی از محصول جوی آمریکاست. دانشمند دیگر، ماریون دورسه (Marion Dorset) به سراغ وبا رفت ، در حالیکه دانشمند دیگری، جورج مولر (George Mohler) به جلوگیری از بیماری پا و دهان پرداخت. یک محقق از شمال آفریقا ، ذرت کفیر (Kaffir) وارد کرد و محقق دیگر، آلفا آلفا زرد از ترکستان وارد ساخت. لوثر بربانک (Luther Burbank) د رکالیفرنیا انواع و اقسام میوه ها و سبزیجات گوناگون را ببار آورد؛ در ویسکانسین، استیون بابکوک (Stephen Babcock) موفق به تدبیر روشی جهت تعیین مقدار چربی شیرگشت ؛ در انستیتو تاسکگی آلاباما ، دانشمند آمریکائی آفریقائی الاصل جورج واشنگتن کارور (George Washington Carver) صدها استفاده نوین از بادام زمینی ، سیب زمینی شیرین و سیبوس لوبیا یافت .

جنوب تقسیم شده

در دهه 1880 ، جنوبی ها تلاش زیادی جهت جذب صنایع کردند. انگیزه ها و محرکهای زیادی به سرمایه داران پیشنهاد داده شد تا صنایع تولید فولاد، چوب، تنباکو و نساجی را به راه اندازند. ولی در سال 1900 ، در صد سهم جنوبی ها از صنایع مادر کشور به همان اندازه ای بود که در سال 1860 بود. بعلاوه، هزینه

این حرکت عظیم برای صنعتی شدن بسیار گراف بود؛ بیماری و کار کشیدن از کودکان در شهرهای کارخانه ای جنوب بسرعت زیاد شد.

سی سال پس از جنگ داخلی، اکثریت مناطق جنوب، فقیر، بطوری فوق العاده بصورت کشاورزی و از لحاظ اقتصادی بسیار وابسته مانده بود. جامعه جنوب، جدایی اجتماعی شدید سیاه از سفید را به اجرا گذاشته و خشونت نژادی متداولی را متحمل می شد.

جنوبی های سفید سرسخت که با استفاده از موقعیت خود در دولت ملی در واشنگتن با نوسازی مخالفت می ورزیدند، راههایی جهت تحکیم برتری سفید پوست را از طریق کنترل قوانین ایالتی تدبیر نمودند. چندین تصمیم دیوان عالی آمریکا تا حدی نظرات این جنوبی ها را تقویت کرد که از جمله در آغاز دهه 1870، نقطه نظرهای محافظه کارانه سنتی توازن لازم قدرت بین ایالت و دولت فدرال بود.

در سال 1873، دیوان عالی پی برد که بند 14 قانون اساسی (حق تابعیت رانمی توان از کسی گرفت)، هیچگونه امتیاز خاص یا مصونیتی جهت محافظت آمریکائی های آفریقائی الاصل از قدرت دولت محلی، اعطا نمی کند. همچنین در سال 1883، دیوان عالی همچنین رای صادر کرد که بند چهاردهم قانون اساسی، افراد را (برخلاف ایالات) از تبعیض نژادی منع نمی کند. و در مورد پلسی بر علیه فرگوسن در سال 1896، دادگاه نظرداد که اصل "جدای از هم ولی بطور مساوی" در مورد تسهیلات عمومی مثل قطار و رستوران برای آمریکائی های آفریقائی الاصل حقوق آنها را زیر پا نمی گذارد.

دیری نگذشت که سیاست جدا سازی و تبعیض (از لحاظ نژادی) به هر عرصه زندگی و حیات در جنوب، از خطوط راه آهن گرفته تا هتل ها، رستوران ها و مدارس رخنه کرد. بعلاوه، هر قسمتی از زندگی که قانون آنها را مجزا نمی کرد، عادت و آداب و رسوم باعث سوایی و جدایی سیاه از سفید می گشت. بسیاری از آمریکائی های آفریقائی الاصل که با تبعیض نژادی عظیمی مواجه شده بودند، به حمایت از برنامه بروکر واشنگتن (Brooker T. Washinton) بزرگترین رهبر سیاه پوست اواخر قرن 19 و اوایل قرن بیستم، برخاستند. او به آنها پیشنهاد کرد که بر روی اهداف اقتصادی معتدل تمرکز کرده و تبعیض نژادی اجتماعی را موقتاً پذیرا شوند. برخی دیگر، تحت رهبری متفکر آمریکائی آفریقائی الاصل، دو بویس، (W.E.B. DuBois) قصد به بر اندازی سیاست تبعیض نژادی از طرق سیاسی کردند. ولی با همدستی دو حزب اصلی، تقاضاها و فریاد های عدالت نژادی حمایت اندکی را بدست آورد و قوانین تبعیض نژادی تا نیمه دوم قرن بیستم در جنوب باقی ماند.

آخرین مرز

در سال 1865، خط مرزی، حدود غربی ایالات مجاور رودخانه می سی سی پی را شامل و تا قسمت های شرقی ایالات کانزاس و نبراسکا می رسید. ماورای این لایه باریک زارعین پیشگام، دشتهایی وجود داشتند که تا دامنه های کوههای راکی (Rocky) کشیده می شدند. پس از آن، تقریباً به مسافت 1600 کیلومتر، تکه های عظیم کوهها قرار داشت که بسیاری از نقره، طلا و فلزات دیگر غنی بودند. در انتهای آن، دشتها و صحرا ها تا سواحل پر درخت و اقیانوس آرام امتداد می یافت. جدای از مناطق مسکونی کالیفرنیا و جاهای پراکنده دیگر، منطقه وسیعی در داخل کشور توسط آمریکائیان بومی پر بود که در میان

آنها قبایل گریت پلینز (Great Plains) ، سوو (Sioux) ، بلک فوت (Blackfoot)، پانی (Pawnee) و شایان (Cheyenne) و همچنین فرهنگ های سرخ پوستی جنوب غربی شامل آپاچی (Apache) ، ناواهو (Navajo) و هوپی (Hopi) بودند.

نزدیک یک ربع قرن پس از این ، علناً تمامی این منطقه پهناور به ایالات و مناطق تقسیم شد. معدن چیان، به کوهها رفته و با حفر زمین ، درنودا، مونتانا و کلرادو جای زندگی براه انداختند. گاوچرانان، با استفاده از دشت های سر سبز بی انتها، دست بر روی منطقه پهناوری که از تکزاس تا دهانه شمالی رودخانه می سی سی پی کشیده می شد گذاشتند. پشم گوسفند چیان راه خود را به دره ها و دامنه کوهها یافت. مزرعه داران گاو آهن های خود را بر زمین ها و دره های عظیم فرو بردند و دهانه بین شرق و غرب بسته شد. تا سال 1890 ، مرز کاملاً ناپدید شده بود .

استقرار از طریق قانون دریافت زمین دولتی (Homestead Act) 1862 که بر طبق آن هر شهروندی که بر زمینی سکنی گزیده و باعث گسترش زمین خود گردد، 64 هکتار زمین رایگان داده می شود ، رونق گرفت . متأسفانه برای زارعین آتی ، خود زمین مناسب گله داری بود تا کشت و به همین علت تا سال 1880 ، تقریباً 22,400,000 هکتار زمین رایگان در اختیار گله داران یا خطوط آهن قرار داشت .

در سال 1862 ، کنگره همچنین امتیاز خط آهن یونیون پاسیفیک را امضا نمود که با استفاده عظیم از نیروی بازوی سربازان قدیمی و مهاجرین ایرلندی ساخته شده بود از کانسیل بلا فز (Council Bluffs) آیووا به سمت غرب کشیده می شد. در همان زمان، خط آهن سنترال پاسیفیک شروع به تأسیس خطی از ساکرامنتو، کالیفرنیا به سمت شرق نمود که تا حد زیادی به نیروی کار مهاجرین چینی وابسته بود . کل کشور همانطور که این دو خط آهن بتدریج به یکدیگر نزدیک می شدند به هیجان آمده بود و نهایتاً در روز 10 مه ، 1869 در پروماتوری پوینت (Promontory Point) در یوتا به یکدیگر رسیدند. مدت مسافرتی که دو اقیانوس را از هم جدا می ساخت از ماههای طولانی به شش روز رسید. شبکه راه آهن بین ایالتی شروع به رشد نمود و تا سال 1884 ، 4 خط، منطقه دره می سی سی پی مرکزی را به پاسیفیک متصل نمود .

اولین هجوم عظیم جمعیت بسوی کرانه غربی به سوی مناطق کوهستانی آغاز شد جایی که در سال 1848 در کالیفرنیا یافت شد، و همانطور ده سال بعد در کلرادو و نوادا ، در دهه 1860 در مونتانا و وایومینگ و همچنین در دهه 1870 در بلک هیلز منطقه داکوتا. معدن چیان راه را باز کرده و در مناطق گوناگون سکنی گزیدند، و بنیادهای مزرعه داری و گاوداری را برپا ساختند. در پایان فقط چند گروه بودند که تماماً به کار معدن، ثروت واقعی ایالات مونتانا، کلرادو، وایومینگو ، آیداهو و کالیفرنیا که همانا چمنزار زمین بود ، پرداختند.

گاوچرانی و گله داری ، که مدتها در تکزاس یک صنعت بزرگ بود، پس از جنگ های داخلی ، وقتی که سرمایه گذاران گله های خود را بسوی شمال بطرف زمین های پهناور راندند، رونق گرفت. گله ها ، با تغذیه فراوان در طول راه ، با جثه ای بزرگ تر و فربه تر از نقطه شروع، به ایستگاههای حمل در کانزاس می رسیدند. بزودی ، این " راه طولانی" یک رویداد معمولی گشت و بفاصله صدها کیلومتر، تمامی راه پوشیده از رمة هایی بود که بسوی شمال در حرکت بودند. گله داری به منطقه میسوری گسترش یافت و گله های عظیمی در کلرادو ، وایومینگ ، کانزاس ، نبراسکا و منطقه داکوتا پرورش یافتند. شهرهای غربی به صورت مراکز ذبح و آماده کردن گوشت در آمد.

گله داری راهی جدیدی برای زندگی به مردم نشان داد که در مرکز آن یک کابوی (گاوپران) خوش منظر قرار داشت. گرچه واقعیت زندگی کابویی با کار طاقت فرسا و دستمزد کم از یک زندگی رمانتیک بسیار دور بود، حماسه اساطیری او در تصورات فرهنگ آمریکا از افسانه های "دایم" دهه 1870 گرفته تا فیلم های جان وین و کلینت ایستوود در اواخر قرن بیستم به قدرت خود باقی ماند.

در مجموع بین سالهای 1866 و 1888، نزدیک 6 میلیون رأس از تگزاس به زمستانهای سرد دامنه های کلرادو، وایومینگ و مونتانا نقل مکان کردند. رونق گله داری در سال 1885 وقتی که مسیر راه آنقدر حاصل خیز و سبز شد که مسافت نقل و انتقال سهل گشت و در بعضی نقاط به مسیر های راه آهن نیز بر می خورد، به اوج خود رسید. درست پشت سرگاوپران ها، درشکه های زارعین با اعضای خانواده هایشان، اسب ها، گاوها و خوکهایشان به حرکت درآمدند. برطبق قانون دریافت زمین دولتی، این افراد جهت حفظ املاک خود، با پدیده جدید سیم خاردار، املاک خود را کاملاً محفوظ نگاه می داشتند. گاو چران ها دیری نگذشت که از زمین هایی که مدت ها از روی آن بدون عنوان قانونی رفت و آمد می کردند، بیرون رانده شدند. بزودی "غرب وحشی" رمانتیک به زندگی خود خاتمه داد.

گرفتاری سرخپوستان

همانند مشرق، حرکت بسوی دامنه ها، کوهها و دره ها توسط گاوپرانان و سکنه موجب منازعات متوالی با سرخپوستان غرب گشت. بسیاری از قبایل آمریکای بومی -- از یوتز گریت بیسین (Utes of Great Basin) گرفته تا نز پرسز (Nez Perces) آیداهو - در هر موقعیتی با سفید پوستان می جنگیدند. ولی سوو های دامنه های شمالی و آپاچی های جنوب غربی از بقیه بیشتر با گسترش مرز به مخالفت برخاستند. سوو ها با رهبران پر قدرتی چون رد کلاود (Red Cloud) و کریزی هورس (Crazy Horse)، در جنگ های سواره سریع بسیار مهارت داشتند. آپاچی ها به همان اندازه ماهر و قرار محیط های صحرایی و دره ها و آماده به جنگ بودند.

جنگ و جدال با سرخ پوستان پلینزیا قتل عامی که سووها از سفید پوستان در سال 1862 کردند آغاز شد و درطول جنگ های داخلی ادامه داشت. در سال 1876 آخرین جنگ وخیم با سووها آغاز شد و آن وقتی بود که هجوم به مناطق طلا خیز داکوتا به بلک هیلز (Black Hills) رخنه کرد. ارتش قرار بود که معدن چیان را از مناطق شکار سووها بدور نگاه دارد ولی کار عمده ای برای محافظت زمین های سرخپوستان صورت نگرفت. با این حال وقتی که به ارتش دستور داده شد که علیه مشتی از افراد سوو که بر طبق حقوق عهد نامه امضا شده اشان به شکار می پرداختند، بپاخیزد، ارتش با شدت وقاطیعت تمام وارد عمل شد.

در سال 1876، بعد از چند درگیری بی نتیجه، ژنرال جورج کاستر (George Custer) مرکز اصلی تمرکز سووها و متفقین آنها را در رودخانه لیتل بیگ هورن (Little Big Horn) یافت. کاستر و مردان او که از دسته خود جدا گشته بودند، کاملاً در آنجا تار و مار شدند. سپس در سال 1890، یک سنت رقص روح در منطقه مخصوص سووی شمالی در ووندونی (Wounded Knee)، داکوتای جنوبی منجر به یک درگیری فاجعه آمیز طولانی گشت که در آن صدها تن از مردان، زنان و بچه های سوو کشته شدند.

البته مدتها پیش از این ، روش زندگی سرخ پوستان پلینز با تارو مار کردن بوفالوها ، که تقریباً در طول دهه بعد از 1870 بعثت شکارهای پی در پی به انقراض می رفتند، نابود گشته بود. در عین حال، جنگ های آپاچی در جنوب غرب تا موقع دستگیری جرانیمو ، آخرین سر قبیله سرخ پوست در سال 1885، ادامه یافت .

خط مشی دولت از زمان دولت مونرو بر این منوال بود که سرخ پوستان را تا حد عدم دسترسی سفید پوستان به آنها نقل مکان دهد. ولی فقط زمین های اختصاص داده شده به سرخ پوستان کوچکتر و کوچکتر می شد و بسیاری به عملکرد دولت در رابطه با آمریکائیان بومی به اعتراض برخاستند. برای مثال هلن هانت جکسون (Helen Hunt Jackson) ، یک شرقی که در غرب زندگی می کرد، کتابی بنام " قرن رسوائی "(A Century of Dishonor) در سال 1881، نوشت که درد و بیچارگی سرخ پوستان را در آن بتفصیل درج نمود و کتاب در وجدان کشور مانند خاری فرورفت. بسیاری از اصلاح طلبان معتقد بودند که سرخ پوستان باید در فرهنگ حاکم بر جامعه قاطی شوند. حتی دولت فدرال مدرسه ای در کارلایل پنسیلوانیا تاسیس نمود که در آن اعتقاد و ارزش های سفید ها را به جوانهای سرخ پوست می آموخت. (در همین مدرسه بود که آمریکائی بومی، جیم تورپ (Jim Thorpe)، که از او اغلب بعنوان بهترین ورزشکاری که آمریکا هرگز زاده است، نامبرده می شود و شهرت خود را در اوایل قرن بیستم یافت، را تربیت کرد).

در سال 1887 قانون داوز (Dawes Act) خط مشی سرخ پوستان دولت آمریکا را عوض کرد و به رئیس جمهور این اجازه را داد که زمین های قبایل را تقسیم کرده و 65 هکتار زمین به سرپرست هر خانواده اهدا کند. چنین اختصاصی برای 25 سال به عهده دولت باقی خواهد ماند و پس از آن صاحب ملک ، سند کامل و تابعیت را دریافت خواهد کرد. زمین هایی که از این طریق توزیع نشده برای فروش به مهاجرین عرضه خواهد شد. این خط مشی گرچه با نیت پاک عرضه شده بود نتایجی اسف بار بار آورد، چون اجازه غارت بیشتر زمین های سرخ پوستان را می داد. بعلاوه، یورش آن به سازمان مشترک قبایل باعث درهم ریختن هر چه بیشتر فرهنگ سنتی گشت. در سال 1934 ، خط مشی آمریکا مجدداً در قبال سرخ پوستان با قانون سازماندهی مجدد سرخپوستان (Indian Reorganization Act) تغییر یافت که بر طبق آن دولت سعی بیشتری جهت حفظ حیات مشترک قبیله ای در زمین های اختصاص داده شده به سرخ پوستان می نمود.

امپراطوری (دو جنبه ای)

آخرین دهه قرن نوزده ، دوره گسترش امپراطور گونه آمریکا محسوب می شود چون نفوذ، و گه و بیگاه حوزه قلمرو خود را بر روی زمین های بسیار پهناور آتلانتیک و پاسیفیک و تا آمریکای مرکزی بسط داد. ایالات متحده به جهت تاریخ نبردهای خود علیه امپراطوری های اروپا و توسعه دموکراتیک واحد خود، مسیر دیگری نسبت به رقابای اروپائی خود پیمود .

منابع توسعه طلبی آمریکا نیز در اواخر قرن 19 گوناگون بود. از لحاظ بین المللی ، دوره آشوب امپریالیستی محسوب می شد چون قدرت های اروپائی با یکدیگر جهت تقسیم آفریقا مسابقه گذاشتند و جهت نفوذ و داد و ستد در آسیا همراه با رقیبی جدید چون ژاپن ، به تلاشهای عظیمی پرداختند. بسیاری از آمریکائیهها،

منجمله شخصیت های بزرگ و با نفوذی چون تئودور روزولت و هنری کابوت لاج (Henry Cabot Lodge) و الیهو روت (Elihu Root) بر این اعتقاد بودند که ایالات متحده جهت تضمین، تثبیت و حفظ منافع خود می بایست دایره نفوذ اقتصادی خود را نیز بسط دهد. نقطه نظر دریائی دیگری بر این نکته برتری جست و آن نقطه نظر، اقتضای یک ناوگان و شبکه کاملاً گسترده دریائی که اساس امنیت اقتصادی و سیاسی مملکت را تشکیل دهد را می نمود. بشکلی کلی تر، دکترین "سرنوشت آشکار" که برای نخستین بار جهت بسط بین قاره ای آمریکا بکار رفت، اکنون به این صورت احیا شده که ایالات متحده این حق و وظیفه را دارد تا نفوذ و تمدن خود را در نیمکره غربی و جزایر کارائیب و همچنین ماورای پاسفیک گسترش دهد.

همزمان، صدهای ضد امپریالیستی از ائتلافات گوناگون دمکرات های شمالی و جمهوریخواهان اصلاح طلب ثابت و بلند شد. در نتیجه، فراگیری امپراطوری آمریکا، تدریجی و متضاد بود و دولتهای مستعمره ای اغلب نگران مسایل بازرگانی و اقتصادی بودند تا کنترل سیاسی.

اولین دستاورد آمریکا در ماورای مرزهای منطقه ای خود، خرید آلاسکا از شوروی در سال 1867 بود. آلاسکا بطور پراکنده از اینویت ها (Inuit) و مردمان دیگر بومی تشکیل می شد. بیشتر آمریکائیان نسبت به این عمل وزیر کشور آمریکا ویلیام سوارد (W. Seward) یا بی تفاوت مانده و یا خشمگین شدند و آلاسکا تا مدتها اسمهای چون "بی خردی سوارد" و یا "جعبه یخ سوارد" لقب گرفته بود. ولی 30 سال بعد وقتی که طلا در رودخانه کلوندایک - آلاسکا کشف شد، هزاران آمریکائی بسوی شمال حرکت کردند و بسیاری از آنها دائماً مقیم آنجا شدند. وقتی که آلاسکا چهل و نهمین ایالت در سال 1959 شد، جای تگراس را بعنوان بزرگترین ایالت گرفت.

جنگ اسپانیا - آمریکا که در سال 1898 بوقوع پیوست، نقطه عطفی در تاریخ آمریکا محسوب می شد. در طی چند سال پس از اتمام جنگ، ایالات متحده کنترل یا نفوذ خود بر روی جزایر دریای کارائیب، پاسیفیک مرکزی و تا نزدیکی های آسیا بکار می برد.

تا دهه 1890، کوبا و پورتوریکو تنها باقیمانده های امپراطوری اسپانیا در دنیای نوین بشمار می رفتند، در حالیکه جزایر فیلیپین مرکز قدرت اسپانیا در اقیانوس آرام بشمار می رفت. شروع جنگ، سه منبع اصلی را با خود داشت: عداوت مردمی به فرمانروائی استبدادی اسپانیا؛ همدردی آمریکا به تقاضای مردم جهت استقلال؛ و روحیه تازه پیشروی ملی در آمریکا، که تا حدی با یک احساس "وطن پرستی" و ملی گرایی تحریک شده بود.

در سال 1895، خشم در حال گسترش کوبا علیه استبداد کشور ما در به جنگ استقلال منجر شد. ایالات متحده مراحل این نهضت را با نگرانی شاهد بود. بیشتر آمریکائیان با کوبانی ها همدرد بودند ولی پرزیدنت کلیولند مصمم بود که بی طرفی خود را نگاه دارد. سه سال بعد، در طی دولت مک کینلی (McKinley) ناوگان جنگی آمریکا بنام مین (Maine) در حالیکه در بندرهاوانا لنگر انداخته بود تحت شرایطی که هنوز به قطعیت معین نشده، نابود گشت. بیش از 250 نفر کشته و طغیانی از خشم همراه احساسات جریحه دار شده کشور را در خود فرو برد. گرچه تا یک مدتی مک کینلی سعی در حفظ صلح داشت، در طی چند ماه، با ایمان به اینکه تاخیر بیهوده است، او دخالت نظامی را پیشنهاد نمود.

جنگ با اسپانیا سریع و سرنوشت ساز بود، در طول 4 ماه جنگ، حتی یک عقب نشینی از سوی آمریکا رخ نداد. یک هفته پس از اعلان جنگ، کمودور جورج دووی (Dewey)، که در هنگ کنگ بود، با 6 اسکادران

کشتی جنگی به سوی فیلیپین به حرکت در آمد. به او دستور داده شده بود که جلوی ناوگان اسپانیا را برای مانور در آبهای آمریکا بگیرد. او تمام ناوگان اسپانیا را در لنگر بدام انداخت و تمامی را بدون اتلاف یک آمریکائی، نابود کرد .

در همین حال ، در کوبا، سربازان نزدیک شهر سانتیاگو پیاده شدند و پس از یک سری پیروزی های پی در پی، به سوی بندر شلیک نمودند .لاشه چهار کشتی جنگی اسپانیائی که در حال ترک بندر بودند ساعاتی بعد بر روی آب ماند .

از بوستون تا سانفرانسیکو ، وقتی که خبر سقوط سانتیاگو به آمریکا رسید، شیپورها بلند و پرچمها به اهتزاز در آمد. روزنامه ها و جراید ، خبرنگاران را به کوبا و فیلیپین اعزام کردند، تا از قهرمانان تازه کشور خبر آورند. مهم ترین قهرمانان، جورج دووی (Dewey) از مائیل و تئودور روزولت ، که از پست معاونت وزارت نیروی دریائی استعفا داده بود تا سرپرستی " سخت سواران " را، که گردان داوطلبی بود که او جهت خدمت در کوبا پرورش داده بود، بعهدہ گیرد. اسپانیا بزودی دعوی صلح را پذیرفته و در عهد نامه ای که در روز دهم دسامبر 1898 امضا نمود، کوبا را به آمریکا ، جهت اشغال موقت تا قبل از استقلال جزیره ، تحویل داد. بعلاوه ، اسپانیا همچنین پورتوریکو و گوام را نیز بعنوان غرامت جنگی و همچنین فیلیپین را به قیمت 20 میلیون دلار فروخت.

داشتن مالکیت بر خاک خارجی یک تجربه جدید برای آمریکا بود . در نتیجه ، مناطق جدید تشویق شدند تا بسوی دولت های خود مختار دمکراتیک گام بردارند، سیستمی که هیچیک از آنها درآن تجربه قبلی نداشتند.

با این حال، آمریکا وقتی که خود را مواجه با یک حرکت استقلال طلبانه مسلح در فیلیپین در اولین دهه اشغال خود، یافت ، خود را در نقش مستعمره نشین آشنایی یافت. فیلیپین حق انتخاب هر دو مجلس را در سال 1916 بدست آورد و در سال 1936 جمهوری خود مختار فیلیپین تشکیل یافت. در سال 1946 ، پس از جنگ جهانی دوم، جزایر استقلال کامل خود را بازیافتند.

دخالت آمریکا در منطقه پاسیفیک فقط به فیلیپین محدود نشد. سال جنگ آمریکا - اسپانیا همچنین شاهد آغاز مناسبات جدید با جزایر هاوایی بود. تماس قبلی با این جزایر اساساً از طریق میسیونرها و گاهی اوقات بازرگانان بود. پس از سال 1865، آمریکائیان شروع به گسترش و بهره برداری از منابع این جزایر - اساساً نیشکر و آناناس - نمودند. وقتی دولت سلطنتی اعلام داشت که قصد به اتمام نفوذ خارجی خود در سال 1893 دارد، سرمایه داران آمریکائی با اهالی پرنفوذ هاوایی همراه شده و دولتی جدید را تشکیل دادند که بعد ها به ایالات متحده متصل شد.

تظاهرات وسیعی در آمریکا برعلیه استفاده از سربازان و نیروهای آمریکا و ایده حکمرانی مستعمره گونه، پریزیدنت گروور و کنگره را وادارنمود تا نخست این ضمیمه سازی را رد کنند. ولی در پاسخ به خروش و طغیان ملی گرایی که از جنگ آمریکا - اسپانیا پدید آمده بود، کنگره در جولای 1898 متفقانه رأی به ضمیمه کردن جزایر داد و از این رو شاهد یک پایگاه دریائی مهم در پرل هاربر (Pearl Harbor) شد. در سال 1959، هاوایی پنجاهمین ایالت آمریکا شد .

کوبا پس از ترک سربازان آمریکا در سال 1902 ، تا حد مختصری استقلال یافت. ولی ایالات متحده این حق را محفوظ داشت که در صورت لزوم جهت حفظ نظم داخلی به دخالت خود ادامه دهد که در 3 مورد نیز چنین شد تا اینکه در سال 1934 این حق منسوخ شد. حتی با وجود استقلال کامل کوبا ، نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا تا سال 1959 بسیار پر قدرت باقی ماند تا اینکه فیدل کاسترو دولت وقت را سرنگون ساخته و یک رژیم مارکسیستی که مناسبات نزدیکی با اتحاد شوروی داشت تشکیل داد.

پورتوریکو ، جزیره ای درست در شرق کوبا نیز شبیه به کوبا و فیلیپین عمل کرد. در سال 1917 ، کنگره حق انتخاب تمامی قانون گذاران را به عهده پورتوریکوئی ها گذارد. ولی همان قانون مسیری متفاوت برای جزیره تعیین نمود که از این طریق ، جزو مایملک آمریکا بحساب آمد و مهم تر از آن به تمامی اهالی آن، حق تابعیت آمریکا را عطا نمود. در سال 1950 کنگره آزادی کامل را جهت تصمیم در باره آینده به خود پورتوریکوئی ها واگذار نمود. در رای گیری 1952 ، شهروندان بر علیه یک کشور مستقل ویا استقلال کامل رای داده و در عوض ترجیح دادند وضعیت یک جمهوری را بخود گیرند. تعداد کثیری از پورتوریکوئی ها در خاک آمریکا اقامت گزیدند تا از آن طریق دسترسی رایگان داشته و قادر شوند از تمامی حقوق مدنی و سیاسی یک آمریکائی بهره جویند .

کانال و قاره آمریکا

جنگ با اسپانیا مجدداً علاقه آمریکا را در ساختن یک کانال بر فراز تنگه پاناما، که دو قاره بزرگ را بیکدیگر وصل می کرد، احیا نمود، فواید چنین کانالی جهت بازرگانی آبی ، مدتها توسط کشورهای بزرگ بازرگانی جهان مورد بررسی قرار گرفته بود؛ در واقع فرانسوی ها در اواخر قرن 19 شروع به انجام چنین کاری کردند ولی به جهت مشکلات فراوان از آن دست کشیدند. حال که آمریکا قدرتی در دریای کارائیب و اقیانوس اطلس بشمار می آمد ، نیاز نظامی والاتری جهت چنین کانالی حس می کرد تا از این طریق در زمان لازم بتواند انتقال سریعتر کشتی های جنگی از یک اقیانوس به اقیانوس دیگر را به انجام رساند .

در آغاز قرن بیستم، آنچه که اکنون پاناما خوانده می شود یک استان شمالی کشور کلمبیا بحساب می آمد. وقتی که قوه قانونگذاری کلمبیا در سال 1903 از امضای موافقت نامه ای که به آمریکا این حق را می داد تا یک کانال را ساخته و مدیریت آن را بعهده گیرد، امتناع ورزید ، گروهی از اهالی بی صبر پانامایی به پشتیبانی نیروهای مارین آمریکا شورش به پا کرده و استقلال پاناما را از کلمبیا اعلام نمودند. کشور جدا شده به سرعت توسط پرزیدنت روزولت به رسمیت شناخته شد. (تحت مفاد این عهد نامه که در نوامبر همان سال به امضاء رسید، کانال در سال 2000 به مالکیت کامل پاناما در می آمد).

تکمیل کانال در سال 1914 یک پیروزی عظیم صنعت مهندسی به حساب می آمد که توسط کلنل جورج گوتالز (George W. Goethals) تکمیل شده بود، در حالیکه غلبه انسان بر مالاریا و تب زرد در جنگلهای گرمسیری از بزرگترین اکتسابات طب محسوب می شد .

در تمام مناطق آمریکا لاتین، ایالات متحده وقت و بی وقت در موقع لازم به دخالت خود ادامه می داد. بین سالهای 1900 تا 1920 ، برای مثال ، آمریکا در مسایل شش کشور نیمکره دخالت نمود و از این طریق قیمومیت هایی در هائیتی و جمهوری دومینیکن تاسیس نمود و گه ویگاه سربازان مارین در نیکارا گوت

پایگاه داشته اند . د رسال 1867، ایالات متحده، فرانسه را تحت فشار گذاشت تا سربازان خود را که از امپراطور ماکسیمیلیان در مکزیک حمایت می کردند، از کشور بیرون برد. نیم قرن پس از آن ، بعنوان بخشی از تلاش ناموفق برای نفوذ بر انقلاب مکزیک ، آمریکا مجبور به فرستادن 11 هزار سرباز به بخش شمالی کشور شد تا بیهوده سعی کند شورشی و یاغی سرکش فرانسیکو پانچو "ویلا (Francisco)" Pancho را دستگیر کند .

ایالات متحده همچنین نقش عمده ای در تاسیس پایه ای بنیادین برای همکاری نزدیک کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی بازی نمود. در سال 1889 ، وزیر کشور جیمز بلین (James G. Blaine) پیشنهاد داد که 21 کشور مستقل نیمکره غربی دست به دست داده و سازمانی جهت حل و فصل صلح آمیز اختلا فات و مناسبات اقتصادی نزدیک تشکیل بدهند. کنفرانس پان آمریکن که در سال 1890 تشکیل یافت تدریجاً به شکل سازمانی همیشگی که در سالهای نخستین به اتحاد پان آمریکا شهرت یافته بود تبدیل گشت . این سازمان امروز تحت سازمان ایالات آمریکا (Organization of American States (OAS)) مشغول بکار است.

بعلاوه دولت های بعدی هربرت هوور (Herbert Hoover) و فرانکلین روزولت حق دخالت آمریکا در آمریکای لاتین را رد کردند. بویژه ، خط مشی همسایه خوب روزولت در دهه 1930 ، گرچه بهیچوجه بحرانهای بین آمریکا و آمریکای لاتین را کاهش نداد ، ولی بیشترجوی را که دخالت های قبلی آمریکا و عمل کرد های یک جانبه او بوجود آورده بود ، آرام نمود.

آمریکا و آسیا

آمریکا ، که بتازگی در فیلیپین و با استحکام به هاوایی دست یافته بود، در آغاز قرن بیستم، امید فراوانی جهت بازرقانی سنگین با چین داشت. از زمان شکست چین توسط ژاپن (1895 _ 1894) ، برخی از کشورهای اروپائی پایگاه های دریائی تشکیل داده و با بکارگیری مناطق سوق الجیشی ، دایره نفوذ خود را تثبیت نموده بودند. این کشورها همچنین با حقوق بازرقانی انحصاری، امتیازات جامعی برای سرمایه گذاری در ساختن خط آهن و توسعه معدنی برای خود اختیار کرده بودند.

دولت آمریکا، در مناسبات دیپلماتیکی اولیه خود با آسیا ، دائماً اصرار بر مساوات امتیازات بازرقانی برای تمامی کشور ها داشت .ولی آرمان گرایی در خط مشی خارجی آمریکا با خواست رقابت با قدرتهای سلطنتی اروپا در خاور دورکاملاً مغایرت داشت. در ماه سپتامبر 1899، وزیر کشور جان هی (John Hay) ، بیانیه ای به کشور های مورد نظر ارسال داشت که منجر به دکترین " درهای باز" برای تمام کشورها بسوی چین شد. که بر اساس آن تساوی امکانات بازرقانی (شامل تعرفه های برابر ، گمرک های بندری و نرخ های راه آهن) در بخش هایی که در کنترل آنها بود ، برقرار شود. علیرغم حالت آرمان گرایی آن ، " درهای باز" ، به یک مانور دیپلماتیکی تبدیل شد تا بتواند فواید و امتیازات یک مستعمره را بدون نیاز به غصب آن از چین ، بدست آورد.

چینی ها با شورش باکسر (Boxer Rebellion) در سال 1900 ، علیه خارجیان بپا خاستند. در ماه ژوئن ، شورشیان بندر پاپینگ (بیژینگ) (Beijing) را محاصره و به سفارتخانه های خارجی حمله ور شدند. هی

(Hay) فوراً به قدرت های اروپائی و ژاپن اعلام کرد که ایالات متحده با هر گونه دخالت در منطقه چین و یا حقوق اداری و یاعلیه خط مشی درهای باز ، مخالفت می کند. به محض آنکه شورش سرکوب شد، نیاز به مهارت هی بود تا برنامه آمریکا را جلو برده و چین را از غرامت های حاصله مصون نگه دارد. در ماه اکتبر، انگلیس و آلمان بار دیگر ، توافق خود را با خط مشی درهای باز اعلام کرده و حفظ استقلال چین را مهم و از هر گونه حاکمیت خارجی مصون اعلام کردند و بقیه کشور ها نیز از آن پس همین نظر را اعلام کردند.

در سال 1907 ، پرزیدنت تنودور روزولت به ترس نیروی کار آمریکا از رقابت از سوی دولت ژاپن که موقتاً مهاجرت نیروی کار را به آمریکا معلق گذاشته بود پاسخ داد. معاهده های بازرگانی آمریکا با ژاپن در طی نیمه دوم قرن نوزدهم و بخش عمده ای از قرن بیستم اساساً صمیمانه و آرام بود. یک مورد غیر عادی در رابطه با دخالت پرزیدنت روزولت در جنگ روس - ژاپن 1905 - 1904 بود که در طی آن ، به آلمان و فرانسه اخطار داد که طرف روسیه را در علیه ژاپن نگیرند. در نتیجه کو شش های وی در دستیابی به یک توافق ، روزولت جایزه صلح نوبل را در سال 1906 دریافت نمود.

.....

بخش هشتم: نارضایتی و اصلاح

"یک دمکراسی عظیم ، اگر متریقی نباشد، نه دمکراسی است و نه عظیم"
پرزیدنت اسبق تنودور روزولت ، (حدود 1910)

پیشانی کشاورزی و ظهور توده گرایی

زارعین آمریکائی قرن نوزدهم، علیرغم پیشرفت های قابل ملاحظه شان ،اغلب مواجه با دوران سخت و دشوار می شدند. چند عامل اساسی -- فرسودگی زمین، گوناگونی طبیعت ، کاهش در خود کفایی و فقدان کمک و محافظت قانونی کافی - از آن جمله بودند. و شاید از همه مهمتر ازدیاد تولید بود .

همراه با تحولات مکانیکی که مقدار محصول هر هکتار را به مقدار زیادی افزایش داد، مقدار زمین تحت کشت بسرعت زیادی در طی نیمه دوم قرن افزایش یافت و این در زمانی بود که خطوط آهن و جابجایی تدریجی سرخ پوستان پلینزی باعث گشایش مناطق جدیدی در غرب برای سکنی گزیدن گردید. توسعه ای مشابه در زمینه زمین های کشاورزی در کشورهای چون کانادا، آرژانتین و استرالیا بوقوع پیوست که این بخودی خود بر مشکلات مزرعه داران آمریکائی در بازار بین ا لمللی افزود چون بیشتر تولیدات کشاورزی آمریکا در آن موقع در این کشورها بفروش می رسید.

هرچه افراد بیشتر بسوی غرب حرکت کرده و سکنی می گزیدند، بیشتر به خطوط آهن جهت نقل و انتقال کالاهایشان به بازار نیازمند و متکی می شدند. در همان وقت ، زارعین، در نتیجه تعرفه های حفاظتی

کنگره مدتها بود که با پشتیبانی منافع صنعتی شرق به حمایت برخاسته، هزینه های گزافی جهت کالاهای کارخانجات می پرداختند. در طی زمان، زارعین میانه و غربی کشور بیشتر در دامان وام هایی افتادند که بانکها با قبض املاک و خانه های آنها از آنها وصول کرده بودند.

در جنوب، سقوط کنفدراسیون تغییرات عمده ای را در امور کشاورزی به همراه داشت. مهمترین این موارد زمین اجاره کردن بود که بر اساس آن مزرعه داران تا نیمی از محصول خود را با صاحبان زمین در عوض دانه و احتیاجات اولیه، " تقسیم " می کردند. تخمین زده می شود که قریب به 80 درصد مزرعه داران سیاه پوست جنوب و 40 درصد سفید ها تحت چنین شرایط تضعیف کننده ای پس از جنگ های داخلی، زندگی می کردند.

بیشتر مستاجران زمین معمولاً در یک روند و دایره قرض می افتادند که تنها راه و امید فرار از آن افزایش کاشت بود. این روند منجر به مازاد تولید پنبه و تنباکو گشت و در نتیجه باعث کاهش قیمتها و فرسودگی بیشتر خاک گردید.

اولین تلاش موثر و سازمان داده شده در رابطه با مورد مشکلات کشاورزی توسط نهضت گرنجر (Granger) انجام گرفت. گرنجر (انجمن همکاری تعاون کشاورزی) که توسط کارمندان وزارت کشاورزی آمریکا در سال 1867 گشایش یافت، اساساً تمرکز خود را بر فعالیت های اجتماعی گذاشته بود تا با گوشه گیری که بیشتر خانواده های زارعین به آن دچار بودند از بین ببرد. شرکت زنان بویژه مورد تشویق قرار می گرفت. این انجمن که با اضطراب 1873 تکان خورد، بزودی به 20 هزار شعبه تبدیل شده و نزدیک به 1.5 میلیون عضو داشت.

گرنجر، سیستم های بازار یابی مختص خود، فروشگاهها، کارخانجات فراورده ای، و شرکتهای خود را برپا کرد ولی بیشتر آنها در نهایت شکست خورد. این حرکت همچنین در طی دهه 1870 به پیروزیهای سیاسی نیز دست یافت. برخی ایالات " قوانین گرنجر " را وضع نمودند که راه آهن را محدود و هزینه های انبار داری را وضع می نمود.

تا سال 1880، این جنبش بتدریج افت کرده و جای خود را به ائتلاف کشاورزان ((Farmers Alliance داد. تا سال 1890، اعضای جنبش های این ائتلاف از نیویورک گرفته تا کالیفرنیا به حدود یک ونیم میلیون می رسید. یک سازمان آمریکائی - آفریقائی مشابه بنام اتحاد ملی زارعین دو رگه (Colored Farmers National Alliance)، تشکیل شد که اعضای آن نیز به یک میلیون می رسید.

ائتلاف زارعین از آغاز گشایش خود با برنامه های اقتصادی ماهرانه خود در واقع سازمانهایی سیاسی بودند. برطبق یکی از اولین خط مشی هایشان، هدف این ارگان " اتحاد زارعین آمریکا جهت حفاظت علیه قانون گذاری طبقاتی و تخطی و تجاوز سرمایه های متمرکز " بوده است. از جمله برنامه هایشان، تنظیم ونظارت- اگر نه ناسیونالیسم صریح -- خطوط آهن بود. برنامه های دیگر شامل تورم پول جهت کاهش وام؛ کاهش تعرفه؛ تاسیس انبارهای دولتی و تسهیلات جهت وام کم بهره بود.

در طی اواخر دهه 1880، یک سری قحطی منطقه گریٹ پلینز (Great Plains) غربی را در بر گرفت. کانزاس غربی در طی یک دوره 4 ساله، نیمی از جمعیت خود را از دست داد. تعرفه 1890 مک کینلی، که خود یکی از بالاترین تعرفه هایی است که کشور بخود دیده است، جریان را بدتر کرد.

تا 1890 سطح نابسامانی کشاورزی از همیشه بالاتر بود. ائتلاف زارعین ، با کمک دمکرات های دلسوز و یا اعضای کوچک حزب سوم ، در صدد کسب قدرت سیاسی بر آمدند. از این عناصر، حزب سیاسی سومی (که بنام پاپولیست) توده گرایی (Populist) (مشهور شد، بوجود آمد. هرگز در تاریخ پیشین سیاسی آمریکا، چیزی با التهاب حزب پاپولیست بوجود نیامده بود که مزارع و زمین های پنبه را در برگرفت. انتخابات 1890 ، این حزب نوین را در ایالات غربی و جنوب به قدرت رسانید. و تعداد زیادی سناتور از این حزب به کنگره راه یافتند. اولین کنوانسیون حزب در 1892 تشکیل شد که در آن نمایندگان از مزارع، کارگران و سازمانهای اصلاح طلب در شهر اوماها (Omaha) نبراسکا حضور یافته بودند. هدف آنها این بود که بالاخره نشانی از خود در سیستم سیاسی آمریکا که از نظر آنها به شکل نا امیدانه ای توسط منافع پول پرستانه شرکتهای اعتباری صنعتی و بازرگانی فاسد شده بود، برجای گذارند. این نشست چنین گفت: " ما در بحبوحه جریانات کشوری که در لبه یک خرابی مادی، سیاسی، اخلاقی قرار گرفته ، جمع شده ایم.

فساد بر صندوق های رای ، قانونگذاران ، کنگره ، حکمفرائی می کند و حتی جلد کرسی دادگاهها را هم لمس کرده. از همان نطفه بارور نا عدالتی دولتی ما دو طبقه را بیار می آوریم ... ولگردها و میلیونرها"

قسمت واقع بینانه خط مشی حزبی بر روی موارد زمین، حمل و نقل، و بودجه که شامل ضرب سکه نقره نامحدودی بود تمرکز کرد. این حزب در انتخابات 1892 قدرت موثری را در غرب و جنوب بنمایش گذاشت و کاندیدای ریاست جمهوری آنها بیش از یک میلیون رای را به خود اختصاص داد. ولی هنوز مسئله نرخ رایج ، که مورد طرفداران سکه نقره ، برعلیه طرفداران طلا ، بود که بزودی تمام موضوعات دیگر را تحت الشعاع قرار داد. سخنگویان کشاورزی در غرب و جنوب - که توسط گروههای کارگری در مراکز صنعتی شرق پشتیبانی می شدند - تقاضای بازگشت ضرب سکه نقره نامحدود را نمودند .این افراد که متقاعد شده بودند که مشکلات آنها از کمبود پول رایج ناشی شده استدلال می کردند که افزایش مقدار پول رایج بطور غیر مستقیم هزینه های محصولات کشاورزی را بالا برده و دستمزد صنعتی را بالا می برد که در نتیجه باعث می شود تا وامها با نرخ رایج تورمی یافته پرداخت شود. گروه های محافظه کار و طبقات مالی جامعه ، از سوی دیگر ، بر این اعتقاد بودند که چنین خط مشی ای فاجعه آمیز بوده و اصرار می ورزیدند که تورم، به محض شروع، قادر به توقف نخواهد بود. تنها استاندارد طلا قادر به ثبات اقتصادی می شود .

هراس مالی سال 1893 موضوع را حادثر نمود .سقوط بانکها در منطقه جنوب و جنوب مرکزی رو به افزایش گذاشت ، بیکاری بالا گرفت و قیمت محصولات کشاورزی بطرز عجیبی سقوط کرد. بحران و به همراه آن ناتوانی پرزیدنت کلیولند در ازای حل آن ، حزب دمکرات را در هم کوید. دمکراتها که طرفداران نقره بودند با نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری 1896 به حزب توده گرایی رو آوردند.

کنوانسیون دمکرات ها د رآن سال شاهد یکی از مشهورترین سخنرانی های تاریخ سیاسی ایالات متحده بود. ویلیام جنینگز بریان (William Jennings Bryan) ، قهرمان جوان نقره نبراسکا که از کنوانسیون تقاضا کرد تا " بشریت را بر روی صلیب طلا مصلوب نکنند" موفق شد تا نامزدی حزب دمکرات را بخود اختصاص دهد.

توده گرایان نیز به حمایت از بریان برآمدند .این لحظه سرنوشت ساز بود. بریان علیرغم تمامی آرای جنوب و تمامی غرب کشور به غیر از کالیفرنیا و اورگان، مناطق پر جمعیت تر شمال و شرق را از دست داد و انتخابات را به ویلیام مک کینلی جمهوری خواه باخت.

سال بعد، وضع مالی کشور رویه بهبود گذاشت که بخشی از آن به علت کشف طلا در آلاسکا و یوکان (Yukon) بود. در سال 1898، جنگ آمریکا - اسپانیا توجه مردم را از موضوعات توده گرایی دور کرده و به جنگ متوجه ساخت. گرچه این نهضت به انتهای خود رسیده بود ولی آرمان های آن هنوز زنده بود. بسیاری از آن ایده ها در دو دهه بعدی به تصویب رسیدند.

کشمکش های کارگری

وضع زندگی یک کارگر صنعتی آمریکایی قرن نوزدهم بسیار مشکل بود. حتی در دوره های خوب نیز دستمزدها پایین بوده، ساعات کار طولانی و شرایط محیط کار پر مخاطره بود. مقدار کمی از ثروتی که رشد کشور تولید کرده بود، به کارگران اختصاص داده شد. شرایط برای زنان و بچه ها، که درصد بالای نیروی کار را در بعضی صنایع تشکیل می دادند و اغلب در صد بسیار کمتری از مردان در می آوردند، بسیار سخت تر بود. بحران های اقتصادی گه و بیگاه در سراسر کشور رخ می داد که خود باعث رکود بیشتر دستمزدهای صنعتی شد، و در نتیجه سطح بیکاری را بالا و بالاتر برد.

در همان زمان، توسعه صنعتی و تکنولوژیکی که تا حد زیادی به باروری کشور افزوده بود، مرتباً تقاضای نیروی متخصص را کاهش می داد. با این حال، نیروی کار غیر متخصص مرتب در حال رشد بود به شکلی که تعداد غیر مترقبه مهاجرین - که به 18 میلیون نفر بین سالهای 1880 و 1910 می رسید- و راغب به کار بودند وارد کشور شدند.

تا پیش از سال 1874، وقتی که ماساچوست اولین قانون کشور را در مورد محدود کردن ساعات کار زنان و کودکان در کارخانه ها به 10 ساعت در روز به تصویب رساند، هیچ گونه قانون کار در کشور وجود نداشت. در واقع دهه 1930 بود که دولت فدرال فعالانه وارد عمل شد. تا آن موقع، وضع کار به عهده مقامات محلی و ایالتی واگذار شده بود که تعداد اندکی از آنها به جوابگویی و طرفداری از طبقه کارگر می رسیدند تا سرمایه داران ثروتمند.

کاپیتالیزم لیسرفیر (laissez faire)، سیاست عدم دخالت زیاده دولت در امور که بر نیمه دوم قرن 19 سلطه داشت باعث تمرکز عظیم ثروت و قدرت گشته، توسط قوه مقننه ای حمایت می شد که مرتباً بر علیه افرادی که ضد سیستم بودند رأی می داد. در این جریان، آنها اساساً پیروی از فلسفه عصر خود می کردند. جان راکفلر می گفت: "رشد یک داد و ستد بزرگ صرفاً بقای شایسته ترین هاست". این "داروینیزم اجتماعی"، طرفداران بسیاری داشت که استدلال می کردند که هر کوششی جهت نظارت بر داد و ستد به منزله جلوگیری تکامل طبیعی موجودات است.

هزینه های این بی تفاوتی برای تلفات سرمایه داری بسیار گران بود. برای میلیونها شهروند، زندگی و شرایط کار بسیار در سطح پائین بود و امید فرار از یک زندگی فقیرانه بسیار اندک بود. در اواخر 1900، ایالات متحده بالاترین مرگ و میر مربوط به کار را در میان تمامی کشورهای صنعتی جهان داشت. بیشتر کارگران صنعتی روزی ده ساعت کار میکردند (12 ساعت در صنعت فولاد) ولی با این وجود 20 تا 40 درصد کمتر از مقدار لازم برای یک زندگی مناسب را کسب می کردند. وضعیت برای بچه ها از این نیز بدتر بود. تعداد کودکان شاغل بین سالهای 1870 و 1900 دو برابر شد.

اولین تلاش اصلی جهت تشکیل گروه‌های کارگری در سطح کشور با نظام اصیل شوالیه‌های کار (Noble Order of the Knights of Labor) 1869 شروع شد. این حرکت که در ابتدا به شکل یک جامعه تشریقاتی مرموز توسط کارگران لباس دوزی فیلا دلفیا تشکیل شده بود به تمامی طبقات کارگری، منجمه سیاهان، زنان و مزرعه داران، باز بود. این نهضت بتدریج آنقدر رشد یافت تا آنکه جی گولد (Jay Gould) شخص برجسته خطوط آهن را، در یک اعتصاب در سال 1885، به پائین کشید. در عرض یکسال، تعداد اعضا به 500 هزار کارگر رسید.

آنها بزودی موقعیت خود را از دست دادند و جای آنها در نهضت کارگری بتدریج به فدراسیون کار آمریکا (American Federation of Labor) داده شد. AFL به جای ارائه عضویت به همگان، تحت هدایت سرپرست اتحادیه دخیانیات سابق، ساموئل گومپرز (Gompers)، تمرکز خود را بر روی کارگران متخصص گذاشت. اهداف او "خالص و ساده" و غیر سیاسی بود: افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار و بهبود شرایط کاری. بدین ترتیب، گومپرز نهضت کارگری را از ابعاد سوسیالیستی که رهبران کارگری سابق بر پا نهاده بودند دور نمود.

اهداف کار - و عدم تمایل سرمایه گذاران به اهدای آنها - منجر به خشن‌ترین زد و خوردهای کارگری در تاریخ کشور گردید. اولین این زدو خوردها اعتصاب عظیم راه آهن سال 1877 بود که در آن کارگران راه آهن در سراسر کشور در پاسخ به قطع ده در صد دستمزد خود دست به اعتصاب زدند. کوشش جهت شکستن این اعتصاب منجر به شورش و خرابیهای گسترده در چندین شهر: بالتیمور، مرلند؛ شیکاگو، ایلی نویز؛ پیتسبورگ، پنسیلوانیا؛ بوفالو، نیویورک و سانفرانسیسکو، کالیفرنیا گردید. نیروهای فدرال جهت خاموش کردن شورش‌ها به چندین نقطه اعزام شدند.

واقعۀ میدان هی مارکت 9 (Haymarket Square) سال بعد به وقوع پیوست و تیکه شخصی بداخل جلسه ای که مشغول بررسی اعتصاب شرکت هاروست مک کورمیک در شیکاگو بود، بمبی پرتاب نمود. در این غوغا، 9 نفر کشته و 60 تن زخمی شدند.

شورش بعدی در سال 1892 در کارگاه فولاد کارنگی در هومستد (Homestead) پنسیلوانیا رخ داد. بروی گروهی از 300 کارآگاه شرکت پینکرتون (Pinkerton) که کارنگی استخدام کرده بود تا اعتصاب انجمن آهن آما لگمیتید (Amalgamated) را ساکت کنند، آتش گشوده شد که در آن حادثه ده نفر کشته شدند. گارد ملی به محل خوانده شد و پس از استفاده از کارگران غیر عضو اتحادیه، اعتصاب شکسته شد. به کارگران اتحادیه تا سال 1937 اجازه داده نشد که به محل باز گردند.

دو سال بعد، کم کردن دستمزدها در شرکت اتومبیل پولمان پالاس (Pullman Palace Car Company) درست خارج شیکاگو منجر به اعتصابی شد که با کمک اتحادیه خطوط آهن آمریکا به بیشتر راه آهن کشور کشیده شد. دادستان کل آمریکا ژنرال ریچارد اولنی (Richard Olney) که خودش یک وکیل سابق راه آهن بود، با بدتر شدن وضع، سه هزار نفر را در راه چرخاندن چرخ خطوط آهن کشور بخدمت گمارد. پس از آن، دادگاه فدرال علیه دخالت اتحادیه با خطوط آهن، حکم صادر نمود. با ادامه یافتن شورش، پرزیدنت کلیولند با فرستادن قوای نظامی اعتصاب را شکست.

غیرترین اتحادیه‌های مستعد اعتصاب، کارگران بین‌المللی جهان (International Workers of the World) (IWW) بودند. این اتحادیه که از ترکیبی از اتحادیه‌های دیگر که جهت اوضاع کاری بهتر در صنعت

معدن غرب تشکیل شده بود و به وابل‌ی ها (wobblies) (معروف بودند، اهمیت ویژه ای را از زدو خورد‌های معدن کلرادو در سال 1903 و طریقه بسیار خشنی که صدای آنها را خفه کرده بود ، بدست آوردند. وابل‌ی ها که علناً جنگ طبقاتی را تقاضا می کردند هواخواهان بسیاری را پس از پیروزی مشکل پس از جنگ کارخانجات ریسندگی لورنس، ماساچوست در 1912 ، بدست آوردند. تلاش آنها برای متوقف کردن کار در بهبوحه جنگ جهانی اول باعث حمله دولت در سال 1917 به بنیاد آنها شد که علناً آنها را نابود ساخت.

انگیزه اصلاح

انتخابات ریاست جمهوری سال 1900 به مردم آمریکا این فرصت را داد تا بر دولت مک کینلی بویژه در مورد خط مشی های خارجی او، داوری کنند. جمهوری خواهان در جلسه شان در فیلا دلفیا ، با شادی و سرور فراوان از نتایج جنگ با اسپانیا، استقرار مجدد موفقیت و کامیابی در کشور و کوشش جهت دست یابی به بازارهای جدید از طریق خط مشی درهای باز اظهار رضایت نمودند. انتخاب مک کینلی یک امر مسلم بود. ولی رئیس جمهور مدت زیادی زنده نماند تا از پیروزی خود لذت برد. در ماه سپتامبر 1901 در حالیکه او مشغول بازدید از یک نمایشگاه ، در شهر بوفالو ، نیویورک بود به جان او سوء قصد شد و جان سپرد (او سومین رئیس جمهوری بود که پس از جنگ های داخلی به جانش سوء قصد شده و کشته شده بود).

تنودور روزولت، معاون مک کینلی ، پست ریاست جمهوری را به عهده گرفت. جلوس روزولت به این مقام در امور داخلی و خارجی ، با عصر جدیدی در حیات سیاسی آمریکا منطبق گشت. قاره از جمعیت پر و مرزها کم کم ناپدید می شدند. یک جمهوری کوچک در حال تقلای سابق به قدرتی جهانی تبدیل شده بود. بنیادهای سیاسی مملکت در خور تحولات جنگ های داخلی و خارجی ، فراز و نشیب های پیروزی و کساد گشته بود. پیشرفت های هنگفتی در زمینه های کشاورزی و صنعتی پدید آمده بود. آموزش و پرورش عمومی رایگان تا حد زیادی به جریان افتاده بود و مطبوعات آزاد در همه جا پخش بود. آرمان آزادی مذهب بر جای خود ماند. تاثیر داد و ستد های عظیم از هر زمان دیگری بیشتر حس می شد و دولت های محلی و منطقه ای اغلب در دست های سیاست مداران فاسد اداره می شد.

در پاسخ به زیاده روی های کاپیتالیسم و فساد سیاسی قرن 19 ، یک حرکت اصلاح طلبانه ای به نام " ترقی خواه" بر پا شد که ویژگی خاصی به افکار و سیاست آمریکا ، از تقریباً 1890 تا ورود آمریکا به جنگ جهانی اول در سال 1917 ، بخشید. ترقی خواهی بیشتر بعنوان جهادی علیه سوء استفاده روسای سیاسی محلی و مقامات فاسد قلمداد می شد. آرمانهای این نهضت ، دموکراسی بیشتر، عدالت اجتماعی ، دولت درستکار، تنظیم موثرتر داد و ستد و تعهدی احیا شده در جهت خدمت به مردم بود .بطور کلی ، آنها بر این عقیده بودند که گسترش حوزه قلمرو دولت ، پیشرفت جامعه آمریکا و رفاه شهر وندان آن را تضمین می کند. تقریباً تمامی شخصیت های برجسته عصر، چه در صحنه سیاست ، فلسفه ، ادبیات و علوم ، لاقلاً به نحوی با نهضت بازسازی متصل بودند.

سالهای 1902 تا 1908 نشانگر دوره ای از بزرگترین فعالیت های بازسازی بود که در آن نویسندگان، روزنامه نگاران، به شدت بر علیه اصول و کاربردهای به ارث رسیده از جمهوری قرن 18 که غیر کافی برای یک کشور قرن بیستم بود ، به ضدیت پرداختند. سالها قبل در سال 1873 ، نویسنده مشهور مارک تواین، جامعه آمریکا را با نگاه موشکافانه بحرانی درکتاب عصر گیلدد (The Gilded Age) (تشریح کرد.

مقالات برنده و قاطع در رابطه با شرکتهای اعتباری ، شرکت های بزرگ مالی ، غذاهای ناسالم و کاربرد های سوء استفاده گرانه خطوط آهن به جرأید روزانه و در مجلات ماهیانه محبوبی همچون مک کلور (McClure) و کولیر (Collier) راه یافت. نویسندگان هایشان همچون روزنامه نگار آیدا می تاربل (Ida May) (Tarbell) نهضتی علیه ائتلافیه استاندارد نفت (Standard Oil Trust) برپا کرد بنام " افشاگرکثافت کاریها " مشهور شد.

در داستان پر احساس خود، جنگل (The Jungle) ، آپتون سینکلر (Upton Sinclair) شرایط غیر بهداشتی در کارخانجات بسته بندی گوشت شیکاگو و کنترل ائتلافیه گوشت بر ذخایر گوشت کشور را بر ملا ساخت .

تئودور دریسر (Theodore Dreiser) در جریده فاینسیر (Financier) و تایتان (The Titan) برای افراد عامی ماشینیزه شدن صنایع بزرگ را آسان ساخت. رساله پیت - (The Pit) نوشته فرانک نوریس (Frank Norris) با فاش نمودن اینکه چگونه بازار حبوبات د رشیکاگو دستکاری شده بود، مردم را به اعتراض ترغیب نمود. نوشته " ننگ شهرها " از لینکن استفنز (Lincoln Steffens) ، فسادهای سیاسی را آشکار ساخت. این " ادبیات فاش گونه " اثری حیاتی در طغیان مردم داشت.

تاثیر شدید " نویسندگان مصالحه ناپذیر و مردم بیدار شده، رهبران سیاسی را بر آن داشت تا قدمهای عملی تری برای بهبود اوضاع بردارند. بسیاری از ایالات قوانین جهت بهبود شرایط کار و زندگی وضع نمودند. با اصرار منقدین اجتماعی بزرگی چون جین آدامز، قوانین کار کودکان ، تحکیم شده و قوانین جدیدی وضع ، حداقل قانونی سن کار افزایش یافته ، ساعات کار کاهش ، ساعات کار شب محدود و شرکت در مدارس لازم اعلام شد .

اصلا حات روزولت

تا اوایل قرن بیستم، بیشتر شهرهای بزرگ و بیش از نیمی از ایالات، مردم 8 ساعت در روز کار می کردند. قوانین غرامت کار که کارفرما را قانوناً مسئول جراحات و حوادث ناشی از کار در رابطه با کارمندان می نمود به همان اندازه مورد توجه قرار گرفت. قوانین درآمد نوینی وضع شد که از طریق مالیات ارث، درآمد و ملک یا درآمد شرکت ها بار دولت را روی دوش طبقه ای که امکانات بهتری دارند میگذاشت .

برای بسیاری از اشخاص همچون پرزید نت روزولت و رهبران پیشرو در کنگره همچون سناتور رابرت لافولت (Robert LaFollette) از ویسکانسین، بیشتر مشکلاتی را که اصلاح طلبان در صدد حل آن بودند اگر در قیاس ملی بررسی می شد بهتر قابل حل بود . روزولت ، که تا حد عمیقی علاقه به اصلاحات داشت و مصمم بود تا به مردم آنچه را که خود " معامله منصفانه" می نامید ، بدهد، بنیانگذار خط مشی نظارت بیشتر دولت بر اجرای قوی تر قوانین آنتی تراست (Anti-trust) شد. بعدها ، تمديد چنین خط مشی ای در رابطه با خطوط آهن منجر به تدوین لوایح نظارتی بزرگی شد .یکی از این لوایح ، نرخ انتشار یافته را استاندارد قانونی شناخته و رساننده های کالا را به اندازه خود خطوط آهن جهت تخفیف مسئول میدانست .

شخصیت بارز روزولت و فعالیت های " ضد تراستی " او ذهن افراد عادی را بخود جلب کرد و تائید اقدامات ترقی خواهانه او به احزاب گوناگون رسید. بعلاوه کامیابی فراوان کشور در این برهه از زمان مردم را بر آن داشت تا احساس رضایت نسبت به حزبی که دولت را می چرخاند کنند. پیروزی او در سال 1904 تضمین شده بود.

روزولت، با پیروزی سراسری خود ، قطعیت و عزمی تازه را به جهت اصلاح طلبی آغاز کرد. در اولین نطق سالانه خود به کنگره پس از انتخاب مجدد خود ، او خواهان برداشتن قدم های استوارتری در زمینه تنظیم قواعد مربوط به خطوط آهن شد و در جوئن سال 1906 ، کنگره قانون هیپورن (Hepburn Act) را از مجلس گذراند . این لایحه به کمیسیون بازرگانی بین ایالتی اختیاری واقعی در زمینه تثبیت نرخ ها داده ، حوزه قیمومیت کمیسیون را گسترش ، و خطوط آهن را مجبور ساخت تا که از منافع وابسته خود در خطوط کشتی های بخار و شرکت های ذغال سنگ صرف نظر نمایند.

اقدام دیگر کنگره، اصل کنترل دولت را چندین جلوتر برد. قانون " اغذیه خالص " سال 1906، استفاده از هر گونه " داروی زیان آور ، شیمیائی و یا ماده محافظ غذا " را در تهیه دارو و غذا ممنوع اعلام کرد. این قانون بزودی توسط یک لایحه دیگر که بازرسی دولت را از تمامی ارگان های فروش گوشت در داد و ستد بین ایالتی ملزوم می ساخت، پشتیبانی شد .

در عین حال ، کنگره ، وزارت تازه بازرگانی و کار که بخشی از کابینه ریاست جمهوری محسوب می شد را تاسیس نمود. یکی از ادارات این وزارت خانه که مسئول تحقیق گرد همایی شرکت های بزرگ بود، در سال 1907 کشف نمود که کمپانی شکر آمریکا سر دولت را در عوارض وارداتی کلاه گذاشته است.

حکم های قانونی ناشی از آن بیش از 4 میلیون دلار برگردانده و برخی از مقامات کمپانی استاندارد اوایل ایندیانا را به جرم دریافت تخفیف های پنهانی بر محمولات در شیکاگو و خط آهن آلتون متهم شناخت. جریمه اعمال شده دراین مورد، 29 میلیون و 240 هزار دلار بر 1462 قرار داد گوناگون، روحیه آن دوره را منعکس می سازد.

حفظ منابع طبیعی کشور ، پایان استخراج بی فایده مواد خام و احیای اراضی دورافتاده از جمله دست آوردهای دوران ریاست جمهوری روزولت بود. رئیس جمهور در اولین پیام سالانه خود به کنگره خواهان برنامه های وسیع و دراز مدت در جهت حفظ منابع طبیعی ، احیاء اراضی و آبیاری در اوایل سال 1901 شد . در حالیکه روسای جمهور پیشین 18.800.000 هکتار جنگل جهت پارک و مناطق طبیعی اختصاص داده بودند، روزولت این مساحت را به 59,200,000 هکتار افزایش داده و کوشش های سیستماتیکی را جهت جلوگیری از حریق جنگل ها و ادامه درختکاری برداشت.

تافت (TAFT) و ویلسون (WILSON)

محبوبیت روزولت با نزدیک شدن مبارزات انتخاباتی 1908 به اوج خود رسید ولی روزولت هیچ تمایلی به شکستن سنت که بر اساس آن هیچ رئیس جمهوری بیشتر از 2 دور در کاخ سفید نمی ماند را نداشت. در عوض، او به حمایت از ویلیام هوارد تاфт بر خاست که انتخابات را پیروز شد و در صدد ادامه راه روزولت

در زمینه اصلاحات برآمد. تافت که قبلاً یک قاضی، فرماندار فلیپین و سرپرست کانال پاناما بود به پیشرفت هایی نیز نائل آمد، او به تعقیب قانونی ائتلافیه شرکتهای اعتباری ادامه داده و به قدرت کمیسیون بازرگانی بین ایالتی افزود و یک بانک پس انداز پستی تاسیس و یک سیستم پست محمولات را دایر کرد. او همچنین خدمات مدنی را بسط داده و دو تبصره به قانون اساسی اضافه نمود.

شانزدهمین تبصره، قانون مالیات بر درآمد فدرال بود و هفدهمین تبصره که در سال 1913 بتصویب رسید، انتخاب مستقیم سناتورهای مجلس را به مردم واگذار نمود که تا پیش از این توسط سیستمی اداره می شد که این سناتورها توسط قانونگذاران ایالتی منصوب می شدند. در نقطه مقابل این دست آوردها، پذیرش تعرفه ای با برنامه های حفاظتی بود که نظر لیبرال ها با آن بشدت مخالف بود؛ دوم مخالفت او با پذیرش ایالت آریزونا بدلیل قانون اساسی لیبرال آن به یونیون بود؛ مورد سوم اتکای زیاد او به جناح محافظه کار حزب خود بود.

تا سال 1910، حزب تافت به دو دسته تقسیم شده بود و آرای بسیار زیادی باعث برگرداندن کنترل کنگره به دمکرات ها شد. دو سال بعد، وودرو ویلسون، دمکرات و فرماندار ایالت نیوجرسی بر علیه تافت به مبارزه برخاست. تافت که کاندیدای جمهوری خواهان بود بر علیه روزولت که، نامزدی او توسط کنوانسیون جمهوری خواهان رد شده بود، حزب سومی بنام ترقی خواهان (Progressive) تشکیل داد.

ویلسون هر دو رقیب خود را شکست داد. تحت رهبری او، کنگره جدید یکی از قابل توجه ترین برنامه های قانونگذاری تاریخ آمریکا را وضع کرد. اولین کار او تجدید قانون تعرفه بود. ویلسون اظهار داشت "قوانین تعرفه باید عوض شود و ما باید هر چیزی را که حتی نشانه ای از برتری و ارجحیت طلبی در آن دیده می شود نابود کنیم." تعرفه آندروود (Underwood) که در 3 اکتبر 1913 به امضا رسید، کاهش بنیادی قیمتها، مواد خام وارداتی، مواد غذایی، پنبه، کالاهای پشمی، آهن و فولاد را باعث شد و همچنین حق گمرکی بیش از یکصد قلم دیگر را از میان برداشت. با اینکه این قانون بسیاری جنبه های محتاطانه دیگر داشت ولی کوششی خالصانه در پایین آوردن هزینه زندگی داشت.

دومین دستور کار در برنامه دمکراتها، تجدید سازمان بنیادی و عقب افتاده سیستم ارزی و بانکی انعطاف ناپذیر بود. ویلسون میگفت "کنترل باید مردمی باشد نه خصوصی و می بایست در خود دولت سرمایه گذاری شود، تا اینکه بانکها بتوانند ابزار (نه ارباب) سرمایه گذاری و ابتکار افراد و داد و ستدها باشند".

قانون خزانه فدرال (Federal Reserve Act) که در روز 23 دسامبر 1913 بتصویب رسید یکی از عظیم ترین دست آوردهای پرزیدنت ویلسون بود. این قانون بر سیستم بانکی موجود سازمانی را قرار داد که کشور را به 12 بخش تقسیم می کرد که در هر کدام یک بانک خزانه فدرال بود و همگی تحت نظارت سرپرستی خزانه فدرال (Federal Reserve Bank) کار می کردند. این بانکها بعنوان خزانه هایی برای ذخیره ارزی بانکهایی بودند که به سیستم ملحق می شدند. تا پیش از این قانون، دولت آمریکا، کنترل ذخیره های پول را تا حد زیادی به بانک های خصوصی غیر نظارت شده واگذار کرده بود. با اینکه واسطه رسمی بورس سکه های طلا بود، بیشتر وام ها و اوراق پرداختی توسط پول بانکها که پشتوانه آن طلا بود دست به دست می شد. مشکل این سیستم این بود که بانکها به این وسوسه می افتادند تا به ماورای حد ذخیره پولی خود برسند که این خود باعث دلواپسی فراوانی شد که در طول آن کسانی که پولی واریز کرده بودند هجوم برده تا پول خود را به سکه تبدیل کنند. با تصویب این قانون، انعطاف بیشتری در رابطه با

عرضه پول حاصل شد و قدم هایی در راه انتشار اوراق ذخیره فدرال جهت رسیدگی به تقاضاهای کسبه برداشته شد .

قدم مهم بعدی نظارت بر ائتلافیه های اعتباری و بازرسی سوء استفاده های شرکت ها بود. کنگره به کمیسیون بازرگانی فدرال (Federal Trade Commission) این حق را داد تا دستورات و احکام لا زمه را جهت جلوگیری و ممنوع ساختن " روشهای نابرابر رقابت " در رابطه با بازرگانی بین ایالات ، صادر کند. قانون دوم بنام قانون ضد تراست کلینتون (Clayton Antitrust Act) بسیاری از عملکردهای شرکت ها را که تا بحال از محکومیت های ویژه شامل مدیریت های ارتباطی ، تبعیض قائل شدن در قیمت ها در بین خریداران، استفاده از دستوردادگاه در منازعات کاری و ما لکیت یک شرکت از بورس در سرمایه گذاریهای مشابه ، فرار کرده بودند، ممنوع ساخت .

زارعین و دیگر کارگران نیز فراموش نشده بودند. قانون وام فدرال ، اعتبار را با نرخ برگشتی پائین برای زارعین ممکن ساخت .قانون سیمین (Seaman) در سال 1915 ، اوضاع زندگی و کاری را در کشتی ها بهبود بخشید .

قانون غرامت کاری فدرال (Federal Workingman Compensation) در 1916 ، وجهی را به کارمندان غیر نظامی که در سر کار نقص عضو پیدا کرده اند معین ساخت. قانون آدامسون در همان سال ، 8 ساعت کار در روز را برای کارمندان راه آهن ، معین ساخت .

پرونده کارهای دوره ریاست جمهوری ویلسون باعث شد که جایی مستحکم در تاریخ آمریکا ، بعنوان یکی از پیشگامان اصلاح طلبی سیاسی برای خود ثبت کند. با این حال شهرت او در داخل بزودی بعنوان رئیس جمهور زمان جنگ که کشور را به پیروزی رساند ولی نتوانست پشتیبانی مردم را برای صلحی که بدنبال آن آمد حفظ کند، تیره شد .

در حاشیه : مملکت ممالک

تاریخ هیچ کشوری به اندازه آمریکا به مهاجرت وابسته نبوده است. در طی 15 سال اول قرن بیستم به تنهایی ، بیش از 13 میلیون به آمریکا مهاجرت نمودند که بسیاری از آنها از طریق الیس آیلند (Ellis Island) ، مرکز مهاجرت فدرال که در سال 1892 در بندر نیویورک گشایش یافته بود وارد کشور شدند. الیس آیلند گرچه دیگر به این منظور بکار نمی رود ، ولی در سال 1992 بعنوان یاد بود مکانی که میلیونها نفر به دروازه های آمریکا وارد شدند مجدداً بازگشایی شد.

اولین آمار گیری رسمی در آمریکا در سال 1790 ، جمعیت آمریکا را به 3,929,214 نفر برآورد کرد. تقریباً نیمی از جمعیت 13 ایالت اولیه از مبدأ انگلیسی؛ مابقی اسکاتلندی ایرلندی ، آلمانی ، هلندی ، فرانسوی ، سوئدی ، ولشی و فنلاندی بودند. این سفید پوستان اروپائی اکثراً پروتستان بودند. یک پنجم جمعیت نیز برده های آفریقائی بودند.

از همان اوایل ، آمریکائیان ، مهاجرین را به چشم کارگر ارزان نگاه می کردند. در نتیجه ، محدودیت های رسمی کمی تا قبل از دهه 1920 بر مهاجرین به آمریکا وارد شده بود. ولی همانکه تعداد مهاجرین رو به فزونی گذاشت، برخی آمریکائیان از این ترس داشتند که فرهنگ آنها از سوی خارجیان تهدید می شود.

پدران بنیانگذار کشور ، بویژه توماس جفرسون ، در این مورد که آیا آمریکا باید به تمامی مهاجرین از هر نقطه گیتی اجازه ورود دهد ، متناقض بودند.

جفرسون، نویسنده اعلامیه استقلال آمریکا همیشه در این فکر بود که آیا دموکراسی هرگز می تواند با خاترجمعی در دست اشخاصی از کشورهای که پادشاهان را سرنگون کرده و یا خانواده سلطنتی را با قانون توده جایگزین کرده اند سپرده شود. با این حال عده کمی تقاضای بستن درها به روی تازه واردین به کشوری بودند که عجیب نیاز به نیروی کار داشت.

مهاجرت در اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 وقتی که جنگ، مسافرت و عبورمرور بین قاره ای را مختل ساخته و دولت های اروپائی مهاجرت را جهت نگه داشتن مردان جوان به جهت خدمت نظام محدود کردند، کند تر شد. بعد از 1750 مرگ و میر در اروپا در پاسخ به مراقبت های پزشکی پیشرفته کاهش یافت. وقتیکه دوره محصول و حاصلخیزی سیستماتیک بعنوان استاندارد انتخاب شد، ذخایر غذایی افزایش یافت. با این حال ازدیاد افراد اندازه زمین های مزرعه ای را تا بحدی محدود کرد که خانواده ها به سختی زندگی می کردند. بعلاوه صنایع روستایی قربانی انقلاب صنعتی شدند که تولید را اتوماتیک می ساخت. هزاران تن از زبردستان و ماهرین د رکار که مایل و یا قادر به یافتن شغل در کارخانه ها نبودند از کار بی کار شدند .

تا اواسط دهه 1840 ، میلیونها مهاجر دیگر بسوی آمریکا به حرکت در آمدند و این نتیجه پژمردگی سیب زمینی در ایرلند و ادامه انقلاب دراستانهای آلمان بود. با این حال گروهی از مهاجرین چینی که اکثراً از نواحی فقیر نشین چین جنوب شرقی بودند شروع به مهاجرت به ساحل جنوب شرقی آمریکا نمودند.

قرب به 19 میلیون نفر بین سالهای 1890 و 1921 ، سالی که کنگره اولین محدودیت های سنگین را وضع کرد وارد آمریکا شدند. بیشتر این مهاجرین از ایتالیا ، روسیه ، لهستان ، یونان و جزایر بالکان بودند. افراد غیر اروپائی همچون اهالی ژاپن ، کانادا و مکزیک نیز در میان آنها بودند.

تا اوایل دهه 1920 ، بین ائتلاف کارگران آگاه از دستمزد و افرادی که تقاضای محدودیت های بیشتری برای مهاجرت بر مبنای زمینه های نژادی و یا مذهبی ، همچون کوکلاس کلان و لیگ محدودیت مهاجرین ، می کردند ، بوجود آمد. قانون مهاجرت جانسون - رید (Johnson Reed Immigration Act) سال 1924 بطور همیشگی هجوم تازه واردین را بر حسب سهمیه ای که به کشور مبدأ مربوط می شد، کوتاه نمود .

کساد عظیم دهه 1930 بطور عمیقی مهاجرت را تقلیل داد. با وجود نظر عام که اکثراً مخالف مهاجرین ، حتی برای اقلیت های زیر ستم اروپایی بود ، مقدار بسیار کمی از پناهندگان پس از صعود آدولف هیتلر به قدرت در سال 1933 قادر به یافتن پناهگاه شدند.

در طی دهه های پس از جنگ ، ایالات متحده به سهمیه بندی مهاجرت خود ادامه داد. پشتیبانان قانون مک کارن - والتر (Mc Carran- Walter Act) سال 1952 ادعا می کردند که خفیف کردن سهمیه احتمال دارد که ایالات متحده را از توطئه گران و خرابکاران اروپای شرقی پر کند .

در سال 1965 ، کنگره سهمیه بندی در حد ملی را با سهمیه نیم کره ای تغییر داد. خانواده های اتباع آمریکا ارجحیت یافتند و به همین شکل افراد با تخصص که تعداد آنها در آمریکا کم بود قادر به دریافت اقامت شدند. در سال 1978 ، سهمیه بندی جهانی به سهمیه بندی کل 290 هزار نفر در سال، که پس از قانون پناهندگی 1980 به 270 هزار نفر تقلیل یافت، تبدیل شد.

از اواسط دهه 1970 ، ایالات متحده با موج تازه ای از مهاجرین، که بویژه از آسیا و آمریکای لاتین بودند مواجه شد که چهره جوامع را در سراسر کشور تغییر داد. اخیراً تخمین زده میشود که سالیانه تقریباً 600 هزار نفر تازه وارد به کشور وارد میشوند .

از آنجائیکه سهمیه بندی پناهندگان و مهاجرین بسیار پایین تر از تقاضاست، مهاجرت غیر قانونی هنوز یکی از مسایل عمده کشور بشمار می رود. اهالی مکزیک و آمریکای لاتین روزانه از طریق مرز های جنوب غربی آمریکا جهت یافتن کار ، دستمزد بالاتر و آموزش و پرورش بهتر و مراقبت بهداشتی برای خانواده هایشان به کشور وارد می شوند. به همین شکل، مهاجرت غیر قانونی از کشور هایی چون ایرلند ، چین و کشورهای آسیائی ادامه دارد. تخمینات گوناگون است ولی برخی می گویند که نزدیک به 600 هزار نفر سالیانه بطور غیر قانونی وارد کشور می شوند.

یک اصطلاح قدیمی مهاجران می گوید که " آمریکا اشاره به آمدن می کند ولی آمریکائی ها دست رد می زنند". همانطور که موج اخیر مهاجرین از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی وارد زیر بنای آمریکا می شود، منازعه بر روی مهاجرت حاد و حاد تر می شود . ولی آنچه که در بافت بیشتر آمریکائی ها وجود دارد عقیده به موجودیت مجسمه آزادی است که بعنوان سمبول ایالات متحده دائماً مشعل خود را بر " دروازه طلایی " روشن نگه می دارد تا به آنهایی که " مشتاق آزادی " هستند خوش آمد گوید. این اعتقاد و آگاهی به این که اجداد آنها خود زمانی مهاجر بودند ، آمریکا را تبدیل به مملکت تمامی ممالک ساخته است .

بخش نهم : جنگ ، رونق و کساد

"داد وستد اصلی مردم آمریکا داد و ستد است"
پرزیدنت کالوین کولیدج -- 1925

جنگ و حقوق خنثی (بی طرف)

برای آمریکائیان سال 1914 ، شروع جنگ در اروپا بصورت شوکی بود. در آغاز، این برخورد بسیار دور بنظر می رسید ولی اثرات اقتصادی و سیاسی آن همه گیر و عمیق بود. تا سال 1915، صنعت آمریکا ، که تا حدی رو به کساد رفته بود، مجدداً با سفارش مهمات که از سوی متفقین غربی می رسید ، رو به بهبود گذاشته بود. هر دو طرف از تبلیغات جهت برانگیختن احساسات مردم آمریکا-- مردمی که یک سوم آنها

متولد خارج بوده و یا یک یا 2 نفر از والدین آنها خارجی بودند --استفاده کردند. بعلاوه ، بریتانیا و آلمان هر دو بر علیه آمریکا که در ما فوق دریاها کشتیرانی می کرد دست به عمل زدند که این خود باعث انتقاد و اعتراض شدید از سوی پرزیدنت ویلسون مواجه شد. ولی منازعه بین آمریکا و آلمان مرتباً رو به وخامت گذاشت.

در ماه فوریه 1915 ، رهبران نظامی آلمان اعلام کردند که به تمامی محمولات دریائی که در آبهای اطراف جزایر انگلیسی در حال گذر باشند حمله خواهد کرد. پرزیدنت ویلسون اخطار کرد که ایالات متحده حقوق سنتی خود را ، بعنوان یک کشور بی طرف، جهت داد و ستد در دریاها-- نقطه نظری که مورد موافقت انگلیس و آلمان نبود را زیر پا نخواهد گذاشت . ویلسون اعلام داشت که کشور آمریکا ، آلمان را " اکیداً مسئول " خرابی و صدمه و یا ائتلاف جان آمریکائیان ، خواهد دانست . طولی نگذشت که در بهار سال 1915 ، کشتی انگلیسی لوسیتانیا (Lusitania) با 1200 نفر در عرصه که 128 نفر آنها آمریکائی بودند غرق شد و خصومت به حد خود رسید.

آلمان که تا حد امکان مشتاق به اجتناب جنگ با آمریکا بود ، به تمامی فرماندهان زیر دریائی خود دستور داد تا قبل از آتش گشودن به سوی آنها به کشتی های اقیانوس پیما اخطار دهند - حتی اگر این کشتی ها ، پرچم دشمن را در فراز کشتی داشته باشند. ولی در روز 19 آگوست ، ازاین دستورات چشم پوشی شد و کشتی انگلیسی آرابیک (Arabic) بدون اخطار غرق شد. در ماه مارس 1916، آلمانی ها بسوی کشتی فرانسوی سوسکس ((Sussex شلیک کرده و باعث زخمی شدن چندین آمریکائی شدند . پرزیدنت ویلسون با صدور یک اولتیماتوم اعلام داشت که اگر آلمان از روش های جنگ زیر دریائی خود دست نکشد، ایالات متحده روابط خود را با آن کشور قطع خواهد کرد. آلمان پذیرفت.

در نتیجه این ، ویلسون توانست در انتخابات آن سال پیروز شود که قسمتی از آن به جهت شعر حزب او " او ما را از جنگ باز داشت " بود .اواخر ژانویه 1917 ، ویلسون در خطابه ای به سنا تقاضای " صلح بدون پیروزی " نمود که به عقیده او تنها صلحی بود که می توانست ادامه یابد.

ورود آمریکا به جنگ جهانی اول

در روز 22 ژانویه 1917 ، دولت آلمان بیانیه ای صادر کرد که مجدداً جنگ زیر دریائی نامحدودی را آغاز می کند. ویلسون پس از آنکه 5 کشتی آمریکائی تا ماه آوریل آن سال غرق شدند ، از کنگره خواست تا اعلام جنگ نماید .دولت فوراً به آماده کردن منابع نظامی ، صنعتی ، کاری و کشاورزی پرداخت. تا اکتبر 1918 ، در شب پیروزی نیروهای متفقین ، ارتش آمریکا بیش از 1,750,000 سرباز را در فرانسه تخلیه کرده بود.

نیروی دریائی آمریکا در کمک به انگلیس ها جهت در هم کوبیدن خط زیر دریائی های آلمانی بسیار سرنوشت ساز بود و در تابستان 1918، در طی یورش آلمان ها که مدتها انتظار آن میرفت،نیروهای تازه نفس آمریکا،تحت فرماندهی ژنرال جان پرشینگ (John J. Pershing) ، نقشی حیاتی در خاک ایفا کرد. د ر ماه نوامبر ، نیروهای آمریکا نقشی مهم در یورش موس آرگون (Meuse-Argonne) ایفا کردند که خط هیندنبرگ (Hindenburg) آلمان را در هم کوبید .

ریاست جمهوری، ویلسون، اتمام سریع جنگ را به اهداف جنگ متفقین و با اصرار به اینکه جنگ بر علیه مردم آلمان نبود بلکه بر علیه دولت مستبد آنها بود، مربوط ساخت. 14 نکته مشهور او که در ژانویه 1918 بعنوان صلحی عادلانه به سنا تسلیم شد، مستلزم اتمام موافقت نامه های بین المللی سری، تضمین آزادی در دریاها، برداشتن سدهای تعرفه بین ممالک، کاهش در تسلیحات کشوری و تثبیت ادعاهای مستعمره ای با به حساب آوردن فواید آن برای سکنی گزیدگان این مستعمرات بود. نکات دیگر خود مختاری و توسعه اقتصادی برای تمامی کشور های اروپایی را می طلبد 14. نکته که سرلوحه معاهده صلح ویلسون را تشکیل میداد جامعه ای از ممالک بود که بتوانند " تضمینات دو جانبه ای از استقلال سیاسی و تمامیت منطقه ای را به یک اندازه به کشورهای بزرگ و کوچک " ارائه دهند.

تا تابستان 1918، وقتی که ارتش آلمان به سختی به عقب رانده شده بود، دولت آلمان از ویلسون خواست تا بر اساس 14 نکته به مذاکره بنشینند. رئیس جمهور پس از مشاوره و تایید متفقین پیشنهاد آلمان را پذیرفت. یک مزارکه جنگی در روز 11 نوامبر امضا شد.

لیگ ممالک

امید ویلسون براین بود که عهد نامه نهایی، سیرت صلحی مذاکره شده را داشته باشد ولی ترس از این داشت که احساسات بر انگیزته شده از جنگ، متفقین را بر انگیزته تا تقاضاهای شدیدی را بر روی میز مذاکره بگذارند. در این مورد او درست فکر می کرد. ایده خودمختاری بنظر غیر ممکن می رسید. کشورهای هم پیمان، اصرار می ورزیدند که بزرگترین امید ویلسون برای صلح هرگز جامعه حقیقت نخواهد پوشید مگر آنکه او امتیاز را به متفقین بدهد، ویلسون خود روی موضوعات خود مختاری، دیپلماسی باز و موضوعات خاص دیگر در طی مذاکرات صلح پاریس مصالحه کرد. با این وجود، او در مقابل تقاضاهای مقام فرانسوی، جرج کلمانسو (Georges Clemenceau) مبنی بر جدا ساختن تمامی سرزمین راین لند از آلمان، ایستاد که این خود فرانسه را از اتصال به ساریاسین (Saar Basin) ممنوع ساخت و پیشنهاد مسئول ساختن آلمان را برای تمامی هزینه های جنگ پیچیده ساخت - گرچه عهد نامه صلح ورسای (Versailles Peace Treaty) بار سنگینی راجهت پرداخت غرامات جنگی بر روی آلمان گذاشت.

در پایان، از پیشنهاد ات ویلسون برای یک صلح سخاوتمندانه و پایدار غیر از خود لیگ چیزی باقی نماند و رئیس جمهور خود می بایست شاهد پشت پا زدن کشور خود بر عضویت در لیگ شود. ویلسون، تا حدی به جهت قضاوت ضعیف خود در آن زمان این اشتباه سیاسی را مرتکب شد که یک عضو اصلی حزب جمهوری خواه مخالف را با خود به کمیسیون صلح پاریس ببرد. وقتی که او از پاریس برگشت و از مردم آمریکا خواست تا اتحاد خود را با لیگ ادامه دهند، حتی یک اشاره نیز به سنای آمریکا که لازمه تصویب این لایحه محسوب می شد و اکثریت آن جمهوری خواه بود نکرد.

ویلسون پس از شکست در واشنگتن، مورد خود را در یک تور سراسری به نزد مردم آمریکا برد. ویلسون در روز 25 سپتامبر 1919، خسته از فشار تثبیت صلح و فشارهای دوران ریاست جمهوری جنگ، در پوئبلو، کلرادو سکنه کرد که هرگز نتوانست از آن بهبود یابد. در ماه مارس 1920، سنای آمریکا هر دو عهد نامه ورسای و پیمان لیگ را رد کرد و در نتیجه، لیگ ممالک، بدون حضور آمریکا و شوروی، یک سازمان ضعیف باقی ماند.

اعتقاد ویلسون به یک اساس اخلاقی و قضایی برای جنگ و صلح، کشور را احیا کرد. به این وجود، وقتیکه پیشامدها با استانداردهای خوش بینانه او جوردر نیامد، آرمان گرایی ویلسون به واهمه تبدیل شد و کشور بسوی انزواگرایی کشیده شد.

ناآرامی پس از جنگ

برای بسیاری، تغییر از جنگ به صلح بسیار پر آشوب بود. یک شیوع و اپیدمی آنفلونزا که به سرعت در سال 1917 اروپا را در برگرفته بود در بهار 1918 در آمریکا شیوع یافت. قبل از آنکه، به همان مرموزی که شروع شده بود پس از یک سال از آمریکا رخت بربندد، بیش از نیم میلیون آمریکائی را کشته بود.

جنبش اقتصادی ناگهانی که درست پس از جنگ آغاز شد منجر به توقعات والایی شد که به محض اینکه اقتصاد پس از جنگ به شکل طبیعی خود باز گشت، خاموش شد. در نتیجه، کارگران از هزینه های بالای زندگی، ساعات کار طولانی و مدیریت غیر دلسوز، ناراضی شدند. تنها در سال 1919 بیش از 4 میلیون کارگر دست به اعتصاب زدند. در طی تابستان همان سال، آشوبهای نژادی در شمال و جنوب رخ داد.

با این حال واقعه ای که بزرگترین هیاهو و نگرانی را باعث شد 2 سال جلوتر در خارج از آمریکا بوقوع پیوست: انقلاب بولشویک 1917 شوروی. آمریکائیان با روحیه ای ضعیف از این واهمه داشتند که یک در صد کوچکی در روسیه قدرت را به دست گرفته اند، پس این امکان هست که یک گروه کوچک نیز در آمریکا چنین کند. این واهمه در آوریل 1919، وقتی که پست آمریکا نزدیک به 40 بمب که به مقصد شهروندان مهم پست شده بود توقیف کرد، بیشتر به واقعیت نزدیک شد.

دادستان کل میچل پالمر (A. Mitchell Palmer) در وزارت دادگستری، اداره آگاهی را تاسیس کرد و ادگار هورور (J. Edgar Hoover) را به سرپرستی آن گماشت. هورور شروع به جمع آوری اطلاعات از رادیکال های مشهور و شناخته شده کرد و به سازمانهای گوناگونی حمله کرد که منجر به اخراج تعداد زیادی از افراد از کشور شد. گرچه اخطارات مهلک پالمر ادامه پیدا کرده و به "واهمه سرخ" شهرت یافت، این تهدیدات هرگز جامه حقیقت نپوشید و تا تابستان 1920، مردم آمریکا پی بردند که ایالات متحده از بی قانونی و هرج و مرج مبری است.

توسعه عظیم دهه 1920

در طی انتخابات ریاست جمهوری 1920، پیروزی عظیم نامزد جمهوری خواه، وارن هاردینگ (Warren G. Harding) آخرین شاهد رد آرمانها و حس بین المللی ویلسون بود. همانطور که روزنامه نگار عصر ویلیام آلن وایت توصیف می کند، مردم آمریکا از "مشکلات خسته، از آرمانها بی زار و درمانده از شریف بودن"، بودند.

انتخابات 1920 اولین دوره ای بود که زنان در سراسر کشور به نامزدهای انتخاباتی رای می دادند. در سال 1919، کنگره لایحه تبصره 19 را به ایالات تسلیم کرد که درست در زمان معین تصویب شد تا اجازه دهد که زنان در سال آتی در انتخابات رای دهند. خط مشی دولت همگام با پیروزی های چشمگیر (لااقل در مراکز اصلی کشور) در طی سالهای دهه 1920 تا حد زیاد محافظه کارانه بوده و بر این اعتقاد استوار بود که اگر دولت آنچه را که لازم است جهت شکوفایی داد و ستد های خصوصی انجام دهد، کامیابی نهایتاً بیشتر جمعیت کشور را در بر خواهد گرفت.

به همین روال، خط مشی های جمهوری خواهان بر تشکیل مناسب ترین شرایط برای صنایع آمریکا متمرکز شده بود. قوانین تعرفه 1922 و 1930، موانع تعرفه را به سطحی جدید رساند که به کارخانجات آمریکا در یک صنعت پس از دیگری تضمین انحصار بازار داخلی را می داد. دومین این تعرفه ها، قانون اسموت - ها لی 1930 (Smoot - Hawley) نرخ ها را چنان بالا برد که بیش از هزار اقتصاد دان طی نامه ای از رئیس جمهور هربرت هوور خواستند تا این لایحه را وتو کند: رویدادهای بعدی پیشگویی آنها را مبنی بر تلافی گزاف ممالک دیگر تایید کرد. همزمان، دولت فدرال برنامه قطع مالیات را آغاز کرد، که نشانگر اعتقاد وزیر خزانه داری آندرو ملون (Andrew Mellon) به اینکه مالیات بر درآمد سنگین مانع سرمایه گذاری ثروتمندان در کارهای صنعتی نوین می شود، بود. کنگره آمریکا، در یک سری قوانینی که بین 1921 تا 1929 وضع کرد، به نفع او رای داد به این منوال که مالیات بر درآمد زمان جنگ، مالیات های سود ده اضافی و مالیات شرکت ها، لغو و یا تا حد زیادی کاهش یابد.

کالوین کولیج (Calvin Coolidge)، ورمونتی لجوج و معاون رئیس جمهور هاردینگ که پست ریاست جمهوری را پس از مرگ هاردینگ در سال 1923 پر کرد و نیز در سال 1924 انتخاب گشت چنین گوید: "داد و ستد اصلی مردم آمریکا داد و ستد است." کولیج خط مشی های اقتصادی محافظه کارانه حزب جمهوری خواه را قطع کرد. او مدیر ماهرتری از هاردینگ بیچاره بود که دولتش به اتهام فساد در ماههای پیش از مرگ او در گرفتاری سختی فرو رفت.

در طول سالهای دهه 1920، داد و ستد های خصوصی رونق چشمگیری یافت که از جمله وام های ساختمانی، مقاطعه کاری حمل و نقل پست پرمفعت و دیگر کمک هزینه های غیر مستقیم بودند. قانون حمل و نقل 1920، برای مثال، خطوط آهن کشور را که در طول جنگ تحت کنترل دولت بود به مدیریت خصوصی واگذار نمود. مرچنت مارین (Merchant Marine) که تحت مالکیت دولت بوده و توسط دولت از سالهای 1917 تا 1920 اداره می شد به بخش خصوصی واگذار شد.

خط مشی های جمهوری خواهان در کشاورزی با انبوهی از انتقادات مواجه شد و در دهه 1920 کمترین موفقیت را برای آنان حاصل آورد. دوره بین سالهای 1900 تا 1920 دوره موفقیت های معتدل بود که با افزایش قیمت های مزارع همراه بود. و این دو عامل همراه با تقاضاهای غیر مترقبه دوران جنگ برای محصولات کشاورزی آمریکا محرکی قوی جهت تولید شد. زارعین زمین های بی حاصل خود را که مدتها بی فایده به کنار گذاشته و یا هرگز بهره برداری نکرده بودند باز کردند. همگام با افزایش ارزش مزارع آمریکا، زارعین شروع به خرید ابزار آلات کشاورزی که هرگز قبلاً استطاعت خریداری آن را نداشتند نمودند. ولی با پایان سال 1920 و پایان سریع تقاضاهای زمان جنگ، کشاورزی بازرگانی محصولات خام چون جو و ذرت به سرعت سقوط کرد. عوامل زیادی به نزول کشاورزی آمریکا مربوط می شود ولی مهمترین آنها از دست دادن بازارهای خارجی بود. در آن مناطق از جهان که آمریکا بدلیل تعرفه های وارداتی خود از آنها

محصولات خریداری نمی نمود ، مزرعه داران آمریکا به آسانی قادر به فروش محصولات خود نبودند. درب های بازار جهانی آهسته آهسته بسته می شد. وقتی که رکود همه گیر دهه 1930 بوقوع پیوست، وضعیت شکننده کشاورزی را کاملاً در هم کوبید .

بحران بر سر مهاجرت

محدودیت مهاجرت خارجی در طی دهه 1920 تغییری مهم در خط مشی آمریکا به حساب می آمد. مهاجرت در اواخر قرن 19 بسیار زیاد شده و در اوایل قرن بیستم به اوج خود رسیده بود. برای مثال، بین سال 1900 تا 1915 بیش از 13 میلیون نفر وارد آمریکا شدند که بیشتر از همه از مناطق اروپای جنوبی و شرقی بودند. بسیاری از این افراد یهودی و یا کاتولیک بودند و این حقیقتی بود که برای بسیاری از آمریکاییهای مسن تر که اکثراً آنگلو ساکسون و پروتستان بودند زنگ خطری بود، بعضی ها از تازه واردین متنفر بودند چون این تازه واردین برای اکتساب شغل های کم در آمد به رقابت می پرداختند و بقیه نیز به این علت از آنها بیزار بودند که تازه واردین سعی در نگه داری آداب و رسوم دنیای قدیم خود داشتند و اغلب بصورت قومی درکوچه پس کوچه های محصور از شهرها زندگی میکردند و بنظر می رسید که با خوی گیری به فرهنگ وسیع تر آمریکا مقاومت می کردند.

بعثت این افزایش عظیم مهاجرت پس از جنگ جهانی اول ، احساسات ملی بسیار شدت یافت. یک گروه کوکلاس کلان تازه شکل یافته بوجود آمد که خواستار " 100 در صد آمریکائی بودن " کشور می کرد. بر خلاف کلان های دوره بازسازی ، کلان های جدید عضویت خود را فقط مختص به پروتستانهای سفیدی که د آمریکا دنیا آمده بودند کردند و علیه کاتولیکها ، یهودی ها ، مهاجرین و آمریکائی های آفریقائی - الاصل به مبارزه برخاستند. کلان ها با تعریف مجدد دشمن خودشان خواسته های خود را به برخی نقاط شمال و میان مرکزی کشور رساندند و برای مدتی عضویت در آنها زیاد شد.

احساسات ضد مهاجرت با تدوین یک سری موازین به حد خود رسید و قانون سهمیه مهاجرت 1924 و قانون 1929 نتایج این بود. این قوانین تعداد سالیانه مهاجرین را به 150 هزار نفر تقلیل داد که می بایست در میان مردم جهان به نسبت تعداد هم وطنانشان که در 1920 زندگی می کردند قسمت می شد. یک نتیجه این محدودیت ها کاهش علاقه به سازمانهای بومی بود ؛ کساد عظیم دهه 1930 همچنین باعث کاهش سریع در امر مهاجرت شد.

برخورد فرهنگها

بعضی از آمریکائیان با تمرکز روی خانواده و مذهب نارضایتی خود را با بافت زندگی مدرن دهه 1920 اعلام کردند درحالیکه یک جامعه غیر مذهبی - شهری در حال گسترش مداوم در مقابل سنت های قدیمی آنها قرار گرفته بود . برای مثال ، واعظین بنیاد گرایی چون بیل ساندی (Billy Sunday)، یک بازی کن حرفه ای بیسبال که به تبلیغ مذهبی روی آورده بود، راهی را برای بسیاری که هنوز آرزوی بازگشت به یک گذشته ساده تر داشتند فراهم ساخت.

شاید دراماتیک ترین جلوه این اشتیاق نهضت بنیاد گرا بود که تعبیر انجیل را به میدان مبارزه علیه علم تکامل بیولوژیکی داروین فرستاد. در دهه 1920 ، لوایحی که تعلیم فرضیه تکامل را ممنوع می ساخت به تدریج در دستگاههای قانون گذاری ایالتی جنوب و مرکزی ظاهر گشت. رهبری این نهضت را ویلیام جنینگز برایان به عهده داشت که با مهارت خود فرضیه ضد تکاملی خود را با طرح های اقتصادی رادیکال قبلی خود منطبق ساخته و می گفت که تکامل " با رد نیاز یا احتمال اصلاح و باززائی روحی، از تمامی اصلاحات جلوگیری خواهد کرد ".

این مورد در سال 1925 در تنسی وقتیکه اتحادیه آزادی های فردی مدنی آمریکا (American Civil Liberties Union) اولین قانون ضد تکامل کشور اعتراض نمود به اوج خود رسید. یک معلم دبیرستان جوان بنام جان اسکوپز (John Scopes) برای تدریس فرضیه تکامل در کلاس بیولوژی به دادگاه خوانده شد. در موردی که توجه عظیم مردم را به خود جلب کرده بود، برایان، نماینده دولت در دادگاه، تحت سئوالات و بازپرسی وکیل مدافع کلارنس دارو (Clarence Darrow) قرار گرفت .اسکوپز محکوم شد. ولی با موردهای فنی آزاد شد و برایان چند روز پس از اتمام دادگاه در گذشت.

مورد دیگر برخورد بنیادی فرهنگ ها - که نتایج ملی فراتری را برخورد داشت - ممنوعیت الکل بود. در سال 1919، پس از نزدیک یک قرن آشفتگی ، تبصره هیجدهم قانون اساسی تصویب شد که بر طبق آن تولید ، فروش و حمل و نقل نوشابه های الکلی ممنوع شد. قانون منع گرچه هدفی جز از بین بردن سا لن ها و نقاط مشروب خواری از جامعه آمریکا را نداشت ولی باعث ایجاد هزاران میخانه مخفی شد که اسپیک ایزی (speakeasies) خوانده میشدند. یک نوع فعالیت جنائی که روز به روز پر استفاده تر می شد یعنی حمل و نقل مشروبات الکلی که " مشروب قاچاق " نام گرفته بود، بوجود آمد. قانون منع که گاهی اوقات " آزمایش شریف" خوانده میشد در سال 1933 لغو شد.

رشته مشترکی که چنین پدیده های ناجور و نابرابری مثل تجدید حیات بنیاد گرایی مذهبی و قانون منع را به هم متصل می ساخت، واکنش نسبت انقلاب اجتماعی و فکری زمان بود که از آن به عناوین مختلفی مثل عصر جاز، عصر زیاده روی و یا خروش دهه 20 نامیده می شود. بسیاری از تغییر رفتار ، روحیه و طرز زندگی جوان های آمریکا بویژه در کمپ های دانشگاهها و کالج ها شوکه شده بودند .در میان متفکرین بسیار اچ - ال منکن (H. L. Mencken) ، روزنامه نگار و منقدی که بی دریغ در تقبیح ریا کاری و رشوه خواری در زندگی آمریکا سخن می گفت، به عنوان قهرمان شناخته شد. نویسنده معروف اف . اسکات فیتز جرال (Fitzgerald) در داستانهای کوتاه خود همچون گتسبی بزرگ (The Great Gatsby) انرژی آشوب و گم بودن دهه را به تحریر در آورد. فیتز جرال، جزو نهضتی کوچک ولی بانفوذ از نویسندگان بود که " نسل گمشده " لقب داشتند. نسلی که از کشت و کشتارهای جنگ جهانی شوکه شده و از آنچه مادی گرایی و خالی بودن حیات روحانی در آمریکا میدانستند، ناراضی بودند. بسیاری از آنها - مانند مشهورترین عضویشان ، نویسنده معروف ارنست همینگوی -- (Hemingway) به اروپا سفر کرده و د رپاریس بعنوان مهاجر زندگی کردند.

آمریکائیان آفریقائی - الاصل نیز در این روحیه خود آزمایی در گیر شدند. بین سالهای 1910 و 1930 ، مهاجرت عظیمی از سیاهان از جنوب به شمال بوقوع پیوست که در سالهای 1916 - 1915 به اوج خود رسید. بیشتر آنها به جهت موقعیت های بیشتر شغلی و آزادی های شخصی در مقایسه با جنوب ، به مناطقی چون دیترویت و شیکاگو نقل مکان کردند. در سال 1910، دلیو ، ای ، بی ، دوبوا (W. E. B.)

(DuBois و متفکرین دیگر ، انجمن ملی پیشرفت مردمان غیرسفید (National Association for the Advancement of Colored People) را که به سیاه پوستان آمریکائی کمک می کرد تا صدایی در صحنه ملی داشته باشند تشکیل دادند که در طول سالهای آینده اهمیتی بیشتر پیدا کرد.

همزمان ، نهضت هنری و ادبی آمریکائی - آفریقائی ، که " رنسانس هارلم (Harlem Renaissance) " لقب گرفت، بوقوع پیوست. این نویسندگان، همچون " نسل گمشده " ، مانند نویسندگانی چون لنگستون هیوز (Langston Hughes) حتی وقتی از واقعیت های زندگی آمریکا سخن می گفتند، اشکال ادبی قرار دادی و ارزش های طبقه متوسط را رد می کردند.

رکود اقتصادی بزرگ (The Great Depression)

در ماه اکتبر 1929، بورس سهام سقوط کرده و 40 درصد از ارزش بورس سهام کاسته شد. با این حال حتی پس از سقوط بورس سهام، رهبران سیاسی و صنایع به پیش گویی های خوشبینانه خود در مورد اقتصاد کشور ادامه دادند. ولی رکود اقتصادی عمیق تر شد، اعتماد از بین رفت و بسیاری از مردم تمام پس انداز زندگی خود را از دست دادند. تا سال 1933، از هر چهار نفر یک نفر بیکار بود.

هسته مشکل ، نابرابری عظیم بین ظرفیت تولید کننده کشور و توانایی مردم برای مصرف آن بود. اختراعات بزرگ در روشهای کار دهی در طی و پس از جنگ بازده صنایع را ماورای ظرفیت خرید زارعین آمریکا و مزدگیران افزایش داد.

پس اندازه های طبقه متوسط و مرفه، که ماورای احتمال سرمایه گذاری مطمئن و سالم افزایش یافته بود، به پیش سنجی های سراسیمه گونه در بورس و املاک کشیده شد. سقوط بورس سهام ، از این رو ، عملاً اولین انفجار از چندین انفجاری بود که در آن سازمانی سست و بی دوام از پیش سنجی ها و معاملات و سرمایه گذاری مخاطره آمیز با خاک یکسان می شد .

مبارزات ریاست جمهوری 1932 کلاً به مباحثه به سر دلایل و راههای حل رکود بزرگ تخصص یافت. هربرت هوور، که با بدشانسی هشت ماه قبل از سقوط بورس سهام به کاخ سفید رسیده بود، با کوشش های خستگی ناپذیر در صدد حل مشکل بود ولی موفق به چرخاندن چرخهای از پا ایستاده صنایع نشد. مخالف دمکرات او ، فرانکلین روزولت، که در طول شکل گرفتن این بحران، فرماندار محبوب و مردمی نیویورک بود استدلال می کرد که رکود از نقص و کمبودهای بنیادی اقتصاد آمریکا ، که از سوی خط مشی های جمهوری خواهان در طی دهه 1920 وخیم تر شده، سرچشمه می گیرد. پرزیدنت هوور پاسخ داد که اقتصاد در اصل سالم و با ثبات است و توسط بازتاب ها و پیامد های رکود جهانی - - که علل آن را می توان در زمان جنگ ریشه یابی کرد، تکان خورده است. در پشت این استدلال یک معنایی قرار دارد: هوور می بایست تا حد زیادی به روند طبیعی بهبود متکی می شد، در حالیکه روزولت آماده بود تا از حاکمیت دولت فدرال جهت علاج و چاره گزینی های تجربی محکم استفاده جوید .

انتخابات با پیروزی عظیم روزولت همراه بود که 22 میلیون و 800 هزار رأی را در مقابل 15 میلیون و 700 هزار رأی هوور به خود اختصاص داد. آمریکا وارد عصری جدید از تغییرات اقتصادی و سیاسی می شد.

بخش دهم: نیودیل (New Deal) و جنگ جهانی

"ما باید انبار بزرگ دمکراسی باشیم".
 پرزیدنت فرانکلین دی. روزولت ، 1941

روزولت و نیودیل (New Deal)
 (اصول سیاسی و اقتصادی مورد تاکید روزولت)

در سال 1933، رئیس جمهور جدید فرانکلین روزولت ، جوی از اعتماد و خوش بینی را به همراه آورد که به سرعت مردم را به سوی برنامه خود که بنام " نیودیل " خوانده می شد ، رهنمود ساخت. رئیس جمهور در نطق افتتاحیه خود به کشور گفت: " تنها چیزی که ما باید از آن بترسیم خود ترس است".

تا حدی شایسته اشاره است که این اصول، نوعی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را که بسیاری از اروپائیان برای بیش از یک نسل با آن آشنائی داشتند، به همراه داشت . بعلاوه، این سیاست یک روند دراز مدت به سوی ترک کاپیتالیسم لیبر (Laissez-faire) (عدم دخالت زیاده دولت در امور) ؛ بازگشت به تنظیم و نظارت خطوط آهن دهه 1880 ، و انبوهی از قوانین اصلاحی ملی و ایالتی بود که در دوره ترقی خواهی تنودور روزولت و وودرو ویلسون معرفی شده بود، را بیان و به نمایش می گذاشت.

آنچه که در برنامه نیودیل بدیع بود این بود که قبلاً نسل ها طول کشیده بود بسرعت انجام داد. در واقع ، بسیاری از اصلاحات با عجله انجام و با سستی اداره می شد؛ بعضی از آنها با یکدیگر ضد و نقیض بودند. و در طول تمامی عصر نیودیل، انتقادات و منازعات مردم هرگز قطع و یا معلق نماند؛ در واقع این سیاست، احیای تندی از علاقه به دولت را در هر شهروند به ارمغان آورد.

وقتی که روزولت سوگند ریاست جمهوری را خورد، سیستم بانکی و اعتبار کشور در حالت پارالیز (فلج) بود. با سرعت بسیار زیادی، بانکهای کشور با سرعت زیادی نخست بسته و سپس اگر قادر به پرداخت قرض خود بودند ، مجدداً باز می شدند. دولت خط مشی تورم ارز معتدل را پیش گرفت تا قیمت اجناس را آهسته بالا بکشد تا تسکینی برای بدهکاران باشد. آژانس های دولتی نوین امکانات اعتباری سخاوت مندانه ای را برای صنایع و کشاورزان فراهم آورد. شرکت بیمه پس انداز فدرال (Federal Deposit Insurance Corporation)، پس اندازهای تا 5 هزار دلار را تضمین می نمود و قوانین سنگینی بر فروش اوراق در بورس سهام گذاشته شد.

بیکاری

تا سال 1933، میلیون ها آمریکائی بیکار بودند. صف نان در بسیاری از شهرها بسیار عادی بود. صدها هزار نفر به خارج از شهر ها رفته و در جستجوی غذا، کار و سر پناهی بودند. آهنگ سرزبان ها: " برادر، یک ده سنتی می توانی بدهی؟" بود.

اولین قدم برای بیکاران به شکل " سپاه حفاظت مردم (Civilian Conservation Corps)" بود، برنامه ای که کنگره تصویب نموده بود تا تسکینی برای جوان های بین 18 تا 25 سال باشد CCC-. که به شکلی نیمه نظامی اداره می شد، جوانهای بی کار را در مراکز کاری در سراسر کشور با پرداخت 30 دلار در ماه ثبت نام می نمود. نزدیک به 2 میلیون جوان در عرض ده سال از این برنامه استفاده کردند. آنها در انواع و اقسام پروژه های حفاظت محیط شرکت نمودند: کاشتن درخت جهت جلوگیری از فرسایش خاک و حفاظت از جنگل های کشور؛ از بین بردن آلودگی با ساختن پناهگاه برای ماهیان و پرندگان؛ ذخیره ذغال سنگ، نفت، سنگ نفت ز، گاز، سدیم و ذخیره های هلیوم.

تسکین کاری از طرف اداره کارهای مدنی (Civil Works Admin.) فراهم شد. این شغلها که گرچه بعنوان " کار درست کردن" از آن انتقاد می شد، از چاله کنی گرفته تا تعمیر اتوبان ها و تعلیم و تربیت را شامل می شد. این برنامه که در نوامبر 1933 بوجود آمده بود در بهار 1934 منسوخ شد. روزولت و اعضای رسمی کابینه او با این حال همیشه طرفداری برنامه های بیکاری از طریق تسکین کار بودند تا از طریق برنامه رفاه و بهزیستی اجتماعی.

کشاورزی

سالهای " نیو دیل " با این اعتقاد که تنظیم و نظارت بیشتر، بسیاری از مشکلات کشور را حل خواهد کرد، شناخته می شد. برای مثال، در سال 1933، کنگره قانون تثبیت کشاورزی را تصویب نمود که برای کشاورزان، تسکین اقتصادی فراهم می نمود. این قانون در نطفه خود اساساً طرحی بود که با پرداخت سوبسیدی به زارعین، در عوض تقلیل مقدار تولیدشان، قیمت محصولات را بالا می برد. پشتوانه و سرمایه برای پرداخت این وجوه به زارعین، از طریق مالیات از صنایعی که این محصولات را بکار می بردند، بدست می آمد. تا وقتی که لایحه قانون شود، فصل رشد آغاز شده بود از اینرو این لایحه از زارعین خواسته بود تا محصولات فراوان خود را شخم بزنند. وزیر کشاورزی هنری ای والاس (Henry A. Wallace) این فعالیت را " تفسیری تکانه دهنده بر تمدن ما " خواند. با این حال از طریق این لایحه و شرکت اعتباری کمودیتی، برنامه ای که وام را برای کسانی که محصولات را ذخیره و دور از دسترس بازار نگاه می دارند، تمديد می ساخت، تولید پایین آمد.

بین سالهای 1932 و 1935، در آمد حاصل از مزارع 50 درصد افزایش یافت ولی فقط قسمتی از آن حاصل برنامه های فدرال بود. در طی همان سالهایی که از زارعین خواسته شده بود تا محصول را از زمین بردارند- که خود باعث جابجایی اهالی و زارعین شد - خشکسالی شدیدی ایالات گریت پلینز را در بر گرفت که به طرز قابل توجهی تولیدات را کاهش داد. بادهای شدید و گردغبار عظیم، گریت پلینز جنوبی را در آنچه که " کا سه غبار " در طول دهه 1930، بویژه از 1935 تا 1938، خوانده می شد، در برگرفت.

محصولات از بین رفته اتوموبیل ها و ماشین آلات درهم کوبیده شدند و بسیاری از مردم و حیوانات صدمه دیدند. قریب به 800 هزار نفر ، که اغلب اوکی "Okies" خوانده می شوند، در طی دهه 1930 و 1940، ایالات آرکانزاس، تگزاس ، میسوری و اوکلاهما را ترک کردند. بیشتر آنها بسوی غرب به حرکت در آمدند، به سوی سر زمین افسانه و وعده ، کالیفرنیا. مهاجرین نه تنها زارعین بلکه افراد مجرب شرکت ها ، فروشندگان و کسان دیگری که زندگی و حیات آنها به سلامت جوامع مزرعه نشین وابسته بود، بودند. در آغاز، کالیفرنیا مکان رویاهای آنها بود. بیشتر مهاجرین مجبور شدند که برای کارهای فصلی برداشت محصول با درآمدهای بی نهایت پایین رقابت کنند.

دولت به شکل خدمات حفظ خاک (Soil Conservation Service) که در سال 1935 تاسیس شده بود به کمک شتافت. عملکردهای مزرعه داری که به خاک صدمه زده بود در اثر شدت غبار وخیم تر شد و این سرویس خدماتی به زارعین اصول کاهش فرسایش خاک را آموخت. بعلاوه نزدیک 30 هزار کیلومتر درخت جهت جلوگیری شدت باد کاشته شد.

با اینکه قانون تثبیت کشاورزی موفقیت فراوانی داشت ولی در سال 1936 وقتی که مالیات بر روندهای غذایی برخلاف قانون اساسی شناخته شد، به کار آن خاتمه داده شد. 6 هفته بعد ، کنگره قانون امداد مزرعه موثر تری را از مجلس گذراند که به دولت این اجازه را داد تا به زارعینی که کاشت محصولات خاک تهی کن - که باعث دریافت محصول از طریق روش های حفاظت خاک می شود - را استفاده می کنند وجهی بپردازد.

تا سال 1940 ، نزدیک به 6 میلیون زارع از طریق سوپسید دولتی تحت این برنامه قرار گرفتند. این قانون همچنین وام بر فراورده های مازاد ، بیمه برای جو و سیستم ذخیره طراحی شده جهت تضمین ذخیره غذایی ثابت را فراهم کرد. بزودی، قیمت کالاهای کشاورزی بالا رفت و ثبات اقتصادی برای زارعین ممکن بنظر آمد.

صنعت و کار

اداره بهبود ملی (National Recovery Administration) که در سال 1933 گشایش یافت به همراه قانون بهبود صنایع ملی (National Industrial Recovery Act) با بکار بردن روش های رقابتی مناسب جهت تولید کار زیادتیر و در نتیجه خرید بیشتر، سعی در پایان دادن به رقابت شانه به شانه کرد. با اینکه NRA از آغاز با استقبال روبرو شد، صنایع با تلخی از تعداد نظارتهای بیشمار در آغاز عصر بهبود شکایت کردند. در سال 1935، NRA خلاف قانون اساسی اعلام گشت. تا آن موقع، خط مشی های دیگر کمک به بهبود نمودند و دولت این رویه را اتخاذ کرد که قیمت های نظارت شده در بعضی صنایع و داد و ستدها باعث جلوگیری از اقتصاد و بهبود آن می گردد.

د رهمین دوره بود که سازمان های کارگری از هر دوره دیگری در تاریخ آمریکا ، بیشتر استفاده بردند . NIRA تضمین کرده بود تا حق معامله اشتراکی را بعهدہ گیرد (معامله بعنوان واحدی که نماینده تک تک کارگران یک صنعت محسوب می شود). سپس در سال 1935 ، کنگره لایحه مناسبات کار ملی (National Labor Relations Act) را وضع کرد که روش های کاری غیر منصفانه را تعریف نموده و بکارگران این حق را

داد تا از طریق اتحادیه های انتخابی خودشان به معامله پرداخته و کارفرمایان را از دخالت در فعالیت های اتحادیه منع ساخت. همچنین هئیت مناسبات کارملی را تشکیل داد تا بر معاملات مشترک سرپرستی کرده، بر انتخابات مدیریت کرده و به کارگران اطمینان داد که حق انتخاب سازمان هایی را که آنها مایلند در معامله با کارفرمایانشان نماینده آنها باشند، انتخاب کنند.

پیشرفت های عظیمی که در سازمان های کاری بوجود آمده بود به طبقه کارگر این حس منفعت مشترک را داد و نیروی کارگران نه تنها در صنایع بلکه در سیاست نیز افزایش یافت. این قدرت تا حد زیادی در چهار چوب 2 حزب بزرگ بکار برده شد، ولی حزب دمکرات پشتیبانی بیشتری از اتحادیه های کارگری دریافت کرد تا حزب جمهوری خواه.

دومین نیو دیل

نیو دیل در سالهای نخستین خود یک سری قوانین مهم و قابل توجه را به اجرا گذاشت و افزایش مهمی در تولید و قیمتها بدست آورد - ولی برای پایان دادن به رکود بزرگ کاری نکرد. و همانطور که حس پر اهمیت بودن بحران پایان رسید، تقاضاهای تازه ای به میان آمد. بازرگانان از پایان دوره عدم دخالت زیادی دولت در امورمگین شده و تحت قوانین NIRA اوقات تلخی کردند. حملات زبانی نیز از احزاب چپ و راست اوج گرفت وقتی که خیال بافان ، نقشه کشان و سیاستمداران همگی با نوشداروهای اقتصادی رو آمدند و سعی در جلب نظر ناراضیانی کردند که از حرکت بهبود ناراضی بودند. از جمله اینها، طرح فرانسیس تاونزند (Francis Townsend) برای حقوق بازنشستگی سخاوتمندانه برای سالمندان بود؛ پیشنهادات آتش افروز پدر کافلین (Father Coughlin)، واعظ رادیویی که بانکهای بین المللی را در سخنرانی های خود که مرتباً با تشبیهات ضد نژادی پر بود تحت انتقاد قرار داد؛ و قوی ترین آنها ، نقشه " هر شخص یک پادشاه " هیو لانگ (Huey P. Long) سناتور و فرماندار سابق ایالت لوئیزیانا بود، سخنگوی بی باک و پر قدرتی که استان را مثل ملک شخصی خود اداره می کرد (اگر سوء قصد بجان او رخ نمی داد، احتمال اینکه او رقیبی برای انتخابات ریاست جمهوری علیه فرانکلین روزولت در سال 1936 بشود وجود داشت)

در میان این فشارها که از چپ و راست میرسید ، پرزیدنت روزولت یک سری اقدامات اقتصادی ، اجتماعی اتخاذ نمود. مهم ترین اینها یکی غلبه بر فقر و نیز کار بجهت مبارزه با بیکاری و همچنین تهیه یک فضای امن اجتماعی بود.

اداره پیشرفت کار (Works Progress Administration) ، آژانس اصلی مسئول اجرای نیو دیل دوم ، کوششی بود جهت تولید کار بیشتر و نه رفاه. تحت این اداره ، ساختمان ها ، راهها ، فرودگاه ها و مدارس تاسیس شدند. هنرپیشگان ، نقاشان ، موسیقی دانان و نویسندگان تحت پروژه تئاتر فدرال ، پروژه هنری فدرال و پروژه نویسندگان فدرال به استخدام درآمدند. بعلاوه، اداره جوانان ملی (National Youth Administration) به دانشجویان، کار نیمه وقت ارائه داد و برنامه های آموزشی را ترتیب داد، و به جوانان بیکار کمک های لازمه را نمود WPA. تنها 3 میلیون بیکار را در آن واحد در پوشش خود می گرفت؛ و در زمان اتمام کار خود در سال 1943، به نزدیک به 9 میلیون نفر کمک کرده بود.

ولی سنگ بنای این سیاست نیودیل ، به گفته روزولت ، لایحه تامین اجتماعی (Social Security Act) سال 1935 بود. امنیت اجتماعی، سیستم بیمه ای برای سالمندان، بیکاران و ناتوانان بر اساس سهم اختصاص داده شده کارگر کارفرما، تشکیل داد. خیلی از کشورهای صنعتی دیگر قبل از آن چنین برنامه هایی را به اجرا گذاشته بودند ولی نیاز به چنین سیستمی در آمریکا که توسط حزب پیشرفته (Progressive) در اوایل دهه 1900 عنوان شده بود با بی اعتنائی به کنار گذاشته شده بود. محافظه کاران شکایت داشتند که سیستم تامین اجتماعی تا حد زیادی توسط مالیات برداشته شده از حقوق کارگران تامین می شود و این میزان بدون توجه به در آمد یک نرخ ثابت دارد. برای روزولت ، این محدودیت ها در برنامه ها ، مصالحاتی بودند که لازم بود تا لایحه را به تصویب برساند. تامین اجتماعی، گرچه مبنای آن در آغاز کاملاً معتدل بود ، امروزه یکی از عظیم ترین برنامه های داخلی است که توسط دولت آمریکا اداره می شود.

ائتلافی نوین

در سال 1936 ، حزب جمهوری خواه ، آلفرد لا ندون (Alfred M. Landon)، فرماندار نسبتاً لیبرال کانزاس را نامزد انتخاباتی حزب نمود تا علیه روزولت ، به رقابت برخیزد. علیرغم تمامی شکایات علیه نیودیل، روزولت با پیروزی قطعی تری از آنچه در 1932 بدست آورده بود ، مجدداً به پست ریاست جمهوری برگزیده شد. او 60 درصد رای جمعیت را به خود اختصاص داده و آرای تمامی ایالات بجز مین و ورمانت را ربود. در این انتخابات ، یک ائتلافی نوین نیز با حزب دمکرات شکل گرفت که متشکل شده بود از کارگران ، بیشتر زارعین، مهاجرین ، گروه های قومی شهر ها از شرق و جنوب اروپا آمریکائی های آفریقائی - الاصل و جنوبی ها. حزب جمهوری خواه پشتیبانی بازرگانان ، اعضای طبقه متوسط، شهر های کوچک و حومه را بخود اختصاص داد. این ائتلاف سیاسی ، با تغییری ناچیز تا چندین دهه بر جا باقیماند.

از سال 1932 تا 1938 ، منازعه عمومی گسترده ای بر روی معنی خط مشی های نیودیل در رابطه با حیات اقتصادی و سیاسی کشور به راه افتاد. بسیار بدیهی بود که آمریکائیان مایل بودند که دولت مسئولیت بیشتری در قبال رفاه کشور به عهده گیرد. در واقع ، تاریخ نویسان عموماً اعتبار تشکیل بنیاد های وضعیت رفاه مدرن در آمریکا را به این عهد نوین نسبت می دهند. برخی از منقدین بر این عقیده بودند که بسط نامعین کارها و مسئولیت های دولت عاقبت آزادی های مردم راتحت الشعاع قرار می دهد. اما پرزیدنت روزولت اصرار بر این داشت که قد مهایی که باعث بهبود اقتصادی جامعه می شود عاقبت منجر به تثبیت آزادی و دمکراسی می گردد.

در یک پیام رادیوئی در سال 1938 ، روزولت به مردم آمریکا چنین گفت: " دمکراسی در چندین کشور بزرگ دیگر از صحنه ناپدید شده است نه به خاطر اینکه مردم این کشورها از دمکراسی ناراضی بودند بلکه از بیکاری و عدم امنیت خسته شده بودند. از این خسته شده بودند که می دیدند فرزندان شان گرسنه اند در حالیکه نا امیدانه به دولتی که هرج و مرج در آن است و دولتی که از ضعف رهبری ضعیف شده است می نگرند ... و در پایان، در کمال بیچارگی ، آزادی را قربانی یک لقمه نان کردند. ما در آمریکا می دانیم که انستیتو های دمکراتیک ما قادرند که کار کرده آنها پیش برند. ولی اگر ما در صدد حفاظت و نگهداری آن هستیم، نیاز است که ثابت کنیم که عملکرد عملی دولت دمکراتیک ما برابر با عمل حفاظت از امنیت

مردم است...مردم آمریکا همگی و با اتفاق بر این عقیده اند که آزادی خود را به هر قیمتی حفظ کنند و اولین خط دفاعی درست در حفاظت امنیت اقتصادی قرار دارد".

در آستانه جنگ جهانی دوم

قبل از اتمام دوره دوم ریاست جمهوری روزولت ؛ برنامه های داخلی او توسط یک خطر جدید که کمتر توسط آمریکائیان عامه شناخته شده است مواجه شد: نقشه های توسعه طلبی رژیم های خود کامه در ژاپن، ایتالیا و آلمان. در سال 1931 ژاپن به مانچوریا حمله کرده و مقاومت چینی ها را در هم کوبید؛ یک سال بعد، ژاپن ، دولت دست نشانده مانچوکو را برپا کرد. ایتالیا، که زیر دست فاشیسم از پا در آمده بود، مرزهای خود را در لیبی بزرگتر کرد. و در سال 1935 به ایتوپی حمله کرد .آلمان ، جایی که آدولف هیتلر حزب سوسالیست ملی (National Socialist Party) را تشکیل داده بود و کنترل دولت را در سال 1933 به دست گرفت ، راین لند را مجدداً اشغال کرد و دست به تجدید تسلیحات عظیمی زد.

درحالیکه که ماهیت واقعی استبداد روشن می شد و آلمان ، ایتالیا و ژاپن به تجاوز خود ادامه می دادند، درک آمریکائی ها بسوی انزوا و پیروی از سیاست انزوا طلبی تشدید شد. در سال 1938 ، پس از آنکه هیتلر اتریش را زیر سلطه رایش آلمان در آورد، تقاضاهای او برای سوداتن لند (Sudetenland) چکسلواکی اروپا را هر لحظه به جنگ نزدیک میساخت. ایالات متحده ، که هنوز از شکست نهضت دمکراسی در جنگ جهانی اول متحیر مانده بود اعلام داشت که تحت هیچ شرایطی هیچ کشوری که در این جنگ شرکت می کند نمی تواند به آمریکا برای کمک دست درازی کند. قانون بی طرفی که از سال 1935 تا 1937 بتدریج به اجرا گذاشته شد، بازرگانی و داد و ستد با دادن اعتبار به هر یک از کشورهای در حال جنگ را ممنوع ساخت. هدف این بود که به هر قیمتی که شده، آمریکا را از حضور در یک جنگ غیر آمریکائی دور سازد.

با حمله نازی ها به لهستان در سال 1939 و آغاز جنگ جهانی دوم، احساسات انزواطلبی بیشتر شد با اینکه آمریکائیان در احساساتشان در مورد اوضاع جهان خیلی از بی طرفی بدور بودند. احساسات مردمی کاملاً به طرف قربانیان تجاوز هیتلر بود و به پشتیبانی از نیروهای متفقین که در مقابل کشور گشایی آلمانی ایستاده بودند. تحت این شرایط ، روزولت، تنها می توانست منتظر بایستد تا اینکه نظر مردم در مورد دخالت آمریکا توسط وقایع جهان تغییر یابد.

با سقوط فرانسه و جنگ هوایی علیه انگلستان در 1940 ، منازعه بین آنهایی که طرفدار کمک به دمکراسی و آنهایی که طرفدار انزوا طلبی بودند شدت گرفت که در این میان کمیته اول آمریکا شکل گرفت که حمایت آن از محافظه کاران منطقه میانه گرفته و تا آرامش طلبان چپ گرا را در بر می گرفت. در پایان، جدال مداخله جویان، منازعه عمومی بسیار طولانی را برد که تا حد زیادی مدیون کار کمیته دفاع آمریکا از طریق کمک به متفقین بود. ایالات متحده به اتفاق کانادا، هیئت دو جانبه دفاع (Mutual Board of Defense) را تشکیل داد و همگام با جمهوری های آمریکای لاتین زمینه این حفاظت مشترک را به تمامی کشورهای نیمکره غربی گسترش دادند. کنگره که با بحرانهای عظیمی روبرو شده بود به تجدید تسلیحات عظیم رأی داد و در سپتامبر 1940 ، اولین لایحه خدمت اجباری زمان صلح که در آمریکا بتصویب رسیده را وضع نمود - با وجود اختلاف یک رأی در مجلس نمایندگان. در اوایل سال 1941، کنگره برنامه قرض رهن را

تصویب نمود که پرزیدنت روزولت را قادر ساخت تا تسلیحات و تجهیزات را به هر کشوری (اساساً انگلیس ، شوروی و چین) که تشخیص داده شده بود که برای دفاع از آمریکا حیاتی است، انتقال دهد. مجموع کمک مالی این برنامه تا اتمام جنگ به 50 هزار میلیون دلار رسید.

انتخابات ریاست جمهوری 1940 نشان داد که سیاست انزواطلبی ، با اینکه شناخته شده و رسا بود، ولی در سطح کشور نسبتاً طرفداران اندکی را جلب کرده بود. مخالف جمهوری خواه روزولت ، وندل ویلکی (Wendell Wilkie) فاقد برگ برنده ای بود چون او با خط مش خارجی پرزیدنت موافق و نیز تا حد زیادی با برنامه های داخلی روزولت موافقت کرده بود. از این رو انتخابات ماه نوامبر یک اکثریت دیگر را برای روزولت بیار آورد، برای اولین بار در تاریخ آمریکا، یک رئیس جمهور برای سومین دوره به این پست منصوب می شد.

ژاپن، پرل هاربر و جنگ

در حالیکه آمریکاییان با هیجان مسیر جنگ اروپا را دنبال می کردند، تشنج در آسیا بالا گرفت. ژاپن با استفاده از این موقعیت جهت بهبود وضعیت استراتژیکی خود ، گستاخانه اعلام " نظمی جدید " کرد که در آن این کشور استیلای خود را بر سراسر پاسیفیک بکار می برد. بریتانیا ، که در حال جنگ برای بقای خود علیه آلمان بود، قادر به مقاومت نبوده و لذا از شانگهای خارج و موقتاً راه برمودا را بست. در تابستان 1940، ژاپن از دولت ضعیف ویچی (Vichy) در فرانسه جهت استفاده از آسمان هند و چین اجازه کسب کرد. تا ماه سپتامبر ژاپنی ها به محور رم - برلین (Rome Berlin Axis) ملحق شدند. ایالات متحده جهت ضد حمله، صادرات خرده آهن به ژاپن را تحریم نمود.

بنظر می رسید که ژاپنی ها احتمالاً رو به جنوب کرده و به سمت نفت ، قلع و لاستیک مالایای انگلیس و هند شرقی هلندی ها بروند. در ماه جولای 1941، ژاپنی ها مابقی شبه جزیره هند و چین را اشغال نمودند ؛ ایالات متحده در پاسخ ، تمامی دارائی های ژاپن را مسدود نمود .

در ماه اکتبر 1941 ، ژنرال هید کی توجو نخست وزیر ژاپن شد. در اواسط ماه نوامبر ، او هئیت ویژه ای را به آمریکا فرستاد تا با وزیر کشور کوردل هال (Cordell Hull) ملاقات کند. ژاپن ، در میان چیزهای دیگر ، از آمریکا خواست تا دارائی های ژاپن را آزاد کرده و نیروی دریائی آمریکا به گسترش خود در پاسیفیک پایان دهد. هال در پاسخ پیشنهاد داد که ژاپنی ها درقبال آزاد کردن دارائی های ژاپن از سوی آمریکا ، از چین و اندونزی خارج شوند. ژاپنی ها دو هفته مهلت خواستند تا روی این پیشنهاد مطالعه کنند و در تاریخ اول دسامبر آنرا رد کردند . در 6 دسامبر ، فرانکلین روزولت مستقیماً به امپراطور ژاپن، هیروهیتو (Hirohito) تماس گرفت. در صبح روز 7 دسامبر ، هواپیما های ژاپنی به ناوگان پاسیفیک آمریکا در پرل هاربر هاوایی در یک حمله غافلگیرانه مخرب ، حمله ور شدند. 19 کشتی منجمله 5 کشتی جنگی ، حدود 150 هواپیما نابود شده و بیش از 2300 سرباز ، دریا نورد ، ملوان و افراد شخصی کشته شدند. فقط یک چیز آن روز به نفع آمریکا بود: ناوهای هواپیما بر آمریکا که نقش مهمی در جنگ دریائی در پاسیفیک می داشتند در آن روز در دریا بودند و در ساحل پرل هاربر لنگر نینداخته بودند .

همانطور که جزئیات حملات ژاپنی ها به هاوایی، میدوی (Midway) ، ویک (Wake) و گوام از رادیوهای آمریکا پخش می شد، شک و دیر باوری تبدیل به عصبانیت شد و روزولت آنرا " روزیکه به بد یمنی زنده خواهد ماند " .نامید. روز 8 دسامبر ، کنگره، جنگ با ژاپن را اعلام نمود؛ 3 روز بعد، آلمان و ایتالیا جنگ با آمریکا را اعلام نمودند.

کشور به سرعت برای حرکت افراد و تمامی ظرفیت صنایع خود به تکاپو افتاد. در روز 6 ژانویه 1942، پرزیدنت روزولت اهداف تولید را اعلام نمود: تحویل 60 هزار هواپیما در آن سال ، 45 هزار تانک ، 20 هزار تفنگ ضد هوایی و 18 میلیون تن محمولات . تمامی فعالیت های کشور - مزرعه داری ، کارخانجات، معادن ، بازرگانی، کار ، سرمایه داری ، ارتباطات و حتی آموزش و پرورش و مسایل فرهنگی - به شکلی تحت کنترل های وسیع تر و نوینی در آمدند. کشور بسرعت پول جمع کرده و صنایع جدید بزرگی را خلق کرد تا کشتی ، ماشین های نظامی و هواپیما تولید کنند .جمعیت حرکت عظیمی کرد . آمریکا تحت یک سری لوايح خدمت اجباری ، نیروهای مسلح را به 15 میلیون و صد هزار نفر رسانید. تا پایان سال 1943، تقریباً 65 میلیون نفر زن و مرد در یونیفورم و یا یک حرفه مربوط به جنگ خدمت می کردند.

حمله به آمریکا ، جلوه انزواگری را تیره کرد و بسیج نظامی سریع و گسترده ای را موجب شد. در نتیجه واقعه پرل هاربر و ترس از جاسوسی آسیا، آمریکائیان همچنین مرتکب عمل عدم تحمل شدند: توقیف آمریکائی های ژاپنی الاصل . در فوریه 1942 ، قریب به 120 هزار آمریکائی ژاپن الاصل که در کالیفرنیا زندگی می کردند از خانه هایشان برداشته شده و به داخل ده کمپ موقتی با سیم خاردار انتقال داده شدند که بعدها به "مراکز انتقال " خارج از شهرهای جنوب غربی نقل مکان کردند. نزدیک 63 درصد این آمریکا ئی های ژاپنی الاصل ، نیسئی - متولد آمریکا -بودند و از این رو تبعه آمریکا محسوب می شدند. هیچ شواهدی از جاسوسی در میان این افراد یافت نشد. در واقع، آمریکائیان ژاپنی الاصل از هاوایی و قاره آمریکا با دلیری و امتیاز شایسته ای در دو واحد پیاده نظم در جبهه ایتالیا جنگیدند. بقیه در لباس مترجم در پاسیفیک خدمت کردند. در سال 1983 ، دولت آمریکا ، بی عدالتی توقیف این افراد را پذیرفت و وجوه محدودی را به آن افرادی که در آن دوره مورد توقیف قرار گرفته و هنوز در قید حیات بودند پرداخت.

جنگ در آفریقای شمالی و اروپا

اندکی پس از آنکه آمریکا وارد جنگ شد، متفقین غربی موافقت کردند که تلاش های اصلی نظامی آنها می بایست در اروپا متمرکز شود، جاییکه هسته مرکزی نیروی دشمن قرار دارد و پاسیفیک در مرحله بعدی بود.

در بهار و تابستان 1942 ، نیروهای انگلیس قادر شدند تا خط آلمانی ها که هدفشان مصر بود را در هم بشکنند و ژنرال آلمانی اروین رامل (Erwin Rommel) را تا لیبی عقب نشانند و تهدید به کانال سوئز را که مدیترانه را به دریای سرخ متصل می کند، خاموش و خنثی کنند.

در روز 7 نوامبر 1942 ، ارتش آمریکا در آفریقای شمالی فرانسه به زمین نشست و پس از جنگ بسیار سختی، شکست های سنگینی را بر نیروهای آلمان و ایتالیا وارد آوردند. سال 1942 همچنین نقطه عطفی در جبهه شرقی بود، جاییکه اتحاد شوروی، که متحمل شکست های سنگین شده بود، تجاوز

نازی ها را در سردرب شهرهای لنینگراد و مسکو متوقف کرده و نیروهای آلمانی را در استالینگراد شکست داد.

در جولای 1943 ، نیروهای انگلیس و آمریکا به سیسیل حمله کردند و تا پایان تابستان، سواحل جنوبی مدیترانه از نیروهای فاشیست پاک شده بود. نیروهای متفقین به سرزمین اصلی ایتالیا وارد شدند و گرچه دولت ایتالیا حاضر به تسلیم بی قید و شرط شد، جنگ علیه نیروهای نازی در ایتالیا تلخ و طولانی بود . شهر رم تا 4 ژوئن ، 1944 آزاد نشد. در حالیکه زدو خورد هنوز در ایتالیا در جریان بود، نیروهای متفقین حملات هوایی نابود کنندهایی بر خطوط آهن ، کارخانجات و تاسیسات اسلحه آلمان ، منجمله ذخایر نفتی آلمان در پلوستی رومانی وارد آوردند.

در اواخر سال 1943 ، نیروهای متفقین ، پس از مذاکره فراوان در مورد استراتژی جنگ ، تصمیم گرفتند تا یک جبهه غربی را باز کرده تا آلمان را مجبور کنند تا نیروهای بسیا رعظیم خود را از جبهه روسیه منحرف سازد . ژنرال دوايت آیزنهاور آمریکا به فرماندهی کل نیروهای متفقین در اروپا منصوب شد. در روز 6 ژوئن 1944 ، بعد از آمادگی های بس عظیم ، اولین ارتش حملاتی آمریکا ، انگلیس و کانادا، با پشتیبانی بسیار برتر هوایی ، در سواحل نورماندی (Normandy) فرانسه به خشکی رسیدند. پس از جنگی سنگین در این ناحیه ساحلی و تثبیت موقعیت ، نیروهای بیشتری به محل سرازیر شدند و بسیاری از مدافعین آلمانی توسط حملات گازانبری ، دسته دسته تسلیم شدند. ارتش متفقین شروع به حرکت از فرانسه به آلمان نمود. در روز 25 آگوست ، پاریس آزاد شد. در سر مرزهای آلمان ، نیروهای متفقین با ضد حمله های سر سخنانه ای مواجه شدند ولی تا ماه فوریه و مارچ 1945 ، نیروها از سمت غرب وارد آلمان شدند و ارتش آلمان در سمت شرق نیز از ارتش شوروی شکست خورد. در 8 ماه مه، تمامی آنچه که از رایش سوم باقیمانده بود، نیروهای دریائی، زمینی و هوایی تسلیم شدند.

جنگ در پاسیفیک

در عین حال ، نیروهای آمریکا بتدریج در حال پیشروی در پاسیفیک بودند. گرچه نیروهای آمریکا مجبور به تسلیم در فیلیپین در اوایل 1942 شدند، ولی متفقین در ماههای بعدی بسرعت پیشروی کردند. ژنرال جیمز (جیمی دولیتل) فرماندهی بمب افکن های ارتش آمریکا را در یک حمله هوایی بر فراز توکیو در ماه آوریل بعهدہ داشت که اهمیت نظامی کمی داشت ولی به آمریکائیان یک جهش روحی عظیمی بخشید. در جنگ دریای کورال (Coral Sea) در ماه بعد - اولین جنگ دریائی در تاریخ که در آن تمامی جنگ فقط توسط هواپیماهای بر عرصه کشتی صورت گرفت - نیروی دریائی ژاپن به چنان شکستی تن در داد که مجبور شدند فکر حمله به استرالیا را از سر دور کنند. جنگ مید وی (Midway) در ماه ژوئن در اقیانوس پاسیفیک مرکزی نقطه عطفی برای متفقین بود که منجر به اولین شکست اصلی نیروی دریائی ژاپن شد که در آن 4 ناو هواپیما بر را از دست داده و به پیشرفت ژاپن بر فراز پاسیفیک پایان داد.

جنگ های دیگری نیز در موفقیت متفقین سهیم بودند. کانال گوادال ، پیروزی سرنوشت ساز آمریکائیان در نوامبر 1942 ، نشانگر اولین حمله تدافعی آمریکا در پاسیفیک بود. برای بیشتر 2 سال پس از آن ، نیروهای استرالیا و آمریکا راه خود را بسوی شمال باز کرده و در امتداد جزیره پاسیفیک مرکزی (ladder)

مناطق سولومون، گیلبرت ، مارشال و ماریانا و جزایر بونین را در یک سری حملات شبیخون گونه تسخیر نمودند.

سیاست های جنگ

کوشش های نظامی متفقین با یک سری ملاقات های بین المللی مهم در مورد اهمیت های سیاسی جنگ همراه بود. اولین این ملاقات ها در آگوست 1941، قبل از ورود آمریکا به جنگ، بین پرزیدنت روزولت و نخست وزیر انگلیس وینستون چرچیل بوقوع پیوست و آن در زمانی بود که آمریکا عملاً در جنگ نبود ، و وضعیت نظامی تیره بنظر می رسید.

روزولت و چرچیل در عرصه کشتی هایی در منطقه نیوفاند لند کانادا ، منشور آتلانتیک (Atlantic Charter) را صادر کردند، که منشور اهداف زیر را داشت: اتمام بسط منطقه ای، توقف تغییر منطقه ای بدون رضایت مردم؛ حق تمام افراد برای انتخاب فرم دولت شان؛ بازسازی دولت های خود مختار برای آنهایی که از آن محروم شدند؛ همکاری اقتصادی بین تمامی ممالک ؛ رهایی از جنگ ، ترس و نیاز برای تمامی مردم؛ آزادی آنها و خاتمه دادن به استفاده از زور بعنوان ابزار خط مشی بین المللی.

در ژانویه 1943 ، در کازابلانکا مراکش ، یک کنفرانس انگلو آمریکائی ، تصمیم گرفت که هیچ گونه صلحی با محورها و پیروان بالکان آن بجز براساس " تسلیم بی قید و شرط " امکان پذیر نیست. این اساسنامه ، که توسط روزولت اتخاذ شده بود ، برای این بمیان آورده شده بود تا به مردم تمامی کشورهای در حال جنگ اطمینان دهد که هیچگونه مذاکرات صلح جداگانه با حضور نمایندگان فاشیسم و نازیسم انجام نخواهد گرفت؛ و اینکه هیچگونه معامله ای از هر نوع، با نمایندگان چنین کشورهایی صورت نخواهد گرفت تا باقیمانده قدرت خود را محفوظ نگه دارند و اینکه قبل از آنکه مفاد صلح در جلوی مردم آلمان ، ایتالیا و ژاپن قرار داده شود، سرداران نظامی آنها می بایست شکست کامل و مطلق خود را در مقابل تمام جهانیان اعلام کنند.

در روز 22 نوامبر 1943 ، در قاهره روزولت و چرچیل با رهبر ملی گرای چین ، چیان کای شک (Chiang Kai shek) ملاقات کرده تا در مورد ژاپن ، که شامل انصراف تمامی منافع بدست آمده از تجاوزات قبلی می شد، به توافق رسند. در روز 28 نوامبر در تهران (Tehran) ، روزولت ، چرچیل و رهبر اتحاد شوروی ژوزف استالین ، موافقت کردند که یک سازمان جدید بین المللی بنام سازمان ملل (United Nation) را تشکیل دهند. در فوریه 1945 ، مجدداً آنها در یالتا ملاقات کردند و با چشم انداز پیروزی قطعی ، به توافق های بیشتری رسیدند. در آنجا، اتحاد شوروی محرمانه به توافق رسید تا علیه ژاپن ، مدت کوتاهی پس از تسلیم آلمان، به جنگ برخیزد. مرزهای شرقی لهستان تقریباً بر روی خط کورزون 1919 تثبیت شد. پس از مباحثات بر سر غرامات سنگینی که از آلمان خواسته شده بود - پولی که توسط استالین خواسته شده بود و روزولت و چرچیل با آن مخالف بودند - تصمیم به تاخیر افتاد. تدارکات ویژه ای در رابطه با اشغال آلمان توسط نیروهای متفقین و محاکمه و تنبیه جانیان جنگ اتخاذ شد .

در یالتا همچنین موافقت شد که قدرت های موجود در شورای امنیت سازمان ملل پیشنهاد شده حق وتو در مورد مسائلی که به ایمنی آنها مربوط است ، را داشته باشند.

پرزیدنت روزولت ، دو ماه پس از بازگشت از یالتا، در حال استراحت و گذراندن تعطیلات در جورجیا بود در اثر خونریزی مغزی در گذشت. چهره های اندکی در تاریخ آمریکا اینچنین کشور را در غم و اندوه بردند و برای مدتی، مردم آمریکا از حس فقدان غیر قابل جبرانی رنج بردند. معاونت ریاست جمهوری ، هری ترومن ، سناتور سابق میسوری، پست ریاست جمهوری را به عهده گرفت.

جنگ، پیروزی و بمب

جنگ در پاسیفیک پس از تسلیم آلمان ادامه یافت و جنگ های پایانی در آن منطقه از سخت ترین جنگ ها محسوب می شد. با آغاز ژوئن 1944، جنگ دریای فیلیپین خرابی های زیادی بر نیروی دریائی ژاپن پدید آورد که باعث استعفای نخست وزیر ژاپن توجو (Tojo) شد. ژنرال داگلاس مک آرتور (MacArthur) که با اکره دو سال قبل از آن برای اجتناب از تسلیم به ژاپنی ها از فیلیپین فرار کرده بود - در ماه اکتبر به این جزایر بازگشت تا راه را برای نیروی دریائی آمریکا باز کند. جنگ خلیج لیت به شکست قطعی نیروی دریائی ژاپن انجامید و مجدداً کنترل آبهای فیلیپین به دست نیروهای متفقین افتاد.

تا ماه فوریه 1945 ، نیروهای آمریکا کنترل مانیل را بدست آوردند. سپس ایالات متحده چشم بر جزیره ایووجیما در جزایر بونین (Bonin) گذاشت که حدوداً نیمه راه بین جزایر ماریاناس و ژاپن بود. ولی ژاپنی ها مصمم بودند تا این جزیره را نگه داشته و از غارهای طبیعی و کوهستانها بخوبی استفاده نمودند. بمباران هوایی آمریکا با مقاومت ژاپنی های مصمم در روی زمین و حملات انتحاری از جان گذشته کامیکاز از هوا مواجه شد. نیروهای آمریکا تا اواسط ماه مارس کنترل جزیره را پس از دست دادن 600 نیروی مارین (Marine) آمریکا و تقریباً تمامی نیروهای ژاپنی بدست آورد. ایالات متحده شروع به حملات هوایی وسیع علیه کشتی ها و هدفهای هوایی ژاپن نمود. از ماه مه تا آگوست، نیروی هوایی بیستم آمریکا موجی از حملات هوایی را علیه جزایر ژاپن آغاز نمود.

رهبران آمریکا ، انگلیس و شوروی در پتسدام (Potsdam) ، که در حومه خارجی برلین واقع بود، از 17 جولای تا 2 آگوست 1945، ملاقات کرده تا در مورد عملیات علیه ژاپن ، صلح در اروپا و خط مشی برای آینده آلمان ، به مذاکره پردازند.

کنفرانس بر نیاز پشتیبانی به آموزش مجدد نسل آلمان که زیر حکومت نازی ها خم شده بود و همچنین تعیین اصول اساسی حاکم بر بازسازی حیات سیاسی دموکراتیک کشور موافقت نمودند. اعضای کنفرانس همچنین پرداخت غرامات علیه آلمان را مورد بحث قرار داد ، و بر محاکمه رهبران نازی که متهم به جنایت علیه انسانیت شده بودند موافقت کرده و شرایط را جهت خروج املاک و تاسیسات صنعتی توسط شوروی فراهم نمودند. با این حال ادعای شوروی ، که قبلاً در کنفرانس یالتا نیز مطرح شده بود، مبنی بر پرداخت غرامت از آلمان به مبلغ 10 هزار میلیون دلار یک موضوع بحث بر انگیز باقی ماند.

روز قبل از آغاز کنفرانس پتسدام ، یک بمب اتمی در آلامو گوردو ، نیومکزیکو منفجر شد که نتیجه 3 سال تحقیقات گسترده و جامع لابراتورهای گوناگون در سراسر کشور بود که به پروژه مانهاتان مشهور بود. پرزیدنت ترومن (Truman) با حساب اینکه بکار بردن یک بمب اتمی امکان تسلیم سریع ژاپنی ها را با تلفات کمتر از حمله به سرزمین اصلی ژاپن میسر می سازد، دستور داد که اگر ژاپنی ها تا روز 3 آگوست

تسلیم نشوند ، از این بمب استفاده شود. نیروهای متفقین اعلامیه پتسدام را در روز 26 جولای صادر کردند و در آن وعده دادند که اگر ژاپن تسلیم شود، نه نابود خواهد شد و نه به اسارت برده خواهد شد؛ ولی اگر ژاپن تسلیم نشود، انتظار " نابودی مطلق " را بکشد.

کمیته ای متشکل از رهبران سیاسی و نظامی و دانشمندان ، مسئله اهداف این سلاح جدید را مورد بررسی قرار دادند. ترومن نوشته بود که تنها تاسیسات نظامی می بایست هدف قرار گیرد. وزیر جنگ هنری استیمسون (Henry L. Stimson) برای مثال، با موفقیت برهان آورد که کیوتو ، پایتخت قدیمی ژاپن و انبار و مخازن برخی از گنجینه های مذهبی و ملی کشور تحت این اهداف قرار نگیرد. هیروشیما، مرکز صنایع جنگی و عملیات نظامی، انتخاب شد.

در روز 6 آگوست 1945 ، یک هواپیمای آمریکائی ، انولا گی (Enola Gay) بمب اتمی را برفراز هیروشیما پرتاب کرد. در روز 8 آگوست، دومین بمب این بار بر شهر ناگازاکی انداخته شد. وقتی که بمب پایان جنگ را تسریع بخشید آمریکائیان تسلی یافتند ؛ درک خرابیهای غیر قابل تصور آن بعدها روشن شد. در روز 14 آگوست ، ژاپن به مفاد عهد نامه پتسدام موافقت کرد و در روز 2 سپتامبر 1945، رسماً تسلیم شد.

در ماه نوامبر 1945 در نورمبرگ ، آلمان ، محاکمه رهبران جنایتکار نازی که در پتسدام تهیه شده بود آغاز شد. در برابر یک هیئت ژوری برجسته از انگلیس ، فرانسه ، شوروی و آمریکا، رهبران نازی، نه تنها به طرح ریزی و شروع جنگ تجاوز کارانه بلکه به تخطی از قوانین جنگ ها و انسانیت به شکل قتل عام و کشتار دسته جمعی ، که به هولوکاست (Holocaust) به معنای همه سوزی یهودیان اروپائی و مردم دیگر محکوم گشتند. محاکمه رهبران نازی بیش از ده ماه طول کشید و به محکومیت همگی آنها غیر از 3 تن گردید.

یکی از دراز مدت ترین تصمیمات در رابطه با اوضاع پس از جنگ در 25 آوریل 1945 ، وقتی که جنگ در اروپا به پایان می رسید ولی هنوز در پاسیفیک با شدت ادامه داشت، گرفته شد. نمایندگان 50 کشور در سانفرانسیسکو کالیفرنیا جمع شدند تا چهار چوبهای سازمان ملل متحد را طرح ریزی کنند. قانون اساسی را که آنها ترسیم کردند، شامل یک سازمان جهانی بود که در آن اختلافات بین المللی بشکل صلح آمیز مورد رسیدگی قرار گیرد و همچنین علل مشترک گرسنگی و بیماری مورد بحث قرار گیرد. بر خلاف عضویت آمریکا در لیگ ممالک پس از جنگ جهانی اول ، این بار سنای آمریکا با سرعت منشور سازمان ملل را با رأی 89 به 2 به تصویب رساند. این عمل پایان روحیه انزواگری را بعنوان عامل موثر خط مشی خارجی آمریکا تایید نمود و به دنیا نشان داد که ایالات متحده قصد در ایفای نقش مهمی در امور بین المللی دارد.

در حاشیه: ظهور اتحادیه های صنعتی

با وجود اینکه دهه 1920 سالهای موفقیت نسبی در آمریکا بشمار می آمد ولی کارگران صناعی همچون فولاد ، اتومبیل ، لاستیک ، و نساجی بهره کمتری از بقیه بردند. شرایط کاری در برخی از این صنایع به دشواری و سنگینی قرن قبل باقی ماند. تا سال 1923 ، برای مثال ، یک کارگر صنعت فولاد در آمریکا روزی 12 ساعت کار می کرد در حالیکه هر دو هفته یکبار به مدت یک روز مرخصی داشت.

دهه 1920 همچنین دهه ای بود که مالکین صنایع تولید عمده کوشش های خود را جهت ممانعت از رشد اتحادیه ها، که تحت لایحه فدراسیون کار آمریکا، موفقیت هایی در طول جنگ جهانی اول کسب کرده بودند، دو برابر کردند. این فعالیت ها به شکل جاسوسی، در هم کوبیدن اعتصابات بشکل مسلحانه و شلیک بسوی طرفداران اتحادیه ها انجام می گرفت. اتحادیه های مستقل اغلب متهم به طرفداری از کمونیست می شدند. در عین حال بسیاری از کمپانی ها، سازمان های اتحادیه ای خود را تشکیل دادند.

بشکل سنتی، قانونگذاران ایالتی ایده "مغازه باز" را حمایت می کردند که مانع از این می شد که یک اتحادیه تنها نماینده همه کارگران قلمداد شود. این عمل، کار را برای کمپانی ها سهل تر ساخت تا حق اتحادیه ها را جهت چانه زدن رد کرده و از طریق دستور دادگاه جلوی یونیزه کردن آنها را بگیرند. از طرف مثبت دیگر، برخی از کمپانی ها در دهه 1920، شروع به توزیع حق باز نشستگی، سود سهام، تقسیم منفعت و برنامه های بهداشتی کردند تا صداقت و وفاداری کارمندان خود را تضمین کنند.

کمپانی ها، که با فولاد در سال 1919 آغاز گشت، بشدت بر علیه یک سری اعتصابات در صنایع تولید عمده برخاستند. در نتیجه بین سالهای 1920 و 1929، عضویت در اتحادیه های کارگری در آمریکا از 5 میلیون به 5,3 میلیون تقلیل یافت.

شروع رکود بزرگ منجر به کاهش و سقوط شتابانه در تقاضا برای انواع تولیدات صنعتی شد. تا سال 1933، حدود 12 میلیون آمریکائی بیکار بودند. برای مثال، در صنعت اتومبیل، نیروی کار بین سالهای 1929 و 1933 به نصف کاهش یافت. همزمان، دستمزد ها نیز به دو سوم تقلیل یافت.

انتخاب فرانکلین روزولت، وضعیت کارگران صنایع آمریکا را برای همیشه عوض کرد.

اولین نشانه ای که ثابت می کرد روزولت به رفاه کارگران بسیار علاقمند است، در انتخاب فرانسیس پرکینز (Perkins) یک طرفدار برجسته اصلاحات کاری، بعنوان وزیر کار کابینه خود بود. پرکینز همچنین اولین زنی بود که یک پست در سطح کابینه را بدست می آورد. در ماه ژوئن 1933، کنگره، لایحه بهبود صنعت ملی را که اثراتی دراز مدت به همراه داشت تصویب نمود. این لایحه در صدد بالا بردن دستمزد کار صنعتی، محدود کردن ساعات کار در هفته و از بین بردن کار بچه ها بود. از همه مهم تر، این قانون، کمپانی ها را از مجبور کردن کارمندان خود به اتحادیه های "کمپانی" بر حذر می داشت و این حق را به کارگران می داد تا از سوی نمایندگان انتخابی خود پشت میز مذاکره و چانه زدن بنشینند.

جان لوئیس (Lewis)، رهبر ماهر کارگران معدن متحد (United Mine Workers) بود که بیش از هر رهبر کارگری دیگری معنای "نیودیل" را در رابطه با کارگران، درک می کرد. لوئیس، با اتخاذ حمایت از روزولت یک مبارزه عظیم اتحادیه ای راه انداخت که در نتیجه آن، عضویت کارگران معدن متحد از 150 هزار به 500 هزار در یک سال رسید.

لوئیس مایل بود که این را در AFL نیز انجام دهد جائیکه او عضو شورای اجرایی بود. ولی AFL، با تمرکز تاریخی خود بر کارگران ماهر، مایل به این کار نبود. لوئیس، پس از یک مباحثه و منازعه تلخ داخلی، به اتفاق برخی دیگر از AFL خارج شده و کمیته سازمان صنعتی (Committee for Industrial Organization) را بنا نهاد که بعد ها کنگره سازمانهای صنعتی خوانده شد.

اولین اهداف لوئیس و CIO ، صنایع فولاد و اتومبیل که بشدت ضد اتحادیه ای بودند، بود. در اواخر سال 1936 ، یکسری اعتصابات نشستنی در کارگاههای اتومبیل سازی جنرال موتورز در کلیولند اوهایو و فلینت میشیگان بوقوع پیوست. لوئیس به سرعت وارد عمل شد و تیمی از برگزارکنندگان اتحادیه را با وجهی به مبلغ 100 هزار دلار روانه ساخت تا به اعتصاب کمک کنند. دیری نگذشت که 135 هزار کارگر در اعتصاب بودند و صنعت اتومبیل سازی متوقف شد.

با کمک فرماندار دلسوز میشیگان ، در سال 1927 ، یک قرار داد مصالحه به امضاء رسید. تا سپتامبر آن سال UAW با 400 کمپانی در صنعت اتومبیل سازی قرار داد داشت که 75 سنت در ساعت و 40 ساعت کار در هفته را برای کارگران تضمین می کرد.

در پیتسبورگ ، پنسیلوانیا، پایتخت فولاد سازی آمریکا ، نمایندگان صنعت فولاد لوئیس را در جراید مورد حمله قرار داده و او را یک " سرخ " و " زالوی خون آشام " نامیدند. مسئله کار ، تصویب لایحه مناسبات کار ملی در 1936 ، همچنان در انتخابات مجدد روزولت زنده ماند. کمیته متشکل کارگران فولاد در اولین 6 ماه کار خود ، که توسط معاون لوئیس ، فیلیپ موری رانده می شد، 125 هزار عضو یافت.

کاپیتالاسیون و یا تسلیم جنرال موتورز اثری عمیق بر کمپانی فولاد آمریکا (US Steel) داشت. با قبول اینکه زمان عوض شده است، این کمپانی در سال 1937 با مفاد CIO موافقت نمود. همان سال ، دادگاه عالی، تایید کرد که NLRA کاملاً با مفاد قانون اساسی تطبیق می کند. در نتیجه ، شرکت های کوچکتر ، که اصولاً بیشتر از صنعت فولاد ضد اتحادیه ای بودند، با اتحادیه های CIO به موافقت رسیدند. صنایع یکی پس از دیگری - لاستیک ، نفت، الکترونیک و نساجی به دنبال آن راه افتادند. کارگران تولید عمده دیگر تنها نبودند.

.....

بخش یازدهم: آمریکای پس از جنگ

"ما می بایست دنیایی نوین بسازیم ، دنیایی بس بهتر، دنیایی که در آن بزرگی فناپذیر انسان مورد احترام باشد." پرزیدنت هری ترومن ، 1945

توافق عمومی و تغییر

ایالات متحده بر امورات جهانی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم حکمفرما بود. کشور، که در جدال عظیمی پیروز گشته بود، در حالیکه سرزمین اصلی از حملات جنگ بی آسیب مانده بود، از هدف خود در داخل و خارج کشور اطمینان یافت. رهبران آمریکا مایل به حفظ ساختمان دموکراتیکی بودند که با هزینه گزافی از آن دفاع کرده بودند و همچنین می خواستند فواید این موفقیت و کامیابی را تا حد امکان با بقیه تقسیم کنند. برای آنها، همچون برای ناشر مجله تایم (TIME) هنری لوس (Henry Luce) ، این قرن " قرن آمریکا" بود .

برای مدت 20 سال، بیشتر آمریکائیان این روش مطمئن را پیش گرفتند. آنها نیاز به یک ایستادگی قوی در برابر اتحاد شوروی در جنگ سرد که بعد از 1945 آغاز شد را پذیرفتند. آنها با رشد حاکمیت دولت موافقت کرده و از مفاد کشور رفاه، که نخست در طول "نیو دیل (New Deal) سیستم سیاسی - اقتصادی روزولت" (نوشته شده بود، حمایت کردند. آنها از کامیابی های پس از جنگ که سطح نوینی از دولتمندی و وفور را در آمریکا ایجاد کرده بود لذت می بردند.

ولی بتدریج برخی از آمریکائیان شروع به زیر سؤال بردن فرضیات سلطه گری در رابطه با زندگی آمریکا کردند. مشکلات در جناحهای مختلف رضایت عمومی را خدشه دار کرد. در دهه 1950، آمریکائی های-آفریقائی الاصل نهضتی را آغاز کردند که بعد ها گروه های اقلیت دیگر و زنان نیز بدانها پیوستند، که بر طبق آن تقاضای سهم بیشتری از این رویای آمریکا داشتند. در دهه 1960، دانشجویان فعال در صحنه سیاست بر ضد نقش مملکت در خارج، بویژه در جنگ فرسایشی ویتنام تظاهرات براه انداختند و بدین ترتیب یک نسل جوان، وضع طبیعی و کنونی ارزش های آمریکا را به مبارزه طلبید. آمریکائیان از هر گوشه و کناری در صدد تثبیت توازن جدید در آمریکا بر آمدند.

اهداف جنگ سرد

جنگ سرد مهمترین مسئله سیاسی دوران پس از جنگ بود. جنگ سرد با عدم موافقت طولانی بین آمریکا و شوروی حاصل شد. در سال 1918، نیروهای آمریکا در دخالت نیروهای متفقین در روسیه به نفع نیروهای ضد بلشویک دست به عمل زدند. رسمیت شناسی آمریکا از رژیم بلشویک در سال 1933 بدست آمد. حتی در آن موقع هم، شک و تردید بر آن مستولی بود. در طی جنگ جهانی دوم، دو کشور خود را متفق یافته و از این رو اختلافات خود را در رویارویی با تهدید نازیسم به کنار گذاشتند.

با پایان جنگ، خصومت مجدداً آغاز شد. ایالات متحده امید داشت تا با دیگر کشورها، ایده آزادی، مساوات و دموکراسی خود را شریک شود. با بقیه جهان در آشوب، دست و پنجه نرم کردن با جنگهای داخلی و امپراطوریهای در حال در هم پاشیدن، کشور امید داشت که راهی برای تثبیت یابد تا تجدید مجدد صلح را ممکن سازد. آمریکا، که قادر به فراموش کردن فکر و خیال رکود بزرگ (Great Depression) (1929 - 1940) نبود، اکنون موقعیت آشنای خود در رابطه با بازرگانی آزاد به راه می انداخت و در صدد بود تا کلیه موانع بازرگانی را برداشته تا هم بازارهای نوینی برای محصولات صنعتی و کشاورزی آمریکا باز کند و هم ممالک اروپای غربی را قادر سازد تا از صادرات خود جهت رشد اقتصادی بهره جسته و اقتصاد کشورهايشان را از نو بسازند. اعتقاد بر این بود که کاهش موانع بازرگانی، رشد اقتصادی را در کشور و خارج ترویج داده و باعث تثبیت بین دوستان و همکاران آمریکایی می شود.

اتحاد شوروی، برنامه های خود را داشت. سنت تاریخی دولت مطلقه و مرکزی شوروی با تاکید آمریکا بر دموکراسی مخالفت داشت. ایدئولوژی مارکسیست لنینیست در طول جنگ بکنار رفته ولی هنوز خط مشی سیاسی شوروی را هدایت می نمود. اتحاد شوروی که از بابت جنگ خانمانسوز، 20 میلیون از شهر وندان خود را از دست داده بود، هدفش بازسازی و حفاظت خود از وقوع مجدد چنین نزاع وحشتناکی بود. اتحاد شوروی بویژه نگران حمله دیگری از سوی غرب به منطقه اش بود. با دفع تجاوز هیتلر، روسها مصمم بودند تا از وقوع چنین حمله ای جلوگیری کنند. اتحاد شوروی اکنون تقاضای مرزهای "حفاظتی" و

رژیم های طرفدار اهداف خود در اروپای شرقی را می کرد .ولی آمریکا بعنوان یکی از اهداف جنگی خود، بازگشت مجدد استقلال و خود مختاری لهستان ، چکسلواکی و کشورهای دیگر اروپای مرکزی و شرقی را اعلام کرده بود.

رهبری هری ترومن

هری ترومن پیش از پایان جنگ و پس از روزولت به پست ریاست جمهوری رسید. مردی متواضع که پیش از آن بعنوان سناتور دمکرات میزوری خدمت کرده بود و سپس به پست معاونت ریاست جمهوری انتخاب شده بود، نخست احساس کرد که برای فرمانداری کشور آمادگی لازمه را ندارد. روزولت در مورد مسایل پیچیده پس از جنگ با او به سخن ننشسته بود و در ضمن تجربه بسیار اندکی در رابطه با امور بین المللی داشت. او به یکی از همکاران سابق خود گفته بود: " من به اندازه کافی برای این شغل بزرگ نیستم".

ولی ترومن به سرعت به این مبارزات نوین پاسخ داد. او بسرعت و آنی مایل بود تا در مورد مسایلی که با آن مواجه می شد تصمیم گیرد .تابلویی روی میز کاخ سفید او ، که از آن موقع به بعد در سیاست آمریکا نیز شهرت یافته، چنین می گفت: " اجتناب از مسئولیت اینجا خاتمه می یابد." و این نشان دهنده این بود که او مایل بود که مسئولیت تمامی تصمیمات خود را به دوش گیرد. قضاوت او در رابطه با پاسخ به اتحاد شوروی، تأثیری مهم در دوران اولیه جنگ سرد داشت .

مبدأ جنگ سرد

جنگ سرد که از اختلافات بین وضعیت جهان پس از جنگ ، بوجود آمده بود، باعث سوء ظن و عدم اعتماد بین آمریکا واتحاد شوروی شد. اولین این منازعات بر روی موضوع لهستان رخ داد. مسکو دولتی تحت نفوذ شوروی را خواستار بود ؛ واشنگتن مایل به یک دولتی مستقل و نماینده که مدل غرب را دنبال میکند، بود . کنفرانس فوریه 1945 یالتا ، منجر به موافقت وسیع و جامعی شد که کاملاً جهت تعبیرات گوناگون مستعد بود. در میان وعده های این کنفرانس، انتخابات " آزاد و بدوم قید و شرط" در لهستان بود.

ترومن در اولین ملاقات خود با وزیر امور خارجه شوروی ویا چسلوو مولوتوف (Vylacheslav Molotov) ، قصد خود را جهت موضع محکم خود بر خود مختاری لهستان اعلام کرد و به دیپلمات روسی لزوم اطاعت از پیمان یالتا را خاطر نشان ساخت . وقتی مولوتوف اعتراض کرد که " هرگز کسی در زندگی با من اینگونه سخن نگفته است." ترومن پاسخ داد : " به توافق نامه خود احترام بگذارید و با شما اینطور سخن گفته نخواهد شد." مناسبات دو کشور از آن به بعد رو به وخامت گذاشت.

در طی ماههای پایانی جنگ جهانی دوم ، نیروهای شوروی تقریباً تمامی اروپای مرکزی و شرقی را در اشغال خود داشتند. مسکو از قدرت نظامی خود استفاده کرد تا به حمایت از کوششهای احزاب کمونیست در شرق اروپا بر آمده و احزاب دمکراتیک را در هم کوید .

احزاب کمونیست متصل به مسکو بسرعت حوزه نفوذ و قدرت خود را در تمامی کشورهای منطقه گسترش دادند که با کودتای چکسلواکی در سال 1948 به اوج خود رسید .

اظهارنظرهای عمومی بود که آغاز جنگ سرد را تعیین نمود. در سال 1946 ، استالین اعلام داشت که صلح جهانی " تحت گسترش و توسعه کاپیتالیستی کنونی و اقتصاد جهانی "غیرممکن است. وینستون چرچیل ، نخست وزیر انگلیس در دوران جنگ، سخنرانی مهیجی را در فولتون میزوری، در حالیکه ترومن در روی صحنه کنار دست او نشسته بود ابراز داشت. چرچیل گفت: " از استتین (Stettin) در دریای بالتیک گرفته تا تریسته (Trieste) در دریای آدریاتیک ، پرده ای آهنین بر فراز قاره کشیده شده است." او اعلام داشت که بریتانیا و آمریکا می بایست دست به دست یكدیگر داده تا جلوی تهدید شوروی را بگیرند.

سدنفوذ

سدهی در مقابل نفوذاتحاد شوروی ، خط مشی آمریکا در سالهای پس از جنگ شد. جرج کنان (George Kennan)، یک مقام عالیرتبه در سفارت آمریکا درمسکو روشی جدید را در یک تلگرام طولانی که در سال 1946 به وزارت کشور فرستاد، شرح داد. اونتایج تجزیه و تحلیل های خود را پس از بازگشت خود به کشور در مقاله ای که تحت امضای "X" در جریده بسیار معتبر " امور خارجی " به چاپ رسید بیان کرد. کنان با اشاره به احساس ناامنی سنتی روسیه خاطر نشان ساخت که اتحاد شوروی ، موضع خود را تحت هیچ شرایطی نرم نخواهد ساخت. او نوشت که مسکو " بشکلی متعصبانه بر اعتقاد اینکه با آمریکا ، هیچ گونه سازش دائمی وجود نخواهد داشت، و اینکه شایسته و لازم است که توازن داخلی جامعه ها بهم بخورد، ایستاده است . فشار مسکو جهت بسط قدرت می بایست از طریق " سدهای نفوذی استوار و هوشیارانه در مقابل تمایلات توسعه طلبانه روسیه ... " متوقف شود.

اولین کاربرد برجسته سدنفوذ در منطقه مدیترانه شرقی رخ داد. بریتانیا مدتها بود که از یونان، جاییکه نیروهای کمونیست در جریان یک جنگ داخلی تهدیدی بر سلطنت حاکم شدند ، و همچنین در ترکیه جاییکه اتحاد شوروی درخواست اختیارات انحصاری منطقه ای کرده و همچنین مایل بودند که در بوسپروس (Bosporus) پایگاههای دریائی بنا کنند، پشتیبانی میکرد. در سال 1947 ، بریتانیا به ایالات متحده اعلام کرد که دیگر قادر به ادامه چنین کمکی نیست. وزارت کشور آمریکا بسرعت نقشه ای را برای کمک وپشتیبانی از سوی آمریکا طرح ریزی نمود. رهبران سنا منجمله سناتور آرتور واند نبرگ (Arthur Vandenberg) به ترومن گفتند که حمایت برای چنین مداخله ای تنها وقتی ممکن است که او مایل باشد تا " کشور را به طرز وحشتناکی بترساند ".

ترومن آماده چنین کاری بود. او در بیانیه ای که بعدها به دکترین ترومن مشهور شد گفت: " من معتقدم که خط مشی ایالات متحده باید این باشد که باید از مردم آزادی که تحت اقلیت های مسلح تحت اطاعت یا زیر فشار خارجی آورده شده اند حمایت کرد." بر طبق همین اعلامیه او از کنگره آمریکا خواست تا 400 میلیون دلار کمک اقتصادی و نظامی جهت کمک به یونان و ترکیه مهیا سازد و چنین هم شد.

با این وجود، ترومن بالشخصه و جامعه آمریکا برای این پیروزی بها پرداختند. ترومن جهت منطقی جلوه دادن کمک آمریکا در رابطه با سیاست سدنفوذ، تهدید شوروی را برای آمریکا بزرگتر جلوه داد ،در عوض،

بیانات او باعث موجی از احساسات ضد کمونیستی در سراسر کشور شد و زمینه را برای ظهور مک کارتیسم (McCarthyism) فراهم ساخت .

سد نفوذ همچنین کمک اقتصادی جامعی جهت کمک به بهبود اروپای غربی جنگ زده را ایجاب می کرد. ایالات متحده با وجود کشورهای منطقه که از لحاظ اقتصادی و سیاسی بی ثبات مانده بودند، از این هراس داشت که احزاب کمونیست محلی که تحت نظر مسکو اداره می شوند، از سابقه مقاومت خود در برابر نازی ها استفاده کرده و به قدرت رسند. وزیر کشور جرج مارشال اظهار داشت که کاری می بایست صورت گیرد برای آنکه مریض در حال غرق شدن است و دکترها در اندیشه اند. " مارشال سابقاً بالاترین رتبه افسری را در نیروهای مسلح آمریکا داشته و بعنوان سازمانده اصلی پیروزی نظامی آمریکا در جنگ جهانی دوم محسوب می شد. در اواسط سال 1947 ، مارشال از کشورهای اروپائی تحت زحمت خواست که برنامه ای را که هدفش " نه فقط علیه یک کشور و یا دکتترین مخصوص بلکه علیه گرسنگی ، فقر، بیچارگی و هرج و مرج باشد وضع کنند ". اتحاد شوروی در اولین جلسه این برنامه ریزی حضور یافت ولی سپس بجای تقسیم اطلاعات اقتصادی منابع و مشکلاتش و تسلیم آن به کنترل غربی ها در عوض کمک غرب، ترجیح به ترک جلسه داد. 16 کشور باقیمانده بر روی تقاضایی کار کردند که نهایتاً منجر به 17 هزار میلیون دلار به مدت 4 سال شد. در اوایل سال 1948، کنگره رأی به حمایت مالی بهبود اقتصادی اروپا داد که اساساً " طرح مارشال "(Marshal Plan) بود و عمدتاً بعنوان یکی از موفق ترین طرحهای خط مشی خارجی آمریکا در تاریخ بشمار میرود. آلمان پس از جنگ به چهار منطقه تحت اشغال آمریکا ، شوروی ، انگلیس و فرانسه در آمده بود و پایتخت سابق آلمان برلین، که خود به چهار قسمت تقسیم شده بود ، نزدیک مرکز منطقه شوروی بود .ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه تبدیل مناطق خود را به یک جمهوری خود مختار و مستقل مورد بحث قرار دادند. اما اتحاد شوروی مخالف با نقشه هایی بود که آلمان را متحد سازد و مباحثات در سطح وزیران این 4 قدرت در آلمان به شکست انجامید. وقتی که قدرت های غربی اعلام نمودند که قصد در تشکیل یک کشور فدرال مستحکم در حصار منطقه خودشان دارند، استالین پاسخ منفی داد. در 23 ژوئن 1948 ، نیروهای شوروی راه های منجر به شهر برلین را مسدود کردند و تمامی جاده ها و خطوط آهن را از سوی غرب بستند.

رهبران آمریکا از این هراس داشتند که از دست دادن برلین مقدمه ای برای از دست دادن آلمان و در پایان به از دست دادن کل اروپا منجر می شود. از این رو، در یک نمایش قاطعانه ازسوئ متفقین که بنام پل هوایی برلین (Berlin Airlift) مشهور است، نیروهای هوایی متفقین شروع به پرتاب محموله های هوایی بر فراز برلین شدند. هواپیما های آمریکا ، فرانسه و انگلیس قریب به 2,250,000 تن محموله از جمله غذا و ذغال سنگ را به برلین سرازیر کردند. استالین پس از 231 روز و 264,277 پرواز ، انسداد برلین را برداشت.

سلطه شوروی بر اروپای شرقی زنگ خطری برای غرب شد. ایالات متحده رهبری کوشش های مبنی بر تشکیل یک اتحاد نظامی در جهت اعمال فشار اقتصادی به منزله راهی در زمینه سد نفوذی را بعده گرفت. در سال 1949، ایالات متحده و 11 کشور دیگر سازمان اتحادیه آتلا نتیک شمالی (North Atlantic Treaty Organization (NATO)) را تشکیل داد که اتحادیه ای است بر اساس امنیت مشترک : حمله و تهاجم علیه یکی از اعضا به منزله حمله به تمامی اعضا محسوب شده و از این رو با قدرت لازمه بر ضد آن مقابله خواهد شد.

سال بعد، ایالات متحده اهداف دفاعی خود را به روشنی اعلام کرد. شورای امنیت ملی (National Security Council) مشغول بررسی کامل خط مشی دفاعی و خارجی آمریکا شد. حاصل این مرور جامع، بیانیه ای بنام NSC-68 ، به منزله جهتی نوین در خط مشی ایمنی آمریکا به حساب می آید. این مدرک بر اساس این فرضیه که " اتحاد شوروی در صدد قبض کنترل تمامی دولت ها و کشورها در هر زمان که برای او مقدور است می باشد" متعهد شد که آمریکا به تمامی کشورهای متحد در هر نقطه دنیا که به نحوی از سوی تجاوز و حمله شوروی تحت خطر قرار گیرند - کمک خواهد نمود. ایالات متحده همچنین بطرز قابل توجهی بودجه نظامی و دفاعی خود را افزایش داد تا بتواند بر علیه تهدیدات شوروی بر علیه حضور اروپا ، آمریکا ، انگلیس در برلین غربی بایستد.

جنگ سرد در آسیا و خاورمیانه

آمریکا در ضمن اینکه د رصد جلوگیری از همه گیر شدن ایدئولوژی کمونیست در اروپا بود ، همچنین قادر به پاسخگویی در نقاط دیگر نیز بود . در چین ، آمریکا نگران رشد و پیشرفت مائو تسه (Mao Zedong) و حزب کمونیست او بود. در طی جنگ جهانی دوم، دولت ناسیونالیست تحت رهبری چیان کای شک (Chiang Kai-shek) و نیروهای کمونیست، جنگی داخلی را در حالیکه در حال جنگ با ژاپنی ها بودند، آغاز کردند. چیانگ یک دوست دوران جنگ بود ولی حتی پشتیبانی آمریکا نمی توانست دولتی را که بطور ناامیدانه ای غیرموثر و فاسد بود بر جا نگاه دارد. نیروهای مائو بالاخره در سال 1949 قدرت را قبضه کردند و وقتی که او اعلام داشت که رژیم تازه او از اتحاد شوروی علیه آمریکای "امپریالیستی" حمایت می کند، چنین بنظر می رسید که کمونیسم لاقابل در آسیا از کنترل خارج شده است.

جنگ کره باعث درگیری نظامی بین آمریکا و چین شد. متفقین کره را در نوار موازی سی و هشتم پس از آزاد ساختن آن از جنگال ژاپنی ها در پایان جنگ جهانی دوم، تقسیم نمودند. اتحاد شوروی تسلیم ژاپنی ها را در شمال موازات 38 پذیرفت ، ایالات متحده نیز تسلیم ژاپن را در جنوب این خط پذیرفت. خط جدا کننده شمال و جنوب که اساساً به جهت تسهیلات نظامی مقرر شده بود ، با تشدید تنش جنگ سرد، سفت و سخت تر شد. هر دو ابرقدرت دولت هایی را در مناطق اشغالی خودشان تشکیل داده و حتی پس از خروجشان آنها را حمایت می کردند.

در ژوئن 1950، نیروهای کره شمالی از نوار موازی 38 عبور کرده و به جنوب حمله ور شدند و تا سئول (Seoul) پیش رفتند. ترومن که کره شمالی را بعنوان چنگه شوروی در جدال جهانی محسوب می کرد، نیروهای آمریکائی را آماده کرده و ژنرال داگلاس مک آرتور را به کره اعزام کرد. در عین حال ، ایالات متحده، موفق به موافقت اینکه کره شمالی را کشور متجاوز قلمداد کند شد. (اتحاد شوروی، که قادر بود این تصمیم را به علت اینکه یک کرسی در شورای امنیت داشته است، و تو کند، سازمان ملل را به علت مخالفت با تصمیم پذیرفتن جمهوری خلق چین، تحریم کرد.)

جنگ به عقب و جلو می رفت. نیروهای کره و آمریکا در آغاز تا اطراف شهر پوسان (Pusan) به عقب رانده شدند. در یک حمله زمینی - دریائی متهورانه در اینچون (Inchon)، بندر شهر سئول ، نیروهای کره شمالی به عقب رانده شدند ولی همانطور که جنگ به مرزچین نزدیک می شد، چین وارد جنگ شده و نیروهای عظیمی را در سراسر رودخانه یالو (Yalu)، بسیج نمود. نیروهای سازمان ملل، که اکثر از سوی

آمریکا بودند، مجدداً کنترل را به دست گرفته و پس از جنگ شدیدی، آهسته آهسته تمام مناطق را پس گرفته و نیروهای مقابل را تا مرز 38 به عقب راندند.

وقتی که مک آرتور با تلاش بر جلب حمایت مردم جهت بمباران چین و اجازه حمله به سرزمین اصلی چین از سوی نیروی چین ملی چیان کای چک ، اصول کنترل مدنی ارتش را زیر پای گذاشت، ترومن او را به سر پیچی از دستورات محکوم کرد، و او را از وظایف خود بر کنار کرده و بحای او ژنرال متیو ریچ وی (Matthew Ridgeway) را جایگزین ساخت. مخاطرات جنگ سرد بسیار بالا بود ولی کوشش های دولت در جهت کوتاه کردن جنگ بسیاری از آمریکائیان را که قادر به درک نیاز به جلوگیری از جنگ نبودند ناامید ساخته بود. محبوبیت ترومن به 24 در صد نزول یافت ، پایین ترین میزان در میان تمام روسای جمهوری از زمانی که میزان محبوبیت ریاست جمهوری به ثبت می رسید.

مذاکرات متارکه جنگ در جولای 1951 آغاز شد .دو طرف عاقبت در جولای 1953، در طی اولین دوره ریاست جمهوری آیزنهاور ، جانشین ترومن ، به موافقت رسیدند.

کشمکش های جنگ سرد در خاورمیانه نیز در جریان بود. این منطقه که از لحاظ استراتژیکی به جهت نفت بسیار مهم بود، در سال 1946 وقتیکه نیروهای شوروی، حتی پس از آنکه نیروهای انگلیس و آمریکا ایران را تخلیه کرده بودند، بر طبق قول شان در کشور باقی ماندند، آسیب پذیر شد. ایالات متحده از سازمان ملل تقاضا کرد تا حضور نیروهای مسکو را محکوم نماید. وقتی که ایالات متحده شاهد ورود تانک های شوروی به منطقه شد، واشنگتن آماده درگیری مستقیم شد. نیروهای شوروی که با تصمیم آمریکا برای رو در رویی مواجه شدند، نیروهای خود را عقب کشیدند.

دو سال بعد، ایالات متحده رسماً کشور نوین اسرائیل را 15 دقیقه پس از اعلام آن ، به رسمیت شناخت، تصمیمی که ترومن با وجود مقاومت شدید از سوی مارشال و وزارت کشور اتخاذ کرد.

ایالات متحده در ضمن اینکه مشغول زمینه چینی برای مناسبات نزدیک با اسرائیل بود ، هنوز در صدد بود تا دوستی خود را با کشورهای عرب که مخالف اسرائیل بودند نگاه دارد.

آیزنهاور و جنگ سرد

دوایت آیزنهاور (Dwight D. Eisenhower) که در سال 1953 به ریاست جمهوری منصوب شد با روسای جمهوری پیشین فرق داشت . بعنوان یک قهرمان جنگ ، او حالتی طبیعی و خودمانی داشت که او را بسیار مردمی ساخته بود. "من ایک Ike را دوست دارم" شعار مبارزات انتخاباتی روز بود. در سالهای پس از جنگ، بعنوان فرمانده کل ارتش، پرزیدنت دانشگاه کلمبیا و قبل از تلاش برای نامزد شدن بعنوان نامزد ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه ، سرپرستی کل ناتو را بعهده داشت. با اینکه بسیار در جلب کار دست جمعی بین افراد ماهر بود ولی در جستجوی نقش مردمی محدود بود.

او هنوز همچون ترومن به دید اساسی خط مشی خارجی آمریکا اعتقاد داشت. آیزنهاور نیز کمونیسم را بعنوان یک نیرو یکپارچه که در صدد برتری جهانی است قلمداد می کرد، او بر این اعتقاد بود که ، مسکو ،

تحت رهبرانی چون استالین ، درصدد راه انداختن یک انقلاب جهانی است. او در اولین نطق ریاست جمهوری خود چنین گفت: " نیروهای خوب و بد، عظیم ، مسلح وچنین مخالف کمتر درتاریخ دیده شده است .آزادی در برابر بردگی و نور در مقابل تاریکی در مبارزه قرار گرفته اند ."

آیزنهاور و وزیر کشور او ، جان فاستر دالس (Foster Dulles) اعتقاد داشتند که سیاست سد نفوذی به اندازه کافی جلوی گسترش شوروی را نگرفت. از این رو، سیاست آزادکننده تهاجمی لازم بود تا کشورهای تحت سلطه کمونیسم را رها سازد. ولی با تمام سخن سنجیها پیش ، وقتی که شورش های دمکراتیک در مناطق تحت سلطه شوروی - مانند مجارستان در سال 1956 - در هم کوبیده شد - ایالات متحده در زمانیکه شوروی ها شورشیان را تار ومار می کردند، بکنار ایستاد.

تعهد اساسی آیزنهاور به اعمال سد نفوذی علیه کمونیسم بر جای خود باقی ماند و از این رو او تکیه آمریکا را بر سپر هسته ای افزایش داد. پروژه مانهاتان در طول جنگ جهانی دوم ، باعث ساختن اولین بمب های اتمی شده بود. در سال 1950، توسعه و تولید یک بمب هیدروژنی نوین و قوی تر را تایید کرد. اینک آیزنهاور که درپی کنترل هزینه بودجه و مصارف بود پیشنهاد " تلا فی همه جانبه " را داد. تحت این دکترین ، ایالات متحده آماده بود تا اگر کشور و یا منافع آن تحت مخاطره قرار گیرد، از سلاحهای اتمی استفاده نماید.

در عمل ، آیزنهاور نیروهای آمریکا را با احتیاط کامل تخلیه می نمود و د برابر تمامی پیشنهادات جهت استفاده از سلاحهای هسته ای در اندونزی ، که در آنجا فرانسوی ها توسط نیروهای کمونیست ویتنامی در سال 54 سرنگون گشته بودند و همچنین در تایوان، جاتیکه ایالات متحده متعهد شده بود تا از رژیم چین ملی علیه جمهوری خلق چین دفاع کند، مقاومت کرد. در خاورمیانه، آیزنهاور در برابر استفاده از زور، وقتی که نیروهای فرانسوی و انگلیسی کانال سوئز را اشغال و اسرائیل بدنبال ملی کردن کانال توسط مصری ها در سال 1956 به صحرای سینا حمله ور شد مقاومت کرد. تحت فشارهای شدید آمریکا، نیروهای اسرائیلی ، فرانسوی و انگلیسی از مصر خارج شده و مصر کنترل کانال را بدست آورد.

جنگ سرد در منزل

نه تنها جنگ سرد خط مشی خارجی آمریکا را شکل داد بلکه اثری عمیق در امور داخلی کشور برجای گذاشت. آمریکائیان مدتها بود که ترس از براندازی رادیکال داشتند و در طی وحشت قرمز 1920 - 1919 ، دولت سعی در برانداختن تهدیدهای ظاهری بر جامعه آمریکا برآمد. حتی کوشش های جدی تر نیز پس از جنگ جهانی دوم به انجام رسید تا ریشه کمونیسم را از ایالات متحده برکند.

وقایع خارجی و رویدادهای جاسوسی به وحشت ضد کمونیستی زمان دامن زد. در سال 1949، اتحاد شوروی اولین دستگاه اتمی خود را منفجر ساخت که آمریکا ئی ها را بوحشت انداخت که آمریکا هدف حمله شوروی قرار می گیرد. در سال 1948 ، آلگر هیس (Alger Hiss) که معاونت وزارت کشور و معاون روزولت در کنفرانس یالتا بود، از سوی وایتکر چمبرز (Whitaker Chambers)، که یک عامل سابق شوروی بود ، متهم به جاسوسی کمونیست شد. هیس اتهامات را رد کرد ولی در سال 1950 او متهم به سوگند دروغ شد و در نهایت ، در سال 1950 ، دولت یک شبکه جاسوسی انگلیسی آمریکائی را بر ملا ساخت

که درمورد تولید بمب اتم ، مدارک به اتحاد شوروی می فرستاد. دستگیری و دادگاه اتل و جولیاوس روزنبرگ (Ethel and Julius Rosenberg) جهت فاش ساختن اسرار اتمی تصور یک خطر کمونیستی را در داخل کشور بیشتر نمود. دادستان کل جی ها وارد مک گرت (Howard J. McGrath) اعلام داشت که کمونیست های آمریکائی زیادی هستند که هر یک " میکرب مرگ برای جامعه " هستند .

وقتی که جمهوری خواهان در انتخابات میان دوره ای کنگره در سال 1946 به پیروزی رسیدند و بنظر آماده رسیدگی به فعالیت توطئه گران بودند ، رئیس جمهور یک برنامه صداقت کارمندان دولت (Federal Employee Loyalty Program) را بر پا کرد. کارمندانی که در مورد رابطه های گذشته و یا حال آنها پرسیده می شد اغلب شانس بسیار کمی برای دفاع از خود داشتند.

کنگره نیز برنامه صداقت خود را به راه انداخت. در سال 1947 ، کمیته مجلس مربوط به رسیدگی به فعالیت های غیر آمریکائی صنعت سینما را مورد رسیدگی قرار داد تا مشخص کند که آیا احساسات کمونیستی در فیلم های محبوب به نمایش گذاشته می شود یا خیر . وقتی که برخی از نویسندگان از سوگند امتناع ورزیدند، به تحقیر گرفته شده و به زندان روانه شدند. د ریاسخ ، هالیوود تسلیم شده و از استخدام هر شخصی که حتی ذره ای گذشته سئوال برانگیز داشته امتناع ورزید.

ولی شدیدترین مبارز ضد کمونیستی، سناتور جوزف مک کارتی (McCarthy)، جمهوری خواهی از ویسکانسین بود. او در سال 1950 با ادعای اینکه لیست 205 نفر را که در وزارت کشور کمونیست هستند را در اختیار دارد، توجه همگان را به خود جلب کرد. گرچه مک کارتی متعاقباً چندین بار این رقم را تغییر داد و نتوانست هیچیک از اتهامات خود را ثابت کند، معهذاً توجه مردم را تامدتی عجیب به خود جلب کرد.

مک کارتی وقتی که حزب جمهوری خواه کنترل سنا را د را اختیار خود گرفت، به قدرت رسید. بعنوان سرپرست کمیته، او اکنون برای نهضت خود جایی داشت. او با تکیه بر برنامه های جامع تلویزیونی و جراید ، مقامات بالا رتبه را به خیانت متهم ساخت. او با شهرت مستحکم خود اغلب از کلمات عامیانه جهت نام نهادن و تفسیر شخصیت عوامل " فاسد و فحاش " درحملات خود استفاده می کرد.

ولی مک کارتی پا را بسیار فراتر گذاشت. گرچه آمار نشان می داد که نیمی از مردم پشتیبان او هستند، مک کارتی با بمبارزه طلبیدن ارتش آمریکا، وقتی که یکی از معاونین وی به خدمت احضار شد، پا بر خود گذاشت .تلویزیون " در طفولیت خود " جریان محکمه را به منزل میلیونها نفر آورد. بسیاری از آمریکائیان برای اولین بار شاهد تاکتیک های وحشیانه مک کارتی بودند و همانطور که حمایت مردم شروع به کاهش رفت سناى آمریکا در نهایت رفتار او را محکوم ساخت .

تا آن موقع، مک کارتی قدرت عظیمی را در آمریکا به دست گرفته بود. او برای افرادی که نگران بن بست کره و یا منافع کسب شده بوسیله کمونیست ها بودند راه فراری داشت. او ترسی را که دولت ترومن علیه کوشش های کمونیستی راه انداخته بود شدیدتر کرد و تاکتیک هایی را که اغلب علیه انسان های بیگناه صورت می گرفت قانونی ساخت. بطور کوتاه - مک کارتی، بدترین نوع زیاده روی داخلی جنگ سرد بود.

اقتصاد پس از جنگ (1960 - 1945)

همانطور که جنگ سرد در طول یک دهه و نیم پس از جنگ جهانی دوم شکل می گرفت، ایالات متحده رشد اقتصادی سرسام آوری را تجربه کرد. جنگ بازگشت کامیابی و موفقیت را حاصل شد و در دوران پس از جنگ، ایالات متحده موقعیت خود را بعنوان ثروتمند ترین کشور جهان تثبیت نمود. درآمد ناخالص ملی، که شاخص مقدار کل کالاها و خدماتی است که در آمریکا تولید می شود، از حدود 200 هزار میلیون دلار در سال 1940 به 300 هزار میلیون دلار در سال 1950 و تا بیش از 500 هزار میلیون دلار در سال 1960 رسید. آمریکاییان بیشتری اکنون خود را بخشی از طبقه متوسط می دانستند.

رشد، منابع گوناگونی داشت. صنعت اتومبیل بویژه بخش بزرگی از این رشد بود چون تعداد اتومبیل های تولید شده در آمریکا در هر سال بین سالهای 1946 و 1955 چهار برابر شد. برنامه خرید خانه بسیار رونق گرفت که خود تا حدی به جهت رهن های قابل استطاعت آسانی بود که برای اعضای ارتش برگشته از جنگ در نظر گرفته شده بود، اضافه شدن بودجه دفاعی در زمان اوج جنگ سرد نیز نقش مهمی داشت.

پس از سال 1945، شرکت های اصلی آمریکا بزرگتر شدند. موجی از ادغامات در دهه 1890 و برخی در دهه 1920 صورت گرفت و در دهه 1950 ادغامات دیگری شروع شد. شرکت های - ادغام شده - جدید با فعالیت در صنایع گوناگون در این کار پیشرو شدند. برای مثال: تلگراف و تلفن بین المللی (ITT) که هتل های شرایتون، کنتیننتال بیکنینگ، بیمه حریق هارتفورد و کمپانی اجاره ماشین (AVIS) را خرید در میان چنین شرکت هایی بودند. کمپانی های خصوصی کوچکتر همچون رستورانهای مک دونالد به نحو دیگری عمل کردند. شرکت های بزرگتر حتی در کشورهای خارجی شروع به فعالیت کردند چون هزینه کارگر کمتر بود.

زندگی کارگران همزمان با تغییر آمریکای صنعتی تغییر یافت. کارگران کمتری محصولات تولید می کردند؛ بیشتر کارهای خدماتی داشتند. تا سال 1956 اکثریت کارهای دفتری داشته و بعنوان مدیران شرکت ها، معلمین، فروشندگان و کارمندان ادارات کار می کردند. بعضی از شرکت ها مزد سالیانه تضمین شده، مقطعه کاریهای دراز مدت و منافع دیگر به کارمندان ارائه دادند. با چنین تغییراتی، مبارزه گرایی از اهمیت افتاده و برخی از تبعیضات طبقاتی بتدریج از بین رفت.

زارعین، از سوی دیگر، مواجه با دورانی سخت شدند. افزایش در بهره وری وقتی که مزرعه داری خود یک دادوستد عظیم گشت، منجر به یکپارچگی کشاورزی گردید. مزارع خانوادگی، برعکس، رقابت را مشکل یافتند و زارعین بیشتر و بیشتری زمین خود را ترک کردند.

آمریکائی های دیگری نیز کوچ کردند. در دوره پس از جنگ، غرب و جنوب غرب آمریکا رشد نمود و این روندی بود که تا پایان قرن ادامه یافت. شهرهای کمر بند خورشید (Sun Belt) چون هوستون، تگزاس؛ میامی، فلوریدا؛ آلبوکرکی، نیومکزیکو؛ توسان (Tucson) و فینیکس، آریزونا به سرعت وسیع و وسیعتر شدند. لوس آنجلس کالیفرنیا، از فیلادلفیای پنسیلوانیا جلو افتاده و سومین شهر بزرگ آمریکا شد. تا سال 1963، جمعیت کالیفرنیا از نیویورک بیشتر بود.

یک شکل مهم تری از کوچ منجر شد که آمریکائیان از شهرها خارج شده و به حومه ها پناه برند به این امید که بتوانند خانه ای قابل استطاعت برای خانواده های بزرگتری که از افزایش عظیم تولد پس از جنگ

بوجود آمده بود، بیابند. خانه سازانی همچون ویلیام لویت (William Levitt)، مناطق مسکونی نوینی را با استفاده از روش های تولید عمده برپا کردند - که در آنها خانه ها همه هم شکل یکدیگر بودند. خانه های لویت همگی پیش ساخته بودند یا اینکه بخشی از آنها در کارخانه درست می شد و بخشی در محل نصب. خانه ها قیمتی متعادل داشت و روش های لویت هزینه را کاهش می داد و به صاحبان جدید این امکان را می داد که لا اقل صاحب بخشی از رویای آمریکا شوند.

همانطور که حومه شهرها بزرگ و بزرگتر می شد، مراکز تجاری بیشتری به این مناطق نقل مکان کردند. مراکز خرید بزرگ که پر از فروشگاههای گوناگون بود روند مصرف کنندگان را تغییر داد. تعداد این مراکز از هشت واحد در پایان جنگ جهانی دوم به 3840 در سال 1960 رسید. مشتریان با دسترسی به پارکینگ های راحت و ساعات کار شب قدر بودند تا از خرید از شهر کاملاً اجتناب ورزند. اتوبان های تازه دسترسی بهتری به حومه شهرها و مراکز خرید فراهم ساختند. لایحه اتوبانهای 1956، 26 هزار میلیون دلار، که بزرگترین هزینه کار عمومی بود که تا به حال در تاریخ آمریکا انجام شده بود، را جهت ساختن بیش از 64 هزار کیلومتر جاده های فدرال که تمامی نقاط کشور را به یکدیگر مربوط ساخت، مهیا نمود.

تلویزیون نیز اثری عظیم در روندهای اقتصادی و اجتماعی داشت. تلویزیون با اینکه در سال 1936 ساخته شده بود ولی تا پس از پایان جنگ بشکل عمده به بازار عرضه نشده بود. در سال 1946، کمتر از 17000 دستگاه تلویزیونی در کشور وجود داشت. 3 سال بعد، مصرف کنندگان نزدیک به 250 هزار دستگاه تلویزیون در هر ماه می خریدند و تا سال 1960، 3/4 تمامی منازل لا اقل یک دستگاه تلویزیونی در خانه داشتند. در اواسط دهه، یک خانواده متوسط، چهار تا پنج ساعت در روز به تماشای تلویزیون می نشست. شوهای تلویزیونی برای کودکان شامل Howdy Doody Time, The Mickey Mouse Club بود. تماشایان مسن تر کمدی هایی همچون لوسیل بال و پدر بهتر می داند (I Love Lucy, Father Knows Best)، را ترجیح می دادند. آمریکائیان از هر قشر سنی رویا رو با آگهی های تجاری پیچیده ای برای محصولات می شدند که داشتن این محصولات خوب را برای یک زندگی خوب تبلیغ می کرد.

فیر دیل (مبادله عادلانه) (The Fair Deal)

"فیر دیل" نامی بود که به برنامه های مدنی هری ترومن داده شده بود. ترومن، با بنا نهادن بر نیو دیل روزولت، اعتقاد داشت که دولت فدرال می بایست موقعیت های اقتصادی و ثبات اجتماعی را تضمین کند. او جهت انجام این نیازها در برابر مخالفت شدید سیاسی از سوی قانونگذاران محافظه کار که مصمم بودند تا نقش دولت را کاهش دهند، ایستاد و آنها را به انجام رسانید.

نخستین اولویت ترومن در دوره پس از جنگ همانا انتقال کشور به سوی یک اقتصاد زمان صلح بود. افراد تازه از خدمت برگشته می خواستند فوراً به خانه برگردند ولی به محض رسیدن مواجه با رقابت در خرید خانه و یافتن کار شدند. لایحه G.I. Bill که پیش از اتمام جنگ به تصویب رسید، با تدارک منافی چون وامهای تضمینی برای خرید خانه و کمک مالی برای آموزش صنعتی و آموزش عالی در سطح دانشگاه، این مرحله را برای تازه از خدمت برگشته ها آسان کرد، تا راحت تر به زندگی خو گیرند.

ناآرامی کارگران مشکل دیگری بود. به محض اینکه تولید محصولات جنگی متوقف شد، بسیاری از کارگران از کار بیکار شدند. برخی دیگر تقاضای اضافه حقوقی را که ادعا می کردند مدتها است عقب افتاده کردند. در سال 1946، چهار میلیون و ششصد هزار کارگر دست به اعتصاب زدند، تعدادی بیش از هر دوره ای در تاریخ آمریکا. آنها صنایع برق، فولاد و اتومبیل را به مبارزه طلبیدند. وقتی که اعتصاب به خطوط آهن و معادن ذغال سنگ کشیده شد، ترومن مداخله کرد ولی با انجام این کار میلیونها آمریکائی طبقه کاری رازخود بیگانه کرد.

ترومن در ضمن مقابله با مشکلات فوری و مهم، برنامه های جامع تر خود را عرضه نمود. کمتر از یک هفته پس از اتمام جنگ، برنامه 21- نکته ای خود را که حفاظت در برابر موازین استخدامی تبعیض گونه، افزایش حداقل دستمزد، کمک به بیکاران و خانه سازی را شامل میشد به کنگره عرضه کرد. در ماههای پس از آن، پیشنهادات دیگری جهت بیمه درمانی و قانون انرژی اتمی را افزود. روشهای پخش شده، اغلب اولویت های ترومن را مبهم جلوه مینمود.

جمهوری خواهان بسرعت به این عمل حمله کردند. در سال 1946 در انتخابات مجلس آنها پرسیدند "بس اتان است؟" و رأی دهندگان پاسخ دادند که بس است. جمهوری خواهان با کسب اکثریت در هر دو مجلس برای اولین بار از سال 1928، مصمم بودند که خط مشی لیبرال سالهای روزولت را عوض کنند.

درحالی که کنگره مصرف را کم کرده و مالیات را کاهش داد ترومن با کنگره جنگید. در سال 1948، علیرغم اینکه تمامی نظر خواهی ها نشان می داد که او هیچ شانسی ندارد، برای انتخاب مجدد به جلو رفت. پس از یک مبارزه انتخاباتی بسیار شدید، ترومن یکی از بزرگترین پیروزیهای غیر منتظره سیاست آمریکا را با شکست دادن نامزد انتخاباتی جمهوری خواهان، توماس دووی (Thomas Dewey)، فرماندار نیویورک، بدست آورد. ترومن با تازه ساختن نهضت "نیودیل" سابق، به کارگران، کشاورزان و رأی دهندگان سیاه پوست متوسل شد و یک دوره ریاست جمهوری دیگر را از آن خود ساخت.

وقتی که ترومن نهایتاً پست ریاست جمهوری را در سال 1953 ترک نمود، "فیردیل" (Fair Deal) او یک موفقیت درهم بود. در جولای 1948، او تبعیض نژادی را در فعالیت های استخدامی در دولت فدرال ممنوع کرده و به تفکیک سیاه و سفید درارتش پایان داد. حداقل دستمزد افزایش یافت و برنامه های تامین اجتماعی توسعه یافت. برنامه های خانه سازی توفیقاتی را به همراه داشت ولی جوابگوی بسیاری از نیازها نبود. بیمه درمانی ملی و تدابیر کمک هزینه تحصیلی هرگز از زیر دست مجلس عبور نکرد. مشغولیات او با مسایل جنگ سرد موثر بودن او را در کشور بویژه در روبرویی با مخالفت شدید مختل ساخت.

روش آیزنهاور

دوایت آیزنهاور زیر بنای اساسی مسئولیت دولت را که توسط "نیودیل" بنا شده بود پذیرفت ولی در صد محدود ساختن نقش ریاست جمهوری بود. او این سبک را "محافظه کاری پویا" یا "جمهوری خواهی مدرن" نامید که به گفته خودش به معنای "محافظه کار در مورد پول و لیبرال در مورد انسانها" بود. یکی

از منقدین ادعا میکرد که آیزنهاور به نحوی می گوید که من "ساختن بسیاری از مدارس را بشدت پیشنهاد میکنم ولی بدون ارائه پول برای آنها ."

اولین اولویت آیزنهاور تنظیم بودجه کشور پس از سالها کم و کسری بود. او می خواست هزینه و خرج را کرده مالیات را کاهش دهد و ارزش دلار را تثبیت کند. جمهوری خواهان حاضر به ریسک احتمال بیکاری درقبال کنترل تورم بودند. آنها با امتناع از تحریک بیش از حد اقتصاد کشور ، شاهد 3 بحران و رکود اقتصادی در کشور درعرض 8 سال بودند.

در جبهه های دیگر، دولت آیزنهاور کنترل مناطق نفت خیز خارج از سواحل را از دولت به ایالات مربوطه منتقل ساخت. دولت همچنین به طرفداری از توسعه انرژی توسط بخش خصوصی بود بر خلاف روش همگانی که دمکرات ها در پی آن بودند. د رهر چیزی که آیزنهاور در آن وارد شد تمایل آن بسیار دلسوزانه به سمت بازرگانی و تجارت بود.

تمایل آیزنهاور در جهت ایفای نقشی متعادل در عموم اغلب باعث بن بست در قانونگذاری می شد. با این حال او در پشت صحنه فعال بوده و برنامه های محبوب خود را به جلو می راند. و او یکی از چند ریاست جمهوری بود که به همان محبوبیتی که وارد کاخ سفید شد آنجا را ترک کرد.

فرهنگ دهه 1950

در طی دهه 1950 ، یک احساس یکنواختی جامعه آمریکا را در بر گرفت. انطباق و پیروی از رسوم و عقاید بسیار رایج بود به شکلی که جوان و پیر مانند یکدیگر بد نبال معیارهای جمع بودند تا دنباله رو آرمان های فردی .گرچه مردان و زنان مجبور شده بودند تا در طی جنگ جهانی دوم به الگوهای استخدامی جدید درآیند ولی به محض پایان جنگ، قواعد سنتی مجدداً برقرار شد. مردان نان آور بوده و زنان ، حتی وقتی شاغل بودند، جای معین خود را در خانه داشتند. جامعه شناس دیوید ریزمن (David Riesman) اهمیت توقعات گروه همسالان را در کتاب با نفوذ خود " جمعیت تنها " بیان می کند. او این جامعه جدید را " رهبری پذیرفته از دیگران" خواند و اذعان داشت که چنین جوامعی بسوی ثبات و تطبیق قدم برمی دارند. تلویزیون به روند یکنواختی با ارائه دادن تجربه ای مشترک به جوان و پیر که منعکس کننده الگوهای پذیرفته شده جامعه است، کمک کرد.

ولی همه آمریکائیان با چنین معیارهای فرهنگی منطبق نشدند. بسیاری از نویسندگان ، اعضای به اصطلاح " نسل تپش" علیه چنین ارزش های سنتی بپا خاستند. آنها با پافشاری بر خودانگیزی و معنویت ، درک و فراست را بر برهان و عرفان، و صوفی گری مشرق زمین را بر مذاهب سازمان داده شده غرب ترجیح دادند. " تپش ها " از این هم فراتر رفته و الگو های احترام در جامعه را نیز به مبارزه طلبیدند و مابقی فرهنگ را تکان دادند.

کارهای ادبی آنها نشاندهنده حس آزاد گرایانه آنهاست. جک کرواک (Jack Kerouac) پر فروشترین داستان خود ، در راه(On the Road) ، را در یک حلقه کاغذ 75 متری تایپ کرد. کتاب که فاقد نقطه گذاری و ساختمان جمله بندی استاندارد بود ، امکانات حیات و زندگی آزاد را بیشتر و بیشتر جلوه گر نمود. شاعر

آلن گینزبرگ (Allen Ginsberg) نیز بسبب شعر خود " زوزه " (Howl) که انتقادی سوزان بر تمدن ماشینی و مدرن بود، انگشت نما شد. وقتی که پلیس او را متهم به انتشار ا قلام ناپسند ساخت و چاپ و انتشار آن را توقیف نمود، گینزبرگ تحسین مملکت را با یک دادگاه موفقیت آمیز به خود اختصاص داد.

موسیقی دانان و هنرمندان نیز به پا خواستند . خواننده اهل تنسی الویس پرسلی (Elvis Presley) موسیقی سیاهان را به شکل راک اند رول محبوب همگان ساخت و بیشتر آمریکائیان متین و موقر را با آرایش سر داک تیل (ducktail) و کفل نوسانی خود تکان داد. بعلاوه ، الویس و دیگر خوانندگان راک اند رول نشان دادند که تماشاگران سفید نیز برای موسیقی سیاهان وجود دارند و از این رو شاهی شدند برای ترکیب فرهنگ آمریکا . نقاشانی چون جکسون پولاک (Jackson Pollock) سه پایه های نقاشی را رها کرده و نقاشی هائی روی کرباسهای غول آسایی روی زمین کشیده، آنها را رنگ کرده و با موجی وحشی از رنگهای متفاوت تزئین نمودند. تمامی این هنرمندان و نویسندگان، از هر گروه هنری ، مدل هایی را برای انقلاب اجتماعی گسترده تر و عمیقتر حس شده دهه 1960 پدید آوردند.

مبدأ حرکت های حقوق اجتماعی

آمریکائی های آفریقائی - الاصل در سالهای پس از جنگ بیشتر و بیشتر بی قرار شدند. در طول جنگ آنها به تبعیض نژادی در ارتش و در سر کار اعتراض می کردند واز این طریق مقداری منفعت نیز برایشان حاصل شد. میلیونها سیاه پوست مزارع جنوب را ترک کرده و بسوی شهرهای شمال سرازیر شدند جائیکه امید یافتن کار داشتند. در عوض خود را در محله های شلوغ شهرها یافتند . دراین زمان سیاهپوستان از خدمت جنگ برگشته، واز شهروند طبقه دوم بودن امتناع می ورزیدند ، وهمچون سیاهان دیگر شروع به نهضتی کردند که ادعا می کرد زمان کاملاً برای مساوات نژادی مناسب است .

جکی رابینسون (Jackie Robinson) در سال 1947 وقتی که خط نژاد پرستی بیسبال را شکست و در لیگ سراسری ملی مشغول بازی شد، تبعیض نژادی را به تصویر کشید. او بعنوان عضوی از تیم بروکلین داجرز (Brooklyn Dodgers)، اغلب در برابر هم تیمی های خود و اعضای تیم مخالف با مشکل مواجه می شد. ولی اولین فصل ورزشی او با موفقیت کامل پایان رسید و راه را برای بقیه بازیکنان سیاه پوست ، که تا به حال در لیگ " نگروها" مانده بودند، باز کرد.

مقامات دولت و بسیاری دیگر از آمریکائیان رابطه بین مشکلات نژادی و سیاست های جنگ سرد را یافتند. ایالات متحده بعنوان رهبر دنیای آزاد بد نبال حامی و پشتیبان در آفریقا و آسیا بود. تبعیض نژادی در کشور کوشش برای بدست آوردن دوستانی در نقاط دیگر جهان را مختل ساخت.

هری ترومن حرکت حقوق مدنی راپشتیبانی می کرد .او به مساوات سیاسی، نه مساوات اجتماعی اعتقاد داشت و اهمیت روز افزون رای سیاهان را درک می کرد. وقتی که او در سال 1946 از زجرکشی و آزار و دیگر اشکال خشونت گروهی که هنوز در جنوب بکار برده می شد آگاه شد، کمیته حقوق اساسی را برگماشت تا به تبعیض نژادی بر اساس نژاد و مذهب رسیدگی کند. گزارش این کمیته ، که سال بعد منتشر شد، سیاهان را در وضعیت " طبقه دوم " در زندگی آمریکائی بر شمرد. و همچنین نیاز دولت فدرال برای تثبیت و تضمین حقوق تمامی شهر وندان را لازم دانست.

ترومن با ارائه یک برنامه حقوق اساسی ده نکته ای به کنگره به این ندا پاسخ داد. وقتی که دمکراتهای جنوب که از وضعیت حقوق اساسی محکم تر، عصبانی شده بودند، حزب را در سال 1948 ترک نمودند، ترومن با انتشار حکم اجرایی که تبعیض نژادی را در استخدام در دستگاههای دولتی ممنوع می سازد، دستور رفتاری برابر در نیروهای مسلح را داده و کمینه ای را برگماشت تا به تفکیک نژادی در ارتش پایان دهد. آخرین محدودیت های نظامی در طول جنگ کره به پایان رسید.

سیاهان در جنوب مقداری کم از این حقوق سیاسی و مدنی را بدست آوردند. بیش از یک میلیون سرباز سیاه در جنگ جهانی دوم جنگیده بودند ولی آنهایی که از جنوب اعزام شده بودند هنوز حق رای نداشتند. سیاهانی که سعی در نام نویسی برای رای دادن می کردند اغلب با ضرب و شتم، از دست دادن شغل، از دست دادن اعتبار و یا زمین خود مواجه می شدند. زجر کشی هنوز رایج بود و قوانین جیم کرو (Jim Crow) تبعیض نژادی را در ماشین ها، قطار، هتل ها، رستورانها، بیمارستان ها، مراکز تفریحی و محل های کاریابی به شدت اعمال می کردند.

حرکت ضد تبعیض نژادی

سیاهان جریان را در دست های خود گرفتند. انجمن ملی پیشرفت افراد دورگه (The National Association for the Advancement of Colored People (NAACP)) مصمم شد تا دکتترین قضایی را که در محکمه دادگاهی پلسی علیه فرگوسن که در سال 1896 به رسمیت رسیده بود، براندازد. بر طبق تصمیم آن دکتترین، جدا کردن دانشجویان سیاه از سفید در مدارس بر طبق قانون اساسی بوده به شرط آنکه تسهیلات در اختیار آنها " جدا ولی برابر " می بود. آن قانون برای دهه های طولانی جهت جدا سازی سیاهان از سفیدان به شدت در جنوب بکار برده شد، جائیکه این تسهیلات خیلی کمیاب بود چه برسد که مساوی.

سیاهان در سال 1954 با براندازی قانون پلسی (Plessy) به هدف خود نائل آمدند، یعنی وقتی که دیوان عالی-- که منتخب آیزنهاور، قاضی کل ارل وارن (Earl Warren) بر مسند آن بود -- رأی براون بر علیه هئیت آموزش و پرورش (Brown vs. Board of Education) را صادر کرد. دادگاه متفقاً رای بر آن دادند که " تسهیلات جداگانه ذاتاً نابرابرند " و حکم صادر کرد که دکتترین " جدا ولی برابر " دیگر هرگز در مدارس عمومی اجرا نشود. یک سال بعد، دیوان عالی از تمامی سرپرستان مدارس عمومی خواست که " با سرعت هرچه تمام تر " این تصمیم را به اجرا گذارند.

آیزنهاور، گرچه نسبت به نیازهای جنوبی ها در آستانه یک نقل و انتقال بزرگ دلسوز بود، با این حال به سرعت عمل کرد تا قانون فوراً به اجرا گذاشته شود. او دستور عدم تفکیک مدارس واشنگتن دی سی را صادر کرد تا نمونه ای شود برای مدارس مابقی کشور و در صدد پایان دادن به تبعیض نژادی در بقیه ارگان ها برآمد.

او در سال 1957 در لیتل راک، آرکانزاس با یک بحران عظیم مواجه شد. درست پیش از به اجرا گذاشتن یک برنامه عدم جدا سازی که پذیرش 9 دانش آموز سیاه را به یک دبیرستان تماماً سفید پوست ایجاب میکرد، فرماندار ایالت اعلام داشت که بعلت تهدید به خشونت، گارد ملی آرکانزاس به محل اعزام شد تا

با برگرداندن دانش آموزان سیاه صلح را برقرار سازد. وقتی که دادگاه فدرال دستور داد که گارد محل را ترک کند، دانشجویان به مدرسه برگشته ولی با متلک های خصمانه مواجه شدند .

آیزنهاور از گارد ملی خواست تا به دستور دولت به لیتل راک برگردند. او اصلاً تمایلی به این کارنداشت چون نیروهای فدرال از زمان پایان دوره بازسازی جهت محافظت از حقوق سیاه پوستان بکار برده نشده بودند ولی او می دانست که چاره دیگری ندارد. و بدین ترتیب عدم جداسازی با ایستادن سربازان در کلاسهای درس جهت اجرای قانون، آغاز شد.

مرحله برجسته دیگر در نهضت حقوق انسانی در مونتگومری آلاباما در سال 1955 رخ داد . روزا پارکس (Rosa Parks) یک خیاط زن 42 ساله سیاه پوست که همچنین منشی بخش ایالتی NAACP نیز بود در قسمت جلوی یک اتوبوس که توسط قانون به سفید پوستان تعلق داشت نشست. به او دستور دادند که به عقب اتوبوس برود و او امتناع ورزید. پلیس وارد عمل شد و او را به علت نقض قانون تفکیک سیاه و سفید دستگیر نمود. رهبران سیاه پوست که منتظر چنین رویدادی بودند، سیستم اتوبوسرانی را تحریم کردند. مارتین لوتر کینگ جونیور (Martin Luther King Jr.)، یک واعظ جوان کلیسای بپتیست که سیاه پوستان در آنجا جمع می شدند، سخنگوی تظاهر کنندگان شد. او گفت: " زمانی می رسد که مردم از لگد خوردن از پاهای ظالمانه ظلم و ستم خسته می شوند." کینگ دستگیر شد و برای بارهای متعدد دستگیر شد ولی سیاهان در مونتگومری به تحریم خود ادامه دادند تا حدی که در آمد خام اتوبوسرانی به 65 درصد تقلیل یافت .حدود یک سال بعد، دیوان عالی رای بر این داد که جدائی و تفکیک در اتوبوس، همانند جدایی در مدارس، بر ضد قانون اساسی است. تحریم پایان گرفت. نهضت حقوق مدنی به پیروزی بزرگی نائل آمد و همچنین قویترین ، متفکر ترین و شیواترین رهبر خود مارتین لوترکینگ را یافت .

آمریکائی های آفریقائی الاصل همچنین بدنبال تضمین حق رای دادن خود بودند. با اینکه ضمیمه 15 قانون اساسی آمریکا حق رای را برای همگان تضمین می نمود ولی بسیاری از ایالات راهی را پیدا کرده بودند - همچون مالیات بر رأی (سر) یا امتحان با سوادی -- تا از زیر این قانون در روند. آیزنهاور ، با همکاری رهبر اکثریت سنا، لیندون جانسون ، حمایت خود را از کوشش کنگره جهت تضمین رای همگان اعلام نمود. لایحه حقوق مدنی 1957، که اولین قدم در این راه پس از 82 سال بشمار می رفت، قدمی بود به جلو چنانکه دخالت دولت در مواردی که از رای سیاهان جلوگیری می شود را مجاز اعلام نمود. ولی هنوز راههای فرار زیادی در این قانون وجود داشت و از این رو فعالان نهضت ، بطور موفقیت آمیزی لایحه قوانین مدنی 1960 را به جلو بردند. بر طبق این لایحه مجازات های سخت تری در پاسخ به دخالت در امر رای گیری وضع شد ولی هنوز به مقامات فدرال این اجازه رانمی داد که سیاهان را برای رای دادن ثبت نام کنند .

نهضت حقوق مدنی با تکیه بر کوشش های آمریکائیان سیاه پوست در سالهای پس از جنگ بیشتر به حرکت افتاد. پشتیبانان حقوق مدنی با همکاری با دیوان عالی ؛ از طریق کنگره، زمینه ای را برای یک نهضت جامع تر در دهه 1960 فراهم آوردند.

.....
..

بخش دوا زدهم: دهه های تغییر

"من رویائی دارم که روزی در تپه های سرخ جورجیا ، پسران برده های سابق و پسران برده داران سابق ، بر سر میز برادری درکنار یکدیگر بنشینند".
مار تین لوتر کینگ جونیور، 1963

تا سال 1960 ، دولت یک نیروی قدرتمند در زندگی افراد شده بود. در طی دهه 1930، کاخ سفید لایحه ای را شروع کرده و با همکاری نزدیک با کنگره بر آن شد تا اثرات " رکود بزرگ اقتصادی" را برای مردم آسان کند .آژانس های اجرائی جدیدی تشکیل شد تا با بسیاری از ابعاد زندگی آمریکا مواجه شود .تعداد افراد شخصی که توسط دولت آمریکا استخدام شده بودند از یک میلیون به 3.8 میلیون در طول جنگ جهانی دوم رسید و سپس به 2.5 میلیون در طول دهه 1950 تثبیت شد .مخارج دولت فدرال که 3.1 هزار میلیون دلار در 1929 بود به 75 هزار میلیون دلار در 1953 و به بیش از 150 هزار میلیون دلار در دهه 1960 رسید.

بیشتر آمریکائیان این نقش گسترده دولت را پذیرفتند حتی وقتی که مخالف بودند که این گسترش باید تا به چه حد ادامه یابد .دمکراتها می خواستند که دولت از قدرت خود جهت تضمین رشد و ثبات استفاده کند. آنها مایل بودند تا مزیت های فدرال را جهت آموزش ، بهداشت و رفاه عمومی گسترش دهند . جمهوری خواهان ، در حالیکه مسئولیت های اساسی و لا زمه دولت را پذیرفته بودند ، امید داشتند که به مصرف پایان داده و ابتکارات شخصی را رونق دهند.

کندی و مرزی نوین

جان - اف - کندی (John F. Kennedy)، دمکراتی که انتخابات 1960 را برنده شد، در سن 43 سالگی جوانترین رئیس جمهوری آمریکا بشمار میرفت. در یک سری مجادلات انتخاباتی در تلویزیون در برابر رقیب خود ریچارد نیکسون ، کندی توانا و شمرده سخن گفت و پر انرژی بنظر می رسید. در طول مبارزات انتخاباتی ، او از جهشی بزرگ به سوی دهه جدید سخن گفت: " مرز نوین در جلوی ماست چه دنبال آن باشیم و چه نباشیم." او اولین نطق ریاست جمهوری خود را با چنین درخواست شیوایی به پایان رساند: " نپرسید که کشورتان برایتان چه می کند بلکه بپرسید شما برای کشورتان چه می توانید کرد. " کندی با ترکیبی از فریبندگی ، لطافت طبع و سبک ویژه ، در طول ریاست جمهوری کوتاهش ، محبوبیت خود را حفظ نمود و نسلی از سیاستمداران آتی را تحت تاثیر قرار داد.

کندی مایل بود تا یک رهبری پرقدرتی را اعمال کند تا فواید و منافع اقتصادی را به تمام شهروندان آمریکا برساند ولی پیروزی حاشیه ای و بسیار نزدیک او در انتخابات این را محدود ساخت. با اینکه حزب دمکرات هر دو مجلس را تحت کنترل داشت ، جنوبی های محافظه کار در مقابل طرحهای دولت جهت افزایش کمک دولت فدرال به آموزش و پرورش ، تأمین بیمه درمانی برای سالمندان و تشکیل وزارت امور مدنی مقاومت نمودند. و از این رو ، علیرغم بلاغت طرح های او ، خط مشی های کندی اغلب محدود بود.

یکی از اولویت های اصلی اتمام بحران اقتصادی و ترمیم و بازگشت رشد اقتصادی بود ولی کندی وقتی که دولت او تصمیم به کاهش آنچه که کندی آنرا افزایش سرسام آور قیمت در صنعت فولاد قلمداد می کرد گرفت اعتماد رهبران بازرگانی را در سال 1962 از دست داد. گرچه او در این هدف کوتاه مدت خود موفق شد ولی یک منبع مهم پشتیبان خود را فراری داد. وقتی که بعدها او بدنبال کاهش مالیاتی عظیم تر جهت سرمایه گذاری بیشتر و محرکی برای جلو رفتن اقتصاد بر آمد، مخالفین محافظه کار در کنگره هر گونه امیدی را برای تصویب این قانون از بین بردند.

مجموع رکورد قانونگذاری کندی ناچیز بود. رئیس جمهور اشاراتی بسوی رهبران حقوق مدنی کرد ولی اهداف نهضت حقوق مدنی را تا تقریباً اواخر دوره ریاست جمهوری خود نپذیرفت. او در کوشش خود جهت کمک به آموزش و پرورش عمومی و ارائه مراقبت های پزشکی جهت سالمندان شکست خورد. کندی تنها توانست افزایشی ناچیز در حداقل دستمزد ها بدست آورد. با این حال او بودجه برنامه قضایی را تضمین کرد و سپس سپاه صلح (Peace Corps) را بنیاد نهاد تا از این طریق مردان و زنان به خارج رفته تا کشورهای در حال توسعه را در رفع نیازهایشان کمک کنند. کندی برنامه قانونگذاری جاه طلبانه ای را در طول آخرین سال ریاست جمهوری خود طرح ریزی کرده بود. ولی در تاریخ 22 نوامبر 1963 ، در حالیکه سوار بر یک ماشین رو باز در طی دیداری از دالاس تگزاس بود مورد سوء قصد قرار گرفت. ترور کندی نقطه تعیین کننده و ضربه آمیزی برای نسل او بود، همانطور که مرگ فرانکلین روزولت برای نسل قبل بود.

شهرت لیبرال کندی بیشتر از روش های او تا از انجام خط مشی های او سرچشمه می گیرد. ولی چون دستور کاری را که او در آخرین سال ریاست جمهوری خود قرار داده بود در سال های 1964 - 1966 بتصویب رسید ، او بعنوان نیروی لیبرال پس از مرگش شناخته شد .

لیندون جانسون (LYNDON JOHNSON) و جامعه ای عظیم

لیندون جانسون ، یک تگزاسی که قبل از معاونت ریاست جمهوری کندی رهبریت سنا را به عهده داشت، سیاستمداری ماهر بود. او در کنگره رشد یافته بود جاییکه توانائی های فوق العاده ای در به انجام رساندن کارها آموخته بود .او قادر بود تا با تقاضا ، چاپلوسی و در صورت لزوم تهدید به اهداف خود نایل آید. او بعنوان رئیس جمهوری مایل بود تا از قدرت خود بطرز وسیعی استفاده کند تا فقر را از بین برده و فواید کامیابی و موفقیت را به همه برساند .

جانسون با رسیدن به پست ریاست جمهوری مصمم بود تا قد مهایی را که کندی آغاز کرده بود به پایان رساند. اولویت های نخستین، لوایح کاهش مالیات و تضمین حقوق مدنی بودند. در سال 1964 ، با استفاده از نبوغ ترغیب و با استیلا به احترام قانونگذاران به رئیس جمهور مقتول ، جانسون موفق به تصویب قانون حقوق مدنی شد. این لایحه که توسط کندی پیشنهاد شده بود ، عمیق ترین و جامع ترین قانون حقوق مدنی بود که پس از دوران نوسازی به تصویب رسیده بود. بزودی جانسون به موضوعات دیگر پرداخت. تا بهار سال 1964 ، او کاملاً واژه " جامعه ای بزرگ " را جهت تشریح برنامه های اصلاح طلبانه خود بکار می برد و این واژه نقش مهم تری را از پیروزی عظیم و همه جانبه او بر جمهوری خواه محافظه کار رقیب او بری گلدواتر (Goldwater) در انتخابات ریاست جمهوری آن سال ایفا کرد.

در جبهه اقتصادی ، جانسون با موفقیت، مالیات ها را کاهش داد و سپس بسوی برنامه از بین بردن فقر که کندی آغاز کرده بود پیش رفت .او چنین اعلام کرد " این دولت امروز ، اینجا و همین الان ، اعلام جنگی همه جانبه بر علیه فقر در آمریکا می کند. " اداره موقعیت های اقتصادی، برای فقیران برنامه های آموزشی تدارک دید و برنامه های گوناگون جامعه کارکن را بنیان گذاشت تا فقیران خودشان صدایی در برنامه های آموزشی ، خانه سازی و بهداشت داشته باشند.

مراقبت پزشکی موضوع بعدی بود. 20 سال قبل ترومن یک برنامه مرکزی را در این مورد پیشنهاد کرده بود ولی موفق به کسب حمایت کنگره نشده بود. تحت رهبری جانسون ، کنگره مد یکر (Medicare) ، که برنامه بیمه بهداشتی درمانی سالمندان است و مد یکید (Medicaid) ، که برنامه ای است برای کمک بهداشتی مراقبتی افراد فقیر، را بتصویب رساند.

جانسون در تلاش خود جهت ارائه کمک به مدارس ابتدایی و متوسطه که کندی در آن شکست خورده بود موفق شد. قدمی که در این راه برداشته شد بودجه لازم را به ایالات مختلف بر حسب تعداد کودکان خانواده های کم در آمد فراهم ساخت. بودجه همچنین به جهت مصرف بچه های مدارس عمومی - و خصوصی - به یکجور استفاده می شد.

"جامعه بزرگ " از این فراتر رفت. قانون خانه سازی نوین مکمل اجاره را برای فقرا فراهم ساخته و وزارت خانه سازی و توسعه شهری (Department of Housing and Urban Development) را بنیاد نهاد. یکی از مصوبه های قانون مهاجرت نهایتاً جای سهمیه بندی تبعیض آمیز سال 1924 را گرفت. کمک های مالی فدرال به سوی هنرمندان و متفکران سرازیر شد تا آنها را در کارهایشان تشویق کند.

دولت جانسون همچنین مشکلات ایمنی حمل و نقل را ، تا حدی به علت کوشش های یک وکیل جوان ، دلال سیاسی در پارلمان و مشاور بنام رالف نیدر ، (Ralph Nader)مورد بررسی قرار داد. نیدر در کتاب 1965 خود بنام ، " نا امن در هر سرعتی : خطرات طراحی شده در صنعت اتومبیل آمریکا " ، ادعا می کرد که بسیاری از اتومبیلها حتی در تصادفات با سرعت کم نیز منجر به مرگ و خسارات می شوند .نیدر گفت که سازندگان اتومبیل ایمنی را قربانی سبک می کنند و حتی اسم مدل های اتومبیل هایی را که بعلت نقص مهندسی منجر به تصادفات مرگ بار در جاده ها شده اند ، نام برد. در سپتامبر 1966 ، جانسون دو لایحه حمل و نقل را با امضای خود به قانون تبدیل نمود. اولین قانون، بودجه ای را به ایالات و دولت های محلی واگذار نمود تا جهت برنامه های ایمنی استفاده کنند، در حالیکه قانون دوم استانداردهای ایمنی فدرال را برای اتومبیل ها و تایر ها وضع کرد.

در کل ، جامعه بزرگ ، بزرگترین فعالیت قانون گذاری پس از " نیودیل " بشمار می رفت. ولی حمایت از خط مشی های دولت جانسون اوایل سال 1966 رو به تضعیف رفت. برخی از برنامه های او نتوانستند به وعده های آن پا برجا بمانند ؛ برخی دیگر با کمبود بودجه مواجه شدند. با این حال ، جامعه بزرگ به کاهش فقر در آمریکا بین سال های 1965 تا 1968 نائل آمد. برای مثال ، در آمد خانواده سیاه پوست از 54 در صد خانواده سفید پوست به 60 در صد آن افزایش یافت.

مواجهه بر سر کوبا

در طی دهه 1960 و 1970 ایالات متحده در جدال تلخی با کشورهای کمونیست باقی ماند ، بیشتر رهبران آمریکا در طول این دوره دنیا را از جنبه های جنگ سرد می دیدند و ایستادگی در مقابل تهدید بلوک شوروی را ادامه دادند. کوبا در دوران کندی میدان نبرد شد .

از زمانی که ارتش انقلابی فیدل کاسترو در سال 1959 قدرت را در دست گرفت و پشتیبانی اتحاد شوروی را بدست آورد، مناسبات با کوبا تیره گشت. ایالات متحده مناسبات دیپلماتیکی خود را درست قبل از آغاز ریاست جمهوری کندی قطع نمود و آژانس اطلاعات آمریکا (CIA) شروع به آموزش تبعید یان کوبائی نمود تا به کشورشان هجوم برده و شورشی را آغاز کنند .حمله به اسکله پیگز در بهار سال 1961 بطرز ناگواری با شکست مواجه شد. کندی که نقشه را که توسط دولت آیزنهاور ریخته شده بود تایید کرده بود، مسئولیت شکست را بعهده گرفت.

کندی در سال آتی ، جهت بدست آوردن آبروی از دست رفته وقتی که پی برد که اتحاد شوروی محرمانه در حال نصب موشک های هسته ای حمله کننده در کوبا است، با استحکام در مقابل آن ایستاد . او پس از مشورت و بررسی طرح های گوناگون تصمیم بر آن گرفت تا جلوی کشتی های روسی را که موشک های بیشتری به کوبا حمل می کردند بگیرد و سپس علناً از شوروی خواست تا این سلاحها را جمع آوری کند. پس از چند روز تنشج که در طی آن جهان از هر موقع دیگری به یک جنگ هسته ای نزدیکتر بود ، اتحاد شوروی عقب نشینی کرد. حامیان شجاعت کندی را ستودند ؛ منقدین او را متهم کردند که وقتی که دیپلماسی در این مورد مقتضی تر می بود با یک فاجعه هسته ای بازی کرده است . بحران موشکی کوبا نقطه عطفی در مناسبات آمریکا - شوروی بود چون هر دو طرف نیاز به کم شدن تنشج را که می تواند منجر به مواجهه رو در روی نظامی در کشور شود را مشاهده کردند. سال بعد، ایالات متحده ، شوروی و انگلیس قرار داد تاریخی منع آزمایش ها ی محدود (Limited Test Ban Treaty) که بر طبق آن انجام آزمایشهای سلاح های هسته ای را در جو ممنوع می سازد امضا نمودند.

برنامه فضایی

فضا وقتیکه اتحاد شوروی اسپاتنیک - یک ماهواره مصنوعی را در 1957 به فضا فرستاد، عرصه ای دیگر برای رقابت شد. آمریکائیان شاهد بودند که چگونه روسها آنها را در مدار زمین با یک موشک که قادر بود به آسانی حامل بمب اتمی باشد، شکست داده اند. ایالات متحده اولین ماهواره خود را بنام اکسپلورر (I Explorer I) در تاریخ 1958 به فضا فرستاد. خلق مردم بیشتر گرفته شد وقتی که روسها اولین انسان را در سال 1961 در مدار زمین قرار دادند. کندی با تعهد اینکه ایالات متحده " تا قبل از اتمام دهه " یک انسان را به ماه فرستاد و از آنجا باز خواهد گرداند ، پاسخ داد.

با پروژه مرکوری در آگوست 1962 ، جان اچ گلن (Glenn) اولین فضانورد آمریکائی شد که به مدار زمین رفت. در اوسط دهه 1960 ، دانشمندان آمریکائی از برنامه فضایی جمینی استفاده کردند تا اثرات پرواز طولانی انسان در فضا را آزمایش کنند. جمینی که در زبان لاتین بمعنای " دوقلو" است، 2 فضانورد را حمل کرد، یک نفر بیشتر از برنامه پیشین مرکوری و یک نفر کمتر از برنامه فضایی آتی آپولو. جمینی نایل به چندین رکورد شد. رکورد اولین ماموریت 8 روزه در آگوست 1965 - طولانی ترین مدت پرواز آن زمان و

همچنین در نوامبر 1966، رکورد دوم اولین ورود مجدد کاملاً اتوماتیک به جو زمین بود. جمینی همچنین اولین اتصال سرنشین دار دو سفینه در پرواز را انجام داد و همچنین اولین قدم زدن فضایی آمریکا را.

پروژه آپولو هدف کندی را به نهایت رساند. در ماه جولای 1969، در جلوی چشمان صدها میلیون نفر تماشاچی تلویزیون در سراسر جهان، نیل آرمسترانگ، اولین انسانی شد که در سطح ماه شروع به قدم زدن نمود.

پروازهای آپولوی بعدی به دنبال آن آمدند ولی آمریکاییان ارزش پروازهای سرنشین دار فضایی را زیر سوال بردند. در اوایل دهه 1970 وقتی که اولویت های دیگر مهم تر شد، ایالات متحده برنامه های فضایی خود را کاهش داد. بعضی پروازهای آپولو منحل شد؛ و فقط یکی از دو آزمایشگاه فضایی اسکای لب ساخته شد.

جنگ ویتنام

هندوچین هنوز یک میدان جنگ سرد دیگر بشمار می رفت. فرانسه، کنترل ویتنام را از اواسط قرن نوزدهم بعهدہ داشت تا وقتی که آنرا در طی جنگ جهانی دوم به ژاپن داد. در عین حال، هوچی مین، یک کمونیست ویتنامی، در صدد آزاد کردن کشور خود از حکومت استعماری بود و جنگ آمریکا برای استقلال را مدل خود ساخت. پس از آنکه نیروهای متفقین ژاپنی ها را در 1945 شکست دادند هنوز می بایست با هوچی مین معامله میکردند.

فرانسه به امید به دست آوردن موقعیت ابر قدرت، اصرار به بازگشت به ویتنام داشت. هوچی مین از عقب نشینی امتناع ورزید و جنگ برای آزادی ادامه یافت. ایالات متحده، مشتاق به جلب حمایت فرانسه برای خط مشی سد نفوذ در اروپا، فرانسه را از لحاظ اقتصادی کمک کرد تا منابع آزادتری را برای مقابله در ویتنام داشته باشد. حتی این کمک نیز نتوانست از شکست فرانسویان در سال 1954 جلوگیری کند. در یک کنفرانس بین المللی در ژنو، ویتنام به دو قسمت شد. هوشی مین در قسمت شمالی به قدرت رسید و نگو دین دیم، و یک ضد کمونیست کاتولیک در یک منطقه پراز بودائی در قسمت جنوب قدرت را به دست گرفت. قرار شد که انتخابات دو سال بعد صورت گیرد تا به اتحاد کشور منجر شود.

آیزنهاور که باور کرده بود که سقوط ویتنام ممکن است منجر به سقوط برمه، تایلند و اندونزی شود، امتناع دیم را از تشکیل انتخابات در سال 1956 پشتیبانی کرد و شروع به افزایش کمک نظامی و اقتصادی به آنها کرد. کندی نیز به این کمک ها افزود و تعداد کمی مشاورین نظامی را به منطقه فرستاد ولی هنوز جدال بین شمال و جنوب ادامه داشت. عدم محبوبیت دیم به اوج خود رسید تا حدی که به سرنگونی و مرگ او در سال 1963 انجامید.

اینک وضعیت از همیشه بی ثبات تر بود. چریکها در منطقه جنوبی، که به ویت کنگ ها (Viet Kong) شناخته می شدند، دولت ویتنام جنوبی را، گاهی اوقات مجرمانه، و گاهی اوقات از طریق جبهه آزادی ملی - جناح سیاسی آنها - به مبارزه طلبیدند. ویت کنگ ها با کمک ویتنام شمالی بویژه در میان دهقانان و روستائیان زمینه ای برای خود دست و پا کردند. جانشین که مصمم بود تا جلوی پیشرفت کمونیست ها

را در ویتنام جنوبی بگیرد ، جنگ ویتنام را جنگ خود دانست. جانسون پس از حمله نیروی دریائی ویتنام شمالی به دو ناو شکن آمریکائی، تصویب معاهده خلیج تونکین را در 7 آگوست 1964 را از کنگره بدست آورد که به رئیس جمهور این اجازه را می داد تا " هرگونه قدم لا زم را جهت راندن و دفع هرگونه حمله ای علیه نیروهای آمریکا و جلوگیری از تجاوز بیشتر بر دارد". پس از انتخاب مجدد خود در نوامبر 1964 ، جانسون خط مشی افزایش و تشدید را اتخاذ نمود. تعداد سربازان، از 25 هزار نفر در آغاز 1965 - هم داوطلبان و هم سربازان تحت خدمت سربازی - به 500 هزار نفر در سال 1968 رسید . عملیات بمب اندازی عظیمی آغاز شد و باعث خرابیهای بیشماری در ویتنام شمالی و جنوبی شد.

آمریکائیان با دیدن صحنه های مهیب و وحشتناک در صحنه تلویزیون ها ، شروع به اعتراض به دخالت کشورشان در جنگ شدند. متخصصین خط مشی سیاست خارجی همچون جرج کنان (Kennan) خط مشی های آمریکا را ناقص شمردند .دیگران بر این عقیده بودند که آمریکا هیچ استراتژی برای پایان دادن به جنگ ندارد .آمریکائیان شاهد بودند که جنگ عظیم آنها به نظر تاثیری در مسیر جنگ ندارد. نارضایتی عمومی با خط مشی آمریکا بویژه در میان جوانان ، جانسون را تحت فشار گذاشت تا مذاکرات صلح را آغاز کند.

احساسات ضد جنگ در سال 1968 منجر به این شد که جانسون هرکوششی را در مورد انتخابات مجدد خود به کنار بگذارد. در کنوانسیون ملی دمکرات ها در شیکاگو ایللی نویز، تظاهر کنندگان در جنگ های خیابانی با پلیس درگیر شدند. هرج و مرج در حزب دمکرات ، بویژه پس از قتل رابرت کندی در ماه ژوئن ؛ با مخالفت سفید پوستان با قدمهای برداشته شده حقوق مدنی در دهه 60 ؛ ونامزد شدن حزب سوم فرماندار آلاباما جرج والاس (Wallace) که آرای ایالت خود ، می سی سی پی، آرکانزاس ، لوئیزیانا و جورجیا را به خود اختصاص داده بود) به انتخاب ریچارد نیکسون ، بر اساس نقشه ای که قادر است آمریکا را از جنگ خلاصی داده و " نظم و قانون " را به کشور برگرداند ، کمک کرد. نیکسون ، در حالیکه سربازان آمریکائی بتدریج بیرون می آمدند، دستور وحشتناکترین بمباران جنگ را صادر کرد. او همچنین در سال 1970 به کمبوجیه حمله کرد تا خطوط محمولات ویتنام شمالی را که از ویتنام جنوبی می گذشت قطع کند. این خود منجر به یک سری تظاهرات تازه تری شد بشکلی که دانشجویان دانشگاه ها به خیابان ها ریختند. در یکی از این درگیری ها در دانشگاه ایالتی کنت در اوهایو، گارد ملی که جهت برقراری نظم وارد عمل شده بود دستپاچه شده و چهار دانشجو را کشت.

آتش بس ، که از طرف آمریکا توسط مشاور امنیت ملی نیکسون ، هنری کیسینجر مذاکره شده بود در سال 1973 به امضا رسید. با وجود اینکه نیروهای آمریکا از کشور خارج شدند ، جنگ تا بهار سال 1975 بطول انجامید وقتی که ویتنام شمالی کنترل تمامی کشور را بدست گرفت .

جنگ هزینه ای گزاف داشت. ویتنام را تارومار کرد. و میلیونها نفر را کشته و معلول گذاشت. ایالات متحده بیش از 150 هزار میلیون دلار در یک کوشش شکست خورده صرف کرد که جان 58 هزار آمریکائی را گرفت. جنگ همچنین پایانی بود بر خط مشی خارجی جنگ سرد. مردم دریافتند که واحد های نظامی آمریکا با شقاوت و بیرحمی در ویتنام عمل کردند و اینکه دولت در مورد شرایط و موقعیت واقع خلیج تونکین در سال 1964 دروغ گفته است. بسیاری از آمریکائی ها با حمله به کامبوج به وحشت افتادند. جنگ منجر به این شد که بسیاری از آمریکائیان جوان عملکرد کشورشان و آرمانهایی را که برای آن ایستاده است زیر سؤال ببرند.

تشنج زدایی

دولت نیکسون با آهسته شدن جنگ قادر شد تا بشکل واقع بینانه ای با ابر قدرت های کمونیست در افتد. بزرگترین قدم در این راه گشایش مناسبات با جمهوری خلق چین بود. در طی دو دهه پس از پیروزی مائو تسه دونگ ، ایالات متحده استدلال میکرد دولتی ملی در تایوان نماینده تمام مردمان چین است. در سال 1971 و 1972 نیکسون موضع آمریکا را نرم کرد و محدودیت های بازرگانی را سهل و اولین رئیس جمهور آمریکا شد که از بیجینگ دیدار میکند.

نیکسون همچنین در رابطه با اتحاد شوروی در مورد یک خط مشی تشنج زدایی موفق بود. چندین ماه پس از سفرش به چین ، نیکسون از اتحاد شوروی بازدید کرد. او چندین ملاقات دوستانه و محرمانه با رهبر شوروی لئونید برژنف داشت که در آن ، هر دو رهبر در مورد محدود کردن انبارهای موشک ها ، همکاری در فضا و تسهیل محدودیت های بازرگانی به بحث نشستند. گفتگوهای محدود کردن سلاحهای استراتژیکی ((Strategic Arms Limitation Talks (SALT)) که در سال 1972 به امضا رسید هر دو کشور را در زمینه محدود کردن رشد زراد خانه های هسته ای و محدود ساختن سیستم های موشکی ضد با لیستیکی هدایت کرد.

شکست ها و پیروزی های نیکسون

نیکسون پس از 8 سال که دمکرات ها در قدرت بودند، به قدرت رسید. نیکسون، بعنوان معاون آیزنهاور وکسیکه در انتخابات ریاست جمهوری 1960 شکست خورده بود سیاست را با میل پذیرفت ولی بدون آن اشتیاق و علاقه پرزیدنت جانسون. او که اغلب کسل بود همیشه حساب حرکت بعدی خود را می کرد. این روش، نخست او را کمک کرد ولی در پایان باعث سقوط او شد .

گرچه نیکسون به ارزش مسئولیت مالی جمهوری خواهان پایبند بود ولی او نیاز به نقش گسترده دولت را مشاهده میکرد و نماهای اساسی کشور رفاه را می پذیرفت. او تنها می خواست برنامه های کشور را بهتر مدیریت کند .

نیکسون در طول ریاست جمهوری خود با یک سری مشکلات اقتصادی روبرو شد. تا سال 1973 ، نرخ تورم 9 در صد بود؛ شاخص صنعتی داو جونز (Dow Jones) بین سالهای نوامبر 1968 و مه 1970 ، 36 در صد سقوط کرد؛ میزان بیکاری در پایان 1970 به 6.6 در صد رسید. نیکسون در سال 1971 کنترل مزد - قیمت را بکار برد ولی این کمک چندانی نکرد.

عواملی ماورای کنترل نیکسون ، باعث تحلیل خط مشی های اقتصادی او شد. در سال 1973، جنگ بین اسرائیل ، مصر و سوریه ، عربستان سعودی را بر آن داشت که تحریم نفت را به دوست اسرائیل ، یعنی آمریکا تحمیل کند .ممالک عضو دیگر سازمان کشورهای صادر کننده نفت OPEC نیز قیمت های خود را چهار برابر کردند. آمریکاییان با کمبود و همچنین قیمت های در حال افزایش مواجه شدند. حتی وقتی که

تحریم اقتصادی در سال بعد به پایان رسید، قیمت ها همچنان بالا باقی ماند. قیمت های بالای انرژی بر تمامی قسمت های زندگی اقتصادی آمریکا تاثیر گذاشت. در سال 1974 ، تورم به 12 در صد رسید که باعث اختلال شده و در پایان منجر به افزایش بی کاری گشت. این دوره از بحران اقتصادی و تورم رکودی پایانی شد بر رشد اقتصادی غیر قابل مترقبه ای که آمریکا از سال 1948 از آن لذت می برد.

نیکسون در حالیکه قصد در اداره اقتصاد مملکت داشت همچنین در صدد برقراری " قانون و نظم " بود. میزان د رحال رشد قتل و غارت در شهرهای آمریکا ، تظاهرات سیاسی ، استفاده روز افزون مواد مخدر و نظریات مجازتر در مورد سکس در دانشگاههای آمریکا بسیاری از آمریکائیان را رنجانید. نیکسون که در صدد تقویت موقعیت سیاسی خود بود، تصمیم گرفت تا از قدرت دولت بر علیه بی نظمی استفاده کند. او تظاهر کنندگان را کوبید، به مطبوعات برای پخش تحریف شده اخبار و گزارشات حمله کرده و در صدد بر آمد تا مخالفین خود را ساکت سازد.

این استراتژی در جریان واترگیت نتیجه معکوس داد. نیکسون که با اکثریت دمکرات ها در هر دو مجلس در دوره اول خود مواجه بود، قصد داشت تا با پیروزی مجدد عظیم انتخاباتی 1972 که اکثریت نمایندگان جمهوری خواه را به قدرت میرساند به بن بست قانونگذاری پایان دهد. کمیته انتخاب مجدد پریزیدنت یک تلاش عظیم گردآوری اعانه را جهت جمع آوری وجه ، قبل از آنکه اینگونه اعانات تحت یک قانون جدید می بایست گزارش داده شود، را آغاز نمود.

در اوایل سال 1972 ، تیم نیکسون در نظر داشت که به مکالمات کمیته ملی دمکرات ها در مجتمع آپارتمانی واترگیت د ر واشنگتن دی سی گوش دهد. این تلاش شکست خورد. وقتی که سارقین ، در حال حمل پول و مدارک که بالاخره رد آن به کاخ سفید رسید، دستگیر شدند، دولت نیکسون تصمیم گرفت تا مداخله خود در این جریان را سرپوش گذارد. شش روز پس از فاش شدن این جریان، نیکسون به سازمان سیا گفت تا به اف بی آی دستور دهد تا تحقیقات و بررسی خود را به علت اینکه امنیت ملی کشور در خطر می افتد متوقف کند. در واقع ورود غیر قانونی به مجتمع آپارتمانی فقط یک جنبه از مبارزه جهت یافتن و نابود کردن محل کسانی که دولت نیکسون آنها را " دشمنان " می خواند بود . این فعالیت ها با گوش دادن غیر قانونی مکالمات تلفنی ، ورود غیر قانونی و جمع آوری پول همراه بود. گرچه نیکسون در آن سال مجدداً بطرز قابل ملاحظه ای انتخاب شد ، مطبوعات ، بویژه واشنگتن ، به تحقیق خود ادامه دادند. همانطور که این رسوایی رو می شد، دمکرات های اکثریت در کنگره شروع در زمینه چینی به جهت احضار نیکسون به دادگاه کردند. همانطور که شواهد دست داشتن نیکسون افزوده می شد، او در تاریخ 9 آگوست 1974 از مقام خود استعفا کرد .

میان دوره ای فورد

جرالد فورد، مردی نامتظاهر و فروتن که اکثر عمر خود را در کنگره سر کرده بود ، پس از استعفای اسپایرو آگنیو (Spiro T Agnew) فاش شد که او هم قبل و هم پس از دوره معاونت ریاست جمهوری اش رشوه دریافت کرد، معاون نیکسون شد. 20 ماه بعد، پس از استعفای نیکسون ، فورد به ریاست جمهوری رسید . اولین اولویت او کسب مجدد اعتماد مردم به دولت بود که با جریانات برکناری نیکسون از مسند ریاست جمهوری بسیار خدشه دار شده بود. در آغاز، فورد از اعتماد فراوانی برخوردار شد ولی وقتی که او

نیکسون را عفو کرده و سپس جلوی هر گونه تعقیب قانونی نیکسون در آینده را مسدود ساخت، به سرعت این اعتماد ساقط شد.

در خط مشی مردمی، فورد بر قدم های نیکسون پای نهاد، مشکلات اقتصادی بشکل جدی باقی ماند بشکلی که تورم و بیکاری در حال افزایش و در آمد ناخالص ملی سقوط کرد. فورد نخست سعی کرد تا مردم را همانطور که هربرت هوور در 1929 کرده بود، گول زند. وقتی که این عمل به شکست انجامید قدمهایی در زمینه کنترل تورم برداشت که منجر به 12% نرخ بیکاری گشت و کشور وارد جدی ترین دوره رکود پس از " رکود بزرگ اقتصادی " شد. کاهش مالیات و اضافه کردن مزایای بیشتر برای بیکاران، کمی باعث بهبود نسبی شد ولی هنوز پایانی برای نابسامانی اقتصادی دیده نمی شد.

سالهای کارتر

جیمی کارتر، فرماندار دمکرات سابق ایالت جرجیا، در سال 1976 برنده انتخابات ریاست جمهوری شد. او با جلوه دادن خود در طول مبارزه انتخاباتی بعنوان کسی که با سیاست واشنگتن غریبه است، وعده داد تا روش جدید را برای اداره مملکت بکار بندد ولی کمبود تجربه او در سطح ملی تصدی او را از آغاز با مشکل مواجه ساخت. او که یک افسر نیروی دریائی و مهندسی تجربی بود، اغلب تکنوکرات بود ولی آمریکائیان کسی پر جنب و جوش تر و نوسان پذیرتر را می خواستند تا آنها را از دوره های سخت عبور دهد.

در امور اقتصادی، کارتر نخست خط مشی مصرف کمتر را اتخاذ نمود. وقتی که هئیت خزانه داری فدرال، که مسئول تنظیم خط مشی پول است، ذخیره پول را افزایش داد تا جبران کمبود را بکند، تورم به 10 درصد در سال رسید. کارتر بودجه را کم کرد تا تورم کاهش و آهسته شود ولی این قطع کردن بودجه تاثیر بر برنامه های اجتماعی گذاشت که در مرکز خط مشی دمکرات ها بود. با پایان رسیدن دوره او، وقتی که کمبود هنوز در سطح بالایی بود، رنجیدگی جامعه بازرگانی را می شد در سقوط ارزش اوراق غرضه و افزایش نرخ بهره مشاهده کرد.

همچنین ناتوانی و شکست کارتر در توسعه یک خط مشی انرژی موثر مورد انتقاد قرار گرفت. او برنامه جامعی ارائه داد که هدفش کاهش وابستگی به نفت خارجی بود که او آن را " معنویتی معادل جنگ " نامید. مخالفین آن را در کنگره مسدود کردند.

گرچه کارتر خود را توده گرا می خواند ولی اولویتهای سیاسی او هرگز کاملاً روشن نبود. او نقش محافظتی دولت را حمایت می کرد ولی بعدها شروع به عدم نظارت نمود - روندی که کنترل دولت را در حیات اقتصادی برمی دارد. او با این ادعا که برخی از محدودیت های اعمال شده در طول قرن گذشته رقابت را کاهش داد، و قیمت را افزایش داده، هواخواه عدم کنترل در رابطه با نفت، خطوط هوایی، راه آهن و صنایع حمل و نقل بود.

کارتر به این امید بود تا رهبری دمکرات ها را مجدداً تثبیت کند ولی کوشش های او جهت کسب حمایت مردم و کنگره با شکست مواجه شد. تا پایان دوره او، میزان نارضایتی از او به 77 درصد رسید و آمریکائیان مجدداً به حزب جمهوری خواه روی آوردند.

خط مشی خارجی پس از جنگ ویتنام

در پایان جنگ ویتنام، آمریکا به ادامه خط مشی فعالانه خود در امور جهانی، ادامه داد و به مشکلات اروپا، خاورمیانه و آمریکای لاتین پرداخت. گرچه در اواخر دهه 1970، مشکلات جدی در رابطه با اتحاد شوروی و بویژه با ایران بروز کرد.

پرزیدنت فورد به خط مشی دولت نیکسون در رابطه با آشتی با اتحاد شوروی ادامه داد. در ماه نوامبر 1974، فورد با رهبر شوروی لئونید برژنف در ولادیوستوک ملاقات نمود. این جلسه منجر به معاهده مقدماتی در رابطه با اقداماتی در جهت کنترل سلاحهای آمریکا و شوروی شد. همچنین راه را برای یک کنفرانس چند ملیتی در هلسینکی فنلاند در سال 1975 گشود.

کنفرانس هلسینکی، که بزرگترین جلسه در نوع خود در تاریخ اروپا بشمار می رفت، توسط رهبران 35 کشور اروپائی به انضمام آمریکا و کانادا تشکیل شد. کنفرانس لایحه نهایی 30 هزار کلمه ای تاریخی را بوجود آورد که در آن برخی نکات حائز اهمیت توسط کشورهای غربی و همچنین رژیم های بلوک شرق آمده بود. این کنفرانس دائمی بودن تغییرات در مرزهای اروپا را پس از جنگ جهانی دوم به رسمیت شناخت - شناختی که مسکو مدت ها بدنبال آن بود. لایحه نهائی هلسینکی همچنین شامل تعهدات و ضمانت هایی در جهت احترام به حقوق افراد و آزادیهای انسانی می شد. کشورهای غربی امیدوار بودند تا با افزایش فشار بر دولت های بلوک شرق آنها را وادار به امضای این تعهدات کنند. در واقع کشورهای غربی به طور دوره ای موثراً از "جلسات مرور هلسینکی" استفاده می کردند تا توجه همگان را به تجاوزات گوناگون حقوق بشر که توسط رژیم های کمونیستی بلوک شرق اعمال می شد جلب کنند.

پرزیدنت جیمی کارتر موفق به انجام پیشرفتی غیر منتظره بین مصر و اسرائیل شد که در آن این دو کشور به وضعیت جنگی 30 ساله خود پایان دادند. کارتر در سال 1978 هم بعنوان میانجی و هم شرکت کننده، در رکمپ دیوید مرلند، محل استراحت پرزیدنت، با رئیس جمهور مصر انور سادات و نخست وزیر اسرائیل مناخم بگین ملاقات کرد تا به یک توافق صلح دست یابند. هر دو رهبر به آمریکا بازگشتند تا عهد نامه صلح را در کاخ سفید در مارس 1979 امضا کنند.

کارتر پس از منازعات طولانی و اغلب احساساتی، تایید سنا بر عهد نامه هایی که کانال پاناما را به کشور پاناما در سال 2000 برگردانده می شد را بدست آورد. او همچنین کار نیکسون را دنبال کرد و مناسبات دیپلماتیکی رسمی با جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخت.

ولی کارتر موفقیت کمی در مورد اتحاد شوروی داشت. گرچه کارتر در زمان تشنج زدایی به مسند نشست ولی اعلام داشت که آمریکا از "ترس افراطی از کمونیسم" گریخته، و اصرار او بر اینکه "تعهد ما به حقوق بشر بایستی مطلق باشد" دولت شوروی را به دشمنی برانگیخت. موافقت نامه سالت 2 که

ذخایر هسته ای را محدود تر ساخت نیز امضا شد ولی توسط سنای آمریکا بتصویب نرسید. علت آن تا حدی به علت مخالفت به حمله شوروی به افغانستان در سال 1979 بود. طی همان سال کارتر شروع به دوباره سازی هزینه دفاعی کرد که راه را برای هزینه ها و مصارف عظیم دهه 1980 هموار می ساخت.

د رسال 1979 کارتر با مشکل ایران مواجه شد. انقلاب بنیادگرایان، که توسط رهبر مسلمانان شیعه آیت الله روح الله خمینی رهبری می شد، رژیم فاسد ولی دوستانه ای را جایگزین شد. کارتر شاه فراری ایران را برای معالجه پزشکی به آمریکا راه داد. چریکهای عصبانی ایران سفارت آمریکا را در تهران محاصره کرده و 53 آمریکائی را به مدت بیش از یک سال به گروگان گرفتند. کارتر، علیرغم تلاش های خود قادر به رها ساختن آنها نشد و این شکست به شکست او در انتخابات انجامید.

جنبش حقوق مدنی 1960-1980

تلاش های آمریکائیان سیاه پوست جهت مساوات در اواسط دهه 60 به اوج خود رسید. پس از پیروزی های پی در پی در دهه 50، سیاهان بیشتر مشتاق عملکردهای مستقیم غیر خشونت آمیز شدند. گروههایی همچون کنفرانس رهبری مسیحیت جنوب (Southern Christian Leadership Conference (SCLC)) که از روحانیون سیاه تشکیل میشد و کمیته هماهنگی غیر خشونت آمیز دانشجویان (Student Nonviolent Coordinating Committee (SNCC)) که شامل فعالین جوان می شد، خواهان اصلاحاتی از طریق رودرویی صلح آمیز شدند.

در سال 1960، دانشجویان سیاه پوست دانشگاه در یک جایگاه نهارخوری تفکیک شده وول ورت (Woolworth) در کارولینای شمالی نشسته و از رفتن خودداری کردند. نشست آنها توجه مطبوعات را بخود جلب کرد و منجر به تظاهرات مشابهی در سراسر جنوب شد. سال بعد، کارگران حقوق مدنی "سواری آزادی" را ترتیب دادند که در آن سیاهان و سفیدان سوار بر اتوبوسها به سوی جنوب به سوی ترمینال های تفکیک شده به حرکت در آمدند، چون رودرویی می توانست باعث جلب توجه مطبوعات شده و منجر به تغییر شود.

آنها همچنین راه پیمائی های بزرگی نیز ترتیب دادند که بزرگترین آن "راه پیمائی واشنگتن" در سال 1963 بود. بیش از دویست هزار نفر در پایتخت کشور گرد هم آمدند تا تعهد خود را به مساوات برای همگان ابراز دارند. نقطه اوج روز که پر از سرود و سخنرانی بود سخنرانی مارتین لوترکینگ جونیور بود که بعنوان سخنگوی مقدم حقوق انسانی سر بر آورده بود. کینگ اظهار داشت: "من رویائی دارم که روزی در تپه های سرخ جورجیا، پسرهای برده های سابق و پسرهای برده داران سابق بتوانند سر میز برادری در کنار یکدیگر بنشینند." هر بار که او جمله "من رویائی دارم" را بزبان می آورد، جماعت فریادهای همههمه شان به آسمان می رفت.

ولی سخنوری جنبش حقوق مدنی در آغاز با شکست مواجه شد. پرزیدنت کندی در آغاز مایل نبود تا جنوبی های سفید پوست را جهت حمایت حقوق مدنی تحت فشار گذارد چون به آرای آنها روی موضوعات دیگر نیاز داشت. ولی وقایع او را مجبور ساخت. وقتی جیمز مردیت به خاطر نژادش از پذیرش در دانشگاه می سی سی پی د رسال 1962 معذ ور شد، کندی نیروهای فدرال را برای برقراری قانون اعزام

ساخت. پس از آنکه تظاهر کنندگان سعی در عدم تفکیک در بیرمینگام آلاباما برآمدند و پلیس با شدت به آنان پاسخ داد، او یک لایحه حقوق انسانی نوینی را که یکی شدن مکانهای عمومی را اجباری می ساخت به کنگره تسلیم کرد. حتی "راه پیمائی واشنگتن" توانست کاری در کمیته مجلس، جائیکه هنوز این لوایح در موقع سوء قصد به کندی در بسته مانده بود، انجام دهد.

پرزیدنت جانسون موفق تر بود. او بعنوان یک جنوبی اهل تگزاس، وقتیکه چشم به این مقام دوخته بود، متعهد به حقوق مدنی بود. در سال 1963، او به کنگره چنین گفت: "هیچ نطق یادبودی یا ستایشی فصیح تر از این نمیتواند یاد رئیس جمهور را بیش از تصویب لایحه حقوق انسانی گرامی دارد." او با استفاده از تمامی قدرت خود، دو سنا را وادار کرد تا بحث و مذاکره را محدود کرده و تصویب قطعی قانون حقوق مدنی سال 1964، که تبعیض نژادی را در تمامی مکانهای عمومی ممنوع می کرد، را میسر سازند. سال آتی، او با فشار زیادتر لایحه حقوق رای دادن سال 1965 را پیش آورد. این لایحه به دولت فدرال این اجازه را می داد تا مسئولانی را معین سازد تا رای دهندگان را در جائیکه مقامات رسمی محلی ثبت نام سیاهان را غیر ممکن ساخته بودند ثبت نام کند. یک سال پس از وضع این قانون، 400 هزار سیاه پوست در عمق جنوب جهت رای دادن ثبت نام کردند؛ تا سال 1968 این رقم به یک میلیون نفر رسید و در سطح کشور تعداد سیاهپوستان مقام دار به طرز عجیبی افزایش یافت. بالاخره در سال 1968، کنگره قانونی را تصویب کرد که بر طبق آن در امر خانه سازی تبعیض نژادی ممنوع اعلام شد.

با تمامی فعالیت های قانون گذاری صبر برخی سیاهان با گام های آهسته پیشرفت به سر آمد. مالکوم ایکس که یک رهبر فعال شیوا بود به جدایی سیاهان از نژاد سفید پرداخت. استوکلای کارمایکل (Stokely Carmichael)، یک رهبر دانشجویی، از تصورات غیر خشونت آمیز و همکاری های بین نژادی ناامید شد. او وعظ می کرد که سیاهان به قدرت نیاز دارند و برای انجام آن به هر وسیله ای می بایست دست بزنند.

خشونت به همراه حملات چریکی نیاز به اصلاحات را تشدید کرد. شورش در چند شهر بزرگ در سال 1966 و 1967 رخ داد. در بهار سال 1968، مارتین لوترکینگ بر اثر یک گلوله به جانیش سوء قصد شد و از پای در آمد. چندین ماه بعد، سناتور رابرت کندی، سخنگوی محرومان، مخالف جنگ ویتنام و برادر رئیس جمهور مقتول به سرنوشتی مشابه مواجه شد. برای خیلی ها این دو سوء قصد نشانه ای بر پایان دوران بی گناهی و ایده آل گرایی در زمینه آزادی و حقوق انسانی و نهضت های ضد جنگ بود. جنگجویی در حال گسترش از سمت چپ، به همراه عکس العمل های سیاسی محافظه گرانه غیر قابل اجتناب، شکافی در روان کشور ایجاد کرد که سالها طول کوشید تا شفا یابد.

تعهد دولت فدرال به حقوق مدنی وقتی که نیکسون به قدرت رسید کاهش یافت. نیکسون مصمم بود تا بنیاد سیاسی خود را دور و بر سفید های محافظه کار که حس می کردند که حرکت مساوات سیاهان زیادی به جلو رفته، تثبیت کند. "استراتژی جنوبی" منجر شد که دولت نیکسون اختصاص جهت اجرای خانه های منصفانه و ارزان را کاهش دهد و در سال 1970 بشکلی غیر موفقیت آمیز مانع گسترش و تمديد قانون حق رای 1965 شود. نیکسون این رای دیوان عالی را که مجزا نشستن بچه ها در اتوبوس از لحاظ قانونی بی اشکال است را در تلویزیون رد کرد و بدنبال یک ضرب الاجل و یا یک محدودیت افتاد. گرچه او موضع خود را نتوانست ثابت کند ولی موقعیت خود را روشن ساخت. مخالفین اتوبوس در سال 1974 در مورد میلیکن بر علیه برادلی (Milliken v. Bradley) به پیروزی نائل شدند که در آن دیوان عالی، کوشش

هایی را که در زمینه انتقال دانشجویان سیاه شهری به مدارس حومه که پر از سفید پوستان بود انجام شده بود بی اعتبار خواند.

واکنش های شدید علیه رفتار تبعیض آمیز برای اقلیت ها در یک مورد دیوان عالی در سال 1978 بیشتر جنبه عوام یافت. آلن باکی ، سفید پوستی بود که ادعا می کرد که سهمیه ای که جهت متقاضیان اقلیت تعیین شده عامل رد تقاضا نامه او از دانشکده پزشکی کالیفرنیا است. دادگاه دستور به پذیرش او داد به این دلیل که سهمیه بندی دیگر نمی تواند اعمال شود ولی بعداً ملاحظه نژاد را او بعنوان یکی از عوامل مربوط در پذیرش پشتیبانی نمود.

با این حال ، جارو جنجال در مورد اتوبوسرانی و سیاست جبران بی عدالتی های گذشته نسبت به اقلیت ها (بویژه سیاهان) گاهی اوقات سیر ثابت برخی از آمریکائی های آفریقائی الاصل را به رده های طبقه متوسط و حومه شهرها در طول این سالهای پر تلاطم تیره و مبهم ساخت.

حرکت زنان

در طی سالهای دهه 1950 ، 1960 ، تعداد زیادی از زنان مزدوج وارد بازار کار شدند ولی در سال 1963 ، یک زن فقط 63 در صد یک مرد حقوق دریافت می کرد. در آن سال نویسنده بتی فریدان (Betty Friedan) کتاب خود بنام " جذ به زنانگی " را منتشر ساخت که انتقاد پرهیاهویی بود از الگوهای طبقه متوسط که به میلیونها زن کمک کرد تا یک احساس نافذ و فراگیرنده از نارضایتی را لمس کنند . فریدان با اظهار اینکه زنان اغلب هیچ راهی برای تعریف خود غیر از " شوهر کردن و بچه دارشدن " را نداشته اند، خوانندگان کتاب را تشویق کرد تا بدنبال نقش ها و مسئولیت های نوینی روند . آنها باید بدنبال ماهیت های شغلی و شخصی خود روند تا اینکه دنیای اطراف و یا جامعه ای که در آن مرد حکمفرماست نقش آنها را تعیین کند.

حرکت زنان دهه 1960 و 1970 | زحرکت حقوق مدنی الهام گرفت. این حرکت اساساً متشکل از اعضای طبقه متوسط بود و از این رو از روحیه اغتشاشی که بر بخشی عظیم از جوانان طبقه متوسط دهه 1960 تاثیر گذاشته بود، برخوردار بود. عامل دیگری که به ظهور این حرکت مربوط می شد، انقلاب جنسی دهه 1960 بود که خود آن از طریق ساخت ، تکثیر و بازاریابی قرصهای ضد حاملگی آغاز شد.

قانون اصلاح طلبی نیز باعث این تغییر شد. در طی منازعه برای لایحه حقوق مدنی 1964 ، محافظه کاران امید داشتند که تمامی این لایحه را با پیشنهاد اضافه کردن یک تبصره به جهت غیر قانونی کردن تبعیض نژادی بر اساس جنس و نژاد از بین ببرند. نخست تبصره و سپس خود لایحه از مجلس گذشت و به زنان وسیله ای قانونی داد تا از حقوق خود دفاع کنند .

زنان خودشان قدمهایی جهت بهبود سهم خود برداشتند . در سال 1966 ، 28 زن شاغل ، از جمله بتی فریدان، سازمان ملی زنان (National Organization of Women) را تاسیس نمودند تا " ازاین طریق زنان آمریکا را بشکلی کامل وارد جامعه هر روز آمریکا نماید". سال بعد ، هزاران زن به سازمان پیوستند ؛ 4

سال بعد این تعداد به 15 هزار نفر رسید. ناو و سازمانهایی شبیه به آن کمک کردند تا زنان بیشتر و بیشتر از موقعیت های محدودشان آگاه شده و کوشش خود را بر افزایش این موقعیت ها افزایش دهند.

جنبش برابری زن و مرد، یا فعالیت های منظم به خاطر حقوق و منافع زنان، در اوایل دهه 1970 به اوج خود رسید. روزنامه نگار گلوریا استینم (Steinem) و چندین زن دیگر مجله ای تازه بنام (Ms.) را بنیاد نهادند که در سال 1972 شروع به انتشار کرد. بین سالهای 1971 و 1976، " بدنهای ما، خودمان " مجموعه ای بهداشتی برای زنان، بیش از 850 هزار نسخه فروش داشت.

برخی از فعالان در این زمینه بدنال تصویب تبصره حقوق برابر (Equal Rights Amendment (ERA) در قانون اساسی افتادند. این تبصره که در سال 1972 توسط کنگره بتصویب رسید، چنین می گفت: " مساوات حقوق تحت قانون نمی بایست توسط ایالات متحده یا توسط هیچ ایالتی به حساب جنس رد و یا کم شود." در طی چندین سال پس از آن، 35 تا از 38 ایالت لازمه آنرا تصویب نمودند. دادگاهها نیز همچنان برابری جنسی را اعمال نمودند. در سال 1973، دیوان عالی در مورد رو بر علیه وید (Roe v. Wade) حق زنان را در اولین ماههای حاملگی جهت سقط جنین تضمین نمود - که پیروزی عظیمی برای حرکت زنان بشمار می رفت.

گرچه در اواسط تا اواخر دهه 1970، حرکت زنان از جنبش ایستاد، این حرکت در وسعت دادن جذبه خود ماورای طبقه متوسط جامعه با شکست روبرو شد. نفاق هایی بین طرفداران حقوق زنان متعادل و رادیکال (تند رو) پیش آمد. مخالفین محافظه کار مبارزه خود را علیه تبصره حقوق برابر، زیاد تر کردند و این حرکت در سال 1982 بدون بدست آوردن تأییدیه 38 ایالت لازم برای تصویب، خاموش گشت.

جنبش لاتینو (LATINO)

در آمریکای پس از جنگ جهانی دوم، گروههای اسپانیایی زبان نیز با تبعیض مواجه شدند. آنها که اکثراً از کوبا، پورتوریکو، مکزیک و آمریکای مرکزی می آمدند، اغلب غیر متخصص و قادر به مکالمه انگلیسی نبودند. برخی بعنوان کارگران مزارع مشغول بکار شدند و گه و بیگاه بیرحمانه در حال برداشت محصول استثمار می شدند؛ برخی دیگر جذب شهرها شدند، جاییکه همچون گروههای مهاجر دیگر، با مشکلات جدی خو گرفتن و کسب زندگی بهتر روبرو گشتند.

چیکانوها و یا آمریکائی مکزیکي ها، در سازمان هایی چون انجمن تند روی انجمن ملی مکزیکي آمریکایی (Asociacion Nacional Mexico Americana) که تا دهه 1960 به درگیری متوسل نشد، به حرکت در آمدند. این افراد به امید اینکه برنامه ضد فقر لندون جانسون موقعیت آنها را گسترش خواهد داد، متوجه شدند که بوروکرات ها به گروههایی که صدایشان به جایی نمی رسد پاسخ چندانی نمی دهند. نمونه کنش گرایی و اصالت عمل سیاهان بویژه به هیسپانیک ها اهمیت سیاست های فشار را در یک جامعه کثرت گرا آموخت.

لایحه مناسبات کار ملی سال 1935، کارگران مزارع را از تضمین حق کارگران جهت ایجاد تشکیلات و یا حق چانه زدن دست جمعی مستثنی ساخته بود. ولی سزار چاوز بنیانگذار اتحادیه بسیار بزرگ کارگران

مزرعه متعهد هیسپانیک (Hispanic United Farm Workers) ، اثر سریع عمل کردن را در جهت به رسمیت شناختن اتحاد خود به نمایش گذاشت. چاوز با به مبارزه طلبیدن انگور کاران کالیفرنیا یک تحریم سراسری از سوی مشتریان را اعلام کرد و در نهایت این کار باعث شد که کارگران مهاجر استثمار شده از خود نماینده ای در اتحادیه داشته باشند. تحریم های مشابهی از کاهو و محصولات دیگر نیز موفق بود. با اینکه منافع مزارع برای جلوگیری از اتحادیه چاوز ادامه یافت، بنیاد قانونی برای عرضه نماینده در جهت تضمین دستمزدهای بیشتر و شرایط کار بهتر ریخته شده بود.

هیسپانیک ها از لحاظ سیاسی نیز فعال شدند. در سال 1961 ، هنری ب گونزالس از سوی ایالت تگزاس به نمایندگی در کنگره انتخاب شد. 3 سال بعد، الیزو ("کیکا") دلا گارزا ، یک تگزاسی دیگر به دنبال او رفته و جوزف مونتویا از نیومکزیکو به سنا رفت. گونزالس، و دلا گارزا هر دو به مقامهای قدرت بعنوان رؤسای کمیته های مجلس انتخاب شدند. در دهه 1970 ، 1980 ، گام وارد شدن به عرصه سیاست در میان هیسپانیکها رو به افزایش گذاشت و تا زمانی که بیل کلینتون به ریاست جمهوری رسید، دو تن از هیسپانیک های برجسته از اعضای کابینه او بودند : شهردار سابق شهر سن آنتونیو، هنری سینسرو وزیرخانه سازی و توسعه شهری و نیز شهردار سابق دنور، فردریکو پنا بعنوان وزیر راه و ترابری.

حرکت آمریکائیان بومی

در دهه 1950 ، آمریکائی های بومی با خط مشی دولت در جهت نقل و انتقال آنها از محل هایشان به داخل شهر در جهت تلفیق آنها با مسیر اصلی آمریکا مقابله کردند. نه تنها این افراد مواجه با از دست دادن زمین هایشان شدند؛ بلکه برخی از سرخ پوستان قدیمی با خوی گرفتن به زندگی شهری مشکلات داشتند. در سال 1961 وقتیکه این خط مشی متوقف شد، کمیسیون حقوق مدنی ایالات متحده خاطر نشان ساخت که برای سرخ پوستان " فقر و محرمیت، عادی است ".

در دهه 1960 و 1970 ، آمریکائیان بومی با مشاهده توسعه ناسیونالیسم جهان سوم و پیشرفت نهضت های حقوق مدنی، برای کسب آزادی های خود بیشتر به تکیه افتادند. نسل جدیدی از رهبران به دادگاهها رفتند تا از آنچه که از زمین های قبیله ای باقی مانده بود دفاع کرده یا از آنچه که قبلاً اغلب غیر قانونی غصب شده بود، باز بدست آورند. آنها در ایالات بسیاری نقص عهد نامه ها را مورد قرار دادند و در سال 1967 ، اولین پیروزی از یک سری موفقیت های خود را در زمینه تضمین حقوق زمین و آب که مدتها از آنها گرفته شده بود بدست آوردند. حرکت سرخ پوستی آمریکائی (AIM) (American Indian Movement) که در سال 1968 آغاز شد، کمک به پخش و توزیع امکانات مالی دولت به سازمانهای تحت کنترل سرخ پوست ها و کمک به سرخ پوستهای غافل شده در شهرها نمود .

مواجه شدن امری عادی شد. در سال 1969 ، یک گروه 78 نفری از آمریکائیان بومی جزیره آلکاتراز بندر سانفرانسیسکو را قبضه کرد و آنرا تا سال 1971 که مقامات رسمی فدرال آنها را از آنجا خارج کردند نگه داشتند. در سال 1973 ، AIM قبیله ووندو نی را در داکوتای جنوبی ، جائیکه سربازان در اواخر قرن 19 ، اردوگاه سوو را قتل عام کرده بودند مجدداً در کنترل خود گرفتند. چریکها به این امید بودند که شرایط دردناک در اطراف این منطقه را که نیمی از خانواده ها تحت برنامه های رفاهی بوده و الکل در میان آنها بسیار شیوع داشت بهبود بخشند. جریان پس از آنکه یک سرخ پوست کشته و دیگری زخمی شد و با

موافقت دولت جهت بررسی مجدد حقوق عهد نامه به پایان رسید، گرچه متعاقباً کار کمی در این مورد صورت گرفت.

با این وجود فعالین سرخ پوست نتایج خوبی به با رآوردند. آمریکائیان دیگر بیشتر از نیازهای آمریکائیان بومی مطلع شدند. مقامات رسمی در تمامی شاخه های دولت ملزم شدند تا به فشار وارده جهت رفتار مساوی که مدتها بود عقب افتاده بود پاسخ دهند. اولین عضو آمریکای بومی بن نایت هورس کمپبل از کلرادو در سال 1992 به سنای آمریکا راه یافت.

ضد فرهنگ و طرفداری از محیط زیست

آشفستگی بر سر تساوی حقوق تحولات دیگری را بدنبال داشت. جوانان بویژه الگوهای تثبیت شده زندگی طبقه متوسط را که والدین آنها در دهه های پس از جنگ جهانی دوم درست کرده بودند رد کردند. بعضی خود را وارد فعالیت های سیاسی تندرو کردند؛ برخی دیگر استانداردهای نوین لباس پوشیدن و رفتار جنسی را اتخاذ کردند.

نشانه های واضح ضد فرهنگی در اواخر دهه 60 و اوایل دهه 70 به جامعه آمریکا سرایت کرد. موهای بلند و ریش گذاشتن عادی شد. لباس های جین آبی و تی شرت جای شلوار و ژاکت و کراوات را گرفت. استفاده از داروهای غیر قانونی (مواد مخدر) به جهت خلاصی فکر از محدودیت های پیشین افزایش یافت. راک اند رول رشد کرده ، تکثیر یافته و به انواع موسیقی های گوناگون تغییر شکل داد. بیتل ها ، رولینگ استون و دیگر گروههای انگلیسی کشور را احاطه کردند. " راک سخت" بسیار مردمی شد و آهنگ هایی که نوای اجتماعی و سیاسی داشت ، همچون آهنگ های خواننده و آهنگساز باب دیلون ، عادی شد. حرکت ضد فرهنگی جوانان در آگوست 1965 در وود استاک (Woodstock) ، یک فستیوال 3 روزه موسیقی در حومه ایالت نیویورک که قریب به نیم میلیون شرکت کننده داشت ، به منتهی الیه خود رسید. فستیوال که در فیلم ها و آلبومهای نوارهای موسیقی بصورت افسانه ای در آمد، نامی به این دوره داد - نسل وود استاک. (Woodstock Generation)

انرژی که باعث حرکت حقوق مدنی شد و عامل موثری در حرکت ضد فرهنگی بود همچنین محرکی برای حرکت محیط زیستی در اواسط دهه 60 بود. بسیاری از مردم از انتشار کتاب راشل کارسون (Rachel Carson) در سال 1962 بنام " بهار سکوت " که ویرانی های آفت های شیمیائی چون DDT را خاطر نشان می ساخت، بیدار شده و به پا خواستند. نگرانی عام در رابطه با محیط زیست در سراسر دهه 1960 ادامه و افزایش یافت و بسیاری از مردم از دیگر مواد آلوده کننده اطرافشان - دود اتومبیل ها، فاضلات صنایع، نشت نفت - که سلامت و بهداشت آنها و زیبایی محیط را تهدید می کرد آگاه شدند. در روز 22 آوریل 1970 ، مدارس و تمامی جوامع سراسر آمریکا روز زمین (Earth Day) را جشن گرفتند. " یادگیری" ها آمریکائی ها را در مورد خطرات مواد آلوده کننده محیط زیست آموزش داد.

ولی بسیاری با موازین پیشنهاد شده جهت تمیز کردن آب و هوای کشور مخالفت کردند. راه حل های جامع برای شرکت ها و افراد هزینه در بر داشته و طریق زندگی و کار را برای بسیاری از افراد تغییر می داد. با این حال، در سال 1970 ، کنگره لایحه هوای تمیز 1967 را تصویب کرد که بر اساس آن

استانداردهای هوای مطبوع و یکنواخت در سراسر کشور اجرا خواهد شد. همچنین کنگره لایحه ترمیم کیفیت آب (Water Quality Improvement Act) را که تمیز کردن نفت های نشت شده از تاسیسات در کنارسواحل را به عهده شرکت و افراد مسئول این نشت شدن است می گذارد را تصویب کرد. سپس در سال 1970 ، آژانس حفاظت از محیط زیست (Environmental Protection Agency) بعنوان یک آژانس مستقل دولت فدرال که موظف است تا سوء استفاده ها را تحت کنترل آورد تاسیس شد.

.....

بخش سیزدهم: بسوی قرن 21

آمریکا ، جهت ایستادگی باید تغییر یابد تغییری که آرمانهای آمریکا را - حیات، آزادی ، رسیدن به خوشبختی - محافظت کند. گرچه ما با تپش زمان خود حرکت می کنیم، ولی مأموریت ما بی انتهاست".
رئیس جمهور بیل کلینتون 1993

جامعه در حال انتقال

تغییر در بافت جامعه آمریکا، که سالها و شاید دهه ها قبل آغاز شده بود، در اوایل دهه 80 آشکار شد. ترکیب جمعیت و مهمترین شغل ها و مهارت ها در جامعه آمریکا دستخوش تغییرات عظیمی شده بود .

نفوذ و استیلای شغل های خدماتی در اقتصاد غیر قابل انکار بود. تا اوایل دهه 80 ، با اتمام روندی که بیش از نیم قرن در جریان بود، 4/3 تمامی کارمندان کشور در بخش خدماتی بودند - برای مثال ، کارمندان فروشگاهها ، کارمندان ادارات ، معلمین ، پزشک ها و دیگر افراد در بخش بهداشتی درمانی ، کارمندان دولت ، وکلا و متخصصین حقوقی و مالی.

فعالیت بخش خدماتی از موجودیت و استفاده روز افزون کامپیوتر بهره می برد. این عصر اطلاعات بود با سخت افزار و نرم افزار که قادر بود مقدار غیر قابل تصوری از اطلاعات را در مورد روندهای اجتماعی و اقتصادی جمع آوری کند. دولت فدرال سرمایه های کلا نی را در تکنولوژی کامپیوتر در دهه های 50 و 60 بعنوان بخشی از برنامه های نظامی و فضایی خود صرف کرده بود. در اواخر دهه 70 ، دو تن از پیشگامان تکنولوژی در کالیفرنیا ، که از یک گاراژ، کار خود را انجام می دادند، اولین کامپیوتر عامه را برای استفاده در منازل سوار کردند که اپل (Apple) نامیده شد که جرعه ای بود برای یک انقلاب . تا اوایل دهه 1980، میلیون ها میکرو کامپیوتر راه خود را به شرکتها ومنازل آمریکا یافتند. در سال 1982 ، مجله تایم ، کامپیوتر را " ماشین سال " نامید.

در عین حال ، " صنایع دود ساز " آمریکا همچون صنایع فولاد و نساجی در حال رکود بودند. صنایع اتومبیل آمریکا تحت رقابت شدیدی از سوی اتومبیل سازان کم مصرف ژاپنی همچون - تویوتا ، هوندا و نیسان - که بسیاری از آنها کارخانه های خود را در آمریکا باز کردند - قرار گرفتند. تا سال 1980 ، سازندگان اتومبیل های ژاپنی یک چهارم بازار آمریکا را در اختیار داشتند. اواخر دهه 80 و اوایل دهه 90 ، اتومبیل سازان آمریکا شروع به ساختن اتومبیل های کم سوخت کرده و به آهستگی توانستند با استانداردهای مهندسی رقابتی خود به رقابت پردازند و سهمیه بازار اتومبیل داخلی را که در عرض 2 دهه اخیر به اتومبیل های وارداتی داده بودند پس گیرند. گرچه مشتریان ، بهره بردار این رقابت شدید - و در دیگر صنایع دیگری چون کامپیوتر- بودند ، تقلای دردناک جهت کاهش قیمت ها باعث از دست دادن کار دائمی برای هزاران کارگر صنایع اتومبیل در آمریکا بود.

الگوهای جمعیت نیز تغییر یافت. پس از " رشد نسل جنگ جهانی دوم (baby boom)" پس از جنگ که از 1946 تا 1964 بطول انجامید ، منوال کلی رشد جمعیت کاهش یافته و جمعیت پیر تر شد. ترکیب خانه نیز عوض شد. در سال 1980 ، در صد اعضای خانواده سقوط کرد؛ 1/4 تمامی افراد اکنون تحت " خانوارهای غیر خانواده " بشمار می رفتند که در آنها 2 یا 3 شخص کاملاً ناخویشاوند در زیر یک سقف زندگی می کردند.

مهاجرین جدید بافت جامعه آمریکا را به اشکال دیگر تغییر دادند. اصلاحات 1965 در خط مشی مهاجرت تمرکز را از روی کشورهای اروپای غربی تغییر داد و تعداد تازه واردین از آسیا و آمریکای لاتین به طرز زیادی افزایش یافت. پناهندگان ویتنامی - برای مثال ، در دوره پس از جنگ به آمریکا سرازیر شدند .در سال 1980، 808 هزار مهاجر به آمریکا رسیدند که در خود بالاترین رقم در عرض 60 سال اخیر محسوب می شد، به شکلی که کشور مجدداً پناهگاهی برای مردم سراسر جهان شد.

در دهه 1980 گروه های دیگری جهت کسب موقعیت های برابر وارد عرصه شدند. هم جنس بازان، با استفاده از برخی تاکتیک های نهضت حقوق مدنی ، بدنبال همان رهایی از تبعیض بودند که گروههای دیگر بدنبال آنها بودند. اغلب اوقات اعمال فشار نتیجه می داد. در سال 1975 ، برای مثال ، کمیسیون خدمات مدنی آمریکا ممنوعیت را از استخدام هم جنس بازان برداشت و بسیاری از ایالات قوانین ضد تبعیض نژادی وضع کردند. ناچاراً یک واکنش شدیدی علیه آنها آغاز شد و رویدادهای خصمانه بر ضد هم جنس بازان بوقوع پیوست.

سپس در سال 1981 ، بیماری ایدز (AIDS) کشف شد ، بیماری کشنده ای که به سیستم دفاعی بدن حمله می کند. ایدز یا از طریق سکس و یا انتقال خون سرایت میکند ؛ و در ایالات متحده ، به مردان هم جنس باز و افراد استفاده کننده از مواد مخدر از طریق تزریق به شاهرگ با شدت واگیری خاصی سرایت کرد .با این حال بعد ها ثابت شد که کل جمعیت آسیب پذیرند. تا سال 1992 بیش از 150 هزار آمریکائی از بیماری ایدز کشته شدند و تخمین زده شد که حاملین ویروس ایدز از 300 هزار تا یک میلیون نفرند. ولی اپیدمی ایدز به هیچ وجه به آمریکا محدود نبود و تلاش جهت مهار کردن بیماری از سوی پزشکان و محققین پزشکی در سراسر دنیا ادامه یافت. یکی از اولین موفقیت هایشان ، که تا حد زیادی نتیجه تحقیقات آمریکا و فرانسه بود ، ایزوله کردن ویروس ایدز بود و تولید آزمایشگاهی جهت جلوگیری ویروس از ذخایر بانک خون.

سیاست محافظه کاری و ظهور رونالد ریگان

برای برخی از آمریکائیان ، روندهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی دو دهه قبل - از تضاد نژادی و قتل در مراکز شهری گرفته تا کساد اقتصادی و تورم سالهای ریاست جمهوری کارتر - یک خلق بیداری از خواب را بوجود آورد .همچنین سوء ظن جدیدی از دولت و توانایی آن برای مقابله موثر با مشکلات سیاسی و اجتماعی ریشه دار کشور را بیشتر تقویت نمود.

محافظه کاران که سالها بود در صحنه ملی از قدرت بدور بودند، کاملاً موضع گرفته بودند تا از این خلق و خوی جدید بهره برداری کنند. اینک زمانی بود که بسیاری از آمریکائیان آماده دریافت پیام آنها برای دولتی محدود ، سیستم دفاع ملی پر قدرت و محافظت از ارزش های سنتی علیه آنچه که تا پیش از این بعنوان تخطی و تجاوزات یک جامعه مدرن بی بند وبار و اغلب بی سر و سامان دیده می شد، بودند.

این صعود ناگهانی محافظه کارانه ازطریق چند منبع بود. گروه عظیمی از مسیحیان بنیاد گرا ، که کتاب مقدس را کلام غیر قابل تغییر و مستقیم خدا می دانند، بویژه نگران افزایش سریع جنایت و بی بند و باری جنسی در جامعه بودند. یکی از موثرترین گروههای سیاسی در اوایل دهه 80 ، بنام اکثریت اخلاقی معنوی (Moral Majority) ، تحت رهبری واعظ باپتیست، جری فالول (Falwell) بود .دیگری ، تحت رهبری پت رابرتسون سازمانی را بنام ائتلاف مسیحیت (Christian Coalition) تاسیس نمود که تا دهه 90 ، نیرویی عظیم در حزب جمهوری خواه بشمار می رفت. این گروهها تمایل داشتند که مذهب را در جای مرکزی در زندگی آمریکا قرار دهند .مبلغین مذهبی تلویزیون همچون فالول و رابرتسون طرفداران عظیمی یافتند.

مسئله زرق و برق دار دیگر برای محافظه کاران ، یکی از تفرقه اندازترین و احساساتی ترین مسایل عصر بود: سقط جنین. مخالفت با تصمیم دیوان عالی در سال 1973، رو بر علیه وید (Roe vs. Wade) ، که به زن این حق را می داد که در ماههای اولیه بارداری بچه را سقط کند گروه عظیمی از سازمانها و افراد را با یکدیگر متحد ساخت. این افراد شامل ، ولی نه محدود به ، تعداد زیادی از کاتولیک ها ، محافظه کاران سیاسی، بنیاد گرایان مذهبی، که اکثر آنها سقط جنین را علناً در هر شرایطی که انجام شود برابر با قتل می دانستند، می شد. آنها آماده پشتیبانی سیاست مدارانی بودند که با آنها موافق بوده و مخالف آنانی که بر ضدشان بودند. تظاهرات هواخواهان سقط جنین و ضد آن روندی ثابت در صحنه سیاست شد .

در داخل حزب جمهوری خواه ، جناح دست راستی مجدداً در اکثریت بود. جناح دست راستی بطور مختصری در سال 1964 با نامزد ریاست جمهوری خود ، بری گولد واتر ، کنترل حزب جمهوری خواه را در دست گرفت ولی سپس از صحنه خارج شد. تا سال 1980 با استفاده از تکنیکهای مدرن جمع آوری اعانه ، جناح دست راست بر جناح معتدل حزب پیشی گرفت. با جذب نیروهای فکری عظیمی چون اقتصاد دان میلتون فرید من، روز نامه نگاران ویلیام باکلی و جرج ویل و انستیتوهای تحقیقاتی چون بنیاد هریتج ، جناح راست نوین نقش مهمی در تعیین موارد مهم در دهه 80 دنیا بازی کرد.

جناح راست جدید (New Right) ، همچون دیگر محافظه کاران ، یا " جناح راست قدیم " از محدودیت اکید بر دخالت دولت در اقتصاد حمایت می کرد. ولی جناح راست نوین مایل بود تا از قدرت ایالات استفاده کرده تا نقطه نظرات خود را در رابطه با ارزش های خانوادگی پیش برده ، مسئله هم جنس بازی را قطع و صنعت شهوت انگیز چیزهای جنسی را سانسور کند. بطور کل جناح راست جدید طرفدار قدم های سخت

در مبارزه با جرم و جنایت ، دفاع ملی پر قدرت ، اضافه کردن تبصره ای به قانون اساسی که دعا را در مدارس عمومی اجازه دهد ، مخالفت با سقط جنین و شکست تبصره حقوق برابر برای زنان بود .

چهره ای که تمامی این مسیرها و راه های مختلف را بیکد یگر می آورد ، رونالد ریگان بود. ریگان ، که در ایللی نویز بدنیا آمده بود ، ستاره سینمای هالیوود بود و قبل از وارد شدن به سیاست در فیلم های سینمایی تلویزیونی بازی می کرد. او نخست در یک سخنرانی تلویزیونی در 1964 به حمایت از بری گلد واتر خود را وارد صحنه در سیاست کرد. در سال 1966 ، ریگان فرماندار کالیفرنیا شد که مدیون موجی از واکنش رای دهندگان برعلیه شورش دانشجویان در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود. او تا سال 1975 در این پست ماند و با اختلاف ناچیزی نامزدی انتخاباتی جمهوری خواهان را برای ریاست جمهوری در سال 1976 از دست داد. در سال 1980 به نامزدی انتخاباتی رسیده و پس از آن برنده انتخابات ریاست جمهوری برعلیه کارتر شد. ریگان با پیروزی قابل ملاحظه ای مجدداً در سال 1984 ، علیه معاون ریاست جمهوری کارتر ، والتر ماندیل (Mondale) به مقام ریاست جمهوری رسید. خوش بینی قوی ریگان و توانایی او برای بالا بردن پیروزی ها و ایده آل های آمریکائیان در سراسر دو دوره ریاست جمهوری او ادامه یافت. او چهره اطمینان مجدد و اتکا و ثبات برای بسیاری از آمریکائیان بود .علیرغم گرایش او به اظهارات اشتباه ، ریگان به عنوان " سخنران بزرگ" شناخته شد که بیشتر آن به مهارت او در تلویزیون مربوط می شود. برای بسیاری ، او کامیابی و آرامش اجتماعی نسبی دهه 1950 را - دوره ای که با شخصیت خوش مشرب و مردمی دیگری که عاطفه وسیعی را احضار می داشت ، پرزیندت آیزنهاور باز گو می نمود.

ریگان بر این اعتقاد بود که دولت تا حد عمیقی در زندگی آمریکائیان دخالت می کند. او می خواست برنامه هایی را که معتقد بود کشور نیاز ندارد با حذف " اتلاف، دروغ ، سوء استفاده " کم کند. در طول تصدی او ، ریگان همچنین برنامه عدم نظارت را که جیمی کارتر آغاز کرده بود با عمق بیشتری دنبال کرد . ریگان مایل بود تا قوانینی را که بر مشتری، محل کار و محیطی که استدلال میکرد ناموثر ، گران و باعث جلوگیری رشد اقتصادی می شود حذف کند.

اقتصاد در دهه 80

برنامه های داخلی پرزیندت ریگان ریشه در اعتقادات او داشت بدین معنا که کشور در صورت اینکه قدرت بخش اقتصادی خصوصی گشاده شود به کامیابی می رسد. ریگان ، طرفدار اقتصاد " عرضه ای" بود، و تئوری که اذعان میدارد که عرضه عظیم کالا ها و خدمات آسان ترین راه به رشد اقتصادی است. او بدنبال کاهش عظیم مالیات ها جهت تشویق مصرف کنندگان به خرج بیشتر، پس انداز و سرمایه داری بود. اقتصاد دانان " اقتصاد عرضه ای " استدلال می کردند که کاهش مالیات منجر به افزایش در سرمایه گذاری در داد و ستد ها، در آمد بیشتر و - از طریق مالیات بستن به این در آمدها -- باعث افزایش در آمد دولت می گردد. پرزیندت ریگان ، علیرغم فقط یک اکثریت کوچک جمهوری خواهان در سنا، وعلیرغم مجلس نمایندگانی که تحت کنترل دمکرات ها بود، در طی نخستین دوره ریاست جمهوری خود موفق به تصویب نکات اصلی برنامه اقتصادی خود - که شامل 25 درصد کاهش مالیات برای کلیه افراد - - که در طی سه سال به اجرا می رسید- شد. دولت ریگان همچنین به دنبال افزایش عظیمی در مصرف دفاعی جهت مدرنیزه کردن ارتش و مقابله با آنچه که او تهدید روز افزون و دائمی از سوی اتحاد شوروی می خواند بود ،و به پیروزیهای نائل آمد.

یک بحران اقتصادی در سالهای اول ریاست جمهوری ریگان، که تقریباً تمام بخش های کشور را در بر گرفت رخ داد. در آمد ناخالص ملی واقعی به 2.5 در صد در سال 1982 رسید بیکاری از ده در صد بالاتر رفت و تقریباً یک سوم کارخانجات صنعتی آمریکا از کار ایستاد. در تمامی ایالات میانی، شرکت های عظیمی چون جنرال الکتریک و اینترنشنال هاروستر کارگران را مرخص کردند. بحران نفت به این کاهش دامن زد. همانطور که میزان تولید آمریکا کاهش می یافت، رقبای اقتصادی همچون آلمان و ژاپن سهم بزرگتری از بازرگانی جهان را بردند. مصرف آمریکا از کالاهایی که توسط کشورهای دیگر تولید شده بود به شدت افزایش یافت.

زارعین نیز اوقات دشواری داشتند. وقتی که تولید به دست مقدار کمتری افتاد، تعداد زارعین کاهش یافت. در طی دهه 70، زارعین آمریکا به هند، چین، شوروی و کشورهای دیگری که از کمبود محصول رنج می بردند کمک کردند تا به خرید زمین و افزایش در تولید نائل آیند. سپس افزایش قیمت نفت، هزینه زراعت را افزایش داد و کاهش فعالیت اقتصادی دنیا در سال 1980 تقاضا برای محصولات کشاورزی را کاهش داد. زارعین به سختی نیازهای خود را تامین میکردند.

ولی کساد عمیق در طول سال 1982 - همراه با سقوط قیمت نفت - یک منفعت مهم داشت: تورمی را که در طول سالهای کارتر آغاز شده بود چرخاند. در اواخر سال 1983، اوضاع برای بخشی از صنایع و اقتصاد بهبود یافت. تا اوایل سال 1984، اقتصاد چرخشی به خود داد و ایالات متحده وارد یکی از درازترین دوران رشد اقتصادی ثابت پس از جنگ جهانی دوم شد. ژاپن موافقت کرد که داوطلبانه سهمیه ای روی صادرات ماشین به آمریکا اعمال کند. در پاسخ به کاهش مالیات فدرال، مصرف افزایش یافت. بازار بورس بالا رفته و پاسخ خوبی بود برای روند خرید خوشبینانه مشتریان. در طی یک دوره 5 ساله پس از آغاز بهبود، در آمد ناخالص ملی هر سال به منوال 4.2 در صد رشد کرد. نرخ تورم بین 3 تا 5 در صد از 1983 تا 1987، بجز سال 1986 که به زیر 2 در صد سقوط کرد، باقی ماند که خود پایین ترین سطح برای دهه های اخیر بود. در آمد ناخالص ملی کشور بطرز قابل ملاحظه ای در طی دهه 1980 رشد کرد؛ از سال 1982 تا 1987، اقتصاد آمریکا بیش از 13 میلیون شغل تازه تولید کرد. با این وجود در صد زیادی از این رشد بر اساس کاهش مصرف بود. تحت دولت ریگان، قرض کشور تقریباً 3 برابر شد. بعلاوه تمامی رشد در ثروت کشور عملاً در پر در آمدترین گروه جامعه صورت گرفت. بسیاری از افراد فقیر و طبقه متوسط وقتی که حرفه های کم و یا نیمه حرفه ای از اقتصاد برداشته شد، در واقع زیر پایشان خالی شد و یا اینکه نتوانستند با سرعت مابقی جامعه به جلو آیند.

ریگان که در وعده خود به پایین آوردن مالیات ها مصر بود در طی دوره دوم ریاست جمهوری خود، گسترده ترین اصلاحات مالیات فدرال را در عرض 75 سال پیش از آن به تصویب رسانید. این مصوبه، که پشتیبانی وسیع دمکرات ها و جمهوری خواهان را به دنبال داشت، مقدار مالیات بردرآمد را کاهش داد، طبقه بندی مالیاتی را سهل کرده و راه های گریز را بسته و قدمی مهم بسوی مساوات بیشتری برای کسب مالیات از آمریکائیان کم در آمد بود. با این حال، مشکلات جدی هنوز باقی بود. افراد بی نهایت فقیر با رشد اقتصاد، شکست خوردند. زارعین هنوز دچار مشکلات بودند و خشکسالی های عظیم سال های 1986 و 1988 به عذاب آنها افزود.

بودجه افزایش یافته ارتش -- به علاوه کاهش در مالیات و رشد در مصرف درمانی -- منجر به این شد که دولت فدرال بیشتر از آنچه که در هر سال بعنوان در آمد دریافت میکند، مصرف کند. برخی از تحلیلگران،

دولت را متهم کردند که کسری ، بخشی از استراتژی پیش برنامه ریزی شده دولت بود، تا از افزایش زیادتر در مصرف داخلی که دمکرات ها بدنبال آن بودند جلوگیری کند. گرچه، هم دمکرات ها و هم جمهوری خواهان در کنگره از کاهش چنین مصارفی امتناع ورزیدند. کسر بودجه ، از 74 هزار میلیون دلار در سال هشتاد به 221 هزار میلیون دلار در 1986 رسید تا اینکه در سال 1987 به 150 هزار میلیون دلار رسید. سقوط بورس سهام در اواخر سال 1987 مردم را در مورد ثبات اقتصادی به شک انداخت .

امور خارجی

در سیاست خارجی ، پرزیدنت ریگان در جستجوی یک نقش متمر ثمرتر برای کشور بود و آمریکای مرکزی یک صحنه آزمایش برای او شد. وقتی که طغیان چریک های السالواد تهدیدی برای سرنگونی دولت آن کشور شد، ایالات متحده یک برنامه کمک اقتصادی و آموزش نظامی در اختیار ال سالوادور قرار داد. آمریکا همچنین بطور فعالانه انتقال به یک دولت دمکراتیک منتخب را تشویق نمود ولی تلاشهای آمریکاجهت نرم کردن جوخه مرگ جناح راست بسیار فعال، فقط تا حدی موفقیت آمیز بود . کمک ایالات متحده کمک به تثبیت دولت نمود ولی میزان خشونت د رالسالوادور کاهش نیافت و در واقع در اواسط 1989 افزایش یافت. یک معاهده صلح در اوایل سال 1992 به امضا رسید.

خط مشی آمریکا د رمورد نیکاراگونه جنجالی تر بود. در سال 1979، انقلا بیونی که خود را ساندینیستها می خواندند، رژیم سرکوب کننده دست راستی سوموزا را بر انداختند. دولت ساندینیستها تقاضاهای ایالات متحده را به جهت قطع مناسبات نظامی آن با کوبا و شوروی و باز کردن سیستم سیاسی کشور به اصلاحات دمکراتیک رد کرد. تلاشهای صلح در سطح منطقه ای به شکست انجامید و تمرکز کوشش های دولت آمریکا تغییر یافته و بسوی کمک به مقاومت ضد ساندینیستی که کنترا (Contras) خوانده می شدند، کشیده شد. کنگره آمریکا، پس از مجادلات سیاسی شدید بر روی این خط مشی، تمامی کمک های نظامی خود را به کنترا در سال 1984 قطع کرد ولی به کمک های انسان دوستانه ادامه داد. کنگره آمریکا، تحت فشار دولت ، موضع خود را د رپائیز 1986 تغییر داد و مبلغ صد میلیون دلار کمک نظامی به کنترا را تصویب نمود . گرچه کمبود عملیات موفقیت آمیز در میدان جنگ، اتهامات تخلفات حقوق انسانی و فاش شدن اینکه وجوه حاصله از فروش سلاح به ایران به گروه کنترا رسیده است، تمامی حمایت سیاسی را در کنگره برای ادامه کمک نظامی به چریک های ضد ساند ینستی قطع کرد .

د ر نتیجه ، دولت پرزیدنت جرج بوش هرگونه کوششی جهت تامین کمک نظامی به کنترا را متوقف ساخت. دولت بوش همچنین ازاتحاد سیاسی مخالف، به رهبری ویولتا چامورو، که در انتخابات به طرز بی نظیری در فوریه 1990 بر ساند ینیست ها پیروزی یافتند، حمایت کرد.

دولت ریگان بیش از این شاهد بازگشت دمکراسی بر سراسر منطقه آمریکای لاتین ، از گواتمالا تا آرژانتین بود. ظهور دولت های انتخاب شده دمکراتیکی به آمریکای لا تین محدود نشد. د رآسیا، مبارزه " قدرت مردم" کورازون آکینو ، رژیم دیکتاتوری فرد یناند مارکوس را واژگون ساخت و انتخابات کره به دهها سال حکومت رژیم نظامی پایان داد.

در مقایسه، آفریقای جنوبی در رویارویی با کوششهای دولت ریگان جهت ترغیب به پایان دادن آپارتاید نژادی از طریق خط مشی جنجال برانگیز " تعهد سازنده " سرسخت باقی ماند. در سال 1989 ، کنگره آمریکا، که از عدم پیشرفت دولت به ستوه آمده بود، وتوی دولت ریگان را باطل ساخته و یک سری تحریمات اقتصادی بر علیه آفریقای جنوبی اعمال کرد. در دسامبر 1988 و در هفته های پایانی دولت ریگان ، سالها میانجیگری پر صبرانه آمریکا به یک معاهده صلح تاریخی و استقلال برای منطقه نامیبیا در آفریقای جنوبی انجامید.

استفاده مستقیم دولت ریگان از نیروی نظامی، علیرغم بیان ضد کمونیستی صریح نسبتاً محدود بود. در 25 اکتبر 1983 ، نیروهای آمریکا در جزیره گرانادا در جزایر کارائیب پس از یک تقاضای فوری کمک توسط کشورهای همسایه به زمین نشستند. این عمل پس از ترور نخست وزیر چپ گرای گرانادا توسط اعضای حزب مارکسیست گرا، صورت گرفت. پس از جنگ کوتاه مدتی ، نیروهای آمریکا صدها تن از پرسنل نظامی و کارگران ساختمانی کوبا را دستگیر کرده و انبارهای پر از تسلیحات روسی را توقیف کردند. در دسامبر 1983، آخرین گروه جنگجویان آمریکا خاک گرانادا را ترک کرد و یکسال بعد گرانادا انتخابات دمکراتیکی را برگزار کرد.

ولی کوشش های نظامی در لبنان، جاییکه ایالات متحده در صدد تقویت یک دولت غرب گرای، معتدل و ضعیف بود، بطور فاجعه آمیزی پایان گرفت وقتی که 241 مارین آمریکا در یک بمب گذاری تروریستی در اکتبر 1983 کشته شدند. در آپریل 1986 ، نیروی دریائی آمریکا و هواپیماهای نیروی هوایی به تلافی حملات تروریستی تحت پشتیبانی لیبی به پرسنل نظامی آمریکا در اروپا ، اهدافی را در تریپلی و بنغازی لیبی مورد حمله قرار دادند .

در خلیج فارس، قطع پیشین مناسبات ایران و آمریکا و جنگ ایران - عراق بهانه ای برای فعالیت های نیروی دریائی آمریکا در منطقه شد. در آغاز، ایالات متحده به تقاضای کویت جهت محافظت ناوگان تانکرهای نفت خود پاسخ داد ولی در نهایت ایالات متحده، همراه با کشتی های نیروی دریائی از اروپای غربی ، با گشت دادن و اسکورت محمولات تانکرها و دیگر محمولات بیطرف که در خلیج فارس رفت و آمد می کردند، خطوط کشتیرانی را باز نگاه داشتند.

مناسبات آمریکا - شوروی

خط مشی رسمی پرزیدنت ریگان ، در روابط با اتحاد شوروی همانا صلح از طریق قدرت بود. ریگان که ریشه در سنت جنگ سرد داشت، مصمم بود که محکم در برابر کشوری که او آنرا " امپراطوری شیطان " می نامید بایستد. دو رویداد این روابط را متشنج ساخت. جلوگیری از حرکت کارگری همبستگی در لهستان در دسامبر 1981 و دیگری نابودی یک هواپیمای مسافربری خارج از مسیر، پرواز 7 00 خطوط هوایی کره ، توسط یک جنگنده شوروی در اول سپتامبر 1983. ایالات متحده همچنین ادامه ا شغال افغانستان را توسط شوروی محکوم ساخت و به مقاومت مجاهدین در آنجا کمک ارسال داشت .

در اولین دوره ریاست جمهوری ریگان ، دولت او مبلغ غیر قابل منتظره ای برای تشکیل سیستم دفاعی عظیم ، شامل جایگزینی موشکهای هسته ای با تیررس متوسط در اروپا در مقابله با تخلیه موشکهای

شبهه به همان توسط شوروی ، صرف نمود. و در 23 مارس 1983، در یکی از داغ ترین تصمیمات خط مشی ریاست جمهوری خود، ریگان برنامه تحقیقاتی ابتکار دفاعی استراتژیکی (Strategic Defense Initiative (SDI)) جهت کشف تکنولوژیهای پیشرفته ای چون موشکهای لیزری پر انرژی در دفاع علیه موشکهای بالستیکی قاره پیما را اعلام نمود . گرچه برخی دانشمندان امکان چنین سیستمی را زیر سنوال برده و اقتصاد دانان به هزینه سر سام آور آن اشاره کردند، دولت با این پروژه به جلو رفت.

ریگان ، پس از انتخاب مجدد در سال 1984 ، در موضع محکم خود در رابطه با کنترل تسلیحات نرم شد. مسکو به سهم خود مایل به رسیدن به یک موافقت نامه بود، تا حدی به دلیل اینکه اقتصاد شوروی قادر به تحمل سطح مصرف نظامی لازم جهت رقابت با سازمان دهی دفاعی آمریکا را نداشت. در ماه نوامبر 1985 ریگان ملاقاتی با رهبر تازه شوروی میکائیل گورباچف در ژنو داشت. آنها در اصول، با 50 درصد کاهش در تسلیحات هسته ای دفاعی استراتژیکی و یک موافقت نامه موقتی در مورد نیروهای هسته ای با تیررس متوسط موافقت کردند. در دسامبر 1987 ، پرزیدنت ریگان و صدر اعظم گورباچف عهد نامه سلاحهای هسته ای با تیروس متوسط را امضا کردند که زمینه برای نابودی یک سری بزرگ از سلاحهای هسته ای را فراهم می ساخت.

شاتل فضایی

اگر چه ابتکار دفاعی استراتژیکی برای دولت ریگان ، مسئله ساز بود با این حال کوشش های دولت در فضا خوش بینانه تر بود. در سال 1981 ، ایالات متحده برنامه فضایی کلمبیا (Columbia) نخستین سفینه سرنشین دار قابل استفاده مجدد را آغاز نمود. بین سالهای 1981 تا 1985، شاتل مهارت فوق العاده خود را با حمل فضانوردانی که تجربیات آزمایشگاهی در فضا انجام داده ، عکسبرداری کرده و به اعزام، حصول مجدد و تعمیر ماهواره ها در مدار زمین می پرداختند، به نمایش گذارد .ولی در ماه ژانویه 1986 ، فاجعه ای بوقوع پیوست . شاتل فضایی چالنجر (Challenger) ، 73ثانیه پس از پرتاب منفجر شده و در آن واحد 6 فضانورد ویک معلم مدرسه که قرار بود اولین شهروند عادی در فضا بشمار رود را کشت. برنامه های فضایی شاتل بمدت نامعینی معلق ماند تا اینکه ناسا شاتل را با ایمنی بیشتر مجدداً طراحی کند. تا موقعیکه ایالات متحده مجدداً با موفقیت شاتل دیسکاوری را در اواخر سال 1988 پرتاب کند، بیش از 300 تغییر در نرم افزار کامپیوتر و سیستم های پرتاب شاتل صورت گرفته بود.

ایران - کنترا و دوشنبه سیاه

جدی ترین مشکل خط مشی خارجی دولت ریگان در اواخر دوره دوم ریاست جمهوری رخ داد. در سال 1987، آمریکائیان پی بردند که دولت بطور مخفیانه در عوض آزادی گروگان های آمریکائی که در لبنان توسط سازمانهای تند رویی که توسط دولت خمینی در ایران حمایت می شدند نگه داشته شده بودند، به ایران تسلیحات فروخته است. بررسی موضوع همچنین فاش ساخت که پول بدست آمده از فروش این سلاحها به گروه کنترای نیکاراگوئه تحویل داده شده، آن هم در طی دوره ای که کنگره آمریکا چنین کمک های نظامی را ممنوع ساخته بود.

دادگاه‌های متعاقب ایران- کنتررا د برابر کمیته مشترک سنا و مجلس نمایندگان موارد غیر قانونی احتمالی، و همچنین سئوال کلی تر تعریف منافع خط مشی خارجی آمریکا در قبال خاور میانه و آمریکای مرکزی را مورد رسیدگی قرار داد. به زبان دیگر، دادگاه های ایران - کنتررا، همچون محکمه های پر جنجال 14 سال قبل واترگیت سنا ، سئوالات اساسی در مورد جوابگوئی دولت به مردم و توازن صحیح بین شاخه های اجرائی و قضایی دولت را مخاطب قرار داد.

ایالات متحده با یک تنزل و پس روی اقتصادی در روز 19 اکتبر 1987 ، که به " دوشنبه سیاه" معروف است مواجه شد وقتی که ارزش سهام 22 در صد در یک روز سقوط کرد -- که فوراً خاطرات سقوط بورس سهام 1929 را تداعی کرد، که به " رکود عظیم " دهه 1930 انجامید. از جمله دلایل این سقوط ناگهانی اضطراب و نگرانی در مورد داد و ستد بین المللی آمریکا ، کمبود بودجه دولت، نگرانی در مورد سطح بسیار بالای وام های شخصی و شرکت ها ، تدبیر و اختراع جدید بورس سهام که به آن " خرید و فروش برنامه ای" گفته می شود که از طریق آن کامپیوترها بطور اتوماتیک تحت شرایط بخصوصی ، مقدار عظیمی از سهام را خرید و فروش می کنند، بودند.

با این حال، در یک مدت زمان بسیار کوتاهی کشور مجدداً از این سقوط بهبود یافت. با این که بسیاری از آمریکائیان از بورس سهام چشم پوشی کرده و به اشکال امن تر سرمایه گذاری روی آوردند، بحران اقتصادی جامه عمل نپوشید. در واقع، رشد اقتصادی ادامه یافت و نرخ بیکاری در ژوئن 1988 به مقدار 5.2 در صد که در 14 سال اخیر بی سابقه بود رسید.

ریاست جمهوری جورج بوش

پرزیدنت ریگان به محبوبیت غیر عادی بالایی در پایان دومین دوره ریاست جمهوری خود دست یافت ولی بر طبق مفاد قانون اساسی آمریکا او قادر به مبارزه مجدد برای ریاست جمهوری در سال 1988 نبود. وارث سیاسی او، معاونت ریاست جمهوری در طی 8 سال ریاست جمهوری ریگان ، جرج بوش، از محبوبیت ریگان استفاده کرده و به عنوان چهل و یکمین رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد.

بوش با این وعده به رای دهندگان که کامیابی های دوره ریگان ادامه خواهد یافت مبارزه خود را آغاز کرد؛ او همچنین اعلام داشت که تخصص او پشتیبان بهتری برای یک سیستم دفاعی برای ایالات متحده در مقایسه با آنچه نامزد حزب دمکرات مایکل دوکاکیس ارائه میدهد خواهد بود. دوکاکیس، فرماندار ایالت ماساچوست ادعا می کرد که آمریکائیان کم شانس تر، از لحاظ اقتصادی زیر ضربه بوده و دولت می بایست در حین کمک به آنها، قرض دولت و مقدار مخارج دفاعی را تحت کنترل آورد. با این حال مردم با پیام اقتصادی بوش بیشتر جلب شدند: وعده به هیچگونه مالیات تازه. در موقع رای، بوش با نسبت 54 به 46 درصد آرای عمومی برنده شد.

در طی اولین سال ریاست جمهوری، بوش برنامه بودجه محافظه کارانه ای را دنبال کرد و خط مشی هایی در رابطه با مالیات ، مصرف و قرض پیش گرفت که مطابقت با برنامه اقتصادی دولت ریگان داشت. با این حال با کمبود بودجه و قانون کاهش کمبود بودجه که بر اساس قانون ملزم بود کم شود، بوش خود را در موقعیتی دید که فقط قادر به اخذ بودجه تازه بسیار کمی ، می بود . از این رو خط مشی های دولت

که برای واشنگتن کمترین خرج را داشت بیشتر از همه جلو می رفت. در محافظت محیط زیست و آموزش و پرورش - مواردی که در آن بخش خصوصی و دولت و ایالات بیشتر هزینه را می پرداختند - بوش فقط خط مشی را تغییر داد. در نوامبر 1990 ، بوش قوانین وسیعی را در اعمال استانداردهای نوین فدرال در رابطه با هوای آلوده شهرها، دود اتومبیل ها ، آلودگی هوای سمی، باران اسیدی امضا نمود ولی بیشتر هزینه از سوی سازمانها و اشخاصی که آلوده کننده صنعتی هوا هستند پرداخت می شد. او قانونی را نیز امضا کرد که دسترسی فیزیکی برای ناتوانان را مهیا می ساخت ولی هزینه آن به عهده صاحبان داد و ستدها بود. رئیس جمهور همچنین مبارزه ای جهت تشویق امر داوطلبی در رابطه با نیکوکاری اجتماعی که او آنرا با واژه بیاد ماندنی، " هزاران نقطه نورانی " بکار می برد آغاز نمود.

بودجه و کسری آن

کوشش های دولت بوش در جهت کنترل کم و کسری بودجه مشکل سازتر از این بود. یک منبع این مشکل بحران قرض و پس انداز بود. کلاه برداری، عدم مدیریت صحیح، قوانین سست و رکود اقتصادی در برخی نقاط کشور در اوایل و اواسط دهه 1980 منجر به کساد گسترده ای در میان انستیتوهای پس انداز و قرض شد. از بیش از 3100 انستیتوهایی تر این نوع که در اواخر دهه 1970 وجود داشتند، فقط 2453 تا 30 ژوئن 1990 باقی ماندند. تا 1993، هزینه کل فروش و بستن این بنگاه ها - که پس انداز در آنها توسط دولت تضمین می شد - بیشتر و بیشتر شد: بین 300 تا 500 هزار میلیون دلار.

در ژانویه 1990 ، پرزیدنت بوش پیشنهاد بودجه خود را به کنگره ارائه داد. دمکرات ها اعتقاد داشتند که طرح های بودجه دولت بیش از حد خوشبینانه است و اینکه به انجام رسانیدن قانون کاهش کمبود بودجه ملزوم به افزایش مالیات و کاهش عظیم در بودجه دفاعی می باشد. مذاکرات بودجه ادامه یافت و تا ژوئن -علیرغم وعده مبارزاتی خود - پرزیدنت بوش به رهبران کنگره گفت که تغییر شرایط در اقتصاد کشور بدین معنی است که افزایش مالیات می بایست بخشی از هر گونه لایحه بودجه باشد.

علیرغم موافقت در امر بودجه ، مخلوطی از رکود اقتصادی، ضررهای حاصله از عملیات رهایی صنعت پس انداز و قرض و هزینه های روز افزون بهداشت و درمان برای مدیکیر و مدیکید، تمامی اقدامات را جهت کاهش کمبود بودجه بکنار زد و در سال 1991 لاقبل به اندازه سال قبل، کمبود و کسر بودجه هنوز بر جای مانده بود.

پایان جنگ سرد

روابط ابر قدرتها در اواخر دهه 1980 توسط آشوبهای سیاسی در شرق اروپا هدایت می شد. ایالات متحده و جهان شاهد بودند که چگونه قیام ها و طغیان های مردمی برای اصلاحات دمکراتیک منجر به سقوط دولتهای کمونیست در سراسر منطقه می شود.

علیرغم یک جلسه موفقیت آمیز در سال 1989 بین بوش و گورباچف در مالتا، عده قلیلی می توانستند موفقیت های فوق العاده ای که در روابط آمریکا و شوروی در 1990 رخ داد را پیش گویی کنند. در پیام "وضعیت کشور" ماه ژانویه خود ، پرزیدنت بوش اعلام کرد که قصد دارد مقدار نیروهای آمریکا در اروپا را به 195 هزار نفر کاهش دهد. در فوریه ، دولت بوش ملاقاتهایی با مقامات شوروی در مورد کنترل تسلیحات و همچنین متحد ساختن آلمان شرقی و غربی داشت. در عرض 7 ماه، پس از مباحثات دو طرفه و چند طرفه بیشمار، اتحاد شوروی از حقوق زمان جنگ خود کنار کشیده و حاضر به پذیرش یک آلمان متحد با عضویت کاملش در ناتو شد. معاهده با توافق نامه نهایی در رابطه با آلمان در روز 12 سپتامبر در مسکو به امضا رسید.

پرزیدنت بوش و سران 21 کشور دیگر عهد نامه نیروهای مسلح سنتی در اروپا (CFE) را در 19 نوامبر 1990 پس از یک ملاقات 3 روزه کنفرانس امنیت و مشارکت در اروپا (Conference on Security and Cooperation in Europe (CSCE)) امضا نمودند. عهد نامه (CFE) یکی از پیچیده ترین و جاه طلبانه ترین عهد نامه های تسلیحات بود که تا به آن موقع به امضا رسیده بود که هزاران تانک، هواپیما، قطعات تسلیحاتی تخلیه شده توسط ناتو (NATO) و کشورهای عضو سابق وارسا (Warsaw Pact) از آتلانتیک تا کوههای اورال را در بر می گرفت.

سپس در 31 جولای 1991 ، ایالات متحده آخرین عهد نامه تسلیحات اصلی خود با شوروی را امضا نمود. پرزیدنت بوش و گورباچف عهد نامه کاهش تسلیحات استراتژیکی که مدتها بود تحت مذاکره بود را در مسکو به امضا رسانیدند که بر طبق آن 30 تا 40 درصد از زرد خانه های هر دو طرف کاهش می یافت. ولی حتی این کاهش ها نیز توسط عهد نامه پرزیدنت بوش با بوریس یلتسین، پرزیدنت فدراسیون روسیه جدید، کمتر شد بشکلی که تمامی موشک های چند کلاهی کاملاً تا انتهای سال 2003 از بین خواهد رفت. در مجموع، دو عهد نامه تعداد کلاهی های هسته ای را به 2/3 ، از تقریباً 21 هزار تا بین 6 تا 7 هزار عدد ، کاهش می داد. از بین بردن محمولات هسته ای و نگرانی های دائمی تکثیر هسته جانشین تهدید رو در رویی هسته ای بین واشنگتن و مسکو شد.

جنگ سرد حقیقتاً به پایان رسید.

جنگ خلیج فارس

رضایت حاصله از اتمام جنگ سرد در روز 2 آگوست 1990 با حمله عراق به کویت تیره شد. کنترل کویت توسط عراق و خطری که به عربستان سعودی و کشورهای کوچکتر خلیج اعمال می داشت به علت آنکه ایالات متحده و درکل غرب ، برای بیشتر نیازهای نفتی خود وابسته به این منطقه بودند، منافع حیاتی آمریکا را تهدید می کرد.

پرزیدنت بوش به شدت عمل عراق را محکوم کرده و خروج بدون غیر و شرط و آنی عراق را خواستار شد. جلسه اضطراری شورای امنیت سازمان ملل بالا توافق عراق را محکوم کرد . آمریکا اصرار به آتش بس کرده و خواستار خارج شدن نیروهای عراق از کویت شد.

آگوست همان سال ،عراق انضمام کویت به خاک خود را اعلام کرد و دستور بستن تمامی سفارتخانه ها را در آن کشور داد و شروع به گروگان گیری تمامی اتباع آمریکا و انگلیس در آن کشور کرد. در روز 8 آگوست، پرزیدنت بوش در تلویزیون ارسال نیروهای آمریکا را به خاورمیانه اعلام کرد. پرزیدنت سپس به جمع آوری یکی از فوق العاده ترین ائتلافات سیاسی نظامی عصر جدید با نیروهای نظامی از آسیا ، اروپا ، آفریقا و نیز خاورمیانه برآمد.

در روزها و هفته های پس از حمله، شورای امنیت 12 تصویب نامه مبنی بر محکوم کردن حمله عراق و اعمال انواع تحریمات اقتصادی صادر نمود. دوازدهمین تصویب نامه که در 29 نوامبر صادر شد حاکی از آن بود که اگر عراق تا 15 ژانویه 1991 از کویت خارج نشود، سازمان ملل استفاده از زور را توسط کشورهای عضو سازمان ملل تأیید میکند. روابط جدید آمریکا و شوروی وضعیت لازمه را برای عمل کرد سازمان ملل فراهم نمود. بدون آشتی این دو کشور سازمان ملل هرگز حرکت نظامی علیه عراق را تصویب نمی نمود.

اعضای کنگره از پرزیدنت بوش و جامعه جهانی خواستند تا تمامی راههای صلح آمیز راجعت پایان دادن به بحران خلیج با دقت مورد بررسی قرار دهند. ولی مسئله اساسی ، قانون اساسی بود؛ قانون اساسی آمریکا به شاخه قانونگذاری قدرت اعلام جنگ را واگذار کرده است. با این حال در نیمه دوم قرن بیستم، ایالات متحده مکرراً بدون چنین اختیاری در جنگ های مسلحانه درگیر شد که مهم ترین آنها ویتنام بود. بعضی از اعضای کنگره اعلام داشتند که بوش می بایست پشتیبانی و تأیید کنگره را قبل از شروع جنگ همراه داشته باشد. برخی دیگر بر این بودند که کنگره فقط میخواهد صدایی در اینکه کجا، کی و تحت چه شرایطی آمریکا به جنگ می رود داشته باشد و نه اینکه مسئولیت اعلام جنگ را.

در روز 12 ژانویه 1991، 3 روز قبل از موعد مقرر سازمان ملل، کنگره به پرزیدنت بوش جامع ترین اختیار راه اندازی جنگ را که در تقریباً نیم قرن به یک پرزیدنت داده شده بود و اختیاراتی را که بدنال آن بود عطا کرد.

جنگ کمتر از 24 ساعت پس از پایان موعد سازمان ملل آغاز شد. ایالات متحده ، انگلیس، فرانسه ، ایتالیا، عربستان سعودی و کویت با حملات تخریب کننده هوایی تحت نظر آمریکا که کمتر از یک ماه طول کشید، کویت را آزاد کردند. حملات با یک هجوم عظیم به کویت و عراق توسط نیروهای پیاده نظام و هوایی ادامه یافت. نیروهای متفقین با برتری سرعت، تحرک و نیروی آتش در یک جنگ زمینی که فقط 100 ساعت طول کشید نیروهای عراقی را شکست دادند.

ایالات متحده و متفقین آن به هدف نظامی خود دست یافتند ولی پیروزی هنوز کامل نبود. صدام حسین در قدرت باقی ماند و بطور وحشیانه کردهای شمالی عراق و شیعه های جنوب را که هر دو پس از جنگ طغیان کرده بودند تحت حملات خود قرار داد. صدها پالایشگاه نفتی که از قصد توسط عراقی ها به آتش کشیده شده بود تا 1991 سوخت قبل از آنکه حریق مهار شود. رژیم صدام همچنین در صدد انسداد بازرسان سازمان ملل که در مطابقت با تصویب نامه سازمان ملل ، در صدد یافتن و تخریب سلاحهای تخریب دستجمعی عراق، که شامل تاسیسات هسته ای و انبارهای عظیم سلاحهای شیمیایی می شد، بر آمد.

بطور غیر مستقیم ، جنگ خلیج ، آمریکا را قادر ساخت تا کشورهای عربی ، اسرائیل و نمایندگان فلسطینی را وادار کند تا به هدف صلح پاینده در منطقه، مذاکرات مستقیم رابر سر مسایل گره خورده و پیچیده آغاز کنند .گفتگو ها در 30 اکتبر 1991 در مادرید، اسپانیا آغاز شد. در عوض، آنها زمینه ای برای

مذاکرات محرمانه در نروژ که منجر به موافقت نامه تاریخی بین اسرائیل و سازمان آزاد بیخس فلسطین شد را چیدند که در 13 سپتامبر 1993 در کاخ سفید به امضا رسید.

پاناما و نفتا

پرزیدنت همچنین پشتیبانی دو حزبی وسیعی از سوی کنگره برای حمله مختصر آمریکا به پاناما که در 20 دسامبر 1989 رخ داد را دریافت کرد که باعث سرنگونی ژنرال مانوئل نوریگا شد. در دهه 1980، اعتیاد به کوکائین به حد زیادی افزایش یافت و پرزیدنت بوش " جنگ علیه مواد مخدر" را در رأس برنامه های خود قرار داد. ایالات متحده شواهد زیادی در اختیار داشت که نوریگا در قاچاق مواد مخدر دست داشته و از طریق حمله سعی در دادگاهی کردن نوریگا داشت، ولی دلایل دیگری نیز وجود داشت. یکی از اهداف بوش جایگزین کردن نوریگا با دولتی به رهبری گوئیلا بود. مواندرا انتخابات ریاست جمهوری را برنده شده بود ولی در نهایت نوریگا آنرا باطل شمرده بود. بوش همچنین به خبرنگاران گفت که او از نیروهای آمریکا که به پاناما عازم شده بودند خواسته بود تا جان اتباع آمریکا را محافظت، دموکراسی را مستقر و تمامیت عهد نامه های کانال پاناما را حفظ کنند. نوریگا در پایان خود را تسلیم مقامات آمریکا کرده و بعد ها دادگاهی شد. نوریگا به جرم قاچاق مواد مخدر در دادگاه فدرال آمریکا و میامی فلوریدا محکوم شد .

دولت بوش پیشرفت در جبهه اقتصادی را با مذاکره بر موافقت نامه بازرگانی آزاد آمریکای شمالی نفتا با مکزیکو و کانادا، که قانون یک منازعه تأییدی شدید در دولت کلینتون شد، آغاز کرد. اتحادیه های کارگری نفتا را متهم کردند که باعث تشویق صادر کردن شغل های آمریکا شده و متخصصین محیط زیست اعلام نگرانی کردند که این معاهده به صنایع انگیزه میدهد که به مناطقی نقل مکان کنند که از لحاظ کنترل در آلودگی محیط زیست ضعیف تر هستند. هر دو دولت بوش و کلینتون، دلیل آوردند که نفتا باعث عبور کالاها و خدمات با قیمت پایین تر می شود. و این خود صنعت را بطور کل در هر سه کشور در یک بازار جهانی، اقتصادی تر می سازد. نفتا، که پس از یک منازعه ملی بسیار شدید در اواخر سال 1993 توسط کنگره به تصویب رسید، از دیده بسیاری یک زمینه آزمایشی شد برای معاهده های بازرگانی آینده که ممکن است منجر به داد و ستد آزاد در سراسر منطقه نیمکره غربی گردد.

انتخابات ریاست جمهوری 1992

با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری سال 1992 ، آمریکائیا خود را در جهانی تبدیل یافته یافتند که تصور آن د 4 سال قبل غیر ممکن بود. بناهای مشهور و آشنای جنگ سرد - از دیوار برلین گرفته تا موشکهای بین قاره ای و بمب افکن هایی که دائماً در خطرناک ترین وضعیت قرار داشتند- همگی از بین رفتند. اروپای شرقی مستقل شده و اتحاد شوروی در خود حل شد، آلمان متحد شده و اعراب و اسرائیل مشغول مذاکرات مستقیم بودند و تهدید جنگ هسته ای به مقدار زیادی کاهش یافته بود. بنظر می رسید که جلدی از تاریخ بسته و جلدی دیگری باز شده است .

ولی هنوز در داخل کشور ، آمریکائیه‌ها هنوز با مشکلات آشنا و عمیق روبرو بودند. بمحض اینکه جشن و راهپیمایی‌ها و رژه‌های پایان جنگ خلیج پایان یافت ایالات متحده خود را در عمیق‌ترین کساد اقتصادی از شروع دهه 80 یافت. بسیاری از شغل‌های از بین رفته در میان کارمندان دفتری، که در بخش‌های مدیریت بودند، بود نه فقط در میان کارگران بخش کارخانجات که در سالهای پیش از آن همه بیشتر ضربه خورده بودند. حتی وقتی که اقتصاد در سال 1992 شروع به بهبود گذاشت، رشد آن تا اواخر سال محسوس نبود و بسیاری از مناطق کشور در کساد اقتصادی ماندند. بعلاوه به کم و کسر بودجه فدرال مرتب افزوده میشد که بیشتر آن مربوط به هزینه‌های سرسام‌آور مراقبت پزشکی بود. بسیاری از آمریکائیان بدبینی عجیبی نسبت به آینده‌شان پیدا کردند و اعتقاد داشتند که کشورشان در مسیر غلطی به جلو می‌رود.

علی‌رغم یک مبارزه طلبی نخستین توسط روزنامه نگار محافظه کار پاتریک بوکانان، (Buchanan) پرزیدنت بوش و معاونت او دن کوئل به راحتی نامزدی مجدد را برنده شدند. از سوی دموکراتها ، بیل کلینتون ، فرماندار آرکانزاس از میدان عظیمی از کاندیداهای گوناگون گذشته و به نامزدی حزب خود رسید .بعنوان معاونت ریاست جمهوری، او سناتور آل گور از تنسی را انتخاب کرد که عموماً بعنوان یکی از آگاه‌ترین و شیواترین هواخواهان حفاظت محیط زیست کنگره بشمار می‌رفت.

ولی نارضایتی عمیق کشور از لحاظ جریان‌های اقتصادی باعث سر بر آوردن یک کاندیدای مستقل قابل توجه - سرمایه دار پیشرو تگزاس، اچ راس پرو . (Perot) پرو که برای خود ثروت هنگفتی از طریق کامپیوتر و جمع‌آوری اطلاعات کامپیوتری کسب کرده بود ، دست به منبع عمیق نارضایتی مردم بر سر عدم قابلیت واشنگتن برای مقابله موثر بر سر موضوعات اقتصادی، و اساساً کمبود بودجه دولت گذاشت .داوطلبان او موفق به جمع‌آوری امضاء کافی جهت درج اسم او را در ورقه رای برای 50 ایالت شدند. گرچه پرو با بیرون رفتن از مبارزه انتخاباتی در ماه جولای و ورود مجدد در پائیز شانس دورا دور خود را برای برنده شدن در انتخابات تلف کرد، ولی حضور او تضمین کرد که مسائل اقتصادی در مرکز منازعات کشور قرار دارد .

هر یک از مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا، ترکیبی از مسایل، بینش‌ها و شخصیت را شامل می‌شود؛ و علیرغم تمرکز شدید بر آینده اقتصادی کشور، مبارزه 1992 استثنائی نبود. کوشش انتخاب مجدد بوش بر اساس یک سری عقایدی بود که بطور سنتی همیشه توسط کاندیداهای برآس امور دور می‌زد؛ تجربه و اعتماد. انتخابات در واقع به شکلی جنگ نسل‌ها بود. جرج بوش، 68 ساله، احتمالاً آخرین رئیس جمهوری که در جنگ جهانی دوم جنگیده بود با یک مبارز جوان بنام بیل کلینتون، 46 سال، مواجه شد که نه تنها در ارتش خدمت نکرده بود بلکه در تظاهرات علیه جنگ ویتنام نیز شرکت جسته بود. بوش، با تاکید به تجربه خود بعنوان رئیس جمهور و بعنوان فرمانده کل قوا ، توجه مردم را به آنچه که او فقدان داوری و سیرت کلینتون ترسیم کرده بود، جلب کرد.

بیل کلینتون، به سهم خود، مبارزه انتخاباتی خود را دوروبر یکی از قدیمی‌ترین و قدرتمندترین زمینه‌های سیاست‌های انتخاباتی متمرکز ساخت؛ تغییر. کلینتون در جوانی یکبار پرزیدنت کندی را ملاقات کرده بود و در مبارزه انتخاباتی 30 سال بعد خود، بیشتر خطاب آگاهانه او به آمریکائیان براساس سخنان کندی در مبارزه انتخابی سال 1960 دور می‌زد و آن دعوت از آمریکائیان بود که تغییر را بپذیرند.

کلینتون بعنوان فرماندار آرکانزاس بمدت 12 سال، توانست به تجربه خود در دست و پنجه نرم کردن با مشکلات رشد اقتصادی ، آموزش، مراقبت بهداشتی که ، بر طبق نظر خواهی عمومی، در میان ضعف

های اصلی پرزیدنت بوش بود، اشاره کند. بوش برنامه ای بر اساس مالیاتهای کمتر و کاستن مصارف دولت ارائه می کرد، ولی کلینتون پیشنهاد به افزایش مالیات برای ثروتمندان، افزایش مصرف در زمینه های سرمایه گذاری در آموزش و پرورش، حمل و نقل و ارتباطات، که او اعتقاد داشت به رشد و باروری کشوری می انجامید، و از این رو باعث پایین آوردن کسری بودجه می شد، می کرد. به همین صورت، پیشنهادات طرحهای بهداشتی و مراقبت پزشکی کلینتون به جهت کنترل هزینه ها ملزم به دخالت بسیار زیاده دولت فدرال داشت تا طرح های بوش.

کلینتون با موفقیت پیام تغییر را در سراسر مبارزه انتخاباتی و همچنین در 3 دوره منازعه تلویزیونی با پرزیدنت بوش و راس پرو در اکتبر با خود حمل کرد. در 3 نوامبر بیل کلینتون با وجود فقط کسب 43 درصد آراء عمومی انتخابات ریاست جمهوری را برنده شده و بعنوان چهل و دومین رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد.

پس از این

ایالات متحده از بدو پیدایش بشکل یک گروه از مستعمرات کنار اقیانوس آتلانتیک دستخوش تبدیلات قابل توجهی به آنچه که ناظر سیاسی بن واتنبرگ آنرا " اولین مملکت جهانی " می خواند، شده است ، جمعیت تقریباً 250 میلیون نفری آمریکا علناً نماینده هر ملیتی و گروه فرقه ای در سراسر گیتی می شوند . آمریکا همچنین کشوری است که در آن گام و وسعت تغییر - اقتصادی تکنولوژیکی - فرهنگی - آمارگیری و اجتماعی - پایان ناپذیر است. ایالات متحده اغلب پیشرو مدرنیزه شدن و تغییراتی است که خواه ناخواه به کشورها و جوامع در یک دنیای متصل و وابسته به یکدیگر کشیده می شود.

با این وجود ایالات متحده همچنین یک معنای پیوستگی و دوام را درخود دارد، یک سری از ارزش های عمیق که آن را می توان به کشف آن مربوط ساخت. این ارزش ها شامل اعتقاد به آزادی فردی و دولت دموکراتیک، تعهد به موقعیت اقتصادی و پیشرفت برای همه می شود. وظیفه مداوم ایالات متحده این است که اطمینان حاصل کند که ارزش های آزادی ، دموکراسی و موقعیت -- میراث یک تاریخ پر تلاطم و غنی - محفوظ مانده و همانطور که کشور و جهان در آستانه ورود به قرن جدید قرار میگیرد ، شکوفا می شود.

در حاشیه: کشور مهاجرین

وقتی که استقلال آمریکا در سال 1776 اعلام شد، دو پنجم تمامی مستعمره نشینان از مبدأ غیر انگلیسی بودند. اولین آمارگیری ایالات متحده، که در سال 1790 به انجام رسیده ، جمعیت را زیر 4 میلیون، با توجه به اینکه حدود 10 هزار مستعمره نشین هر سال وارد آمریکا می شوند، به حساب آورد. وقتی که دولت آمریکا ثبت مسافرین وارده به کشور در سال 1820 را آغاز نمود، اکثریت مهاجرین از اروپای شمالی بودند؛ تا پایان قرن نوزدهم، آنها اکثراً از جنوب و شرق اروپا بودند. امروز، اکثراً از آمریکای لاتین و آسیا می آیند. دلایل آمدن آنها - موقعیت و آزادی- هنوز تغییر نکرده است .

در حاشیه : حزب سوم و کاندیداهای مستقل

اغلب، ایالات متحده را بعنوان یک سیستم 2 حزبی می شناسند. عملاً نیز چنین است؛ هر سال از سال 1852، یا یک دمکرات و یا یک جمهوری خواه در کاخ سفید بوده است. همزمان، کشور انبوهی از احزاب سوم و اقلیت را در طول سالها بیرون داده است. برای مثال، 58 حزب در لاقل یک برگه رای ایالتی در طی انتخابات ریاست جمهوری 1992 نماینده داشتند. در میان اینها احزاب گمنامی چون حزب خون سرد، حزب نگاه به عقب، ممنوعیت نیومکزیکو، شهروندان مستقل تیش و مالیات دهندگان ورمانت بودند.

بطور کلی، احزاب سوم در حول و حوش یک مسئله مشخص و یا یک سری موارد معینی شکل می گیرند. آنها معمولاً وقتی یک رهبر با جذبه را دارند، قد بلند می کنند. بیشتر آنها، با قبول اینکه ریاست جمهوری از دسترس بدور است، بدنال یک سکویی برای رساندن نگرانی ها و موضوعات اجتماعی سیاسی شان به اطلاع عموم هستند.

تئودور روزولت: موفق ترین نامزد حزب سوم این قرن، تئودور روزولت جمهوری خواه، رئیس جمهور سابق بود. حزب پیشرو یا حزب بول موس او در انتخابات 1912، 27,4 درصد آرا را ربود. جناح پیشرو و حزب جمهوری خواه که از رئیس جمهور ویلیام هاوارد تافت که روزولت او را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بود، دلزده شده بود از روزولت خواست که بدنال نامزدی حزب در سال 1912 باشد. او این کار را کرد، و در یک سری از انتخابات دوره مقدماتی تافت را شکست داد. با این حال تافت زیر بنای حزب را کنترل می کرد و موفق به تضمین نامزدی خود شد.

پشتیبانان روزولت از آن پس از حزب خارج شده و حزب پیشرو را تشکیل دادند. روزولت که خود را گوزن اهلی (که اسم حزب نیز از آن آمده بود) می نامید، موضوع مبارزاتی خود را تنظیم و نظارت "داد و ستد های بزرگ"، رأی زنان، مالیات بردرآمد تدریجی، کانال پاناما و حفظ منابع طبیعی قرار داد. کوشش او جهت شکست تافت کافی بود. او با تقسیم رای جمهوری خواهان کمک به انتخاب دمکرات وودرو ویلسون کرد.

سوسیالیست ها: حزب سوسیالیست نیز در سال 1912 به اوج خود رسید و 6 درصد آرا عمومی را کسب کرد. کاندید دائمی یوجین دبز (Debs) بیش از 900 هزار رأی در آن سال، با اختصاص دادن مبارزه خود بر سر مواردی چون مالکیت جمعی صنایع ارتباطات و حمل و نقل، ساعات کار کوتاهتر و پروژه های کار عمومی جهت افزایش استخدام، به خود اختصاص داد. دبز - جهت آشوب به پا کردن در طی جنگ جهانی اول به زندان افتاد و از درون سلول خود در سال 1920 به مبارزه انتخاباتی ادامه داد ولی نه او و نه هیچیک از جانشینان او هرگز قادر به کسب نتایج سال 1912 نشدند.

رابرت لا فولت: دیگر عضو حزب پیشرو، سناتور رابرت لا فولت بود که درانتخابات سال 1924 توانست 16.6 درصد آرا را برنده شود. لا فولت، که مدتهای زیادی قهرمان زارعین و کارگران صنایع و دشمن تند و تیز صنایع بود، عامل موثر تشکیل مجدد حرکت "پیشرو" پس از جنگ جهانی اول بود. لا فولت، پشتیبانی آرای زارعین و کارگران و نیز سوسیالیست ها و نیز باقیمانده های حزب بول موس روزولت در مبارزه انتخاباتی خود از ملی کردن راه آهن و صنایع طبیعی کشور سخن گفت. او همچنین

پشتیبان قوی مالیات بیشتر بر طبقه مرفه و حق معامله بستن جمعی بود. علیرغم تعداد زیاد در برخی مناطق، او فقط توانست آرای قطعی ایالت خود ویسکانسین را کسب کند.

هنری والاس: حزب پیشرو د رسال 1948 خود را مجدداً نوسازی کرده و هنری والاس، وزیر اسبق کشاورزی و معاونت ریاست جمهوری فرانکلین روزولت را نامزد انتخاباتی نمود. او که به مدت کوتاهی وزیر بازرگانی هری ترومن بود پس از مخالفت با موضع استوار ترومن علیه اتحاد شوروی، از کاربرکنار شد. موضع 1948 والاس مخالفت با جنگ سرد، طرح مارشال و داد و ستدهای بزرگ بود. او همچنین جهت پایان دادن به تبعیض نژادی علیه سیاهان و زنان، به مبارزه پرداخت. او از حداقل دستمزد پشتیبانی کرده و خواستار از بین بردن کمیته فعالیت های غیر آمریکائی مجلس بود. کوتاهی او در رابطه با رد افکار حزب کمونیست آمریکا، که پشت نویسی نام او را کرده بودند، محبوبیت او را خدشه دار کرده و او فقط به 2,4 در صد آرا دست یافت.

دیکسی کرات: همان درصد نیز توسط حزب دیکسی کرات یا حقوق ایالت، که تحت رهبری فرماندار کارولینای جنوبی استروم تورموند بود، بدست آمد. دیکسی کرات ها، همچون پیشروها، در سال 1948 از دمکرات ها شاخه شدند. با این وجود مخالفت آنها از خط مشی های جنگ سرد ترومن سرچشمه نمی گرفت بلکه بیشتر مربوط به نظرات حقوق مدنی او بود. هدف اصلی حزب، گرچه بر حسب "حقوق ایالت ها" تعریف شده بود، ادامه تفکیک نژادی و قوانین "جیم کرو" که از آن حمایت می کرد، بود.

جرج والاس: آشوب های نژادی و اجتماعی دهه 1960، کمک به آوردن جرج والاس، یک فرماندار طرفدار تفکیک نژادی جنوب، به صحنه بود. والاس تا پایان به حملات شدید خود علیه حقوق مدنی، لیبرال ها و دولت فدرال ادامه داد. او با بنیانگذاری حزب مستقل آمریکا در سال 1968، مبارزات خود را از مونتگومری آلاباما اداره کرد و 13,5 در صد کل آرا ریاست جمهوری را به خود اختصاص داد.

اچ راس پرو: هر حزب سومی در جستجوی بهره گیری از نارضایتی عموم در مورد احزاب اصلی و دولت فدرال می باشد، گرچه فقط چندی از آنها در تاریخ معاصر این احساسات به شدت انتخابات سال 1992 بود. پرو یک سرمایه گذار بی نهایت ثروتمند اهل تگزاس، با مهارت پیام عقل سلیم اقتصادی و مسئولیت مالی خود را به طیف گسترده ای از مردم آمریکا رساند.

با طعنه و کنایه به رهبران مملکت و ساده جلوه دادن پیام اقتصادی خود به شکلی ساده فهم، پرو مشکل زیادی در جلب توجه رسانه های عمومی نداشت. سازمان مبارزاتی او، "ما متحد ایستاده ایم" (United We Stand) اساساً توسط داوطلبان اداره شد و از دارائی او تامین می شد.

بسیاری، بدون تنفر از ثروت عظیم او، موفقیت بازاری پرو و همچنین آزادی که این ثروت برای او مهیا کرده تا از نزدیک شدن به گروه های معین جهت جمع آوری پول برای مبارزات استفاده کند، تحسین کردند .

پرو در ماه جولای از مبارزه کنار کشید. او با ورود مجدد به انتخابات نزدیک یک ماه بعد، 19 میلیون رأی کسب کرد که تا به آن روز بالا ترین مقدار رأی بود که یک کاندیدای حزب سوم و نیز دوم نسبت به آرای 1912 که روزولت از روی درصد مجموع آراء بدست آورده بود، می بود.

.....

بخش چهاردهم:
لیست مختصر خواندنی ها در باره تاریخ آمریکا
چکیده تاریخ آمریکا

(*) نشانگر جلد مقوائی)

آلستروم، سیدنی ای (Ahlstrom, Sydney E) .
تاریخ مذهب مردم آمریکا
انتشارات دانشگاه ییل، 1972 (Yale University Press)

آلبانیز، کاترین- Albanese, Catherine
* آمریکا: مذاهب و مذهب
شرکت انتشاراتی وادسوورث، 1992 (Wadsworth Publishing Co.)

آلن، فردریک ال (Allen, Fredrick L).
تغییر بزرگ: آمریکا تبدیل می شود، 1900- 1950
هارپر و روو 1986 (Harper & Row)

آمروز، استفان ای (Ambrose, Stephen E).
آیزنهاور در دو جلد

جلد اول: سرباز، ژنرال ارتش، رئیس جمهور منتخب 1952-1890 –
جلد دوم: رئیس جمهور
سایمون و شوستر، 1985 (Simon & Shuster)

آمبروز، استیفان (Ambrose, Stephen E.)
طلوع بینش جهانی: سیاست خارجی آمریکا از 1938
وایکینگ پنگوئن 1991 (Viking Penguin)

اشورث، جان (Ashworth, John)
رعیتی و اشرافی: ایدئولوژی سیاسی احزاب
در ایالات متحده، 1837 – 1846
انتشارات دانشگاه کمبریج، 1987 (Cambridge University Press)

باجر، آنتونی (Badger, Anthony)
نیودیل: سالهای رکود اقتصادی، 1933-1940
هیل و وانگ، 1989 (Hill & Wang)

بیلین، برنارد (Bailyn, Bernard)
چهره های انقلاب: شخصیت ها و مضمونات در تلاش برای استقلال آمریکا
کمپانی راندوم هاوس، 1992 (Random House Inc.)

بیلین، برنارد (Bailyn, Bernard)
بنیادهای ایدئولوژیکی انقلاب آمریکا
انتشارات دانشگاه هاروارد 1967 (Harvard University Press)

بیلین، برنارد، رابرت دالک، دیوید بی دیویس، دیوید اچ. دونالد
جان لی. توماس و گوردون اس. وود (Bailyn, Bernard, Robert Dallek, David B.)
جمهوری بزرگ: تاریخ روم آمریکا (2 جلد)، چاپ سوم
کمپانی دی سی، هیت، 1985 (D.C. Heath, Co.)

بنر، لوئیس دبلیو (Banner, Lois W.).
الیزابت کیدی استنتون: افراطی حقوق زنان،
اسکات فورسمن، 1987 (Scott Foresman)

بیزنر، رابرت ال (Beisner, Lois W.)
از دیپلماسی قدیم به جدید ، 1865-1900 ، چاپ دوم
هارلن دیوید سون، 1989 (Harlan Davidson)

برلین، آیرا (Berlin, Ira)
برده های بدون ارباب: سیاه پوستان آزاد در جنوب آنتبلوم
نیوپرس، نیویورک 1992 (New Press NY)

بیلینگتون ، ری ای (Billington, Ray A.).
مرز انتهای غرب، 1830– 1860
هارپر کولیتز، 1962 (HarperCollins)

بلوم، جان مورتون (Blum, John Morton)
روسای جمهور ترقی خواه : (Progressive) تئودور روزولت،
وودرو ویلسون، فرانکلین دی . روزولت، لیندون بی . جانسون
شرکت دبلیو ، دبلیو نورتون و شرکا 1982 (W.W. Norton & Co.)

بلوم ، جان مورتن (Blum, John Morton)
وی برای پیروزی بود: سیاست و فرهنگ
آمریکا در طی جنگ جهانی دوم
کمپانی هارکورت ، بریس جووا نوویچ، 1977 (Harcourt Brace Jovanovich)

بلومنتال، سیدنی و توماس ادسال (Blumenthal, Sidney and Thomas Edsall)
میراث ریگان: مملکتی شناور
پانتئون بوکس، (Pantheon Books) 1988

بودنار، جان (Bodnar John)
*آمریکا ئی ها 3 جلد : ()
جلد اول: تجربه مستعمرات
جلد دوم: تجربه دمکراسی
جلد سوم: تجربه ملی
شرکت راندوم هاوس، 1975 (Indiana University Press)

بوون، کاترین درینکر (Bowen, Catherine Drinker)
معجزه ای در فیلا دلفیا: داستان مجمع قانون اساسی
کمپانی لیتل، براون، (Little, Brown & Co.) 1986

بویر، پال و استیون نیسن بام (Boyer, Paul and Stevens Nissenbaum)
سیلم (Salem) جن زده: مبانی اجتماعی سحر و جادو
انتشارات دانشگاه، هاوارد (Harvard University Press)

برنج، تیلور (Branch, Taylor)
جدایی آنها: آمریکا در سالهای سلطنت، 1954-1963
سیمون و شوستر، 1989 (Simon & Schuster)

بریدنبا، کارل (Bridenbaugh, Carl)
جیمز تاون، 1544-1699
انتشارات دانشگاه آکسفورد 1980 (Oxford University Press)

برودی، فان ام (Brodie, Fawn M.).
ریچارد نیکسون: شکل گیری شخصیت
انتشارات دانشگاه هاوارد، 1983 (Harvard University Press)

براون، دی (Brown, Dee)
قلبم را در ووند نی (Wounded Knee)
بخاک بسپار: تاریخ سرخپوستان آمریکای غرب
هنری هولت و شرکا، 1991 (Henry Holt & Co.,)

برنر، دیوید (Burner, David)
جان اف. کندی و نسلی نوین
اسکات فورسمن و شرکا، 1988 (Scott Foresman & Co.)

کنون، لو (Cannon, Lou)
پرزیدنت ریگان: نقش یک عمر
سایمون و شوستر، 1992 (Simon & Schuster)

چیف، ویلیام اچ (Chafer, William H.)
سفر ناتمام: آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، چاپ دوم
انتشارات دانشگاه آکسفورد، 1991

چیس، گیلبرت
*موسیقی آمریکا: از مهاجرین تا به امروز، چاپ سوم
انتشارات دانشگاه ایلی نویز، 1987

کاچران، توماس سی.
مرزهای تغییر: صنعت گرایی اولیه در آمریکا
انتشارات دانشگاه آکسفورد، 1981 (Oxford University address)

کات، نانسی اف .
*عوامیت جنبش آزادی زنان در دوران جدید
انتشارات دانشگاه ییل، 1987

کریون، وین و ریچارد مارتین
دویست سال هنر آمریکا: انستیتو پراکتور مانسون – ویلیامز،
انتشارات دانشگاه واشنگتن، 1987

کریون، و سلی اف.
مستعمرات جنوبی در قرن هفدهم، 1607-1689
انتشارات دانشگاه ایالتی لوئیزیانا، 1949

دالک، رابرت
فرانکلین روزولت و خط مشی خارجی آمریکا، 1932– 1945
انتشارات دانشگاه آکسفورد

دنجر فیلد، جرج
بیداری ناسیونالیسم آمریکا، 1815- 1828
هارپرکولینز، 1965

دگلر، کارل ان
از گذشته ما : قدرت هایی که آمریکای مدرن را شکل بخشید، چاپ سوم
هارپر و رو 1984

دلوریا، واین جونیور
خط مشی سرخ پوستان آمریکا در قرن بیستم
انتشارات دانشگاه اوکلاهما 1992

دتاویل، آکسیز (توماس بندر و)..
دمکراسی در آمریکا
کمپانی مک گراهیل، 1981

دووتو ، برنارد،

دیگینز ، جان پی

دهه های غرور: آمریکا در جنگ و صلح، 1941 – 1960

دیپلو ، دیپلو ، نورتون و شرکا، 1989

دینرستاین ، لئونارد، راجر نیکولز و دیوید ام رایمرز

بومیان و بیگانگان: سیاهان ، سرخ پوستان و مهاجرین در آمریکا، چاپ دوم

انتشارات دانشگاه آکسفورد 1990

دیواین، رابرت

بحران موشک کوبا ، چاپ تجدید شده دوم

کمپانی انتشارات وینر، 1988 (Weiner Publishing Inc.)

دیواین، رابرت

*آیزنهاور و اسپوتنیک

انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1993

داگلاس، فردریک

شرح حال زندگی فردریک داگلاس: شرح زندگی کامل

شرکت انتشاراتی مک میلان، 1962

دریپر، تئودور

خطی بسیار باریک: جریان ایران – کنتر، چاپ تجدیدی

سایمون و شوستر ، 1992

دویویز، الن سی.

جنبش آزادی زنان و حق رای : بروز نهضت استقلال زنان در آمریکا، 1848-1869

انتشارات دانشگاه کورنل، 1978

دوبوسین، دبلیو ، ای، بی
دوباره سازی سیاهان در آمریکا، 1880 – 1860
شرکت انتشاراتی مک میلان، 1992

دوره‌م، فیلیپ و اورت ال. جونز
کابوی های سیاهپوست،
انتشارات دانشگاه مک میلان ، 1983

فیرون، پیتر
جنگ، کامیابی و کساد اقتصادی :اقتصاد آمریکا ، 1945- 1917
انتشارات دانشگاه کانزاس، 1988

فرل ، رابرت اچ
هری اس ترومن و ریاست جمهوری آمریکای مدرن
اسکات فورسمن ، 1987

فرل ، رابرت
وودرو ویلسون و جنگ جهانی اول، 1921-1917
هارپر کولینز، 1989

فیتزجرالد، فرانسیس
آتشی در دریاچه :ویتنامی ها و آمریکائیها در ویتنام
راندوم هاوس، 1989

فلکسز، النور
قرن تلاش: نهضت های حقوق زنان در ایالات متحده ، چاپ مجدد
انتشارات بلک نپ، 1975

فلکسز، جیمز تی
واشنگتن: انسانی ضروری
کتابخانه نیو آمریکن، 1984 (New American Library)

فونر، اریک
خاک آزاد، کار آزاد ، انسان آزاد: ایدئولوژی حزب جمهوری خواه قبل از جنگ های داخلی
انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1970

فونر، اریک
بازسازی: انقلاب نا تمام آمریکا، 1863-1877
هارپر کالینز، 1989

فوت، شلبی
جنگ های داخلی: یک داستان
کمپانی راندوم هاس، 1986 (RandomHouse)

فرانکلین، جان اچ و آلفرد ای موس جونیور
از بردگی تا آزادی: تاریخ آمریکائی های سیاه پوست، چاپ ششم
آلفرد ا. نوف، 1987

فردریکسون ، جرج ام.
چهره سیاه در فکر سفید: منازعه ای بر سیرت و سرنوشت
آمریکائیان آفریقائی الاصل ، 1817-1914 -
انتشارات دانشگاه نیوانگلند ، 1987 (NewEngland University Press)

فرلینگ، ویلیام دبلیو.
*راهی بسوی جدایی: هواخواهان جدایی در خلیج، 1854-1776،
انتشارات دانشگاه آکسفورد 1990

فریلند، ریچارد ام.
*دکترین ترومن و بنیادهای مک کارتیسم :
خط مشی خارجی ، خط مشی داخلی و امنیت داخلی 1946-1948
انتشارات دانشگاه نیویورک – 1985

فریدل ، فرانک
فرانکلین روزولت: راندوو با سرنوشت
لیتل ، براون و شرکا، 1991

فراید ، ریچارد ، ام
کابوسی به رنگ قرمز :دوران مک کارتی در یک چشم انداز
انتشارات دانشگاه آکسفورد، 1991

فرید من، لورنس ام.
قانون آمریکا :مقدمه
دبلیو، دبلیو، نورتون و شرکا، 1985

گالبریت ، جان کنت
سقوط عظیم 1929، هاتون میفلین ، 1988

گرو، دیوید جی.
تحميل صلیب: مارتین لوتر کینگ جونیور و
کنفرانس رهبری مسیحیت جنوب
راندوم هاوس، 1987

جنووویس ، یوجین دی
بغلط، جوردن ، بغلط :دنیاپی که بردگان ساختند
راندوم هاوس 1976(RandomHouse)

گودوین ، دوریس کی.
لپندون جانسون و رویای آمریکا،
انتشارات اس . مارتین، 1991

گرینر، نورمن ای.
آمریکا بعنوان یک قدرت جهانی: بررسی واقع بینانه
از ویلسون تا ریگان
شرکت صنایع دانشگاهی،1984

گراهام، اوتیس ، ا ل. جونیور
مبارزات عظیم: اصلاح طلبی و جنگ در آمریکا 1900-1928
چاپ خلاصه شده
کمپانی انتشاراتی کریگر، 1987

گرینستاین، فرد و فرانک بی. فایگارت
سیستم حزبی آمریکا و مردم آمریکا ، چاپ سوم
پرنتیس- هال ، 1985

هالبرستام، دیوید
بهترین و با هوشترین
فاست بوکر، 1993

هامیلتون ، آکساندر، جیمز مدیسون و جان جی
رساله های فدرالیست
بانتام بوکر، 1982

هاندلین، اسکار
بی خانمان ، چاپ دوم
لیتل، براون و شرکا، 1973

هرینگ، جرج سی .
طولانی ترین جنگ آمریکا :ایالات متحده و ویتنام، 1950- 1975
چاپ دوم،
کمپانی مک گراهیل 1986

هافستادر ، ریچارد
عصر اصلاحات: از برای FDR
شرکت راندوم هاوس 1960

هافستادر، ریچارد
ایده سیستم حزبی: طلوع مخالفت قانونی در آمریکا، 1780- 1840
انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، 1969

هوگان ، مایکل جی.
طرح مارشال: آمریکا، انگلیس و بازسازی اروپای غربی، 1947- 1952
انتشارات دانشگاه ، کمبریج ، 1989(Cambridge University)

هووی ، دیوید دبلیو.
فرهنگ سیا سی ویگ ها در آمریکا
انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1984

هاگینز، نیتن آی.
رنسانس هارلم
انتشارات دانشگاه آکسفورد، 1971

جاندا، کنت، جفری ام. بری، جری گولد من
مبارزه دمکراسی: دولت در آمریکا، چاپ سوم
هاتون میفلین ، 1992

جنینگز، فرانسیس
امپراطوری اقبال: پادشاهی ، مستعمرات و قبایل در جنگ 7 ساله آمریکا
شرکت دبلیو. دبلیو. نورتون و شرکا 1990

جوهانسن، رابرت دبلیو.
در راهروهای مونترئوماس: جنگ مکزیک در تصور آمریکا
انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1984

جانسون ، هاینز
*خوابگردی از طریق تاریخ :آمریکا در طی سالهای ریگان
شرکت دبلیو دبلیو، نورتون و شرکا، 1991

جونز، لندون
انتظارات بزرگ: آمریکا و نسل پس از جنگ جهانی
بالانتین بوکر، 1986

جوردن، وینتروپ دی.
سفید بر سیاه: گرایش ها و برخوردهای آمریکا نسبت به سیاهان 1812- 1550
دبلیو. دبلیو. نورتون و شرکا 1977

کارنو، استانلی
ویتنام: تاریخ
وایکینگ پنگوئن، 1991

کیگان ، جان
جنگ جهانی دوم،
وایکینگ پنگوئن، 1990

کینان ، جرج اف.
دیپلماسی آمریکا، 1900 1950 -
انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1985 (University of Chicago Press)

کربر، لیندا کی.
زنان جمهوری: عقل و ایدئولوژی در آمریکای زمان انقلاب
دبلیو. دبلیو. نورتون و شرکا، 1986

کیندل برگر، چارلز پی
جهان در کساد 1929 1939 - چاپ مجدد
انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، 1986

کرات ، الن ام.
جماعت جمع شده: مهاجرین در جامعه آمریکا، 1921-1880
هارلان دیوید سون، 1982

کوئتلر، استنلی آی.
جنگ های واتر گیت: آخرین بحران ریچارد نیکسون
دبلیو. دبلیو. نورتون و شرکا ، 1992

لافیر، والتر
آمریکا ، روسیه و جنگ سرد، چاپ چهارم
کمپانی مک گراهیل ، 1987

لوند، دیوید

راهی به سوی دریای غرب: لوئیس و کلارک برفراز قاره
دابل دی، 1990

لینکلن، آبراهام (دان ای. فرن باخر)

سخنرانی ها و نوشته ها (2 جلد):

جلد اول: 1832-1858 جلد دوم 1859-1864 :

کتابخانه آمریکا، 1989

لینک، آرتور اس.

وودرو ویلیسون و دوره ترقی خواهی (Progressive) ، 1910 – 1917

هارپرکالینز، 1963

لایوسی، هارولد

آندرو کارنگی و ظهور داد و ستد های بزرگ

اسکات فورسمن، 1987

لایوسی، هارولد

ساموئل گومپرز و سازمان های کارگری در آمریکا

اسکات فوسمن، 1987 (Scott Foresman)

لانگ، ریچارد ا. و نوجینا دبلیو کولیر

*نوشته آمریکائی- آفریقائی: گلچین ادبی نثر و آثار شعری

دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا، 1985

ملون، دumas

توماس جفرسون و عصر او (6 جلد)

کمپانی لیتل براون و شرکا

مانچستر، ویلیام
سزار آمریکا: داگلاس مک آرتور، 1964-1880
کتابهای دل، 1983

منچستر، ویلیام
مرگ یک پرزیدنت، نوامبر 1963
هارپر کولینز، 1988

مارابل، مانینگ، دبلیو. ای. بی.
دبویس :دمکراتهای تند روی سیاه
شرکت انتشاراتی مک میلان، 1987

جرج مارسدن ، ام.
مذهب و فرهنگ آمریکا
انتشارات دانشگاهی هارکورت بریس جوانوویچ، 1990

مک کولا، دیوید
*ترومن
سیمون و شوستر، 1992

مک دونالد، فورست
آلکساند هامیلتون: یک بیوگرافی
شرکت دبلیو. دبلیو. نورتون، 1982

مکفارلند، جرالد دبلیو،
*ناوابسته ها، اخلاقیون و سیاست 1920-1884
انتشارات دانشگاه ماساچوست 1975 (University of Massachusettes)

مک فرسون، جیمز
فریاد جنگ آزادی: عصر جنگ های داخلی
بالا نتین بوکز، 1989

میلر، جان سی.
دوره فدرالیست، 1789-1800
هارپرکالینز، 1963

میلر، پری جی
تعادلی گرایان: گلچین ادبی
انتشارات دانشگاه ، هاروارد، 1950

موننگومری، دیوید
سقوط مجلس کار: محل کار، سنا و فعالیت های
کارگری در آمریکا 1865-1925
انتشارات دانشگاه کمبریج 1989

موریس، ریچارد بی،
*صلح طلبان: قدرتهای بزرگ و استقلال آمریکا
انتشارات دانشگاه نورت ایسترن، 1983 (Northeastern University)

مورفی، فرانسیس
از مزارع بلیموت، 16201647 -
مک گراهیل، 1981

موری ، چارلز،
از دست دادن موقعیت: خط مشی اجتماعی 1950-1980
بیسیک بوکز، 1986

نش، گری بی.
قرمز، سیاه و سفید: افراد اولیه آمریکای شمالی، چاپ سوم،
پرنتمیس هال، 1991

نش، گری ب.
موم آمریکا: تشکیل یک ملت و یک جامعه (2 جلد) چاپ سوم
هارپر کولینز، 1990

نوستات ، ریچارد ای
قدرت ریاست جمهوری سیاست های رهبری از FDR تا کارتر
شرکت انتشاراتی مک میلان ، 1980

نوینز، آلن
آزمون یونیون (4 جلد)
شرکت انتشاراتی مک میلان ، 1992

اوتر، استیفن ب.
با بد خواهی برای هیچکس :زندگی و حیات آبراهام لینکن
نال- داتون، 1978

اوتر، استیفن ب.
بگذار شیپورها بنوازند
نال – داتون، 1983(NAL-Dutton)

پاتریک، رمبرت
*جفرسون دیویس و کابینه او
انتشارات AMS ، 1944

پریش، توماس
*روزولت و مارشال،
انتشارات مک گراهیل 1989(McGraw-Hill)

پرکینز، جرج ای؛ اسکلی برادلی ؛ ریچارد بیتی
و ای هودسون لانگ
سنت آمریکا در ادبیات، چاپ هفتم
مک گراهیل، 1989

پرمان، مایکل
لغو برده داری و دوباره سازی 1862- 1879
هارلان دیویدسون، 1987

پیترسون، مریل دی
توماس جفرسون و ملتی نوین: سرگذشت
انتشارات دانشگاه 1986

پرانگ ، گوردون دبلیو
در طلوع ما خوابیدیم: داستان ناگفته پرل هاربر
وایکینگ پنگوئن، 1982

کوارلس، بنجامین
سیاه پوست در جنگ داخلی
د کوپا ، 1989

ریوس، توماس سی
زندگی و دورانهای جو مک کارتی
مدیسون بوکز UPA ، (UPA Madison Books) 1983

رمینی، رابرت وی.
آندرو جکسون،
هارپرکولینز، 1969

راجرز، دانیال
اخلاق کاری در صنایع آمریکا، 1850-1920
انتشارات دانشگاه شیکاگو 1979

رویستر، چارلز
مردمی انقلابی در جنگ، ارتش کنتیننتال و سیرت
آمریکا 1783-1775
دبلیو. دبلیو. نورتون 1982

شلسینجر، آرتور ام. جونیور
عصر روزولت :آغاز نیودیل
انتشارات هاتون میفلین ، 1959

شلسینجر، آرتور ام. جونیور
بحران نظم قدیم
انتشارات هاتون میفلین، 1988

شلسینجر ، آرتور ام. جونیور
سیاست های آشوب
انتشارات هاتون میفلین، 1988

شلسینجر، آرتور ام. جونیور
رابرت کندی و دوران او
انتشارات هاتون میفلین 1985

شلسینجر، آرتور ام. جونپور
نسل جکسون
انتشارات هاتون میفلین 1988 (Houghton Mifflin)

اسکالی، وینسنت
کشاورزی آمریکا و شهر نشینی
انتشارات هری هالت، 1988 (Henry Holt)

سلرز، چارلز هنری می و نیل آر. مکملین
چکیده ای ا زتاریخ آمریکا، چاپ هفتم
ایوان آر دی، 1992

شیهان، نیل
دروغی به روشنی روز :جان پان ون و آمریکا ، در ویتنام
انتشارات رندم هاوس 1988

سیتکوف ، هاوارد
در تلاش بسوی مساوات 1954 – 1980
هیل و ونگ، 1981

اسمیت ، آدام
*دهه 80 در حال خروش
سامیت بوکز، 1988 (Summit Books)

استگنر، والاس ایو
تجمع صهیون: داستان رد مورمون ها.
دانشگاه نبراسکا، 1992

استوارت، جیمز بی.
جنگجویان مقدس :طرفداران ضد تبعیض
هیل و ونگ، 1976

ساند کوئیست، جیمز ال.
سیاست و خط مشی :سالهای آیزنهاور، کندی و جانسون
انستیتو بروکینگ، 1968(Brooking Institute)

توماس، اموری ام.
مملکت کنفدراتی، 1865 - 1861
هارپرکولینز، 1981

تیندل، جرج بی. و دیوید ای. شی.
آمریکا یک داستان. چاپ سوم
دبلیو، دبلیو، نورتون و شرکا ، 1992

تیندل، جورج بی.
ظهور ایالت جنوبی 1945- 1913 -
انتشارات دانشگاه لوئیزیانا، 1967(Louisiana State University)

توفلر ، آلوین
شوک آینده
کتابهای بانتام 1971

تولند ، جان
بدیمن
دسامبر 1992

تکتنبِـرگ ، آلن
شرکت های آمریکایی :فرهنگ و اجتماع
هیل و ونگ ، 1982

ترسک، دیوید اف.
جنگ با اسپانیا در 1898
انتشارات مک میلان 1981 (MacMillan Publishing Co.)

آتلی- جاناتان جی.
جنگ رفتن با ژاپن ، 1937- 1941
انتشارات دانشگاه تنسی، 1985

آتکی، رابرت ام.
آخرین روزهای قوم سیو (Sioux)
انتشارات دانشگاه ییل ، 1963

ون دوسن، گلیدون جی.
دوره جکسونیسم 1828-1848 -
انتشارات ویولند 1992

ون دوسن ، گلیدون جی.
زندگی هنری کلی
انتشارات گرین وود 1979

ون دورن، کار
بنجامین فرانکلی،
وایکینگ پنوئن، 1991

ویوریست میلتن،
آتشی در خیابان: آمریکا در سال 1981
سایمون و شوستر، 1981

والترز، رونالد جی.
اصلاح طلبان آمریکا، 1815 – 1860
هیل و وانگ 1978

واش برن، ویل کمی بی.
سرخ پوستان در آمریکا
هارپر کلینز ، 1981(HarperCollins)

وایت تئودور اچ.
آمریکا در جستجوی خود :ساخت یک پرزیدنت
1956 – 1980
وارنر بوکز 1988(Warner Books)

ویلکینسون جی. هاری
از براون تا بکی :دیوان عالی و مدرسه 1978- 1954
انتشارات دانشگاه آکسفورد

ویتنر، لورنس اس.
جنگ سرد آمریکا: از هیروشیما تا واترگیت
هارت کورت بریس
انتشارات دانشکده جووانوویچ،(Jovanovich College Publication)1978

وولف، تام
رایت استاف
بانتم بوکز(Bantam Books)1984

وود وارد، باب و کارل برنستاین
تمام مردان رئیس جمهوری
سیمون و شوستر، 1987

یورک ، نیل ال (York, Neil).
به طرف یک اتحادیه کامل: شش بخش در قانون اساسی
انتشارات دانشگاه ایالتی نیویورک، (State University of New York Press) 1988

انتشارات وزارت امور خارجه آمریکا

